



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الرحمن  
علیه صاب

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir

شادی بخش

حضرت زهرا علیہا السلام



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# شادی بخش حضرت زهرا (سلام الله علیها)

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

محب الزهرا (سلام الله علیها)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

۵	فهرست
۱۸	شادی بخش حضرت زهرا (سلام الله علیها)
۱۸	مشخصات کتاب
۱۸	اشاره
۲۱	«فهرست مطالب»
۴۳	مقدمه:
۴۴	فصل اول: معنای تویی و تبزی در تعالیم دینی
۴۴	اشاره
۴۵	«معنا و مفهوم تویی»
۴۵	«ضرورت تویی و تبزی»
۴۹	فصل دوم: حقیقت دین عکس
۵۱	فصل سوم: لعن و برائت در قرآن کریم
۵۱	اشاره
۵۴	«لعنت شدگان در قرآن کریم»
۵۴	اشاره
۵۴	۱- آزاردهندگان خدا و رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم)
۵۶	۲- کتمان کنندگان حقایق الهی
۵۷	۳- ظالمین
۵۷	۴- کسانی که برخلاف احکام الهی حکم می کنند
۵۷	۵- کافران
۵۹	۶- یهود
۵۹	۷- دروغگویان
۵۹	۸- قاتل عمدی مؤمن
۵۹	۹- شیطان

- ۶۱ ..... ۱۰- مفسدین
- ۶۱ ..... ۱۱- منافقین، مریض دلان وشایعه پراکنان
- ۶۲ ..... «برائت شدگان در قرآن کریم»
- ۶۲ ..... اشاره
- ۶۲ ..... ۱- کسانی که اهل خدعه و نیرنگ با خداوند هستند
- ۶۶ ..... ۲- مفسدین فی الارض در قرآن
- ۶۸ ..... ۳- سختی و آسانی(عُسر و یُسْر) در قرآن
- ۶۸ ..... ۴- صلح و آشتی در ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام)
- ۶۸ ..... ۵- اجتناب از ذره ای محبت آن دو
- ۷۰ ..... ۶- اسرار قلوب منافقین در قرآن
- ۷۰ ..... ۷- هر پیامبری را دشمنی است
- ۷۰ ..... ۸- حسنه در قرآن
- ۷۰ ..... ۹- شیطان در قرآن
- ۷۲ ..... ۱۰- احسان و فحشاء و منکر و بغی در قرآن
- ۷۲ ..... ۱۱- هر پیامبری را شیطانی است
- ۷۶ ..... ۱۲- هر پیامبری به تویی و تبری مأمور بود
- ۷۷ ..... ۱۳- منظور از ذکر و ظالم در قرآن
- ۷۸ ..... ۱۴- تابوت آتشین
- ۷۹ ..... ۱۵- یک فرقه اهل نجاتند
- ۷۹ ..... ۱۶- ارتداد بعد از رسول الله(صلی الله علیه و آله و سلم)
- ۸۳ ..... ۱۷- ایمان و کفر و فسوق و عصیان در قرآن
- ۸۳ ..... ۱۸- منظور از خورشید و ماه و تاریکی شب
- ۸۳ ..... ۱۹- «قُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ» در قرآن
- ۸۵ ..... ۲۰- سجین در قرآن
- ۸۷ ..... ۲۱- خروج از نور به سوی ظلمت و از ظلمت به سوی نور
- ۸۹ ..... ۲۲- امانتی که بر آسمان ها و زمین و کوه ها سنگین آمد

۹۱	۲۳- روسیاهان قیامت
۹۱	«دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) در قرآن»
۹۱	سوره حمد
۹۳	سوره بقره
۹۷	سوره آل عمران
۹۹	سوره نساء
۱۰۱	سوره مائده
۱۰۱	سوره انعام
۱۰۳	سوره أعراف
۱۰۵	سوره توبه
۱۰۷	سوره حجر
۱۰۷	سوره نحل
۱۱۱	سوره اسراء
۱۱۱	سوره كهف
۱۱۳	سوره حج
۱۱۵	سوره نور
۱۱۵	سوره قصص
۱۱۷	سوره عنكبوت
۱۱۷	سوره أحزاب
۱۱۹	سوره سبأ
۱۲۲	سوره فاطر
۱۲۲	سوره يس
۱۲۲	سوره ص
۱۲۴	سوره زمر
۱۲۶	سوره مؤمن
۱۲۶	سوره فصلت

۱۲۸	سوره زخرف
۱۳۰	سوره حجرات
۱۳۲	سوره ق
۱۳۲	سوره الرحمن
۱۳۲	سوره مجادله
۱۳۴	سوره تحریم
۱۳۹	سوره قلم
۱۴۱	سوره الحاقه
۱۴۲	سوره جن
۱۴۲	سوره مدثر
۱۴۴	سوره قیامت
۱۴۶	سوره مرسلات
۱۴۸	سوره مطففین
۱۴۸	سوره فجر
۱۵۰	سوره شمس
۱۵۰	سوره تین
۱۵۲	فصل چهارم: لعن و سب
۱۵۲	اشاره
۱۵۳	«معنای لعن»
۱۵۳	«معنای سب»
۱۵۳	اشاره
۱۵۵	الف) دلیل عقلی
۱۵۵	ب) ادله نقلی
۱۵۵	ادله قرآنی
۱۵۹	ادله روایی
۱۵۹	ادله و شواهد تاریخی



- فصل پنجم: تبّی در سیره ی ائمه ی اطهار (علیهم السلام) - - - - - ۱۶۶
- اشاره - - - - - ۱۶۶
- «دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) در اخبار و روایات معصومین» ۵ - - - - - ۱۶۹
- روایات پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) - - - - - ۱۶۹
- ۱- لشکر کشی اسامه - - - - - ۱۶۹
- ۲- لعنت فرستادن بر کسانی که قصد ترور پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را داشتند - - - - - ۱۷۲
- ۳- خداوند دشمنان علی (علیه السلام) را نیامرزد - - - - - ۱۷۲
- ۴- آنان کافر، مرتد و منافق اند - - - - - ۱۷۲
- ۵- کینه ورزان علی (علیه السلام) مورد لعن خدا و لعن کنندگان - - - - - ۱۷۲
- ۶- ظالمان فاطمه (سلام الله علیها) ملعونند - - - - - ۱۷۴
- ۷- لعنت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بر عثمان - - - - - ۱۷۴
- ۸- معاویه و عمروعاص - - - - - ۱۷۴
- روایات امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) - - - - - ۱۷۶
- ۱- صحیفه های ملعونه - - - - - ۱۷۶
- ۲- گوساله و سامری - - - - - ۱۸۲
- ۳- تا قیامت هم لعن و نفرین کنیم باز کوتاهی کرده ایم - - - - - ۱۸۲
- ۴- آن دو نفر بر روی درهایی از آتش - - - - - ۱۸۲
- ۵- از آن دو بیزار باش - - - - - ۱۸۴
- ۶- ابوبکر در گودالی از آتش - - - - - ۱۸۴
- ۷- بر عذاب او بیفزایید - - - - - ۱۸۴
- ۸- عمر به هر سنگ و کلوخی ستم نمود - - - - - ۱۸۶
- ۹- دشمن ترین دشمن اهل بیت (علیهم السلام) - - - - - ۱۸۶
- ۱۰- لعنت بر دو بت قریش، دختران آن دو... - - - - - ۱۸۶
- ۱۱- فرعون و هامان این امت - - - - - ۱۸۶
- ۱۲- قنوت و لعن معاویه و عمروعاص - - - - - ۱۸۶
- ۱۳- صلیب در گردن - - - - - ۱۸۸

- روایات صدیقه طاهره فاطمه زهرا (سلام الله علیها) ----- ۱۸۸
- ۱- در هر نمازی تو را نفرین می کنم ----- ۱۸۸
- ۲- خدا شکمت را پاره کند ----- ۱۹۰
- ۳- اعلان بیزاری حتی پس از شهادت ----- ۱۹۰
- روایات امام حسن مجتبی (علیه السلام) ----- ۱۹۰
- ۱- خداوند میان ما و آنان حاکم خواهد بود ----- ۱۹۰
- ۲- ای معاویه! تو دشمن رسول خدایی ----- ۱۹۲
- روایات امام حسین (علیه السلام) ----- ۱۹۲
- ۱- ابوبکر و عمر قاتلان من ----- ۱۹۲
- ۲- آن دو حقی ما را ضایع کردند ----- ۱۹۲
- ۳- ای کذاب از منبر پدرم به زیر آی ----- ۱۹۲
- روایات امام زین العابدین (علیه السلام) ----- ۱۹۴
- ۱- کافران مشرک ----- ۱۹۴
- ۲- آن دو کافرند ----- ۱۹۴
- ۳- خدا آن دو را نیامرزد ----- ۱۹۴
- ۴- او را آب نده ----- ۱۹۴
- روایات امام محمد باقر (علیه السلام) ----- ۱۹۴
- ۱- دوران ظهور و کشف چهره ی حقیقی آن دو ----- ۱۹۴
- ۲- آن دو مُردند و توبه نکردند ----- ۱۹۶
- ۳- به مقدار خون حجامت ----- ۱۹۶
- ۴- رمی جمرات ----- ۱۹۶
- ۵- خدا تو را نیامرزد ----- ۱۹۶
- روایات امام جعفر صادق (علیه السلام) ----- ۱۹۸
- ۱- شنیدن کی بود مانند دیدن ----- ۱۹۸
- ۲- شناخت معروف و منکر ----- ۱۹۸
- ۳- از آن دو بیزار باش ----- ۲۰۰

- ۴- اینان کاری را انجام دادند که شما بنیانش را نهادید ..... ۲۰۰
- ۵- شک در کفر اینان ..... ۲۰۰
- ۶- خدایشان نیامرزد ..... ۲۰۰
- ۷- حتی یک مثقال ..... ۲۰۲
- روایات امام موسی بن جعفر (علیه السلام) ..... ۲۰۲
- اشاره ..... ۲۰۲
- گوساله و سامری ..... ۲۰۲
- روایات امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) ..... ۲۰۴
- مادری صالحه داشتیم ..... ۲۰۴
- روایات امام جواد (علیه السلام) ..... ۲۰۶
- به خدا قسم آن دو را بیرون خواهیم آورد ..... ۲۰۶
- روایات امام هادی (علیه السلام) ..... ۲۰۶
- ۱- ایام ربیع آمد و ... ..... ۲۰۶
- ۲- حدیث احمد بن اسحاق درباره نهم ربیع الاول ..... ۲۰۸
- ۳- روز نهم ربیع الاول، عید غدیر ثانی ..... ۲۱۰
- روایت امام حسن عسکری (علیه السلام) ..... ۲۱۶
- کافران و فاجران ..... ۲۱۶
- روایت امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ..... ۲۱۶
- نفاق و طمع ..... ۲۱۶
- فصل ششم: آثار و برکات لعن بر دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) ..... ۲۱۹
- اشاره ..... ۲۱۹
- «شرط ورود به بهشت» ..... ۲۲۱
- «استغفار و ثنای ملائکه برای لعنت کنندگان دشمنان اهل بیت (علیهم السلام)» ..... ۲۲۱
- «حبّ دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) سبب کفر است» ..... ۲۲۳
- «گناه شمردن لعن دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) سبب لعن خدا می گردد» ..... ۲۲۳
- «لعن کردن دشمنان امیرالمؤمنین (علیه السلام) ملاک دوستی خداوند» ..... ۲۲۳

- ۲۲۵ ----- «حَبِّ دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) موجب ورود به آتش» -
- ۲۲۵ ----- «لعن و برائت نشانه اکمال دین»
- ۲۲۵ ----- «لعن کردن موجب فزونی حسنات و محو سیئات»
- ۲۲۷ ----- «میزان نور مؤمن»
- ۲۲۷ ----- «لعن کردن سبب آمرزش گناهان در قیامت»
- ۲۲۷ ----- «لعن کردن معیار شیعه بودن»
- ۲۲۷ ----- «یکی از علل بعثت انبیاء»
- ۲۲۹ ----- «عطیه الهی»
- ۲۲۹ ----- «لعن نوعی مبارزه»
- ۲۳۰ ----- فصل هفتم: دودمان پلید
- ۲۳۰ ----- اشاره
- ۲۳۱ ----- «تَسْبِ ابوبکر»
- ۲۳۳ ----- «تَسْبِ عمر»
- ۲۳۵ ----- «تَسْبِ معاویه»
- ۲۳۸ ----- «تَسْبِ یزید»
- ۲۳۸ ----- «تَسْبِ عمروعاص»
- ۲۴۰ ----- «تَسْبِ مروان بن حکم»
- ۲۴۱ ----- فصل هشتم: عایشه
- ۲۴۱ ----- اشاره
- ۲۴۲ ----- «عایشه»
- ۲۴۲ ----- تنفر از نام عایشه
- ۲۴۲ ----- قاتل پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)
- ۲۴۴ ----- عایشه و پی کننده شتر صالح نبی (علیه السلام)
- ۲۴۴ ----- ملعونه و بی ایمان
- ۲۴۶ ----- دشمنی با ما اهل بیت (علیهم السلام) را رها نمی کند
- ۲۴۸ ----- لعن عایشه پس از هر نماز

- ۲۵۰ ..... در هر گناهی شریک است
- ۲۵۰ ..... مخالفت ظالمانه
- ۲۵۱ ..... هدف عایشه از جنگ جمل
- ۲۵۱ ..... از هیچ شزی فروگذار نمی کند
- ۲۵۱ ..... تو نبودی بلکه شیطان بود
- ۲۵۳ ..... سر کفر و شاخ شیطان
- ۲۵۳ ..... قرآن عایشه
- ۲۵۵ ..... طلاق با بیزاری خدا و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)
- ۲۵۵ ..... عایشه در دوران ظهور
- ۲۵۸ ..... فصل نهم: قتل ابوبکر و عمر
- ۲۵۸ ..... اشاره
- ۲۵۹ ..... «بیان حال ابوبکر و عمر هنگام مرگ»
- ۲۶۵ ..... «گفتار عمر هنگام مرگ»
- ۲۶۸ ..... «کیفیت قتل عمر»
- ۲۷۱ ..... فصل دهم: عذاب عمر و ابابکر
- ۲۷۱ ..... اشاره
- ۲۷۲ ..... «عذاب عمر و ابابکر در عالم برزخ و قیامت»
- ۲۷۲ ..... عذابی سخت تر از شیطان
- ۲۷۲ ..... دردناک ترین عذاب در قیامت
- ۲۷۲ ..... شیون در آتش
- ۲۷۲ ..... شقی تر از ابلیس
- ۲۷۴ ..... صندوقی در قعر جهنم
- ۲۷۴ ..... خداوند با آنان سخن نمی گوید
- ۲۷۶ ..... مُرداری بر صراط
- ۲۷۶ ..... اولین محاکمه قیامت، عُمر قاتل حضرت محسن (علیه السلام)
- ۲۷۶ ..... دوازده نفر در یک تابوت آتشین

- ۲۷۸ ..... طلب استغفار فلانی(اولی) از امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)
- ۲۷۸ ..... هر روز عذابش بیش باد!
- ۲۸۰ ..... آرزویی که هرگز محقق نمی شود
- ۲۸۴ ..... تعجب و اعتراض شیطان
- ۲۸۴ ..... جایگاه آتشین
- ۲۸۸ ..... فصل یازدهم: لعن عمر و ابابکر
- ۲۸۸ ..... اشاره
- ۲۸۹ ..... « لعن خداوند بر ایشان و عذاب الهی»
- ۲۹۱ ..... « کفر ابابکر و عمر»
- ۲۹۳ ..... «لعن عمر و ابوبکر از دیدگاه ائمه اطهار» (علیهم السلام)
- ۲۹۳ ..... لعن در تعقیب نمازها
- ۲۹۳ ..... لعن الهی بر آنان
- ۲۹۳ ..... تعلیم و امر به لعن
- ۲۹۵ ..... ظلم به اهل بیت (علیهم السلام) و پشت سر نهادن کتاب خدا
- ۲۹۵ ..... نفاق عمر و ابوبکر
- ۲۹۷ ..... اظهار اسلام آن دو برای طمع
- ۲۹۷ ..... براءت شدید سلمان و ابادر و مقداد
- ۲۹۷ ..... نفرین امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)
- ۲۹۷ ..... لعن حضرت زهرا (سلام الله علیهما) در هر نماز
- ۲۹۹ ..... نفرت اهل بیت (علیهم السلام) از آن ها
- ۲۹۹ ..... بدترین دشمنان اهل بیت (علیهم السلام)
- ۳۰۱ ..... ظلم بی انتها در حق اهل بیت (علیهم السلام)
- ۳۰۱ ..... با کفر و شرک مُردند
- ۳۰۱ ..... دوستانشان هم کافرند
- ۳۰۱ ..... نفرت خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از آن دو
- ۳۰۱ ..... دو بُت قریش

- ۳۰۳ ----- غاصب جایگاه امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) -----
- ۳۰۳ ----- وزر و وُبال همه به گردن آن دوامام صادق (علیه السلام) فرمودند: -----
- ۳۰۳ ----- سنگسار مثل شیطان -----
- ۳۰۳ ----- غصب لقب امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) -----
- ۳۰۵ ----- نخستین برنامه امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) -----
- ۳۰۷ ----- دعوت به براءت پس از ظهور -----
- ۳۰۷ ----- «لعن عمر و ابوبکر در عوالم دیگر» -----
- ۳۱۲ ----- «لعن اولی بر دومی» -----
- ۳۱۲ ----- «لعن دومی بر منکرین امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)» -----
- ۳۱۲ ----- «برتری لعن بر صلوات در مکتب اهل بیت (علیهم السلام)» -----
- ۳۱۶ ----- فصل دوازدهم: بدعت ها و مطاعن خلفاء -----
- ۳۱۶ ----- اشاره -----
- ۳۱۷ ----- «بدعت در دین» -----
- ۳۱۹ ----- «حکم بدعت گذار در اسلام» -----
- ۳۲۰ ----- «بیان پاره ای از بدعت های آشکار عمر» -----
- ۳۲۰ ----- ۱- منع از مُتعه نساء(زدواج موقت) و مُتعه حج -----
- ۳۲۰ ----- ۲- تغییر آیه خمس -----
- ۳۲۲ ----- ۳- نماز تراویح -----
- ۳۲۹ ----- «بدعت های عثمان» -----
- ۳۲۹ ----- «مطاعن مشترک عمر و ابوبکر» -----
- ۳۳۵ ----- «برخی از مطاعن عمر» -----
- ۳۴۱ ----- «برخی از مطاعن ابوبکر» -----
- ۳۴۱ ----- اعتراف ابوبکر به جنایات خود -----
- ۳۴۲ ----- «برخی از مطاعن عثمان» -----
- ۳۴۵ ----- «برخی از مطاعن عایشه» -----
- ۳۴۷ ----- «تامه طولانی عمر به معاویه در مورد ظلم به حضرت زهرا» (سلام الله علیها) -----

- فصل سیزدهم: حضرت ابولؤلؤ ..... ۳۶۲
- اشاره - ..... ۳۶۲
- «حضرت ابولؤلؤ کیست؟» ..... ۳۶۳
- «نحوه ی آشنایی حضرت ابولؤلؤ با امیرالمؤمنین (علیه السلام)» ..... ۳۶۳
- «شناخت شخصیت پلید و ظالم مغیره بن شعبه» ..... ۳۶۵
- «اطلاع امیرالمؤمنین (علیه السلام) از اقدام حضرت ابولؤلؤ و تأیید آن» ..... ۳۶۹
- «ریشه کن شدن بنیاد ظلم و فساد» ..... ۳۶۹
- «سرانجام حضرت ابولؤلؤ بعد از اقدام به قتل عمر بن خطاب» ..... ۳۷۱
- «یجاد اختلاف در تاریخ شکسته شدن بزرگ ترین بت عالم بشریت» ..... ۳۷۲
- «شأن و مقام حضرت ابولؤلؤ در لسان روایات معصومین (علیهم السلام)» ..... ۳۷۵
- «قدمت تاریخی بقعه و بارگاه ملکوتی حضرت ابولؤلؤ» ..... ۳۷۷
- «وصیت امامزاده عزالدین مبنی بر دفن شدن در جوار آن بارگاه ملکوتی» ..... ۳۷۸
- «زیارت مرحوم آیت الله العظمی سید شهاب الدین نجفی مرعشی و جمعی دیگر از علمای حوزه علمیه قم» ..... ۳۷۸
- «دیدار علماء و بزرگان در خصوص بقعه و بارگاه ملکوتی حضرت ابولؤلؤ» ..... ۳۷۸
- «برخی از کرامات و عنایات ثبت شده در دفتر آستان مقدس حضرت ابولؤلؤ» ..... ۳۷۹
- فصل چهاردهم: عنایات اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) به برائت کنندگان ابابکر و عمر ..... ۳۸۵
- اشاره - ..... ۳۸۵
- «به برکت عیدالزهر(سلام الله علیها) آیةالله شیخ حسنعلی نخودکی اصفهانی صاحب کرامت شد» ..... ۳۸۶
- «عنایت حضرت زهرا(سلام الله علیها) در مورد شیخ کاظم اُزری» ..... ۳۸۸
- «عنایت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در مورد ابوراجح حَمامی» ..... ۳۸۹
- «نجات یافتن علامه امینی» ..... ۳۹۰
- «حکایت معترین شمس در مورد امام زمان» (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ..... ۳۹۶
- «عنایت امام جعفر صادق (علیه السلام) نسبت به زن گوینده «لَعَنَ اللهُ ظَالِمِيكَ يَا فَاطِمَةُ»» ..... ۳۹۹
- «حکایتی از زمان مرحوم آیت الله العظمی سیدابوالحسن اصفهانی» ..... ۴۰۱
- «قصه انار و وزیر ناصبی در بحرین» ..... ۴۰۲
- «داستانی از حاج شیخ علی قرنی گلپایگانی» ..... ۴۰۵



- ۴۰۶ ..... «چرا حضرت زهرا(سلام الله علیها) از من روی برگردانید»
- ۴۰۷ ..... «با علی (علیه السلام) بستیم پیمان در غدیر»
- ۴۱۰ ..... فصل پانزدهم: برائت در دعا
- ۴۱۰ ..... اشاره
- ۴۱۱ ..... «محشور شدن با برائت»
- ۴۱۱ ..... «درخواست تکمیل برائت»
- ۴۱۱ ..... «دعا برای تقویت برائت»
- ۴۱۱ ..... «حیات و ممات با برائت»
- ۴۱۳ ..... «برائت در خطبه غدیر»
- ۴۱۳ ..... «دعای صمنی قریش»
- ۴۱۶ ..... «دعای شب ها»
- ۴۱۷ ..... «دعای بعد از نماز»
- ۴۱۸ ..... «تفرین صبحگاهی»
- ۴۱۹ ..... «شروع و پایان هر نماز»
- ۴۱۹ ..... «سجده ی شکر»
- ۴۲۲ ..... «لعن و برائت در زیارت»
- ۴۳۴ ..... «لعن نامه خواجه نصیرالدین طوسی»
- ۴۳۷ ..... «چند ختم مجرب»
- ۴۴۰ ..... درباره مرکز

## شادی بخش حضرت زهرا (سلام الله علیها)

### مشخصات کتاب

نام کتاب: شادی بخش حضرت زهرا (سلام الله علیها)

مؤلف: جمعی از نویسندگان

ناشر: محب الزهرا (سلام الله علیها)

تعداد صفحات: 262

نوبت چاپ: اول زمستان 1400

شمارگان: 1000 نسخه

ص: 1

اشاره

شادی بخش حضرت زهرا (سلام الله علیها)

عکس

□

ص: 2

شناسنامه :

نام کتاب: شادی بخش حضرت زهرا(سلام الله علیها)

مؤلف: محب الزهرا(سلام الله علیها)

تعداد صفحات:

نوبت چاپ: اول زمستان 1400

شمارگان: 1000 نسخه

ص: 3

16.....مقدمه:

«فصل اول: معنای تولّی و تبرّی در تعالیم دینی»

18 .....«معنا و مفهوم تولّی»

18.....«ضرورت تولّی و تبرّی»

«فصل دوم: حقیقت دین»

«فصل سوم: لعن و براءت در قرآن کریم»

25 .....«لعنت شدگان در قرآن کریم»

1-آزاردهندگان خدا و رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم).....

25

2-کتمان کنندگان حقایق الهی.....

3-ظالمین.....

4-کسانی که برخلاف احکام الهی حکم می کنند.....

5-کافران.....

6-یهود.....

7-دروغگویان.....

8-قاتل عمدی مؤمن.....

9-شیطان.....

10-مفسدین.....

11-منافقین، مریض دلان و شایعه پراکنان.....

30.....«براءت شدگان در قرآن کریم»

- 1- کسانی که اهل خدعه و نیرنگ با خداوند هستند.....30
- 2- مفسدین فی الارض در قرآن.....32
- 3- سختی و آسانی (عُسر و یُسْر) در قرآن.....34
- 4- صلح و آشتی در ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام).....34
- 5- اجتناب از ذره ای محبت آن دو.....34
- 6- اسرار قلوب منافقین در قرآن.....35
- 7- هر پیامبری را دشمنی است.....35
- 8- حسنه در قرآن.....35
- 9- شیطان در قرآن.....35

- 10- احسان و فحشاء و منکر و بغی در قرآن ..... 36
- 11- هر پیامبری را شیطانی است ..... 36
- 12- هر پیامبری به تولی و تبری مأمور بود ..... 38
- 13- منظور از ذکر و ظالم در قرآن ..... 39
- 14- تابوت آتشین ..... 39
- 15- یک فرقه اهل نجاتند ..... 40
- 16- ارتداد بعد از رسول الله ..... 40
- 17- ایمان و کفر و فسوق و عصیان در قرآن ..... 42
- 18- منظور از خورشید و ماه و تاریکی شب ..... 42
- 19- «قُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ» در قرآن ..... 42
- 20- سجّین در قرآن ..... 43
- 21- خروج از نور به سوی ظلمت و از ظلمت به سوی نور ..... 44
- 22- امانتی که بر آسمان ها و زمین و کوه ها سنگین آمد ..... 45
- 23- روسیاهان قیامت ..... 46
- «دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) در قرآن» ..... 46
- سوره حمد ..... 46
- سوره بقره ..... 47
- سوره آل عمران ..... 49
- سوره نساء ..... 50
- سوره مائده ..... 51
- سوره انعام ..... 51

52.....	سوره أعراف.....
53.....	سوره توبه.....
54.....	سوره حجر.....
54.....	سوره نحل.....
56.....	سوره أسراء.....
56.....	سوره كهف.....
57.....	سوره حج.....
58.....	سوره نور.....
58.....	سوره قصص.....



- 59.....سوره عنكبوت
- 59.....سوره أحزاب
- 60.....سوره سبأ
- 62.....سوره فاطر
- 62.....سوره يس
- 62.....سوره ص
- 63.....سوره زمر
- 64.....سوره مؤمن
- 64.....سوره فصلت
- 65.....سوره زخرف
- 66.....سوره حجرات
- 67.....سوره ق
- 67.....سوره الرحمن
- 67.....سوره مجادله
- 68.....سوره تحریم
- 71.....سوره قلم
- 72.....سوره الحاقه
- 73.....سوره جنّ
- 73.....سوره مدثر
- 74.....سوره قيامت
- 75.....سوره مرسلات

76 .....سوره مطففین.

76.....سوره فجر.

77.....سوره شمس.

77.....سوره تین.

« فصل چهارم: لعن و سب »

80.....«معنای لعن».

80.....«معنای سب».

81.....الف) دلیل عقلی.

81.....ب) ادله نقلی.

ص: 6

1- ادله قرآنی..... 81

2- ادله روایی..... 83

3- ادله و شواهد تاریخی..... 83

«فصل پنجم: تبرّی در سیره ی ائمه ی اطهار» (علیهم السلام)

«دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) در اخبار و روایات معصومین» (علیهم السلام)..... 89

«روایات پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)»..... 89

1- لشکر کشی اسامه..... 89

2- لعنت فرستادن بر کسانی که قصد ترور پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را داشتند..... 91

3- خداوند دشمنان علی (علیه السلام) را نیامرزد..... 91

4- آنان کافر، مرتد و منافق اند..... 91

5- کینه ورزان علی (علیه السلام) مورد لعن خدا و لعن کنندگان..... 91

6- ظالمان فاطمه (سلام الله علیها) ملعونند..... 92

7- لعنت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بر عثمان..... 92

8- معاویه و عمرو عاص..... 92

«روایات امیرالمؤمنین علی» (علیه السلام)..... 93

1- صحیفه های ملعونه..... 93

2- گوساله و سامری..... 96

3- تاقیامت هم لعن و نفرین کنیم باز کوتاهی کرده ایم..... 96

4- آن دو نفر بر روی درهایی از آتش..... 96

5- از آن دو بیزار باش..... 97

6- ابوبکر در گودالی از آتش..... 97

- 7- بر عذاب او بیفزایید.....97
- 8- عمر به هر سنگ و کلوخی ستم نمود.....98
- 9- دشمن ترین دشمن اهل بیت (علیهم السلام).....98
- 10- لعنت بر دوت قریش، دختران آن دو.....98
- 11- فرعون و هامان این امت.....98
- 12- قنوت و لعن معاویه و عمروعاص.....98
- 13- صلیب در گردن.....99
- «روایات صدیقه طاهره فاطمه زهرا» (سلام الله علیها).....99
- 1- در هر نمازی تو را نفرین می کنم.....99

- 100.....2- خدا شکمت را پاره کند.....
- 101.....3- اعلان بیزاری حتی پس از شهادت.....
- 10.....«روایات امام حسن مجتبی» (علیه السلام).....
- 101.....11- خداوند میان ما و آنان حاکم خواهد بود.....
- 101.....2- ای معاویه! تو دشمن رسول خدایی.....
- 101.....«روایات امام حسین» (علیه السلام).....
- 101.....1- ابوبکر و عمر قاتلان من.....
- 101.....2- آن دو حق ما را ضایع کردند.....
- 101.....3- ای کذاب از منبر پدرم به زیر آی.....
- 102.....«روایات امام زین العابدین (علیه السلام)».....
- 102.....1- کافران مشرک.....
- 102.....2- آن دو کافرند.....
- 102.....3- خدا آن دو را نیامرزد.....
- 102.....4- او را آب نده.....
- 102.....«روایات امام محمد باقر» (علیه السلام).....
- 102.....1- دوران ظهور و کشف چهره ی حقیقی آن دو.....
- 103.....2- آن دو مُردند و توبه نکردند.....
- 103.....3- به مقدار خون حجامت.....
- 103.....4- رمی جمرات.....
- 103.....5- خدا تو را نیامرزد.....
- 104.....«روایات امام جعفر صادق» (علیه السلام).....

- 1- شنیدن کی بود مانند دیدن ..... 104
- 2- شناخت معروف و منکر ..... 104
- 3- از آن دو بیزار باش ..... 105
- 4- اینان کاری را انجام دادند که شما بنیانش را نهادید ..... 105
- 5- شکّ در کفر اینان ..... 105
- 6- خدایشان نیامرزد ..... 105
- 7- حتی یک مثقال ..... 106
- «روایات امام موسی بن جعفر» (علیه السلام) ..... 106
- گوساله و سامری ..... 106

- 107..... «روایات امام علی بن موسی الرضا» (علیه السلام)
- 107..... مادری صالحه داشتیم
- 108..... «روایات امام جواد» (علیه السلام)
- 108..... به خدا قسم آن دورا بیرون خواهم آورد.
- 108..... «روایات امام هادی» (علیه السلام)
- 108..... 1- ایام ربیع آمد و ...
- 109..... 2- حدیث احمدبن اسحاق درباره نهم ربیع الاول.
- 110..... 3- روز نهم ربیع الاول، عید غدیر ثانی.
- 114..... «روایت امام حسن عسکری» (علیه السلام)
- 114..... کافران و فاجران.
- 114..... «روایت امام عصر» (علیه السلام)
- 114..... نفاق و طمع.
- ..... «فصل ششم: آثار و برکات لعن بر دشمنان اهل بیت» (علیهم السلام)
- 118..... «شرط ورود به بهشت»
- 118..... «استغفار و ثنای ملائکه برای لعنت کنندگان دشمنان اهل بیت» (علیهم السلام)
- 119..... «شرط قبولی عبادت و ولایت ائمه» (علیهم السلام)
- 119..... «حبّ دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) سبب کفر است».
- 119..... «گناه شمردن لعن دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) سبب لعن خدا می گردد»
- 119..... «لعن کردن دشمنان امیرالمؤمنین (علیه السلام) ملاک دوستی خداوند»
- 120..... «حبّ دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) موجب ورود به آتش»
- 120..... «لعن و برائت نشانه اکمال دین»

120..... «لعن کردن موجب فزونی حسنات و محو سیئات»

121..... «میزان نور مؤمن»

121..... «لعن کردن سبب آمرزش گناهان در قیامت»

121..... «لعن کردن معیار شیعه بودن»

121..... «یکی از علل بعثت انبیاء»

122..... «عطیه الهی»

122..... «لعن نوعی مبارزه»



124..... «نَسَب ابوبکر»

125..... «نَسَب عمر»

126..... «نَسَب معاویه»

128..... «نَسَب یزید»

128..... «نَسَب عمروعاص»

129..... «نَسَب مروان بن حکم»

«فصل هشتم: عایشه»

132..... «عایشه»

132..... «تفر از نام عایشه»

132..... «قاتل پیامبر»

133..... «عایشه و پی کننده شتر صالح نبی»

133..... «ملعونه و بی ایمان»

134..... «دشمنی با ما اهل بیت (علیهم السلام) را رها نمی کند.»

135..... «لعن عایشه پس از هر نماز»

136..... «در هر گناهی شریک است»

136..... «مخالفت ظالمانه»

137..... «هدف عایشه از جنگ جمل»

137..... «از هیچ شری فروگذار نمی کند»

137..... «تو نبودی بلکه شیطان بود»

138..... «سر کفر و شاخ شیطان»

138..... «قرآن عایشه»

139..... «طلاق با بیزاری خدا و رسول خدا» (صلی الله علیه و آله و سلم).

139..... «عایشه در دوران ظهور»

«فصل نهم: قتل ابوبکر و عمر»

142..... «بیان حال ابوبکر و عمر هنگام مرگ»

145..... «گفتار عمر هنگام مرگ»

147..... «کیفیت قتل عمر»

ص: 10

«فصل دهم: عذاب عمر و ابابکر در عالم برزخ و قیامت»

- 150..... «عذابی سخت تر از شیطان.....»
- 150..... «دردناک ترین عذاب در قیامت»
- 150..... «شیون در آتش»
- 150..... «شقی تر از ابلیس»
- 151..... «صندوقی در قعر جهنم»
- 151..... «خداوند با آنان سخن نمی گوید»
- 152..... «مرداری بر صراط»
- 152..... «اولین محاکمه قیامت، عمر قاتل حضرت محسن»
- 152..... «دوازده نفر در یک تابوت آتشین»
- 153..... «طلب استغفار فلانی (اولی) از امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)»
- 153..... «هر روز عذابش بیش باد!»
- 154..... «آرزویی که هرگز محقق نمی شود»
- 154..... «با آغوش باز پیش به سوی جهنم»
- 156..... «تعجب و اعتراض شیطان»
- 156..... «جایگاه آتشین»
- «فصل یازدهم: لعن عمر و ابابکر»
- 160..... «لعن خداوند بر ایشان و عذاب الهی»
- 161..... «کفر ابابکر و عمر»
- 162..... «لعن عمر و ابوبکر از دیدگاه ائمه اطهار» (علیهم السلام)
- 162..... 1- لعن در تعقیب نمازها.

- 2- لعن الهی بر آنان.....162
- 3- تعلیم و امر به لعن.....162
- 4- ظلم به اهل بیت (علیهم السلام) و پشت سر نهادن کتاب خدا.....163
- 5- نفاق عمر و ابوبکر.....163
- 6- اظهار اسلام آن دو برای طمع.....164
- 7- براءت شدید سلمان و اباذر و مقداد.....164
- 8- نفرین امیرالمؤمنین علی (علیه السلام).....164
- 9- لعن حضرت زهرا(سلام الله علیها) در هر نماز.....164

- 10- نفرت اهل بیت (علیهم السلام) از آن ها..... 165
- 11- بدترین دشمنان اهل بیت (علیهم السلام)..... 165
- 12- ظلم بی انتها در حق اهل بیت (علیهم السلام)..... 166
- 13- با کفر و شرک مُردند..... 166
- 14- دوستانشان هم کافرند..... 166
- 15- نفرت خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از آن دو..... 166
- 16- دوت قریش..... 166
- 17- غاصب جایگاه امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)..... 167
- 18- وزر و وبال همه به گردن آن دو..... 167
- 19- سنگسار مثل شیطان..... 167
- 20- غصب لقب امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)..... 167
- 21- نخستین برنامه امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)..... 168
- 22- دعوت به برائت پس از ظهور..... 169
- «لعن عمر و ابوبکر در عوالم دیگر»..... 169
- «لعن حیوانات بر آن ها»..... 170
- «لعن اوّلی بر دوّمی»..... 170
- «لعن دوّمی بر منکرین امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)»..... 172
- «برتری لعن بر صلوات در مکتب اهل بیت» (علیهم السلام)..... 172
- «فصل دوازدهم: بدعت ها و مطاعن خلفاء»
- «بدعت در دین»..... 176
- «حکم بدعت گذار در اسلام»..... 177

- 178.....«بیان پاره ای از بدعت های آشکار عمر»
- 183.....«بدعت های عثمان»
- 183.....«مطاعن مشترک عمر و ابوبکر»
- 186.....«برخی از مطاعن عمر»
- 189.....«برخی از مطاعن ابوبکر»
- 190.....«برخی از مطاعن عثمان»
- 191.....«برخی از مطاعن عایشه»
- 192.....«نامه طولانی عمر به معاویه در مورد ظلم به حضرت زهرا» (سلام الله علیها)

- 204..... «حضرت ابولؤلؤ کیست؟»
- 204..... «نحوه ی آشنایی حضرت ابولؤلؤ با امیرالمؤمنین»
- 206..... «شناخت شخصیت پلید و ظالم مغیره بن شعبه»
- 208..... «اطلاع امیرالمؤمنین (علیه السلام) از اقدام حضرت ابولؤلؤ و تأیید آن»
- 208..... «ریشه کن شدن بنیاد ظلم و فساد»
- 209..... «سرانجام حضرت ابولؤلؤ بعد از اقدام به قتل عمر بن خطاب»
- 210..... «ایجاد اختلاف در تاریخ شکسته شدن بزرگ ترین بت عالم بشریت»
- 212..... «شان و مقام حضرت ابولؤلؤ در لسان روایات معصومین» (علیهم السلام)
- 213..... «قدمت تاریخی بقعه و بارگاه ملکوتی حضرت ابولؤلؤ»
- 214..... «وصیت امامزاده عزالدین مبنی بر دفن شدن در جوار آن بارگاه ملکوتی»
- 214..... «زیارت مرحوم آیت الله العظمی سید شهاب الدین نجفی مرعشی و جمعی دیگر از علمای حوزه علمیه قم»
- 214..... «دیدار علماء و بزرگان در خصوص بقعه و بارگاه ملکوتی حضرت ابولؤلؤ»
- 215..... «برخی از کرامات و عنایات ثبت شده در دفتر آستان مقدس حضرت ابولؤلؤ»

#### فصل چهاردهم:

- «عنایات اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) به برائت کنندگان ابابکر و عمر»
- 222..... «به برکت عیدالزهره(سلام الله علیها)آیه الله شیخ حسنعلی نخودکی اصفهانی صاحب کرامت شد»
- 224..... «عنایت حضرت زهرا(سلام الله علیها) در مورد شیخ کاظم اُزری»
- 225..... «عنایت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در مورد ابوراجح حمّامی»
- 226..... «نجات یافتن علامه امینی»
- 228..... «حکایتی عجیب در توسل به فاطمه زهرا»

- 230..... «حکایت معمر بن شمس در مورد امام زمان» (عجل الله تعالی فرجه الشریف)
- 232..... «عنایت امام جعفر صادق (علیه السلام) نسبت به زن گوینده «لَعَنَ اللَّهُ ظَالِمِيكَ يَا فَاطِمَةُ» (سلام الله علیها).
- 233..... «حکایتی از زمان مرحوم آیت الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی»
- 234..... «قصه انار و وزیر ناصبی در بحرین»
- 237..... «داستانی از حاج شیخ علی قرنی گلپایگانی»
- 238..... «چرا حضرت زهرا (سلام الله علیها) از من روی برگردانید»



- 239..... «با علی (علیه السلام) بستیم پیمان در غدیر»
- «فصل پانزدهم: براءت در دعا»
- 242..... «محشور شدن با براءت»
- 242..... «درخواست تکمیل براءت»
- 242..... «دعا برای تقویت براءت»
- 242..... «حیات و ممات با براءت»
- 243..... «براءت در خطبه غدیر»
- 243..... «دعای صمنی قریش»
- 245..... «دعای شب ها»
- 246..... «دعای بعد از نماز»
- 247..... «نفرین صبحگاهی»
- 248..... «شروع و پایان هر نماز»
- 248..... «سجده ی شکر»
- 250..... «لعن و براءت در زیارت»
- 259..... «لعن نامه خواجه نصیرالدین طوسی»
- 262..... «چند ختم مجرب»



شرع مقدّس اسلام مشتمل بر ضروریاتی است که هر شخص مسلمان باید به این ضروریات معتقد باشد و اعمال و رفتار خود را در زندگی با آن مطابقت دهد و انکار هر یک از این ضروریات دین منجر به کفر او می شود. این ضروریات را می توان به دو دسته کلی تقسیم نمود:

الف) دسته اول

ضروریاتی است که پذیرش عقلی و اعتقاد قلبی به آنان کافی است. از این ضروریات در شرع مقدّس اسلام به عنوان اصول دین یا واجبات عقیدتی یاد شده است که شامل اعتقاد به توحید، عدل، نبوّت، امامت و معاد می باشد.

ب) دسته دوم

ضروریاتی است که علاوه بر پذیرش عقلی و اعتماد قلبی به آنان، باید در اعمال و رفتار و گفتار شخص مسلمان نیز آشکار شود. از این ضروریات در شرع مقدّس اسلام به عنوان فروع دین یا واجبات عملی یاد شده است که شامل نماز، روزه، حج، زکات، خمس، جهاد، امر به معروف، نهی از منکر، تولّی و تبری می باشد. کسی که هر یک از این ضروریات دین را انکار کند یا نپذیرد کافر می شود و از جرگه ی مسلمین خارج می گردد. در مورد ضروریات دسته ی دوم شخص باید عملاً به اقامه آن ضروری، به پاخیزد و واجب است که شرایط و مقدمات آن را فراهم کند. مثلاً نماز صِدْرَف اعتقاد قلبی به این که خداوند، نماز را بر بندگان واجب کرده کافی نیست، بلکه باید عملاً به خواندن نماز بپردازد و مقدمات آن را نیز فراهم سازد. در مورد اصل تولّی (اعتقاد به ولایت ائمه ی اطهار (علیهم السلام) و محبّت ایشان) و تبری نیز چنین می باشد. چون تولّی و تبری از ضروریات انکارناپذیر و عملی اسلام است. و هم چنین در شرع مقدّس توجه خاصی نسبت به آن شده و از سایر ضروریات مهم تر می باشد لذا باید این تولّی و تبری علاوه بر اعتقاد قلبی در اعمال و رفتار و گفتار یک مسلمان به ظهور برسد.

## فصل اول: معنای تولّی و تبرّی در تعالیم دینی

اشاره

ص: 17

## «معنا و مفهوم تولی»

تولی به معنای اعتقاد به ولایت و امامت بلافصل امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) و ائمه معصومین (علیهم السلام) و محبت ایشان در قلب می باشد.

چنان چه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند:

«نخستین چیزی که در روز قیامت سؤال می شود درباره ی محبت ما اهل بیت (علیهم السلام) است.» (1)

در این باره ابی عبدالله جدلی می گوید، امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) می فرماید:

«آیا به تو حسنه ای را خبر دهم که هرکس آن حسنه را داشته باشد، در روز قیامت از فزاع آن روز در امان است، و نیز نسبت به سیئه ای به تو خبر دهم که هرکس آن را داشته باشد، خداوند متعادل او را به رو به آتش می اندازد؟

گفتم: آری! ای امیر مؤمنان!

امیر مؤمنان (علیه السلام) فرمودند:

«الْحَسَنَةُ حُبًّا وَ السَّيِّئَةُ بُغْضًا» (2)

«حسنة محبت ماست و سیئه، دشمنی نسبت به ما (اهل بیت (علیهم السلام)) است.»

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند:

«مَنْ أَحَبَّنَا فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ» (3)

«هرکس ما اهل بیت (علیهم السلام) را دوست بدارد به تحقیق خدا را دوست دارد.»

«معنا و مفهوم تبری»

برائت و تبری به معنای اعتقاد به انحراف و گمراهی مخالفین اهل بیت (علیهم السلام) و در دل از آن ها ناخشنود و ناراضی بودن می باشد به گونه ای که در گفتار از آن ها اظهار جدایی کردن و در عمل از راه و رسم و مذهبشان دوری و بیزاری جستن می باشد.

## «ضرورت تولی و تبری»

برائت به هیچ وجه همانند حبّ و بغض های مادی و معنوی، که مبتنی بر مصالح و منافع شخصی می باشد، نیست و اصولاً با این گونه حالات نفسانی که در زندگی روزمره افراد مشاهده می شود، قابل قیاس نمی باشد. زیرا که اساس و اصل برائت، بر خدا محوری در مقام حبّ و بغض حقّ است. دینداری به روش

- 
- 1- بحار الانوار ج 27 ص 79
  - 2- بحار الانوار ج 27 ص 85
  - 3- بشارة المصطفى ص 239

صحیح و بندگی خدا، زمانی تحقق پذیر است که دشمنان دین را بشناسیم و کارهایی را که در جهت منحرف کردن راه دین انجام داده اند، را ترک کرده و به دیگران نیز بیاموزیم.

جابر جعفی گوید؛ امام باقر (علیه السلام) فرمودند:

«مَنْ لَمْ يَعْرِفْ سُوءَ مَا أُوتِيَ إِيْنَا مِنْ ظُلْمِنَا وَ ذَهَابِ حَقِّنَا وَ مَا رَكِبْنَا بِهِ فَهُوَ شَرِيكٌ مَنْ أَتَى إِيْنَا فِيْمَا وَ لِيْنَا بِهِ» (1)

«هر کس بدی و ناروائی آن چه به سر ما آل محمد (علیهم السلام) آمده است از ظلم و ستمی که بر ما روا داشتند و حقوقی که از ما به یغما بردند، و گرفتاری هائی که ما بدان دچار شدیم برای انجام کاری که به عهده ی ما بوده نفهمد، و در باره ی این جنایت ها و خیانت ها که در حق ما شده است بی تفاوت باشد با مرتکب آن شریک خواهد بود.»

در واقع آن چه لازم است شناخت گمراهی ها و انحرافات از اصل دین می باشد و آشنا شدن با پیشوایان گمراهی و ضلالت و معرفی آنان به جامعه اسلامی، از این جهت این شناخت لازم و ضروری است که ما را از بدعت ها و کجروی های پیشوایان ضلالت و گمراهی آگاه ساخته و دور نماید. لازم به تذکر و یادآوری است که، چون امت پیرو اسلام و قرآن در مقابل خود، دشمنانی مشترک دارند که آنان طمع به نابودی اصل دین بسته اند، طبعاً به حکم عقل لازم است تمام امت اعم از شیعه و سنی در یک صف واحد در مقام دفاع از موجودیت اساس دین برآیند و متحداً به مبارزه با آن دشمنان مشترک بپردازند؛ ولی این مستلزم آن نیست که شیعه در مسأله «تولی و تبری» که دو رکن اصیل مذهب وی می باشد، و شیعه، مرگ و حیات اسلام و قرآن را به وجود و عدم این دو اصل مسلم می داند، کوتاهی نماید. بنابراین نباید در مرحله بحث و تحقیق استدلالی و در مقام تبلیغ در محافل عمومی و رسانه های همگانی و در فعالیت آموزشی در مراکز تعلیم و تربیت اعتقادی کودکان و جوانان به عذر این که احترام به عقیده طرف مقابل لازم است و هم چنین ترس از ایجاد شکاف در صف اتحاد مسلمین، از اظهار عقاید حقه ی شیعه خودداری ورزیم و از صراحت در بیان آن حقایق خودداری نماییم. زیرا که نتیجه این عمل چیزی جز آن نیست که نسل آینده (از تشیع) در هاله ای از ابهام نسبت به عقایدش باقی می ماند و مسأله اتحاد سیاسی را مبدل به وحدت اعتقادی نماید به گونه ای که اسلام راستین در اذهان ساده لوحان ناآگاه هر دو گروه شیعه و سنی را، از پویندگان راه حق و صراط مستقیم جدا سازد و در نتیجه مسأله «تولی و تبری» که دو رکن اصلی و اساسی اسلام است از فضای اعتقادی شیعه خارج گشته و اسلام از پایه فروریخته می شود.

ائمه ی اطهار (علیهم السلام) مظهر همه ی خیرات و خوبی ها می باشند و تمام موجودات و انسان ها اعم از کافر و مؤمن ذاتاً و فطرتاً با طینت پاک، آن بزرگواران را دوست دارند مگر کسانی که زنگار کفر و عناد، فطرت آنان را آلوده کرده باشد، همان گونه که اکنون نیز بسیاری از غیرمسلمانان به اهل بیت (علیهم السلام) علاقمند هستند. پس مرز ایمان و کفر در تبری از هم جدا می شود.

ص: 19

بنابراین تبری از دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) در متن حیات و جهان آفرینش نهفته است همان گونه که حبّ و مودّت آنان از اشیاء جدا نیست و بغض و دشمنی بر دشمنان آنان نیز در درون اشیاء وجود دارد و از آن ها جدا نمی باشد.

چنان چه امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

«محبّت اولیای خدا واجب و ولایت، حقّ آن ها و مربوط به آن هاست و نیز بیزاری از دشمنان آن ها و کسانی که به آل محمد (علیهم السلام) ظلم و ستم کرده و بی احترامی نموده و هتک حرمت کردند، واجب است؛ همان کسانی که فدک را از حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) گرفته، او را از ارث پدر منع نموده و حقّ حضرت زهرا (سلام الله علیها) و همسرش حضرت علی (علیه السلام) را غصب کردند.

آنان که در آتش زدن به خانه اش اهتمام ورزیده و دست به یکی کردند که اساس ظلم را پایه ریزی کنند و همین ها اساس ظلم را ریخته و روش و سنّت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را تغییر دادند. از اینان دوری جستن واجب است و برائت از ناکثین، قاسطین و مارقین واجب است. برائت از انصاب و ازلام و پیشوایان ضلالت و سردمداران ظلم و ستم از همه آن ها و از اولین و آخرین واجب است و برائت از عاقر (قطع کننده ی پای شتر) ناقه ی ثمود واجب و از قاتل امیرالمؤمنین (علیه السلام) بیزاری جستن واجب است. هم چنین به طور کلی برائت از جمیع قاتلان اهل بیت (علیهم السلام) واجب است...»<sup>(1)</sup>

ص: 20





دین چیزی جز عشق و محبت نمی باشد و محبت وقتی واقعاً تحقق پیدا می کند که چیزی جز محبت محبوب و کسی جز محبوب در وجود محب حاکم و موجود نباشد. محبت ما به خداوند تبارک و تعالی، وقتی تمام است که از غیر خدا بیزار باشیم و از هرچه و هرکس که مقابل اوست دوری کنیم تا آن جا که حتی اگر در خودمان نیز منیت و خودیتی مقابل حضرت حق باشد از آن باید بیزار باشیم، چرا که غیر خدا، شرک و کفر است و توجه به غیر خداوند بت پرستی است. بر همین اساس از شدت توجه به حق نسبت به غیر حق بی توجه هستیم و از جان و دل هرکس غیر از او را کنار می زنیم و از آن بیزاری می جوئیم، لذا شهادت می دهیم «لا اله الا الله» خدایی نیست جز الله، این اقرار به یگانگی خداوند، ثمره اش بیزاری از غیر خدا می باشد.

چنان چه امام صادق (علیه السلام) می فرمایند:

«دین محبت است و محبت هم دین است و اصل محبت برائت و بیزاری از غیر محبوب است.» پس توحید حقیقت دین است و به فرمایش امام باقر (علیه السلام) این گونه تعریف می شود:

«هَلْ الدِّينَ إِلَّا الْحُبُّ وَ الْبُغْضُ»<sup>(1)</sup>

«آیا دین چیزی جز حبّ و بغض است؟»

ص: 22



بنابراین لعن، نسبت به کسی که مستحق و سزاوار لعن باشد، خود تکلیف بندگان می باشد.

چنان چه خداوند (عز و جل) می فرماید:

«لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ» (1)

«ای رسول الله! هرگز مردمی که ایمان به خدا و روز قیامت آورده اند را چنین نخواهی یافت که با دشمنان خدا و رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) دوستی نمایند هرچند که آن دشمنان از پدران یا فرزندان و یا برادران و خویشان آن ها باشند.»

و هم چنین خداوند (عز و جل) در آیاتی دیگر از قرآن کریم گروه هایی از مردم را لعن کرده و در پاره ای از این آیات امر به لعن نیز فرموده است. مانند:

«... فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ» (2)

«... پس لعنت خدا بر کافران باد»

«... أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ» (3)

«... بر ایشان است لعنت خدا و ملائکه و تمام مردمان.»

«... أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ» (4)

«... آنان را لعن کند خدا و لعنت کنند، لعن کنندگان (جن و انس و ملک).»

«أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَمَنْ يَلْعَنِ اللَّهَ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا» (5)

«این گروهند که خدا آنان را لعنت کرد و هرکه را خدا لعنت کند و از رحمت خود دور سازد، دیگر هرگز کسی مدد و یاری او نتواند کرد.»

«... وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعْنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا» (6)

«... و خدا بر او خشم و لعن کند و عذابی بسیار شدید برای او مهیا سازد.»

«... أَوْ نَعْنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا» (7)

«... یا آن که بر شما مانند اصحاب سبت (جهودانی که مخالفت حکم خدا روز شنبه صید نمودند) لعنت و عذاب فرستیم که قضای خدا واقع شدنی است.»

«... أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ» (8)

- 
- 1- سورة مبارکه مجادلہ آیہ 22
  - 2- سورة مبارکه بقرہ آیہ 89
  - 3- سورة مبارکه بقرہ آیہ 161
  - 4- سورة مبارکه بقرہ آیہ 159
  - 5- سورة مبارکه نساء آیہ 52
  - 6- سورة مبارکه نساء آیہ 93
  - 7- سورة مبارکه نساء آیہ 47
  - 8- سورة مبارکه ہود آیہ 18

«... آگاه باشید که لعن خدا بر ستمکاران عالم است.»

«... لَعْنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» (1)

«... خدا آن ها را در دنیا و آخرت لعن کرده است.»

پس مبدأ ایجاد لعن و براءت و بیزاری جستن نسبت به دشمنان اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام)، کلام وحی می باشد زیرا خداوند تبارک و تعالی در آیات بسیاری از قرآن کریم اهمیّت خاصی به این مسأله داده است و آن را به عنوان یک اصل بیان نموده لذا شیعه طبق این آیات به بیزاری جستن و اظهار براءت نسبت به دشمنان اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) اقدام نموده است.

چنانچه خداوند سبحان (عز و جل) می فرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعْنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا» (2)

(به درستی که کسانی که خدا و پیامبرش را آزار می دهند، خداوند آنان را در دنیا و آخرت لعنت کرده است (و از رحمت خود دور ساخته) و در قیامت برای آنان عذابی خوارکننده مهیا ساخته است.)

### «لعنت شدگان در قرآن کریم»

#### اشاره

با توجه به آیات ذکر شده، ملعونین در قرآن کریم عبارتند از:

#### 1- آزاردهندگان خدا و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)

«إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعْنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا» (3)

(به درستی که کسانی که خدا و پیامبرش (صلی الله علیه و آله و سلم) را آزار می دهند، خداوند آنان را در دنیا و آخرت لعنت کرده است (و از رحمت خود دور ساخته) و در قیامت برای آنان عذابی خوارکننده مهیا ساخته است.)

طبق این آیه تمام کسانی که خدا و رسولش (صلی الله علیه و آله و سلم) را آزار داده اند مورد لعن الهی می باشند.

طبق روایات متعددی که از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در کتاب های پیروان مکتب اهل بیت (علیهم السلام) (شیعه) و حامیان مکتب خلفا (تسنن) وارد شده است.

حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند:

«فاطمه (سلام الله علیها) پاره ی تن من است، هرکس او را بیازارد مرا آزرده و هرکس مرا بیازارد خدا را آزرده است.» (4)

پس آزار و اذیت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) که در حقیقت آزار و اذیت خداوند تبارک و تعالی است مشروط به آزار پاره ی

جگر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) یعنی صدیقہ کبری (سلام الله علیہا) می باشد. طبق شواہد عینی و تاریخی، آن چه مسلم است

ص: 25

---

1- سوره مبارکہ احزاب آیہ 57

2- سوره مبارکہ احزاب آیہ 57

3- سوره مبارکہ احزاب آیہ 57

4- صحیح بخاری جزء 7 باب فضائل فاطمہ (سلام الله علیہا) ح 29

این است که حضرت توسط عمر و ابوبکر مورد آزار و اذیت واقع شده اند و قصه ی پر از غصه ی آتش کشیدن خانه ی حضرت فاطمة الزهرا (سلام الله علیها) و شکستن پهلوی مبارکشان و کشتن فرزند معصومشان، حضرت محسن بن علی (علیه السلام) و ناله های دلخراش و جانسوز آن بانوی مطهره و گریه های شبانه روزی و دفن شبانه و مخفی بودن قبر مطهرشان و هم چنین اعلام صریح بیزاری و براءت آن مظلومه ی شهیده از آن دو، هنگامی که به ظاهر به عیادت آن حضرت رفتند ولی در باطن رفته بودند تا شاهد جان دادن ایشان در بستر شهادت باشند، ولی حضرت زهرا (سلام الله علیها)، حتی جواب سلام آن ها را ندادند و در حضور آن جمع، خدا را شاهد گرفتند که این دو مرا آزرده اند، همه ی این ها شاهد بر آن است که آن دو ملعون مشمول این آیه می شوند که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را آزار و اذیت کرده اند و در حقیقت خدا را آزرده اند و قرآن این دسته را به صراحت تمام در دنیا و آخرت لعنت فرموده و آنان را به عذابی دردناک وعده داده است.

چنان چه حضرت زهرا ی مظلومه (سلام الله علیها) به ابابکر فرمودند:

«بعد از هر نماز تو را نفرین می کنم.» (1)

پس طبق همین آیه لعن بر عمر و ابوبکر جایز می گردد.

## 2- کتمان کنندگان حقایق الهی

«إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ» (2)

«کسانی که دلایل روشن و هدایتی که نازل کردیم را بعد از آن که برای مردم در کتاب بیان نمودیم، کتمان کنند، خداوند آنان را لعنت می کند و همه ی لعن کنندگان نیز آن ها را لعن می کنند.»

طبق این آیه هرکس حقایق دین را انکار کند و بپوشاند واجب اللعنه می شود و مستحق لعن خداوند و همه لعنت کنندگان می باشد. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در سال آخر حیات مبارکشان در بازگشت از حجة الوداع در روز غدیر خم در برابر جمعیتی بیش از 120 هزار نفر به فرمان خداوند، امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را به عنوان جانشین و خلیفه خویش معرفی نمودند. این اعلام جهانی در میان انبوه زائران خانه ی خدا که نمایندگان امت اسلامی از نقاط مختلف دنیا بودند، رسماً برگزار گردید تا دیگر برای هیچ مسلمانی نقطه مبهم و تاریکی باقی نماند و علاوه بر این پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در لحظه لحظه حیات خویش، مسیر خلافت را بعد از خود روشن ساخته بودند که در بسیاری از کتب تاریخی و روایی و تفسیر و اعتقادی شیعه و سنی موجود می باشد. و این حقیقت عظمی را آن حضرت در روز غدیر خم به فرمان خداوند ابلاغ نمودند.

عمر و ابابکر کسانی هستند که بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این حقیقت بزرگ دین را انکار کردند و بعد از انکار این رکن اساسی دین (ولایت و خلافت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام))، هزاران حکم الهی را عوض کردند و بدعت ها در

ص: 26

1- الامامة و السیامة ص 20

2- سوره مبارکه بقره آیه 145



دین نهادند. (که در فصلی جداگانه به آن اشاره خواهیم نمود).

طبق این آیه آن دو، مستحق لعن خدا و لعن کنندگان می باشند.

### 3- ظالمین

«... أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ» (1)

«... آگاه باشید که لعنت خدا بر قوم ستمگر است.»

طبق این آیه هرکسی که ظلم کند مورد لعنت خداوند واقع می گردد. در میان ظلم ها و ستم ها، هیچ ظلمی بالاتر از منحرف کردن مردم در مسیر دین و ایجاد اختلاف بین امت اسلام و برانگیختن گرد و غبار فتنه و فساد نیست. آنان کسانی هستند که خانه ی وحی را به آتش کشیدند و درب شهر علم نبی (علیه السلام) را بستند، مردم را به بیابان سرگردانی و حیرت انداختند و خویشان را به ناحق بر گردن مردم سوار کرده و خود را به دروغ خلیفه ی خدا و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) خواندند و هر ظلم و خیانت و جنایتی را به اسم خدا و رسولش مرتکب شدند. آیا آنان از ظالمین نیستند؟ آیا فراتر از این ظلم در عالم وجود، ظلمی تصور می شود؟ پس طبق این آیه عمر و ابوبکر که بنیانگذاران این ظلم هستند، ملعون می باشند.

### 4- کسانی که برخلاف احکام الهی حکم می کنند

«... وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ» (2)

«... و آن ها که به احکامی که خدا نازل کرده حکم نمی کنند، همان ها کفر ورزاند.» طبق این آیه بایستی افرادی که برخلاف حکم خداوند، حکم می کنند و بدعت ها را در جامعه ی اسلامی روا می دارند، لعن کرده شوند. بنابراین افرادی که در حکم الهی آشکارا تغییر و تبدل ایجاد کرده اند منافقان امت بوده اند و طبق آن چه در کتب و منابع اهل سنت آمده است به نص کلام خدا مستحق لعنت می باشند.

آن دو ملعون بزرگترین حکم الهی که خلافت و جانشینی امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بود را تغییر دادند و برخلاف «ما أنزل الله» حکم کردند و در سقیفه بنی ساعده، ابابکر را به جانشینی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، غاصبانه برگزیدند.

### 5- کافران

«إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا» (3)

«خدا کافران را لعن کرده و بر آنان آتش افروخته ی دوزخ مهیا گردانیده است.»

قطعاً ابوبکر و عمر و تمام بنیان گذاران سقیفه از کافران بوده اند و لحظه ای ایمان به خداوند و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نیاوردند و اسلام آن ها بخاطر طمع در ریاست بوده است.

---

1- سورة مبارکه هود آیه 18

2- سورة مبارکه مائده آیه 44

3- سورة مبارکه احزاب آیه 64

«فَبِمَا نَقُضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً...» (1) «به واسطه ی پیمان شکنی یهودیان آنان را لعنت نمودیم و دل هایشان سنگ و سخت شد...» مسلم و قطعی است که بنیان گذاران سقیفه در اجرای اهداف شیطانی خود با یهود هم فکر و هم دست بوده اند و شواهد تاریخی بر این امر دلالت دارد.

### 7- دروغویان

«... فَتَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ» (2)

«... پس قرار می دهیم لعنت خدا را بر دروغویان.»

در موارد زیادی بنیان گذاران سقیفه بر خدا و رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) و اولیاء خدا نه تنها دروغ بستند بلکه در احکام الهی بدعت و افتراء وارد نمودند که در بخش بدعت ها خواهد آمد.

### 8- قاتل عمدی مؤمن

«وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فِجْرًاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ لَعْنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا» (3)

«و کسی که مؤمنی را عمداً بکشد پاداش او جهنم ابدی و خشم و لعنت خداست و خداوند عذاب بزرگی را برای او مهیا نموده است.»

به اقرار و اعتراف قطعی شیعه و بسیاری از اهل سنت عمر و ابوبکر علیهما لعائن الله قاتل حضرت زهرا (سلام الله علیهما) و حضرت محسن و تعداد دیگری از شیعیان بوده اند.

### 9- شیطان

«لَعْنَةُ اللَّهِ وَ قَالَ لَا تَخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا» (4)

«خدا شیطان را لعنت نموده و شیطان گفت قطعاً از بندگان خدا بهره ی معینی را می گیرم.» قطعاً شیطان در تمام برنامه های انحرافی عمر و ابوبکر (لعهما الله) مدیریت مستقیم داشته است. از باب نمونه در جریان غدیر خم وقتی شیطان دید تمام نقشه ها و توطئه های او (با اجرای 14 نفر از منافقین که معروف به اصحاب صحیفه هستند) ناکام ماند و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)، حضرت علی (علیه السلام) را رسماً با فرمان خداوند به جانشینی خود معرفی کردند. شیطان تمام لشکر خود را در منطقه ی غدیر جمع کرد و فریاد می زد بیچاره شدم. بعد به فکر چاره افتاد که چه کنیم نگذاریم این جانشینی به فرجام برسد؟!!

ص: 28

1- سوره مبارکه مائده آیه 13

2- سوره مبارکه آل عمران آیه 61

3- سورة مبارکه نساء آیه 93

4- سورة مبارکه نساء آیه 118

این گونه طرح نقشه کرد که حضرت علی (علیه السلام) را به قتل برسانیم. اولین کسی که اجرای این طرح را قبول نمود عمر (لعنه الله) بود (شیطان این پازل را طراح و مجری هم عمر بود) ولی غافل از آن که خداوند، فاطمه (سلام الله علیهما) را پشت پرده تربیت نموده تا پیش مرگ حضرت علی (علیه السلام) شود و اتفاق افتاد آن چه افتاد. برای اطلاع بیشتر به تفاسیر شیعه در ذیل آیه ی شریفه: «وَلَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ» (1)

«و همانا ابلیس گمانش نسبت به آنان به تصدیق و درستی رسید، پس پیروی نمودند از او بجز گروهی از مؤمنان.»

## 10- مفسدین

«و الَّذِينَ يَتَّقُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ» (2)

«کسانی که پیمان الهی را می شکنند و آن چه را خدا امر به وصل آن نموده قطع می کنند و فساد در زمین می کنند بر آنان لعنت خدا و جایگاه بد باد.»

قطعا از مصادیق بارز و پیمان شکنی و قطع رحم و فساد در زمین عمر و ابوبکر و تمام بنیان گذاران سقیفه بوده اند.

## 11- منافقین، مریض دلان و شایعه پراکنان

«لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَ الَّذِينَ هُمْ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِزُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا \* مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثَقِفُوا أَخْدُوا وَ قَتَلُوا نَقِيلًا» (3)

«اگر منافقان و مریض دلان و شایعه پراکنان دست از توطئه ها و نقشه های خود (علیه اسلام و مسلمین) بر ندارند (ای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم) مردم را علیه آنان بسیج می کنیم و می شورانیم، سپس حق ماندن در شهر را ندارند مگر اندکی (باید تبعید شوند) آنان مورد لعنت و نفرین هستند هرکجا پیدا شدند دستگیر و اعدام می شوند.»

مسلماناً از مصادیق بارز سه گروه فوق بنیان گذاران سقیفه هستند که یک نمونه از شایعه پراکنی آن ها را در جنگ احد (تنها جنگی که عمر و ابوبکر (لعنهما الله) شرکت کردند و چه جنایاتی نمودند) می توان یافت که وقتی حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در جنگ احد زخمی شدند و حضرت علی (علیه السلام) مشغول پانسمان زخم های پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بودند، عمر و ابوبکر (لعنهما الله) بالای بلندی کوه احد رفتند و فریاد زدند «قُتِلَ مُحَمَّدٌ (صلی الله علیه و آله و سلم)» «محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) کشته شد» در این هنگام جبرائیل بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شد و این آیه را آورد:

ص: 29

1- سوره مبارکه سبأ آیه 20

2- سوره مبارکه رعد آیه 25

3- سوره مبارکه احزاب آیه 60

«وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ...» (1)

«نیست محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) مگر فرستاده ی خدا که قبل از او هم پیامبرانی آمدند آیا اگر او بمیرد یا کشته شود شما به عقب برمی گردید! (کافر می شوید!)».

ضمناً در همین هنگام در رابطه با شایعه پراکنی عمر و ابوبکر (لعهما الله) آیه نازل شد:

«إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا...» (2) «همانا کسانی که در روز مقابله ی دو گروه با یکدیگر (مسلمانان و مشرکین در جنگ احد) پشت کردند و فرار نمودند همانا شیطان آنان را به استحضار می رسانیم گروه های دیگری هم در قرآن کریم مورد لعنت قرار گرفته اند که بجهت اختصار به آن چه ذکر شد بسنده می کنیم.»

### «برائت شدگان در قرآن کریم»

#### اشاره

أصبغ ابن نباته از امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) نقل می کند که آن حضرت فرمودند:

«نَزِلَ الْقُرْآنُ أَرْبَعَةَ أَرْبَاعٍ، رُبْعٌ فِينَا وَرُبْعٌ فِي عَدُوِّنَا وَرُبْعٌ فِي حَلَالٍ وَحَرَامٍ وَرُبْعٌ فَرَائِضٌ وَ أَحْكَامٌ» (3)

«قرآن نازل شده است در چهار بخش، یک چهارم آن راجع به ماست، یک چهارم دیگر درباره دشمنان ما، یک چهارم درباره حلال و حرام، و یک چهارم دیگر در واجبات و احکام است.»

هیچ جای شکی نیست که ابابکر و عمر و پیروانشان، از دشمنان سرسخت اهل بیت (علیهم السلام) هستند و با توجه به روایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در قرآن کریم آیاتی موجود است که در مورد این گروه می باشد.

لذا ما مختصری از آن آیات را، با استفاده از احادیث گوهر بار معصومین (علیهم السلام) ذکر می کنیم.

#### 1- کسانی که اهل خدعه و نیرنگ با خداوند هستند

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ \* يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ» (4)

«و برخی از مردم می گویند ما به خدا و روز قیامت ایمان آورده ایم حال آن که ایمان نیاوردند\* می خواهند خدا و اهل ایمان را فریب دهند و آنان جز خود را فریب ندهند و آن ها نمی فهمند.»

امام موسی بن جعفر (علیه السلام) در تفسیر این آیه فرمودند:

«روز غدیر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به امر خداوند، امیرالمؤمنین (علیه السلام) را به خلافت نصب نموده، و به دومی گفتند با امیرالمؤمنین (علیه السلام) بیعت کن. فلانی و فلانی و هفت تن دیگر از منافقین و رؤسای مهاجر و انصار با آن حضرت بیعت کردند. دومی گفت: یا علی! خلافت و ولایت بر تو مبارک باد، صبح کردم در حالی که می بینم

1- سورة مبارکه آل عمران آیه 144

2- سورة مبارکه آل عمران آیه 155

3- شواهد التزیل ج 1 ص 45

4- سورة مبارکه بقره آیات 8-9

مولای من و مولای تمام مؤمنین می باشی، و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) این بیعت و عهد را بر آنان محکم گردانید. سپس آنان مخفیانه با رفقای خود بنا گذاشتند که بعد از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نگذارند امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر منصب خلافت باقی بماند و حق او را غصب کنند.

ولی همین که به حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می رسیدند می گفتند: ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) محبوب ترین و نزدیک ترین اشخاص نزد خداوند را بر ما خلافت و ولایت بخشیدی. علی (علیه السلام) برای دفع ستمکاران از لحاظ سیاست و دین از ما شایسته تر و مردی لایق مقام خلافت می باشد. و خداوند می دانست آن ها آن چه در دل دارند غیر از آن است که بر زبان می آورند و بر دشمنی خود با امیرالمؤمنین (علیه السلام) باقی هستند، از این رو خداوند از عقاید باطنی آن ها پیامبرش را باخبر ساخت و فرمود:

ای رسول ما! بعضی از مردم می گویند ما به امر خداوند درباره نصب امیرالمؤمنین (علیه السلام) به خلافت ایمان داریم اما آن ها دروغ می گویند و ایمان ندارند و بر هلاکت شما و هلاکت علی (علیه السلام) با هم متحد شده اند و اشخاص متمردی هستند و طغیان و فساد زیادی خواهند نمود.

سپس حضرت (علیه السلام) فرمودند: پس از آن که خداوند پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را از نفاق و توطئه منافقین باخبر ساخت، آن ها حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شرفیاب شده و قسم دروغ خوردند، و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آن ها را ملامت و سرزنش نمود. اولی گفت: ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)! به خدا قسم هیچ چیز در نظرم لذت بخش تر و بهتر از بیعت با علی (علیه السلام) نبوده و امیدوارم بر اثر این بیعت خداوند درهای بهشت را به رویم باز کند و مرا از ساکنین بهشت گرداند.

دومی گفت: ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)! من عملی که شایسته بهشت رفتن باشد ندارم جز همین بیعت با علی (علیه السلام).

به خدا قسم هرگز خیال نکرده و خوش ندارم که نقض بیعت نمایم و اگر جواهراتی به اندازه ما بین زمین و آسمان به من بدهند که این بیعت را بشکنم قبول نخواهم کرد.

سومی گفت: ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)! من از بیعت به حدی مسرور و خوشحالم که تصور آن نشود. و یقین دارم اگر گناه انس و جن را نموده باشم خداوند به سبب این بیعت تمام گناهان مرا آمرزیده است.

و رفقای دیگر آن ها هم این سخنان را گفتند و قسم خوردند و این جا بود که خداوند این آیه را نازل فرمود:

«يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ...» (۱)

ابن بابویه در کتاب توحید صدوق به سند خود از سعد بن صدقة بن زیاد روایت کرده؛ از حضرت امام صادق (علیه السلام) سؤال نمودم که در روز قیامت وسیله نجات از آتش جهنم چیست؟

حضرت فرمودند: «خدعه نکردن با خدا؟ زیرا هر که با خداوند خدعه کند، خدا نیز با او خدعه نموده و ایمان را از دل او می برد و چنین کسی در حقیقت با خویش خدعه کرده است.



راوی گوید: به محضر امام (علیه السلام) عرض کردم: غرض از خدعه با خدا چیست؟

ص: 31

---

1- انساب النواصب ص 39

فرمودند: در ظاهر اوامر خدا را قبول نموده ولی در باطن معتقد نبوده و ایمان نداشته باشد و آن که به ظاهر اوامر را اجرا نموده ولكن برای غیر خدا باشد. از ریاکردن پرهیزید که این عمل شریک قرار دادن برای خداست. در روز قیامت شخص ریاکار را به چهار نام می خوانند و صدا می زنند: ای کافر! ای فاجر! ای حيله گر! و ای زيانکار! اعمال و عبادت از بين رفت پاداش خود را از کسی که برایش عبادت نموده ايخواه.»(1)

## 2- مفسدين في الارض در قرآن

« وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ \* أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِن لَّا يَشْعُرُونَ \* وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِن لَّا يَعْلَمُونَ \* وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شِيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ \* اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ \* أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ »(2)

«و چون به آنان گفته شد در زمین فساد نکنید می گویند: ما خود اصلاح کنندگانیم \* آگاه باشید که ایشان سخت مفسدند ولی خود نمی فهمند \* و چون به آنان گفته شود همان گونه که مردم ایمان آوردند شما هم ایمان بیاورید می گویند: چگونه ایمان آوریم به مانند بی خردان، آگاه باشید که آنان همان کم خردانند ولی نمی دانند \* و چون با کسانی که ایمان آورده اند برخورد کنند می گویند: ما ایمان آورده ایم و چون با شیطان های خود خلوت کنند می گویند: در حقیقت ما با شما مییم ما فقط [آنان را] استهزاء می کنیم \* خدا است که آن ها را تحقیر می کند و آنان را در طغیانشان رها می کند تا سرگردان شوند \* همین کسانی که گمراهی را در مقابل هدایت خریدند پس تجارتشان سودی نکرد و راه هدایت نیافتند.»

در تفسیر البرهان از حضرت امام باقر (علیه السلام) روایت شده که فرمودند:

«این آیات در حق فلانی و فلانی و فلانی نازل شده، که در ظاهر ایمان داشته و تسلیم ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) بوده و چون در خلوت به دشمنان آن حضرت می رسیدند می گفتند: ما با شما همراه و هم مسلک هستیم و علی بن ابی طالب (علیه السلام) را استهزاء می کنیم.»

خداوند فرمودند: ما کیفر و سزای این عمل منافقین و استهزاء به امیرالمؤمنین (علیه السلام) را در عالم آخرت خواهیم داد.»

حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) فرمود:

«وقتی به منافقین گفته می شد روی زمین فساد نکنید و با اظهار نقض بیعت خود به اشخاص ضعیف و سست عقیده، رخنه در دین آن ها نکنید،

ص: 32

1- انساب النواصب ص 40

2- سوره مبارکه بقره آیات 16-11

جواب می دادند: ما از اصلاح طلبان هستیم زیرا به دین و مذهب اعتقاد نداریم و در دین متحیریم و به دین محمد(صلی الله علیه و آله و سلم) و اسلام در ظاهر، راضی هستیم و در باطن بر طبق دلخواه خود عمل کرده و از بندگی و فرمان برداری، خود را رها کرده ایم. آن گاه خداوند فرمود: ای منافقین بدانید و آگاه باشید که شما در حقیقت از مفسدین روی زمین هستید و خداوند شما را به پیامبرش(صلی الله علیه و آله و سلم) معرفی کرده و به خوبی شناسانده و به مسلمانان حقیقی(شیعیان مرتضی علی(علیه السلام)) امر فرموده که بر شما لعنت نمایند.»

و نیز حضرت موسی بن جعفر(علیه السلام) فرمود:

«هر وقت به منافقین بگویند شما هم مانند سلمان و مقداد و ابوذر و عمار که در نصب خلافت امیرالمؤمنین(علیه السلام) و اطاعت او امر خدا و رسول(صلی الله علیه و آله و سلم)، ایمان آورده اند ایمان بیاورید، به هم مسلکان خود بگویند: آیا ما هم مانند سلمان و مقداد و ابوذر و عمار سفیهانه ایمان بیاوریم؟ چرا که منافقین از دریچه ی چشم دل، تسلیم شدن مؤمنین را به اوامر خدا و رسول مشاهده ننموده و به ولایت امیرالمؤمنین(علیه السلام) و دوستی ذریه ی گرامی آن حضرت، تن نداده و آن حضرت را ترک نموده و محبت یهود و نصاری را در دل خود جای دادند که دشمن خدا و رسول(صلی الله علیه و آله و سلم) بودند و در ظاهر از آن ها تبری جستند و در باطن به یهود و نصاری پیوسته اند.» هم چنین حضرت فرمودند:

«اما مسخره کردن آن ها در دنیا همین است که در دنیا به صورت ظاهری اسلام را پذیرفتند تا احکام اسلام در مورد آن ها اجرا شود، اما در مقابل مسخره نمودن خداوند نسبت به آن ها در دنیا، امر به لعنت کردن آن ها است تا تفاوت مسلمانی منافق گونه با مسلمانان حقیقی و خالص مشخص گردد و استهزاء آن ها در آخرت از سوی خداوند به این است که جایگاه مؤمنین در بهشت به آن ها نشان داده شود و جایگاه این گروه نیز به مؤمنین در بهشت نشان داده می شود...»(1)

«فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقَطُّعُوا أَرْحَامَكُمْ\* أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ»(2)

«اگر حکومت را به دست گیرید، آیا جز این انتظار می رود که در مین فساد نمایید و پیوند خویشاوندی را قطع کنید؟\* آن ها کسانی هستند که خداوند کر و کورشان ساخت.»

ابومحمد علی بن یونس بیاضی در کتاب خود آورده:

«هنگامی که این آیه شریفه نازل شد پیامبراکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) خطاب به آن سه نفر فرمودند: این آیه در مورد شما نازل شده است.»

ص: 33

1- انساب الواصب ص 45

2- سوره مبارکه محمد آیات 23-22

### 3- سختی و آسانی (عسر و یسر) در قرآن

«... يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ...» (1)

«... خداوند برای شما آسانی را می خواهد و برای شما حرج و سختی را اراده نمی کند...» امام باقر (علیه السلام) در تفسیر این آیه شریفه فرمودند:

«الْيُسْرَ امير المؤمنين (عليه السلام) و الْعُسْرَ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ» (2)

«آسانی امیرالمؤمنین (علیه السلام) و حرج و سختی فلانی و فلانی (ابابکر و عمر) هستند.»

### 4- صلح و آشتی در ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام)

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلْمِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطَانِ...» (3)

«ای کسانی که ایمان آورده اید همگی به صلح و آشتی درآید و از گام های شیطان پیروی نکنید...»

ابوبصیر گوید: امام صادق (علیه السلام) بعد از تلاوت این آیه شریفه فرمودند:

«آیا میدانی» «سَلِّمْ» چیست؟

عرض کردم: شما داناترید.

فرمودند: «وَلَايَةِ عَلِيٍّ وَ وَلَايَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِهِ»

ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و امامان جانشین بعد از اوست. سپس فرمودند:

«خُطُواتِ الشَّيْطَانِ وَ اللَّهُ وَلَايَةُ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ»

و گامهای شیطان به خدا قسم ولایت فلانی و فلانی (عمر و ابابکر) را قبول کردن است.» (4)

### 5- اجتناب از ذره ای محبت آن دو

«... وَإِنْ تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفَوْهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ...» (5)

«... و اگر آن چه در دل های خود دارید، آشکار یا پنهان کنید، خداوند شما را به آن محاسبه می کند؛ آن گاه هرکه را بخواهد می بخشد، و هرکه را بخواهد عذاب می کند...»

امام صادق (علیه السلام) درباره آیه شریفه فوق فرمودند:

«کسی که ذره ای از محبت اولی و دومی را به دل داشته باشد استحقاق بهشت ندارد.» (6)

- 1- سورة مبارکه بقره آیه 185
- 2- تفسیر البرهان ج 2 ص 84
- 3- سورة مبارکه بقره آیه 208
- 4- تفسیر عیاشی ج 1 ص 102 ح 294 / بحار الانوار ج 24 ص 159 ح 1
- 5- سورة مبارکه بقره آیه 284
- 6- تفسیر عیاشی ج 1 ص 156 / بحار الانوار ج 30 ص 21 و 27 و 57

## 6- اسرار قلوب منافقین در قرآن

«أُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا» (1) «اینان همان کسانی که خدا می داند چه در دل دارند پس از آنان روی برگردان و آن ها را موعظه کن و با گفته ای رسا سیرتشان را گوشزدشان کن.» عبدالله نحاس گوید از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که در مورد این آیه شریفه فرمودند: «یعنی واللہ فلاناً و فلاناً» «به خدا قسم مقصود فلانی و فلانی (عمر و ابابکر) هستند.» (2)

## 7- هر پیامبری را دشمنی است

«وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا» (3)

«و بدین سان برای هر پیامبری دشمنی گماشتیم...»

ابوحزمه از امام جعفر صادق (علیه السلام) نقل می کند که حضرت فرمودند:

«مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا إِلَّا وَفِي زَمَانِهِ شَيْطَانَانِ يُؤْذِيَانِهِ وَيَضِلَّانِ النَّاسَ مِنْ بَعْدِهِ وَصَاحِبَا مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) حَبْتَرٌ وَدَلَامٌ» (4)

«مبعوث نگشت پیامبری مگر این که دو شیطان بودند که او را اذیت می نمودند، و بعد از او مردم را گمراه می کردند و دو شیطان هم زمان با حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)، حبتر و دلأم (فلانی و فلانی) (عمر و ابابکر) بودند.»

## 8- حسنه در قرآن

«مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا...» (5)

«هرکس کار نیکی بیاورد ده برابر آن (پاداش) خواهد داشت...»

در ذیل این آیه ی شریفه از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمودند:

«هرکس هر روز صبح فلانی و فلانی (عمر و ابابکر) (لعنهما الله) را لعن کند خدای تعالی برای او هفتاد حسنه نوشته و ده گناه از او محو نموده و مقامش را ده درجه بالا برد.» (6)

## 9- شیطان در قرآن

«وَ قَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ...» (7)

«و شیطان هرگاه که کار تمام شود می گوید...»

- 1- سورة مبارکه نساء آیه 63
- 2- فرحة الزهراء ص 40، به نقل از اللوامع النورانية
- 3- سورة مبارکه انعام آیه 112
- 4- فرحة الزهراء ص 42، به نقل از الصراط المستقیم ج 3 ص 40
- 5- سورة مبارکه انعام آیه 160
- 6- تفسير عیاشی ج 1 ص 378/ بحار الانوار ج 30 ص 222
- 7- سورة مبارکه ابراهیم آیه 22

عیاشی از امام باقر (علیه السلام) روایت کرده که حضرت فرمودند:

«در این آیه و هرکجا در قرآن جمله «قَالَ الشَّيْطَانُ» است منظور «فلانی» می باشد.» (1)

## 10- احسان و فحشاء و منکر و بغی در قرآن

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ...» (2) «همانا خداوند به عدل و احسان و بخشش به خویشاوندان فرمان می دهد و از کار زشت و ناپسند و ستم نهی می نماید...»

امام باقر (علیه السلام) در تفسیر این آیه ی شریفه فرمودند:

«العدل شهادة أن لا اله الا الله و الاحسان ولاية امير المؤمنين (عليه السلام) و الفحشاء، الأول، و المنكر، الثاني و البغي، الثالث» (3)

«عدل یعنی گواهی بر این که معبودی نیست جز خداوند تبارک و تعالی و احسان یعنی ولایت امیر مؤمنان (علیه السلام) و خداوند نهی می نماید از فحشاء و منکر و بغی یعنی از فلانی و فلانی و فلانی (ابابکر و عمرو عثمان؟)»

## 11- هر پیامبری را شیطانی است

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ \* لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ \* وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ \* وَلَا يَزَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ يَوْمَ عَقِيمٍ \* الْمُدَّكُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ \* وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ» (4)

«و پیش از تو [نیز] هیچ رسول و پیامبری را نفرستادیم جز این که هرگاه چیزی تلاوت می نمود شیطان در تلاوتش القای» شبهه «می کرد پس خدا آن چه را شیطان القا می کرد محو می گردانید سپس خدا آیات خود را استوار می ساخت و خدا دانای حکیم است\* تا آن چه را که شیطان القا می کند برای کسانی که در دلهای شان بیماری است و» نیز «برای سنگدلان آزمایشی گرداند و ستمگران در ستیزه ای بس دور و درازند\* و تا آنان که دانش یافته اند بدانند که این «قرآن» حق است و» از جانب پروردگار توست و بدان ایمان آورند و دلهای شان برای او خاضع گردد و به راستی خداوند کسانی را که ایمان آورده اند به سوی راهی راست راهبر است\* و» لی «کسانی که کفر ورزیده اند همواره از آن در تردیدند تا بناگاه قیامت برای آنان فرا رسد یا عذاب روزی بدفرجام

ص: 36

1- انساب النواصب ص 22 به نقل از تفسیر جامع ج 3 ص 432

2- سوره مبارکه نحل آیه 90

3- تفسیر عیاشی ج 2 ص 267 ح 62/ بحار الانوار ج 36 ص 180 ح 173/ تفسیر البرهان ج 2 ص 381

4- سوره مبارکه حج آیات 57-52



به سراغشان بیاید\* در آن روز پادشاهی از آن خداست میان آنان داوری می کند و «[در نتیجه] کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند در باغهای پرناز و نعمت خواهند بود\* و کسانی که کفر ورزیده و نشانه های ما را دروغ پنداشته اند برای آنان عذابی خفت آور خواهد بود.»

امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

«أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) أَصَابَهُ خَصَاصَةٌ فَجَاءَ إِلَى رَجُلٍ مِنَ الْأَنْصَارِ فَقَالَ لَهُ هَلْ عِنْدَكَ مِنْ طَعَامٍ فَقَالَ نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) وَذَبَحَ لَهُ عَنَاقًا وَشَوَاهُ فَلَمَّا أَذَاهُ مِنْهُ تَمَنَّى رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) أَنْ يَكُونَ مَعَهُ عَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ (عليهم السلام) فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ ثُمَّ جَاءَ عَلِيٌّ (عليه السلام) بَعْدَهُمَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ فِي ذَلِكَ «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ وَلَا مُحَدَّثٍ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ»

يَعْنِي أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ «فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ» يَعْنِي لَمَّا جَاءَ عَلِيٌّ (عليه السلام) بَعْدَهُمَا «ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ» يَعْنِي يَنْصُرُ اللَّهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) ثُمَّ قَالَ: «لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً» يَعْنِي فَلَانًا وَفَلَانًا «لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ» يَعْنِي إِلَى الْإِمَامِ الْمُسْتَقِيمِ ثُمَّ قَالَ: «وَلَا يَزَالُ

الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ» أَي فِي شَكٍّ مِنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ «حَتَّى تَأْتِيَهُمْ السَّاعَةُ بَغْتَةً أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ يَوْمَ عَقِيمٍ» قَالَ الْعَقِيمُ الَّذِي لَا مِثْلَ لَهُ فِي الْأَيَّامِ ثُمَّ قَالَ: «الْمُدَّكُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ يُحْكَمُ بَيْنَهُمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي حَتَاتِ النَّعِيمِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا» قَالَ وَ لَمْ يُؤْمِنُوا بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأَيْمَةَ (عليهم السلام) «فَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ» (1)

«رسول خدا(صلى الله عليه وآله وسلم) دچار تنگی معیشت شدند، از این رو نزد یکی از یارانشان رفته و فرمودند: آیا غذایی نزد تو موجود است؟ عرضه کرد: بله یا رسول الله! و بزغاله ای برای حضرت ذبح کرد و بریان نمود، وقتی غذا را خدمت حضرت آورد، حضرت آرزو نمود که ای کاش علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) هم، با ایشان هم غذا می شدند، ناگهان فلانی و فلانی (عمر و ابابکر) آمده و پس از اندکی امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز وارد شدند. آن گاه آیه نازل شد که:

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ وَلَا مُحَدَّثٍ\* إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ»

«پیش از تو هیچ فرستاده و پیامبری نفرستادیم\* مگر آن که چون درخواستی می کرد شیطان درخواست او دسیسه می کرد.»

یعنی فلانی و فلانی (عمر و ابابکر)

«فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ»

«آن گاه خداوند القانات شیطان را نابود می ساخت.»

یعنی هنگامی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) بعد از آن دو آمدند.

«ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ»



«آن گاه خداوند آیه هایش را استوار می سازد.»

یعنی خدای متعال امیرالمؤمنین (علیه السلام) را یاری می فرماید. سپس فرمودند:

«لِيَجْعَلَ مَا يُلقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً»

«تا خدا القانات شیطان را مایه ی آرامش (فلانی و فلانی (عمر و ابابکر) قرار دهد.»

برای بیمار دلان و سخت دلان نسبت به امام مستقیم فرمودند:

«لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ يَعْنِي إِلَى الْأَمَامِ الْمُسْتَقِيمِ» امام مستقیم: مقصود تفسیر «وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ» است، یعنی عمر و ابابکر که دل‌هایشان نسبت به امام حق و مستقیم سخت و سنگ شد تا جایی که حق ایشان را غصب کردند و ظلم های فراوان نسبت به امام حق نمودند!!

سپس فرمودند:

«وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ»

«و کافران هم چنان درباره آنان دچار تردیدند.» یعنی در رابطه با ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در شک و تردیدند.

«حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ يَوْمَ عَقِيمٍ»

«تا ناگهان رستاخیز آنان را فراگیرد یا روزی عذاب مهیب گریبان گیرشان شود.»

فرمود: عقیم یعنی روزی که مانند آن در روزگاران نیست.

سپس فرمودند:

«الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي حَيَاتِهِمْ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا»

«در چنین روزی فرمانروایی از آن خداست که میان آن ها داوری خواهد کرد پس کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند در بهشت پرنعمتند و کسانی که کفر ورزیدند و آیات ما را دروغین خواندند،

بر ایشان عذاب خوارکننده ای خواهد بود.»

سپس فرمودند: آنان که ایمان نیاوردند به ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و ائمه (علیهم السلام) :

«فَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ»

«بر ایشان عذاب خوارکننده ای خواهد بود.»

«وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ» (1)

ص: 38

«ما در هر امتی رسولی برانگیختیم که خدای یکتا را بپرستید؛ و از طاغوت اجتناب کنید. خداوند گروهی را هدایت کرد و گروهی ضلالت و گمراهی دامانشان را گرفت.»

امام باقر (علیه السلام) با استدلال به آیه فوق فرمودند: «خدای تعالی هیچ پیامبری را مبعوث نفرمود مگر آن که به ولایت ما و تبری از دشمنان ما مأمور بود.» (1)

### 13- منظور از ذکر و ظالم در قرآن

«وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا \* يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا \* لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا» (2)

«وروزی است که ستمکار دست های خود را می گزد و می گوید ای کاش با رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) راهی برگزیده بودم\* ای کاش فلانی را به عنوان دوست خود برگزیده بودم\* که او مرا گمراه نمود و از ذکر بعد از آن که بر من عرضه شد گمراه ساخت و شیطان برای انسان مایه ی فروگذارنده و خوارکننده است.»

علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود در مورد ظالم در آیه فوق چنین می گوید:

«الظَّالِمُ یعنی الاول»

«ظالم یعنی اولی (بابکر).»

امام باقر (علیه السلام) می فرماید:

«يَقُولُ يَا لَيْتَنِي...»

«ظالم می گوید: ای کاش همراه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)، امیر مؤمنان را به عنوان ولیّ و سرپرست قبول می کردم.»

«يَا وَيْلَتَى...»

«ای کاش فلانی را دوست خود نگرفته بودم یعنی دومی (عمر).»

«لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ»

«مرا از (ذکر) یعنی (ولایت) گمراه ساخت.»

«وَكَانَ الشَّيْطَانُ...»

«یعنی دومی (عمر) برای انسان گمراه کننده است.» (3)

اولی در دنیا به این حقیقت اعتراف کرد آن جا که گفت:

«خداوند فرزند صهّاک را لعنت کند که او مرا از ذکر (ولایت) گمراه کرد بعد از آن که بر من عرضه شد.» (4)

#### 14- تابوت آتشین

«إِنَّ أَكْثَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ» (5)

ص: 39

- 
- 1- تفسیر عیاشی ج 2 ص 258 / بحار الانوار ج 24 ص 330
  - 2- سوره مبارکه فرقان آیات 27-29
  - 3- تفسیر علی بن ابراهیم قمی ج 2 ص 113 / بحار الانوار ج 30 ص 149 ح 5
  - 4- ارشاد القلوب ص 393
  - 5- سوره مبارکه لقمان آیه 19

«به درستی که زشت ترین صداها صدای خران است.»

در تفسیر آیه فوق از امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایت شده که حضرت فرمودند:

«خداوند گرامی تر است از آن که مخلوقی را بیافریند و آن را تحقیر و یا انکار کند مراد از «حمیر» در آیه شریفه، الاغ نیست بلکه منظور از آن فلاغی و دوست او (ابابکر و عمر) می باشد که در تابوتی از آتش بهصورت دو الاغ بوده و چون صیحه می زنند، اهل آتش و جهنم از صدای آن ها در عذاب بوده و منزجر می شوند.» (1)

## 15- یک فرقه اهل نجاتند

«ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ...» (2)

«خدا مثلی زده است، مردی است که چند خواجه ناسازگار در [مالکیت] او شرکت دارند» و هر يك او را به کاری می گمارند» و مردی است که تنها فرمانبر يك مرد است آیا این دو در مثل یکسانند سپاس خدای را «نه] بلکه بیشترشان نمی دانند.»

ابوخلد کابلی می گوید: امام باقر (علیه السلام) در تفسیر آیه فوق فرمود:

«اما آن کس که شریکان بر سر او به کشمکش پرداختند همان اولی (عمر) بود که گروه های مختلف به حکومت او گرد آمدند و با این حال یکدیگر را لعن و نفرین می کردند و از هم بیزار می جستند اما آن مردی که تسلیم دیگری بود آن پیشوای نخستین و بر حق شیعیان (امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) ) بود.»

سپس حضرت فرمودند: همانا (یهود) پس از حضرت موسی (علیه السلام) هفتادویک فرقه شدند که یک فرقه آن در بهشت و هفتاد فرقه دیگر در دوزخ هستند و «نصاری» پس از حضرت عیسی (علیه السلام) هفتاد و دو فرقه شدند که یک فرقه آن در بهشت و هفتاد و یک فرقه دیگر در دوزخ هستند. و این امت (مسلمانان) پس از پیامبرشان (صلی الله علیه و آله و سلم) هفتاد و سه فرقه شدند که هفتاد و دو فرقه در آتش و یک فرقه در بهشتند و از این هفتاد و سه فرقه، سیزده فرقه آن ها دوستی و محبت ما را با خود دارند (ادعای دوستی ما می کنند). که دوازده فرقه آن ها در دوزخ و یک فرقه در بهشتند.» (3)

## 16- ارتداد بعد از رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)

«الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ» (4)

«کسانی که کفر ورزیدند و (مردم را) از راه خدا باز داشتند (خدا) اعمال آنان را تباه خواهد کرد.»

در تفسیر علی بن ابراهیم قمی آمده است:

ص: 40

2- سورة مبارکه زمر آیه 29

3- ثقة الاسلام کلینی ص 279

4- سورة مبارکه محمد آیه 1



«این آیه در مورد کسانی نازل شده است که بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مرتد شدند و حقّ اهل بیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را غصب کردند و (مردم را) از امیرالمؤمنین (علیه السلام) و ولایت ائمه (علیهم السلام) بازداشتند. و اعمال آنان را ضایع و باطل نمودند.» (1)

«إِنَّ الَّذِينَ أَزْتَدُوا عَلَىٰ أَذْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ» (2) «کسانی که بعد از روشن شدن حق به آن پشت کردند.»

عبدالرحمن بن کثیر از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند که حضرت در مورد این آیه فرمودند:

«فلانی و فلانی و فلانی هستند که با ترک ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) از ایمان رو برگرداندند.»

سپس در مورد این آیه سؤال نمودم:

«ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنَطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأُمْرِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ» (3)

«این به خاطر آن است که آنان به کسانی که نزول وحی الهی را کراهت داشتند گفتند ما در بعضی از امور از شما پیروی می کنیم.»

حضرت فرمودند: «به خدا قسم این آیه در مورد آن دو نفر و پیروانشان نازل شده است.» (4)

و نیز روایت شده امام صادق (علیه السلام) راجع به آیه شریفه:

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ أَزْدَادُوا كُفْرًا» (5)

«همانا آن ها که ایمان آوردند سپس کافر شدند، باز هم ایمان آوردند و دگر بار کافر شدند و سپس بر کفر خود افزودند.»

«لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ» (6)

«هرگز توبه آن ها قبول نمی شود.»

فرمودند: «این آیه نازل شد درباره فلان و فلان و فلان (ابابکر و عمر و عثمان) که در ابتدای کار به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ایمان آوردند و هنگامی که ولایت بر آن ها عرضه شد در آن وقتی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: کسی که من مولای اویم پس این علی مولای اوست، کفر ورزیدند؛ سپس به بیعت برای امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) ایمان آوردند، پس هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رحلت فرمودند کفر ورزیدند و به بیعت اقرار نکردند و سپس در کفرشان زیاده روی نمودند و بیعت گرفتند برای خودشان از کسانی که با مولا بیعت کرده بودند، پس در وجود ایشان ذره ای ایمان باقی نمانده است.» (7)

ص: 41

1- تفسیر قمی ج 2 ص 30

2- سوره مبارکه محمد آیه 25

3- سوره مبارکه محمد آیه 26

4- اصول کافی ج 1 ص 420

5- سوره مبارکه نساء آیه 137

6- سوره مبارکه آل عمران آیه 90

7- اصول کافی ج 1 ص 420

## 17- ایمان و کفر و فسوق و عصیان در قرآن

«وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَبٌ إِلَيْكُمْ ۖ الْإِيمَانَ وَزَيْنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَتْ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ» (1)

«خداوند ایمان را در قلوب شما محبوب گردانید و آن را در دل های شما آراسته نمود و برای شما کفر و فسق و نافرمانی را ناخوش گردانید.»

در تفسیر علی بن ابراهیم قمی از امام صادق (علیه السلام) در ذیل این آیه چنین آمده است: «...زَيْنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ»

«یعنی امیرالمؤمنین (علیه السلام)»

و «كُفْرَ وَفُسُوقَ وَعِصْيَانَ»

«یعنی فلانی و فلانی و فلانی (ابوبکر و عمر و عثمان)» (2)

## 18- منظور از خورشید و ماه و تاریکی شب

«وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا\* وَالْقَمَرُ إِذَا تَلَاهَا\* وَالنَّهَارُ إِذَا جَلَّاهَا\* وَاللَّيْلُ إِذَا يَغْشَاهَا» (3)

«سوگند به خورشید و تابشش، و سوگند به ماه وقتی که از پی آن درآید، و سوگند به روز هنگامی که زمین را روشن سازد و سوگند به شب وقتی که زمین را فراگیرد.»

ابوبصیر گوید: از امام صادق (علیه السلام) پیرامون تفسیر آیات فوق سؤال نمودم،

حضرت فرمودند: «مقصود از «خورشید» رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است که خدای عز و جل به وسیله او دین را برای مردم روشن می سازد. و مقصود از «ماه» امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) است که از پی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد و آن حضرت، دانش را به طور کامل در او دمید (همان طور که ماه نور خود را از خورشید کسب می کند) و مقصود از «شب و تاریکی» پیشوایان ناحق (فلانی و فلانی و فلانی) هستند که از روی خودسری در برابر خاندان رسول خدا (علیهم السلام) ایستادند، و خلافت را غصب کردند و بر مسندی نشستند که خاندان رسالت به آن سزاوار بودند. پرده تاریکی را با ستم و انحراف خود بر دین پوشاندند و خداوند کار آنان را به این بیان حکایت کرده که فرمود:

«سوگند به شب وقتی که زمین را فراگیرد». و مقصود از «روز» امام (مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ) از نسل فاطمه (سلام الله علیها) است که درباره دین رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از او پرسش شود و او آن را برای پرسش کننده روشن سازد و خدای عز و جل این جریانات را به این شکل بیان فرموده.» (4)

## 19- «قُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ» در قرآن

1- سوره مبارکه حجرات آیه 7

2- تفسیر قمی ج 2 ص 319

3- سوره مبارکه شمس آیات 1-4

4- گلگشت نور چهارصد حدیث از روضه کافی ثقة الاسلام کلینی ص 110

«قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ» (1)

«پناه می برم به خدای فلق»

علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود روایت کرده است:

«فلق چاه عمیقی است در جهنم که اهل آتش از شدت حرارتش به خدا پناه می برند و آن چاه از خدا می خواهد که حرارتش را از خود خارج سازد، پس خدای متعال به آن چاه اذن می دهد، پس وقتی آتش از آن چاه خارج می شود، تمام جهنم را به آتش می کشاند و در این چاه صندوقی است که از آتش آن، اهل آن چاه به خدا پناه می برند و آن صندوق تابوتی است که در آن شش نفر از اولین و شش نفر از آخرین عذاب می شوند اما شش نفر از اولین: قابیل پسر حضرت آدم (علیه السلام) است که برادر خود را کشت، و نمرود آن کسیکه حضرت ابراهیم (علیه السلام) را در آتش افکند، و فرعون که پادشاه زمان حضرت موسی (علیه السلام) بود، و سامری که گوساله ساخت، و آن کسی که مردم یهودی را به شرک بازگرداند و آن که نصارا را مشرک نمود. و اما شش نفر از آخرین: اولی و دومی و سومی و چهارمی و رئیس خوارج و ابن ملجم؟ می باشند.» (2)

## 20- سجین در قرآن

«كَأَلَّا إِنَّ كِتَابًا لَّفُجَّارٍ لَفَى سَجِّينَ \*... الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ بَيِّومَ الدِّينِ \* وَمَا يُكذِّبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ \* إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ \*... ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِيمِ \* ثُمَّ يُقَالُ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ \* كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفَى عِلِّيِّينَ \* وَمَا إِدْرَاكَ مَا عِلِّيِّينَ \*... عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ \* إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ \* وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ» (3)

کلیبی از امام صادق (علیه السلام) در مورد آیات فوق روایت می کند که:

«كَأَلَّا إِنَّ كِتَابًا لَّفُجَّارٍ لَفَى سَجِّينَ»

«چنین نیست که آن ها درباره قیامت خیال می کنند بلکه نامه اعمال فاجران در سجین است.»

حضرت فرمودند: آنان فلانی و فلانی هستند.

«وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَجِّينٌ... الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ بَيِّومَ الدِّينِ»

«و تو چه می دانی سجین چیست؟... همانا که روز قیامت را انکار می کنند.»

فرمودند: منظور فلانی و فلانی هستند که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را تکذیب می کنند.

«ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِيمِ»

«آن ها مسلماً وارد جهنم می شوند.»

فرمودند: منظور آن دو نفرند.

«ثُمَّ يُقَالُ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ»

ص: 43

---

1- سورة مبارکه فلق آیه 1

2- تفسیر قمی ج 2 ص 429/ بحار الانوار ج 8 ص 296

3- سورة مبارکه مطّفين آیات 7-30

«بعد به آن‌ها گفته می‌شود که این همان چیزی است که آن را تکذیب می‌کردید.»

فرمودند: منظور آن دو و کسانی که از آن دو پیروی می‌کنند هستند.

«كَلَّا إِنَّ... عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ.»

«چنان نیست که آن‌ها درباره معاد خیال می‌کنند بلکه نامه اعمال نیکان در علیین است و تو چه می‌دانی علیین چیست؟ همان چشمه‌ای که مقربان از آن می‌نوشند.»

و مقربان، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و حضرت زهرا (سلام الله علیها) و امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) و ائمه ی معصومین (علیهم السلام) هستند.

«... الَّذِينَ آمَنُوا يَصْطَحُّونَ...» «پیوسته به مؤمنان می‌خندیدند و هنگام عبور مؤمنان از کنارشان، آنان را با اشارات مورد تمسخر قرار می‌دادند.»

فرمودند: به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌خندیدند و حضرت را مسخره می‌کردند. و تا پایان این سوره سخن در مورد این دو نفر است. [\(1\)](#)

## 21- خروج از نور به سوی ظلمت و از ظلمت به سوی نور

عبدلله بن ابی‌یعمفور گوید امام صادق (علیه السلام) راجع به آیه شریفه:

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا... وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ...» [\(2\)](#)

«خدا ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آوردند... و کسانی که کفر ورزیدند، طاغوت ولی و سرپرست ایشان است...»

عبدلله بن ابی‌یعمفور گوید به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم:

«من با مردمان هم‌نشینی دارم پس بسیار جای شگفتی و تعجب است برای من از اقوامی که موالی شما نیستند و موالی فلان و فلان (ابوبکر و عمر) هستند و دارای امانت و صداقت و وفا هستند. و اقوامی که موالی شما هستند ولی ایشان دارای آن امانت و وفا و صداقت نیستند.»

ابن ابی‌یعمفور گوید: حضرت صادق (علیه السلام) مستقیم نشستند و به من روی نموده، همانند فرد غضبناک و سپس فرمودند: کسی که اقرار کند به ولایت امام جائز و ظالمی که از سوی خدا نیست دین ندارد و ملامتی نیست بر کسی که اقرار کند به امامت امام عادل‌ی که از سوی خداست.

عرض کردم: آن‌ها دارای دین نیستند، و برای آن‌ها ملامت و شدتی نیست؟

فرمودند: بله آن‌ها دینی ندارند و برای آن‌ها ملامتی نیست و باز فرمودند: آیا سخن خداوند را نشنیده‌ای «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا...»

---

1- تفسير قمى ج 2 ص 411

2- سورة مبارکه بقره آيه 257



«خداوند یار کسانی است که ایمان آوردند آن ها را بیرون می آورد از تاریکی ها به سوی روشنایی و هدایت.» و آن ها را از تاریکی های گناهان به سوی نور توبه و آمرزش بیرون می آورد به خاطر ولایتشان به هر امام عادل که از سوی خداست و خدا فرموده است:

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ» (1)

«اما کسانی که کافر شدند اولیاء آن ها طاغوت می باشند که آن ها را از نور به سوی ظلمت ها می برند.»

ابن ابی یعفر گوید: مگر این نیست که مقصود خداوند از آن جماعت کفار می باشد، آن جا که فرموده است:

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا...» حضرت فرمودند: مگر کافر نور دارد در حالی که کافر می باشد تا آن ها را از آن نور و روشنایی به طرف تاریکی ها بکشاند؟ مقصود خداوند در این آیه این است که آنان در روشنایی اسلام قرار گرفتند ولی چون به امامت ستم گران اعتقاد پیدا کردند، با اعتقاد به امامت آن ها از نور اسلام به سوی تاریکی های کفر خارج شدند و خداوند آن ها را با کفار در آتش جهنم قرار داد.

و سپس این آیه را تلاوت فرمودند:

«أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (2)

«آن ها اهل آتش هستند و همیشه در آن خواهند بود.» (3)

در تفسیر آیه ی «يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (4)

در تفسیر عیاشی از امام صادق (علیه السلام) روایت شده که فرمودند:

«نور، آل محمد (علیهم السلام) است و ظلمت، دشمنان آنان می باشد.»

## 22- امانتی که بر آسمان ها و زمین و کوه ها سنگین آمد

«إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» (5)

«ما امانت را بر آسمان ها و زمین و کوه ها عرضه کردیم پس از برداشتن آن سر باز زدند و از آن هراسناک شدند و انسان آن را برداشت راستی او ستمگری نادان بود.»

ابو بصیر از امام صادق (علیه السلام) درباره آیه شریفه فوق روایت می کند که حضرت فرمودند:

ص: 45

1- سوره مبارکه بقره آیه 257

2- سوره مبارکه بقره آیه 257

3- بحار الانوار ج 23 ص 322

4- سورة مبارکه بقره آیه 257

5- سورة مبارکه احزاب آیه 22

«امانت، یعنی ولایت و منظور از انسان، در آیه همان ابوالشورر منافق(فلانی (لعنه الله) ) است.»(1)

### 23- روسپاهان قیامت

«فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سَيِّئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَقِيلَ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدَّعُونَ»(2)

«و آن گاه که آن [لحظه موعود] را نزدیک ببینند چهره های کسانی که کافر شده اند در هم رود و گفته شود این است همان چیزی که آن را فرا می خواندید.»

از امام صادق (علیه السلام) روایت شده که حضرت در مورد این آیه فرمودند:

«هنگامی که در روز قیامت فلانی و فلانی مقام و منزلت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را می بینند که خدای تبارک و تعالی لواءالحمده را به دست پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می دهد و همه ملائکه مقرب خدا و پیامبران فرستاده شده از جانب خدا شرفیاب محضرش می شوند، پس پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آن پرچم را به دست امیرالمؤمنین (علیه السلام) می دهد و در این هنگام روی کسانی که کافر شدند گرفته می شود(روسیاه می شوند) و گفته می شود این همان است که به آن ادعا می کردید و این مقام یعنی مقام امیرالمؤمنین (علیه السلام) را برای خود می دانستید.»(3)

در روایت دیگر آمده جابر گوید؛ شنیدم امام صادق (علیه السلام) این آیه ی شریفه را تلاوت نمودند:

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ»(4)

«و بعضی از مردم معبودهایی غیر از خداوند برای خود انتخاب می کنند و آن ها را هم چون خدا دوست می دارند.»

و فرمودند: «آن گروه، فلانی و فلانی و فلانی (ابوبکر و عمر و عثمان) هستند که مردم آن ها را پیشوای خود قرار داده اند بدون آن که پیشوای خود را کسی قرار دهند که خدای متعال او را به عنوان امام برای مردم قرار داده است.»(5)

### «دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) در قرآن»

#### سوره حمد

«صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ»(6)

«راه آنان که بر ایشان نعمت دادی، نه راه کسانی که بر آن ها خشم فرمودی(قوم یهود) و نه گمراهان(چون اغلب نصارا).»

ص: 46

1- تفسیر البرهان ج3 ص241

2- سوره مبارکه ملک آیه 27

3- بحار الانوار ج37 ص302

4- سورة مبارکه بقره آیه 165

5- تفسیر عیاشی ج 1 ص 72 ح 142 / بحار الانوار ج 8 ص 363 ح 41 / اصول کافی ج 1 ص 374 رقم 11

6- سورة مبارکه حمد آیه 7

در حدیثی آمده است: «کسانی که مورد خشم اند فلان و فلان و فلان (ابوبکر و عمر و عثمان) و نواصب هستند.» (1)

## سوره بقره

«وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ» (2)

«و چون با کسانی که ایمان آورده اند برخورد کنند، می گویند: ایمان آوردیم، و چون با شیطان های خود خلوت کنند می گویند در حقیقت ما با شما ایم ما فقط (آنان را) ریشخند می کنیم.»

از امام کاظم (علیه السلام) منقول است که فرمودند:

«وقتی این کسانی که بیعت خود (با حضرت امیر (علیه السلام)) را شکستند و بر مخالفت با ایشان و دور کردن ایشان از خلافت هم رأی شدند، کسانی که ایمان آورده اند را می دیدند می گفتند ایمان آوردیم به مانند ایمان شما. آنان وقتی سلمان، ابوذر، مقداد و عمار را می دیدند و می گفتند: ما به محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) ایمان داریم و بیعت و برتری علی (علیه السلام) را پذیرفتیم و تسلیم او هستیم، همان سان که شما اعتقاد دارید. اول، دوم و سوم تا نهمین (3)

شخصان وقتی سلمان و یاران او را در برخی راه ها ببینند، (در دل) از آنان اشمئزاز و نفرت دارند و (با یکدیگر) می گویند: اینان اصحاب ساحر و اهوچ (نادان) هستند و مقصودشان پیامبر و علی (علیهما السلام) است... در ادامه امام (علیه السلام) به بیان این می پردازند که آن ها وقتی با سلمان و... رو در رو می شوند شروع می کنند از فضائل و کمالات ایشان بگویند، ولی هنگامی که رفقای منافق و سرکش خود را می بینند می گویند: در حقیقت ما با شما ایم در این که با هم قرار گذاشته ایم اگر برای محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) حادثه ای رخ داد علی (علیه السلام) را از خلافت منع کنیم، پس فریب مدح ما درباره ی اینان را نخورید و مبادا شما را بترسانند... ما فقط آنان را ریشخند می کنیم.» (4)

امام باقر (علیه السلام) می فرماید:

«این آیه درباره ی عتیق، ابن صهّاک و نعل (ابوبکر، عمر و عثمان) نازل شد. هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را اعلام فرمود اینان به ظاهر اقرار کردند و رضایت نشان دادند، لیکن چون با دشمنان حضرت امیر (علیه السلام) خلوت کردند می گفتند: «ما با شما ایم، فقط اینان را ریشخند می کنیم.» (5)

«وَأَمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ...» (6)

«و بدان چه نازل کرده ام- که مؤید همان چیزی است که با شماست- ایمان آرید و نخستین منکر آن نباشید...»

ص: 47

3- مقصود از چهارمین نفر تا نهمین آنان، کسانی از قبیل معاویه، مغیره، خالدبن ولید، ابوعبیده جراح سالم و معاذبن جبل هستند.

4- بحارالانوار ج 30 ص 233

5- مثالب النواصب، مخطوط ص 465

6- سوره مبارکه بقره آیه 41

جابر بن یزید جعفی از امام محمد باقر (علیه السلام) درباره ی این آیه سؤال کرد و ایشان فرمودند:

«مقصود خداوند (از کسانی که آنان را خطاب و نهی از کفر نموده است) فلان (ابوبکر) و رفیقش (عمر) و پیروان و کسانی هستند که اعتقاد آن ها را دارند.» (1)

«وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (2) «و چون ابراهیم (علیه السلام) را پروردگارش با کلماتی بیازمود و وی آن همه را به انجام رسانید، [خدا به او] فرمود:

من تو را پیشوای مردم قرار دادم (ابراهیم (علیه السلام) پرسید: از دودمانم (چطور)؟ فرمود: پیمان من به بیدادگران نمی رسد.»

در حدیث آمده که حضرت ابراهیم (علیه السلام) به درگاه خدا عرضه داشت:

«آیا در فرزندان من ظالمی خواهد بود؟ و خداوند فرمود: آری، فلان و فلان و فلان (ابوبکر و عمر و عثمان) و پیروانشان.

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ\* وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ» (3) «و از میان مردم کسی است که در زندگی این دنیا سخنش تو را به تعجب وامی دارد و خدا را بر آن چه در دل دارد گواه می گیرد و حال آن که او سخت ترین دشمنان است. و چون برگردد (یا ریاستی یابد) کوشش می کند تا حاصل خلق به باد فنا دهد و نسل بشر را قطع کند و خداوند مفسدان را دوست ندارد.»

امام کاظم (علیه السلام) فرمودند:

«مقصود از این آیه فلان و فلان هستند.» (4)

«لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (5)

«در دین هیچ اجباری نیست و راه از بیراهه بخوبی آشکار شده است. پس هرکس به طاغوت کفر ورزد و به خدا ایمان آورد، به یقین به دستاویزی استوار که آن را گسستن نیست، چنگ زده است و خداوند شنوای داناست.»

امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) در حدیثی فرمودند:

«طاغوت کسانی هستند که (حقوق) آل محمد (علیهم السلام) را غصب کردند.» (6)

ص: 48

1- البرهان ج 1 ص 202 / بحار الانوار ج 36 ص 98

2- سوره مبارکه بقره آیه 124

3- سوره مبارکه بقره آیات 205-204

4- بحار الانوار ج 9 ص 189 / البرهان ج 1 ص 441

5- سورة مبارکه بقره آیه 256

6- بحار الانوار ج 89 ص 263 / نور الثقلین ج 1 ص 261



«يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ» (1)

«(در آن) روزی که چهره‌هایی سپید و چهره‌هایی سیاه گردد اما سیاه‌رویان (به آنان گویند) آیا بعد از ایمانتان کفر ورزیدید پس به سزای آن که کفر می‌ورزیدید. (این) عذاب را بچشید.»

ابوذر غفاری (رحمه الله) گوید: وقتی این آیه نازل شد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند:

«روز قیامت امتم با پنج بیرق نزد من می‌آیند؛ یک بیرق با گوساله‌ی امتم می‌آید. از آنان (که زیر آن پرچم اند) می‌پرسم: با ثقلین پس از من چه کردید؟

آنان گویند: ثقل اکبر را تحریف کردیم و پشت سرمان انداختیم و با ثقل اصغر دشمنی کردیم، کینه ورزیدیم و بدان ظلم نمودیم.

پس من می‌گویم: تشنه و روسیاه وارد آتش شوید.

آن‌گاه پرچمی با فرعون این امت نزد من می‌آیند، می‌پرسم: با ثقلین پس از من چه کردید؟

گویند: اکبر را تحریف کردیم، دریدیم و با آن مخالفت نمودیم، و با اصغر دشمنی کرده و جنگیدیم.

و من می‌گویم: تشنه و روسیاه وارد آتش شوید.

سپس بیرقی با سامری این امت نزد من می‌آیند، می‌گویم: با ثقلین پس از من چه کردید؟ می‌گویند: از اکبر سرپیچی کردیم و آن را وانهادیم و اصغر را واگذاریم و ضایع داشتیم.

و من می‌گویم: تشنه و روسیاه وارد آتش شوید.

آن‌گاه پرچمی با ذوالثدیة (رئیس خوارج) و تمامی خوارج نزد من می‌آیند، می‌پرسم: با ثقلین پس از من چه کردید؟ پاسخ می‌دهند: اکبر را دیدیم و از آن بیزاری جستیم، و با اصغر جنگیدیم و او را کشتیم.

و من می‌گویم: تشنه و روسیاه وارد آتش شوید.

در این هنگام بیرقی با امام‌المتقین، سیدالوصیین قائدالغرامحجلین و وصی رسول رب العالمین نزد من می‌آید، به آنان می‌گویم: پس از من با ثقلین چه کردید؟

می‌گویند: از اکبر پیروی و آن را اطاعت کردیم و اصغر را دوست داشتیم، به ولایت آن چنگ زدیم و نصرت کردیم، تا آن‌که در راه آنان خون ما ریخته شد.

پس من می‌گویم: سیراب و سپیدرو وارد بهشت شوید. و این آیه را تلاوت فرمودند. (2)

1- سورة مبارکه آل عمران آیه 106

2- نورالثقلین ج 1 ص 382/ بحار الانوار ج 37 ص 346

در روایات بسیاری ابوبکر به گوساله ی سامری تشبیه شده است. امام کاظم (علیه السلام) به اسحاق بن عمّار فرمودند: «ای اسحاق! ابوبکر گوساله و عمر چون سامری است.» (1)

ابوذر گوید: از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره ی عمر پرسیدم و ایشان فرمودند: «کتمان کنید که او فرعون امت است، و به کسانی که عهد و پیمان درباره ی علی (علیه السلام) را حفظ نکردند، نگویید.» (2)

«وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَصُدَّهُ اللَّهُ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ» (3)

«و محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) جز فرستاده ای که پیش از او (هم) پیامبرانی (آمده و) گذشتند، نیست آیا اگر او بمیرد یا کشته شود از عقیده خود برمی گردید؟ و هرکس از عقیده خود بازگردد، هرگز هیچ زبانی به خدا نمی رساند، و به زودی خداوند سپاسگزاران را پاداش می دهد.»

امام صادق (علیه السلام) به عبدالصمد بن بشیر فرمود:

«آیا می دانید پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به مرگ طبیعی از دنیا رفت یا کشته شد؟ خداوند می فرماید: آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، از عقیده خود برمی گردید؟ ایشان پیش از مرگ مسموم شد، آن دوزن (عایشه و حفصه) ایشان را مسموم کردند. گفتم: آن دو و پدرانشان بدترین خلق خدایند.» (4)

## سوره نساء

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيْبًا مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا» (5)

«آیا کسانی را که از کتاب (آسمانی) نصیبی یافته اند ندیده ای؟ که به جبت و طاغوت ایمان دارند، و درباره کسانی که کفر ورزیده اند می گویند: اینان از کسانی که ایمان آورده اند راه یافته ترند.»

امام باقر (علیه السلام) فرمودند:

«جبت و طاغوت فلان و فلان هستند.» (6)

«يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّنُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا» (7)

«(کارهای ناروای خود را) از مردم پنهان می دارند، و نمی توانند از خدا پنهان دارند، و چون شبانگاه به چاره اندیشی می پردازند و سخنانی می گویند که وی (بدان) خشنود نیست، او با آنان است. و خدا به آن چه انجام می دهند همواره احاطه دارد.»

ص: 50

- 2- غاية المرام ج1 ص238
- 3- سورة مبارکه آل عمران آیه 144
- 4- تفسیر عیاشی ج1 ص200 / البرهان ج1 ص700 / بحار الانوار ج28 ص20
- 5- سورة مبارکه نساء آیه 51
- 6- بصائر الدرجات ص54 / البرهان ج2 ص110 / بحار الانوار ج30 ص187
- 7- سورة مبارکه نساء آیه 108

امام کاظم (علیه السلام) می فرمایند:

«مقصود فلان و فلان و ابوعبیده هستند.» (1)

## سوره مائده

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» (2)

«ای کسانی که ایمان آورده اید، هرکس از شما از دین خود برگردد، به زودی خدا گروهی (دیگر) را می آورد که آنان را دوست می دارد و آنان (نیز) او را دوست دارند. (اینان) با مؤمنان فروتن (و) بر کافران سرفرازند، در راه خدا جهاد می کنند و از سرزنش هیچ ملامتگری نمی ترسند این فضل خداست آن را به هرکه بخواهد می دهد، و خدا گشایشگر داناست.»

علی بن ابراهیم (رحمه الله) روایت می کند:

«مخاطب این آیه آن اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هستند که پس از ایشان از دین بازگشتند و حقوق آل محمد (علیهم السلام) را غصب کردند.» (3)

## سوره انعام

«بَلْ بَدَأَ لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ» (4)

«(ولی چنین نیست) بلکه آن چه را پیش از این نهان می داشتند، برای آنان آشکار شده است. و اگر هم بازگردانده شوند قطعاً به آنچه از آن منع شده بودند برمی گردند و آنان دروغگویند.»

جابر بن عبدالله انصاری (رحمه الله) می گوید:

«دیدم که امیرالمؤمنین (علیه السلام) از کوفه خارج می شدند، من هم به دنبال ایشان رفتم. به قبرستان یهودیان رسید و در وسط آن ایستاد و صدا زد: ای یهودیان!

آنان هم از درون قبرها پاسخ دادند: لیبک ای آقای ما!

آن گاه به کوفه بازگشتیم و پشت سر ایشان وارد مسجد شدم. ایشان گام هایی برمی داشتند و می فرمودند:

نه به خدا قسم چنین نمی کنم، نه به خدا قسم تا ابد چنین نخواهد شد.

عرضه داشتم: مولای من! با که سخن می گوید حال آن که کسی را نمی بینم؟

فرمودند: برهوت برایم نمایان شد و شینبویه و حبترا در حالی که درون تابوتی در برهوت در عذاب بودند، مشاهده نمودم. آنان صدا زدند:

---

1- کافی ج 8 ص 334/ بحار الانوار ج 30 ص 271

2- سوره مبارکه مائده آیه 54

3- تفسیر قمی ج 1 ص 170/ بحار الانوار ج 31 ص 577

4- سوره مبارکه انعام آیه 28

ولایت تو اقرار کنیم، من هم پاسخ دادم: نه به خدا قسم چنین نمی‌کنم، نه به خدا قسم تا ابد چنین نخواهد شد. آن گاه این آیه را تلاوت نمودند: «و اگر هم بازگردانده شوند قطعاً به آن چه از آن منع شده بودند برمی‌گردند و آنان دروغگویند.»

ای جابر! هرکسی با وصی پیامبری مخالفت کند خداوند او را کور وارد محشر می‌کند و در عرصات قیامت بر زمین کوفته می‌شود.» (1)

«الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ» (2)

«کسانی که ایمان آورده و ایمان خود را به شرک نیالوده اند، ایمنی تنها از آن آنان است و ایشان هدایت یافتگانند.»

امام جعفر صادق (علیه السلام) در تفسیر این آیه می‌فرماید:

«(کسانی که ایمان آورده اند) به ولایت (حضرت امیر (علیه السلام)) که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آورد و آن را با ولایت فلان و فلان نیامیختند.» (3)

«وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فَرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَتَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَمَا نَرَى مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءَ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ» (4) «و همان گونه که شما را نخستین بار آفریدیم (اکنون نیز) تنها به سوی ما آمده اید، و آن چه را به شما عطا کرده بودیم پشت سر خود نهاده اید، و شفیعیانی را که در (کار) خودتان، شریکان (خدا) می‌پنداشتید با شما نمی‌بینیم. به یقین پیوند میان شما بریده شده، و آن چه را که می‌پنداشتید از دست شما رفته است.»

امام جعفر صادق (علیه السلام) درباره ی این آیه فرمودند:

«این آیه درباره ی معاویه، بنی امیه، شرکا و پیشوایان آنان نازل شد.»

## سوره اعراف

«وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ اتَّقُوا اللَّهَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (5)

«و چون کار زشتی کنند، می‌گویند: پدران خود را بر آن یافتیم و خدا ما را بدان فرمان داده است. بگو: قطعاً خدا به کار زشت فرمان نمی‌دهد، آیا چیزی را که نمی‌دانید به خدا نسبت می‌دهید؟»

امام صادق (علیه السلام) در تفسیر این آیه به محمد بن منصور فرمودند:

«آیا کسی را دیده اید که پندارد خداوند به زنا، نوشیدن شراب و یا چیزی از محرمات فرمان دهد؟

گفتم: نه!

ص: 52

2- سورہ مبارکہ انعام آیہ 82

3- کافی ج 1 ص 413/ بحار الانوار ج 23 ص 371/ تفسیر عیاشی ج 1 ص 366

4- سورہ مبارکہ انعام آیہ 94

5- سورہ مبارکہ اعراف آیہ 28



فرمودند: پس این فحشایی که ادعا می کند خدا بدان فرمان داده چیست؟

گفتم: خدا و ولی او داناتر است.

فرمودند: این درباره ی پیروان و پیشوایان جور است، آنان ادعا داشتند که خدا آن ها را امر کرده تا گروهی را به پیشوایی بگیرند که خداوند چنین نکرده است. لذا خدا این ادعا را رد می کند و آنان را دروغگوی بر خود معرفی می کند و این مدعا را فاحشه نامیده است. [\(1\)](#)

«إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتِّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ» [\(2\)](#)

«در حقیقت کسانی که آیات ما را دروغ شمردند و از (پذیرفتن) آن ها تکبر ورزیدند، درهای آسمان را برایشان نمی گشایند و در بهشت در نمی آیند، مگر آن که شتر در سوراخ سوزن داخل شود و بدینسان بزهدکاران را کیفر می دهیم.»

امام صادق (علیه السلام) در ذیل این آیه فرمودند:

«این آیه در مورد طلحه و زبیر نازل شده و مقصود از شتر، شتر آن هاست.» [\(3\)](#)

### سوره توبه

«وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعْنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ» [\(4\)](#)

«و اگر سوگندهای خود را پس از پیمان خویش شکستند و شما را در دینتان طعنه زدند، پس با پیشوایان کفر بجنگید چرا که آنان را هیچ پیمانی نیست باشد که (از پیمان شکنی) باز ایستند.»

بنابر نقل محمد بن جریر بن رستم طبری امامی (رحمه الله) صدیقه طاهره (سلام الله علیها) در قسمتی از خطبه شان خطاب به انصار فرمودند:

«پس از آن که حق بر شما روشن شد به کجا می روید و بعد از آن که جلو آمدید چرا پشت می کنید به گروهی که سوگندهای خود را پس از پیمان خویش شکستند و شما را در دینتان طعنه زدند، پس با پیشوایان کفر بجنگید، چرا که آنان را هیچ پیمانی نیست، باشد که (از پیمان شکنی) باز ایستند.» [\(5\)](#)

امام صادق (علیه السلام) در حدیثی فرمودند:

«گروهی از بصره آمدند و در مورد طلحه و زبیر از من سؤال کردند، من گفتم: آن دو، دو پیشوا از پیشوایان کفر بودند... در جنگ جمل امیرالمؤمنین (علیه السلام) این آیه را تلاوت کردند و فرمودند:

ص: 53

2- سورة مبارکه اعراف آیه 40

3- نور الثقلین ج 2 ص 30/ البرهان ج 2 ص 542

4- سورة مبارکه توبه آیه 12

5- دلائل الامامة ص 121/ شرح نهج البلاغه ج 16 ص 213/ كشف الغمة ج 2 ص 113

«سوگند به کسی که دانه را شکافت و انسان را آفرید و محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را به نبوت برانگیخت، اینان مقصود این آیه هستند و از زمانی که نازل شده تا حال با آن ها (کسانی که خدا فرمان نبرد با آن ها را داده است) جنگ نشده است.» (1)

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (2)

«ای کسانی که ایمان آورده اید اگر پدرانتان و برادرانتان کفر را بر، ایمان ترجیح دهند (آنان را) به دوستی مگیرید، و هرکس از میان شما آنان را به دوستی گیرد، آنان همان ستمکارانند.»

امام باقر (علیه السلام) فرمودند:

«کفر، در باطن این آیه، ولایت اولی و دومی و ایمان، ولایت علی بن ابی طالب (علیه السلام) است.» (3)

### سوره حجر

«لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ» (4)

«(دوزخی) که برای آن هفت در است و از هر دری بخشی معین از آنان (وارد می شوند).»

امام صادق (علیه السلام) در حدیثی فرمودند:

«(روز قیامت) جهنم را می آورند در حالی که هفت در دارد؛ در اول برای ظالم است که اولی (ابوبکر) می باشد، در دوم برای دومی است که حبت (عمر) می باشد، در سوم برای سومی (عثمان) است، چهارمی برای معاویه، پنجمین آن ها برای عبدالملک، ششمین برای عسکر بن هوسر و هفتمین از آن ابوسلامه است، آنان درهای (ورود به جهنم) برای پیروانشان هستند.» (5)

علامه مجلسی (رحمه الله) می فرماید:

«درباره ی عسکر دو احتمال است؛ یکی آن که کنایه از عایشه و اهل جمل باشد، زیرا در روایات آمده نام شتر او عسکر بود، و دیگر آن که مقصود بعضی از خلفای بنی امیه یا بنی عباس باشد. ابوسلامه نیز احتمال دوم عسکر را دارد، علاوه بر آن که می تواند کنایه از ابومسلم خراسانی یا منصور دوانیقی نیز باشد.» (6)

### سوره نحل

«وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ» (7)

«و کسانی را که جز خدا می خوانند، هیچ چیز نمی آفرینند و خود نیز آفریده می شوند.»

ص: 54

- 2- سورة مبارکه توبه آیه 23
- 3- بحار الانوار ج 35 ص 340
- 4- سورة مبارکه حجر آیه 44
- 5- تفسیر عیاشی ج 2 ص 243 / البرهان ج 3 ص 370 / بحار الانوار ج 30 ص 232
- 6- بحار الانوار ج 8 ص 302
- 7- سورة مبارکه نحل آیه 20

امام باقر (علیه السلام) فرمودند:

«کسانی که را جز خدا می خوانند؛ اولی و دومی و سومی هستند، آنان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را در این فرمایش: که علی (علیه السلام) را دوست بدارید و از او پیروی نمایید، تکذیب کردند و با علی (علیه السلام) دشمنی نمودند و او را دوست نداشتند، و مردم را به ولایت خود فراخواندند.» (1)

«وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَعْمَلُونَ \* وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَقَضَتْ غَزْلَهُمَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَارًا تَتَخَذُونَ آيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَى مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمَا يَبُلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ وَلِيَبَيِّنَ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ» (2)

«و چون با خدا پیمان بستید، به پیمان خود وفا کنید و سوگندهای (خود را) پس از استوار کردن آن ها نشکنید با این که خدا را بر خود ضامن (و گواه) قرار داده اید، زیرا خدا آن چه را انجام می دهید می داند. \* و مانند آن (زنی) که رشته خود را پس از محکم بافتن (یکی یکی) از هم می گسست مباحثید که سوگندهای خود را میان خویش وسیله (فریب و) تقلب سازید، (به خیال این) که گروهی از گروه دیگر (در داشتن امکانات) افزونترند. جز این نیست که خدا شما را بدین وسیله می آزماید و روز قیامت در آن چه اختلاف می کردید قطعا برای شما توضیح خواهد داد.»

امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

«هنگامی که ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) نازل شد؛ رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: بر علی (علیه السلام) با عنوان «امیرالمؤمنین» سلام کنید، از جمله اموری که خداوند بر آن دو (ابوبکر و عمر) تأکید کرد آن بود که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به آن دو خطاب کرد و فرمود: برخیزید و بر او به عنوان «امیرالمؤمنین» سلام دهید.

آن دو گفتند: یا رسول الله! این امر از سوی خداست یا از طرف رسولش؟

ایشان فرمودند: از خدا و رسولش (صلی الله علیه و آله و سلم) و آن گاه خدای (عز و جل) این آیه را نازل کرد: و سوگندهای (خود را) پس از استوار کردن آن ها نشکنید، با این که خدا را بر خود ضامن (و گواه) قرار داده اید، زیرا خدا آن چه را انجام می دهید می داند. و مقصود (از آن چه خدا می داند) گفتار رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) خطاب به آن دو و سخن آن هاست که گفتند: آیا از سوی خدا یا رسول وی، و مانند آن زنی که رشته خود را پس از محکم بافتن، (یکی یکی) از هم می گسست می باشد که سوگندهای خود را میان خویش وسیله (فریب و) تقلب سازید.

امام صادق (علیه السلام) در حدیثی فرمودند: آن زنی که رشته خود را پس از محکم بافتن، (یکی یکی) از هم می گسست: عایشه است که سوگندهای خود را شکست.» (3)

ص: 55

1- تفسیر عیاشی ج 2 ص 256 / البرهان ج 3 ص 411 / بحار الانوار ج 36 ص 103

2- سوره مبارکه نحل آیات 91-92

3- تفسير عياشى ج2 ص269/ نورالثقلين ج3 ص83/ بحارالانوار ج32 ص286

«يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا» (1)

«(یاد کن) روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان فرا می خوانیم. پس هرکس کارنامه اش را به دست راستش دهند آنان کارنامه خود را می خوانند و به قدر نخ میان هسته خرمایی به آن ها ستم نمی شود.»

امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

«هر قومی در دنیا به امامت کسی اعتقاد دارند، روز قیامت می آیند در حالی که او ایشان را لعنت می کند و آن ها او را، مگر شما و کسانی که چون شمایند.» (2)

### سوره کهف

«قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا» (3)

«رفیقش در حالی که با او گفت وگو می کرد به او گفت آیا به آن کسی که تو را از خاک، سپس از نطفه آفرید آن گاه تو را (به صورت) مردی درآورد، کافر شدی؟»

امام صادق (علیه السلام) می فرمایند:

«وقتی امیرالمؤمنین (علیه السلام) را با گریبان می کشیدند و (از منزل) بیرون می بردند، در کنار قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ایستاد و صدا زد: ای فرزند مادرم! این گروه مرا ناتوان گرفتند و چیزی نمانده بود که مرا بکشند. در این هنگام دستی از قبر آن حضرت بیرون آمد که آن را می شناختند، دست رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بود و صدایی که می دانستند صدایحضرت است، با توجه به ابوبکر فرمود: آیا به آن کسی که تو را از خاک، سپس از نطفه آفرید آن گاه تو را (به صورت) مردی درآورد، کافر شدی؟» (4)

در برخی روایات از جابرین عبدالله انصاری (رحمه الله) آمده است که:

«مروان روزی بر فراز منبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آن چه را که سزاوار خود بود به امیرالمؤمنین (علیه السلام) گفت و جسارت کرد، آن گاه دستی از قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بیرون آمد و بر آن این عبارت نوشته شده بود: ای دشمن خدا! آیا به آن کسی که تو را از خاک، سپس از نطفه آفرید آنگاه تو را (به صورت) مردی درآورد، کافر شدی؟» (5)

«أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِي أَوْلِيَاءَ إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا» (6)

«یا کسانی که کفر ورزیدند، پنداشته اند که (می توانند) به جای من، بندگانم را سرپرست بگیرند؟ ما جهنم را آماده کرده ایم تا جایگاه پذیرایی کافران باشد.»

- 1- سورة مبارکه اسراء آیه 71
- 2- فضائل الشیعه ص 37/ بحار الانوار ج 8 ص 11/ اصول کافی ج 8 ص 146
- 3- سورة مبارکه کهف آیه 37
- 4- بصائر الدرجات ص 295/ الاختصاص ص 275/ بحار الانوار ج 28 ص 279
- 5- المناقب، محمد بن الحسین العلوی ص 86
- 6- سورة مبارکه کهف آیه 102



امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

«مقصود آن دو نفر (ابوبکر و عمر) و پیروانشان هستند که آن دورا به جای خدا سرپرست گرفته اند.» (1)

## سوره حج

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ وَمَن يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ بِظُلْمٍ نُدِقُهُ مِن عَذَابِ أَلِيمٍ» (2)

«بی گمان کسانی که کافر شدند و از راه خدا و مسجدالحرام که آن را برای مردم، اعم از مقیم در آن جا و بادیه نشین، یکسان قرار داده ایم جلوگیری می کنند، و (نیز) هرکه بخواهد در آن جا به ستم (از حق) منحرف شود، او را از عذابی دردناک می چشانیم.»

امام صادق (علیه السلام) به عبدالرحمن بن کثیر که از این آیه از ایشان سؤال کرده بود فرمودند:

«این آیه درباره آنان (ابوبکر، عمر، ابو عبیده جراح، سالم مولی ابی حذیفه، عبدالرحمن عوف و مغیره) نازل شد، هنگامی که آنان وارد کعبه شده، بر انکار آن چه در مورد امیرالمؤمنین (علیه السلام) نازل شده پیمان بستند و در کعبه به ظلم و ستم بر رسول و ولی او راه انحراف را در پیش گرفتند.» (3)

«وَإِن يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَثَمُودٌ \* وَقَوْمُ إِبْرَاهِيمَ وَقَوْمُ لُوطٍ \* وَأَصْحَابُ مَدْيَنَ وَكَذَّبَ مُوسَىٰ فَأَمَلَيْتُ لِلْكَافِرِينَ ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ» (4) «و اگر تو را تکذیب کنند قطعاً پیش از آنان قوم نوح و عاد و ثمود (نیز) به تکذیب پرداختند \* و (نیز) قوم ابراهیم و قوم لوط \* و (هم چنین) اهل مدین و موسی تکذیب شد پس کافران را مهلت دادم سپس (گریبان) آن ها را گرفتم. (بنگر) عذاب من چگونه بود؟»

امام کاظم (علیه السلام) در حدیثی فرمودند:

«فلان و فلان (ابوبکر و عمر) و گروهی نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آمدند و گفتند: خلافت بعد از شما به چه کسی می رسد؟ به خدا سوگند اگر به مردی از اهل بیت تو برسد ما از او به خود هراسانیم و اگر دیگری عهده دار آن شود شاید به ما نزدیک تر و مهربان تر باشد.»

پس ایشان شدیداً غضبناک شدند و فرمودند: آگاه باشید که به خدا قسم اگر به خدا و رسولش ایمان داشتید بغض آن ها را نداشتید، چرا که بغض آنان، بغض من است و بغض من کفر به خداست... ولی آنان نپذیرفتند و خداوند این آیه را فرو فرستاد.» (5)

«وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ» (6)

ص: 57

3- اصول کافی ج 1 ص 421 / تأویل الآيات ج 1 ص 335 / البرهان ج 3 ص 869 / بحار الانوار ج 23 ص 376

4- سورة مبارکه حج آیات 42-44

5- تأویل الآيات ج 1 ص 343 / بحار الانوار ج 24 ص 165

6- سورة مبارکه حج آیه 51

«و کسانی که در (باطل کردن و بی اثر نمودن) آیات ما می کوشند (و به خیال خود) عاجزکنندگان ما هستند، آنان اهل دوزخند.»

امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

«آنان که در قطع نمودن رشته مؤدت آل محمد (کوشیدند) (و به خیال خود) عاجزکنندگان ما هستند، آنان اهل دوزخند و چهار نفرند؛ تیمی (ابوبکر)، عدوی (عمر) و آن دو اموی (عثمان و معاویه).» (1)

### سوره نور

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَاءُ لَهُمْ كَسْرٌ رَابٍ بَقِيَعَةٍ يَحْسَبُ الْظَّمَّ أَنْ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَ وَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ» (2)

«و کسانی که کفر ورزیدند، کارهایشان چون سرابی در زمینی هموار است که تشنه، آن را آبی می پندارد، تا چون بدان رسد آن را چیزی نیابد و خدا را نزد خویش یابد و حسابش را تمام به او دهد و خدا به یک لحظه حساب تمام خلاق را می کند.»

جابر بن یزید جعفی از امام باقر (علیه السلام) روایت می کند که درباره ی این آیه فرمودند:

«کسانی که کفر ورزیدند بنی امیه اند، و تشنه نعل (عثمان) است.» (3)

«أَوْ كُظِّمَاتٍ فِي بَحْرِ لُجِّيٍّ يَعْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظَلَمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ» (4) «یا (کارهایشان) مانند تاریکی هایی است که در دریایی ژرف است که موجی آن را می پوشاند (و) روی آن موجی (دیگر) است (و) بالای آن ابری است. تاریکی هایی است که بعضی بر روی بعضی قرار گرفته است. هرگاه (غرقه) دستش را بیرون آورد، به زحمت آن را می بیند، و خدا به هرکس نوری نداده باشد او را هیچ نوری نخواهد بود.»

از امام صادق (علیه السلام) درباره ظلمات در این آیه پرسیدند ایشان فرمودند:

«اولی و رفیق اوست، موجی که آن را می پوشاند سومی است، این که روی آن موج دیگری است تاریکی های دومی است (جنایاتی که عمر کرد)، تاریکی هایی که بعضی بر روی بعضی قرار دارد معاویه و فتنه های بنی امیه است...» (5)

### سوره قصص

«وَنُمَكِّنْ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ» (6)

ص: 58

1- تأویل الآيات ج 1 ص 345 / البرهان ج 3 ص 897

2- سوره مبارکه نور آیه 39

3- تأویل الآيات ج 1 ص 363 / البرهان ج 4 ص 78 / بحار الانوار ج 23 ص 324

4- سورة مبارکه نور آیه 40

5- تأویل الآيات ج 1 ص 364 / البرهان ج 4 ص 67 / بحار الانوار ج 23 ص 305

6- سورة مبارکه قصص آیه 4

«و در زمین قدرتشان دهیم و (از طرفی) به فرعون و هامان و لشکریانشان آن چه را که از جانب آنان بیمناک بودند بنمایانیم.»

مفضّل بن عمر (رحمه الله) از امام صادق (علیه السلام) درباره فرعون و هامان که در این آیه آمده اند سؤال کرد و ایشان فرمودند: «آن دو عمر و ابوبکر هستند.» (1)

شیبانی (رحمه الله) از امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) روایت می کند که فرمودند:

«فرعون و هامان در این جا دو تن از جباران قریش هستند.» (2)

### سوره عنکبوت

«مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» (3)

«داستان کسانی که غیر از خدا دوستانی اختیار کرده اند، هم چون عنکبوت است که خانه ای برای خویش ساخته، و در حقیقت اگر می دانستند سست ترین خانه ها همان خانه عنکبوت است.»

امام باقر (علیه السلام) درباره عنکبوت در این آیه فرمودند:

«آن عنکبوت حمیراء (عایشه) است.» (4)

مفسر و فقیه بزرگ شیعه سیدشرف الدین نجفی (رحمه الله) می فرماید:

«علت این که در این حدیث عنکبوت کنایه از عایشه آمده است آن است که عنکبوت حیوانی است ضعیف و برای خود سست ترین و ضعیف ترین خانه که نه برای او نفعی دارد و نه دفع ضرری از او می کند؛ عایشه نیز با رأی ضعیف و عقل سخیف خود- در مخالفت و عداوت با مولا پیش- خانه ای در سستی و ضعف مانند خانه عنکبوت بنا کرد، خانه ای که نه تنها نفعی برایش ندارد، بلکه زیان دنیا و آخرت را به دنبال دارد،

«مَنْ أَسَسَ بُنْيَانَهُ عَلَى شَفَا جُرْفٍ هَارٍ فَأَنْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ...» (5)

«زیرا آن را بر لب پرتگاهی مشرف به سقوط پی ریزی کرده و با آن در آتش دوزخ فرو می افتد.» (6)

### سوره احزاب

«وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى...» (7)

«و در خانه هایتان قرار گیرید و مانند روزگار جاهلیت قدیم زینت های خود را آشکار نکنید.»

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در حدیثی در شیخ صدوق (رحمه الله) نقل می کند فرمودند:

- 1- بحار الانوار ج 53 ص 17 / مختصر بصائر الدرجات ص 191
- 2- البرهان ج 4 ص 254
- 3- سورة مبارکه عنکبوت آیه 41
- 4- تأویل الآيات ج 1 ص 430 / البرهان ج 4 ص 321 / بحار الانوار ج 32 ص 286
- 5- سورة مبارکه توبه آیه 109
- 6- تأویل الآيات ج 1 ص 430 / بحار الانوار ج 32 ص 286
- 7- سورة مبارکه احزاب آیه 33

«یوشع بن نون وصی موسی (علیه السلام) سی سال پس از او زیست و صفوراء دختر شعیب (همسر موسی) بر او خروج کرد و گفت: من از توبه این امر (جانشینی موسی) سزاوارترم. یوشع با او جنگید و لشکریان او را کشت و او را به اسارت گرفت و (لی) با او نیکو برخورد کرد. دختر ابوبکر نیز با چند هزار از امت من بر علی (علیه السلام) خروج خواهد کرد و با او خواهد جنگید. علی (علیه السلام) هم جنگجویان او را می کشد و او را به اسارت می گیرد و (لی) با او نیکو برخورد خواهد نمود و خدا درباره عایشه این آیه را نازل فرمودند: و در خانه هایتان قرار گیرید و مانند روزگار جاهلیت قدیم زینت های خود را آشکار نکنید. مقصود (از جاهلیت قدیم) صفوراء دختر شعیب است.» (1)

«مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثُقُفُوا أُخْذُوا وَقُتِلُوا قَتِيلًا» (2)

«از رحمت خدا دور گردیده و هر کجا یافته شوند گرفته و سخت کشته خواهند شد.»

حضرت امیر (علیه السلام) در خطبه ای درباره ی حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) چنین فرمودند:

«خداوند (در رجعت) او را بر بنی امیه مسلط می کند. او هم آنان را زیر گام های خود قرار داده و مانند آسیاب خرد می کند. آنان از رحمت خدا دور گردیده و هر کجا یافت شوند، گرفته و سخت کشته خواهند شد.» (3)

«إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» (4) «ما امانت (الهی و بار تکلیف) را بر آسمان ها و زمین و کوه ها عرضه کردیم پس از برداشتن آن سر باز زدند و از آن هراسناک شدند و (لی) انسان آن را برداشت راستی او ستمگری نادان بود.»

ابو بصیر از امام صادق (علیه السلام) درباره این آیه سؤال کرد ایشان فرمودند:

«امانت ولایت است و انسان (که آن را به گزاف برداشت و ستمگری نادان بود) ابوالشور (پدر بدی ها) منافق (ابوبکر) است.» (5)

## سوره سبأ

«وَلَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» (6)

«و قطعاً شیطان گمان خود را در مورد آن ها راست یافت. و جز گروهی از مؤمنان (بقیه) از او پیروی کردند.»

ص: 60

1- کمال الدین و تمام النعمه ص 27 / البرهان ج 4 ص 442 / بحار الانوار ج 22 ص 512

2- سوره مبارکه احزاب آیه 61

3- کتاب سلیم ص 259 / شرح نهج البلاغه ج 7 ص 58 / بحار الانوار ج 33 ص 368

4- سوره مبارکه احزاب آیه 72

5- معانی الاخبار ص 110 / البرهان ج 4 ص 500 / بحار الانوار ج 23 ص 279





امیرالمؤمنین (علیه السلام) به سلمان (رحمه الله) فرمودند:

«ای سلمان! آیا می دانی اول کسی که با او (ابوبکر) بر منبر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بیعت کرد که بود؟»

عرض کردم: نه، ولی او را در سقیفه بنی ساعده دیدم هنگامی که انصار محکوم شدند و اولین کسانی که با او بیعت کردند مغیره بن شعبه و سپس بشیر بن سعید و بعد ابو عبیده جراح و عمر بن خطاب و سالم مولى ابی حذیفه بودند.

فرمودند: درباره این ها از تو نپرسیدم، آیا فهمیدی هنگامی که بر منبر بالا رفت اولین کسی که با او بیعت کرد که بود؟

گفتم: نه، ولی پیر مرد سالخورده ای را دیدم که بر عصایش تکیه کرده بود و بین دو چشمش جای سجده ای بود که پینه آن بسیار بریده شده بود! او نخستین کسی بود که از منبر بالا رفت و تعظیمی کرد و در حالی که می گریست گفت: سپاس خدایی که مرا نمیراند تا تو را در این مکان دیدم. دستت را برای بیعت باز کن.

او هم دستش را دراز کرد و آن پیر مرد بیعت کرد. سپس گفت: روزی است مانند روز آدم (علیه السلام).

آن گاه از منبر پایین آمد و از مسجد بیرون رفت.

حضرت امیر (علیه السلام) فرمودند: ای سلمان! می دانی که بود؟

عرضه داشتم: نه، ولی سخنش مرا ناراحت کرد، گویا از مرگ رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مسرور بود.

حضرت فرمودند: او ابلیس بود که لعنت خدا بر او باد. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در روز غدیر مرا خبر دادند که ابلیس و رؤسای اصحابش هنگام نصب من به دست آن حضرت به فرمان خداوند در روز غدیر خم حضور داشتند. ایشان مردم را آگاهانیدند که من نسبت به آن ها از خودشان صاحب اختیارترم و به آن ها فرمان دادند که حاضران غائبین را از آن آگاه سازند.

در آن روز شیاطین و یاران سرکش ابلیس رو به او کردند و گفتند: این امت مورد رحمت قرار گرفته مصون و محفوظ اند و ما و تو دیگر راهی در آنان نداریم، زیرا پناهگاه و امام پس از پیامبرشان به آن ها معرفی شد. پس ابلیس غمگین و محزون شد.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به من خبر دادند که مردم در سقیفه بنی ساعده- بعد از آن که با حق و برهان ما استدلال می کنند- با ابوبکر بیعت می کنند. سپس به مسجد می آیند و اولین کسی که بر منبر من با او بیعت خواهد کرد ابلیس / است که به صورت پیرمردی سالخورده و با پیشانی پینه بسته چنان خواهد گفت.

آن گاه از مسجد خارج می شود و یاران، شیاطین و ابالسه اش (1) را جمع می کند. آنان به سجده می افتند و می گویند: ای آقای ما! ای بزرگ ما! این تو بودی که آدم را از بهشت بیرون کردی!

ص: 61

ابلیس می گوید: کدام امت بعد از پیامبرشان گمراه نشدند؟ هرگز! گمان کردید که من بر اینان سلطه و راهی نخواهم داشت؟ کار مرا چنان دیدید، هنگامی که آن چه خداوند و پیامبرش درباره اطاعت او دستور داده بودند ترک کردند.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) (و یا رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)) در این جا فرمودند: و این همان سخن خدای تعالی است که: و قطعاً شیطان گمان خود را در مورد آن ها راست یافت. و جز گروهی از مؤمنان (بقیه) از او پیروی کردند. (1)

در حدیثی دیگر از امام صادق (علیه السلام) آمده است:

«وقتی یاران ابلیس اظهار ناامیدی از سلطه بر این امت کردند ابلیس گفت: هرگز، آنان که پیرامون او (پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)) هستند به من وعده داده اند که هرگز تخلف نخواهند کرد و خداوند این آیه را فرو فرستاد.» (2)

### سوره فاطر

«أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ فَلَا تَذْهَبُ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ» (3)

«آیا آن کس که زشتی کردارش برای او آراسته شده و آن را زیبا می بیند (مانند مؤمن نیکوکار است)؟ خداست که هر که را بخواهد بی راه می گذارد و هر که را بخواهد هدایت می کند. پس مبادا به سبب حسرت ها بر آنان، جانت (از کف) برود قطعاً خدا به آن چه می کنند داناست.»

علی بن ابراهیم (رحمه الله) روایت می کند که: «این آیه در باره زریق و حبتر (ابوبکر و عمر) نازل شده است.» (4)

### سوره یسی

«إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ» (5)

«ما در گردن های آنان، تا چانه هایشان غل هایی نهاده ایم، به طوری که سرهایشان را بالا نگاه داشته و دیده فرو هشته اند.»

امام صادق (علیه السلام) در بیان عقوبت کسانی که به ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و اوصیاء (علیهم السلام) پس از ایشان اقرار نکردند، این آیه را تلاوت فرمودند. (6)

### سوره ص

«أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ» (7)

ص: 62

1- کتاب سلیم ص 145 / غایة المرام ج 5 ص 315 / بحار الانوار ج 28 ص 263

2- تأویل الآيات ج 2 ص 474 / نور الثقلین ج 4 ص 334 / البرهان ج 4 ص 519

3- سورة مبارکه فاطر آیه 8

4- بحار الانوار ج 30 ص 153 / نور الثقلین ج 4 ص 351 / البرهان ج 4 ص 538

5- سورة مبارکه یس آیه 8

6- تأویل الآیات ج 2 ص 486 / نور الثقلین ج 4 ص 375 / بحار الانوار ج 24 ص 333

7- سورة مبارکه ص آیه 28

«یا (مگر) کسانی را که گرویده و کارهای شایسته کرده اند، چون مفسدان در زمین می گردانیم، یا پرهیزگاران را چون پلیدکاران قرار می دهیم؟»

امام صادق (علیه السلام) «الْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ وَالْفَجَّارِ» را به حبت و زریق و یارانشان تفسیر نمودند. (1)

«هَذَا وَإِنَّ لِلطَّاعِينَ لَشَرَّ مَا بَ» (2)

«این است (حال بهشتیان) و (اما) برای طغیانگران واقعاً بد فرجامی است.»

در روایت آمده است که:

«مقصود از طغیانگران، زریق و حبت (ابوبکر و عمر) و بنی امیه اند.» (3)

«قَالُوا رَبَّنَا مَنْ قَدَّمَ لَنَا هَذَا فَرِدْهُ عَذَابًا ضِعْفًا فِي النَّارِ» (4)

«می گویند: پروردگارا، هرکس این (عذاب) را از پیش برای ما فراهم آورده، عذاب او را در آتش دو چندان کن.» در روایتی آمده است:

«بنی امیه می گویند: پروردگارا، هرکس این (عذاب) را از پیش برای ما فراهم آورده، عذاب او را در آتش دو چندان کن. مقصود آنان آن دو نفر نخستین است.» (5)

## سوره زمر

«وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُبِيتًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُو إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ وَجَعَلَ لِلَّهِ أَذًى لَدَا لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ» (6) «و چون به انسان آسیبی رسد، پروردگارش را - در حالی که به سوی او بازگشت کننده است - می خواند سپس چون او را از جانب خود نعمتی عطا کند، آن (مصیبتی) را که در رفع آن پیشتر به درگاه او دعا می کرد، فراموش می نماید و برای خدا همتیانی قرار می دهد تا (خود و دیگران را) از راه او گمراه گرداند بگو به کفرت اندکی برخوردار شو که تو از اهل آتشی.»

عَمَّار سبابی از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند که فرمودند:

«این آیه درباره ابوفصیل (ابوبکر) نازل شد. او رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را ساحر می دانست ولی چون به بیماری مبتلا می شد توبه کنان از باور خود درباره پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به درگاه خدا رو می آورد، و آن گاه که خدا او را از جانب خود نعمت یعنی عافیت عطا می کرد، آن چه را که در رفع آن پیشتر به درگاه او دعا می کرد، فراموش می نمود، یعنی توبه اش را به درگاه خداوند (عز و جل) از آن که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را ساحر می دانست، فراموش می کرد و لذا

ص: 63

1- تأویل الآيات ج 2 ص 503 / البرهان ج 4 ص 652 / بحار الانوار ج 35 ص 336

2- سوره مبارکه ص آیه 55

3- تأويل الآيات ج2 ص506/ نور الثقلين ج4 ص467/ بحار الانوار ج30 ص153

4- سورة مبارکه ص آیه 61

5- تأويل الآيات ج2 ص506/ نور الثقلين ج4 ص467/ بحار الانوار ج30 ص154

6- سورة مبارکه زمر آیه 8

خدای (عز و جل) فرمود: «بگو! به کفرت اندکی برخوردار شو که تو از اهل آتشی.» (1)

«وَالَّذِينَ اجْتَنَّبُوا الطَّغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى فَبَشِّرْ عِبَادِ» (2)

«و(لی) آنان که خود را از طاغوت به دور می دارند تا مبادا او را بپرستند و به سوی خدا بازگشته اند آنان را مژده باد، پس بشارت ده به آن بندگان من.»

امام باقر (علیه السلام) در تفسیر آیه 157 سوره اعراف در تفسیر «المفلحون: رستگاران» می فرماید: «آنان کسانی هستند که خود را به دور می دارند تا مبادا جبت و طاغوت را بپرستند، و جبت و طاغوت فلان و فلان و فلان (ابوبکر و عمر و عثمان) هستند، و عبادت آن ها اطاعت از آن هاست.» (3)

### سوره مؤمن

«وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (4)

«و آنان را از بدی ها نگاه دار و هر که را در آن روز از بدی ها حفظ کنی، البته رحمتش کرده ای و این همان کامیابی بزرگ است.»

در روایتی از امام باقر (علیه السلام) آمده است:

«کامیابی بزرگ برای کسانی است که خدا از ولایت فلان و فلان آنان را نجات داده است.» (5)

در روایتی سید شرف الدین نجفی (رحمه الله) از آن حضرت نقل می کند که «سیئات» به آن سه (ابوبکر و عمر و عثمان) تفسیر شده است. (6)

### سوره فصلت

«وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا رَبَّنَا أَرْنَا اللَّذِينَ أَضَلَّانَا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ نَجْعَلُهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا لِيَكُونُوا مِنَ الْأَسْفَلِينَ» (7)

«و کسانی که کفر ورزیدند گفتند پروردگارا آن دو (گمراه گری) از جن و انس که ما را گمراه کردند به ما نشان ده تا آن ها را زیر قدم هایمان بگذاریم تا زبون شوند.»

امام صادق (علیه السلام) در تفسیر این آیه فرمودند:

«مقصود آن دو نفرند. و فلان (عمر) شیطانی بود.» (8)

در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) آمده است:

- 1- اصول کافی ج 8 ص 204/ تأویل الآيات ج 2 ص 511/ نورالثقلين ج 4 ص 478/ بحارالانوار ج 21 ص 121
- 2- سورة مبارکه زمر آیه 17
- 3- اصول کافی ج 1 ص 429/ نورالثقلين ج 4 ص 482/ بحارالانوار ج 24 ص 352
- 4- سورة مبارکه مؤمن آیه 9
- 5- تفسير قمی ج 2 ص 255/ البرهان ج 4 ص 748/ بحارالانوار ج 24 ص 211
- 6- تأویل الآيات ج 2 ص 531/ البرهان ج 4 ص 749/ بحارالانوار ج 23 ص 364
- 7- سورة مبارکه فصلت آیه 29
- 8- اصول کافی ج 8 ص 334/ تأویل الآيات ج 2 ص 535/ بحارالانوار ج 30 ص 270

«ایشان سه بار قسم یاد کردند که مراد آن دو نفر هستند.»(1)

در حدیث قدسی مفصلی که ابن قولویه (رحمه الله) از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند که چنین آمده است:

«نخستین کسی که در مورد او حکم می شود محسن بن علی (علیه السلام) است که درباره قاتل او حکم جاری می شود و آن گاه قنفذ محاکمه می شود، پس او (عمر) و رفیقش (ابوبکر) را می آورند و با تازیانه هایی از آتش بر آن دو می زنند که اگر یکی از آن ها را بر دریاها بزنند از شرق تا غرب به جوش می آید. و اگر بر کوه های دنیا قرار گیرد ذوب می شوند تا به خاکستر تبدیل شوند. آن گاه امیرالمؤمنین (علیه السلام) برای مخاصمه با چهارمین، روی انگشت های پا می ایستد و آن سه تن در چاهی قرار داده می شوند و در بر روی آنان بسته می شود، نه کسی آنان را می بیند و نه آنان کسی را. پس آنان که ولایت ایشان را داشتند صدا می زنند:

«آن دو [گمراه گری] از جنّ و انس که ما را گمراه کردند به ما نشان ده تا آن ها را زیر قدم هایمان بگذاریم تا زبون شوند.»(2)

ابن عباس از امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایت می کند:

«نخستین کسی که برای دادخواهی نزد خداوند بر روی انگشتان پا می ایستد من هستم، و نخستین کسانی که به جهت ستم بر من در دو زمام از آتش وارد دوزخ می شوند ابوبکر بن ابی قحافه و پسر خطابند و آن گاه این آیه را تلاوت فرمودند.»(3)

«وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ...»(4)

«و نیکی با بدی یکسان نیست.»

امام کاظم (علیه السلام) درباره این آیه می فرماید:

«حسنه ماییم و سیئه بنی امیه.»(5)

## سوره زخرف

«حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَسْجِرَيْنِ فَبَسَّ الْقَرِينُ \* وَلَنْ يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنْتُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ \* أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ أَوْ تَهْدِي الْعُمْيَ وَمَنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ \* فَأَمَّا نَذَهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ»(6)

«تا آن گاه که او (با دمسازش) به حضور ما آید (خطاب به شیطان) گوید ای کاش میان من و تو فاصله خاور و باختر بود که چه بد دمسازی هستی \* و امروز هرگز (پشیمانی) برای شما سود نمی بخشد چون ستم کردید در حقیقت شما در عذاب مشترک خواهید بود \* پس آیا تو می توانی کران را شنوا کنی یا نابینایان و

ص: 65

1- اصول کافی ج 8 ص 334 / تأویل الآيات ج 2 ص 535 / بحار الانوار ج 30 ص 271

2- کامل الزیارات ص 551 / تأویل الآيات ج 2 ص 536 / بحار الانوار ج 28 ص 64



- 3- مثالب النواصب، مخلوط ص 86
- 4- سورة مبارکه فصلت آیه 34
- 5- تأویل الآيات ج 2 ص 540/ البرهان ج 4 ص 791/ بحار الانوار ج 24 ص 47
- 6- سورة مبارکه زخرف آیات 38-41

کسی را که همواره در گمراهی آشکاری است راه نمایی؟\* پس اگر ما تو را (از دنیا) ببریم قطعاً از آنان انتقام می کشیم.»

ابوحزمه ثمالی (رحمه الله) از امام باقر (علیه السلام) روایت می کند که فرمودند:

«تا آن گاه که به حضور ما آیند، مقصود فلان و فلان است که یکی از آن دو وقتی دیگری را ببیند گوید: ای کاش میان من و تو فاصله خاور و باختر بود که چه بد دمسازی هستی!... و درباره این که از آنان انتقام می کشیم فرمودند: از فلان و فلان.» (1)

«وَلَا يَصُدَّنَّكُمُ الشَّيْطَانُ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ» (2)

«و مبادا شیطان شما را از راه به در برد زیرا او برای شما دشمنی آشکار است.»

امام صادق (علیه السلام) در پاسخ عبدالرحمن بن کثیر درباره این آیه فرمودند:

«مقصود دومی است یعنی تو را از امیرالمؤمنین (علیه السلام) باز ندارد.» (3)

«أَمْ أَلْبِسُوا أَمْرًا فَإِنَّا مُبْرِمُونَ \* أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ بَلَىٰ وَرُسُلْنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ» (4)

«یا در کاری ابرام ورزیده اند ما (نیز) ابرام می ورزیم \* آیا می پندارند که ما راز آن ها و نجوایشان را نمی شنویم آری! و فرشتگان ما پیش آنان (حاضرند و) ثبت می کنند.»

امام صادق (علیه السلام) در جواب ابوبصیر که از این دو آیه پرسید فرمودند:

«این آیه درباره فلان و فلان (ابوبکر و عمر) و ابوعبیده جراح، عبدالرحمن بن عوف، سالم مولی ابی حذیفه و مغیره بن شعبه نازل شد آن روزی که پیمان نوشتند و توافق کردند که چون پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از دنیا رود، خلافت و نبوت از میان بنی هاشم برای همیشه بیرون رود.» (5)

## سوره حجرات

«وَأَعْلَمُوا أَن فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِّنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبِيبٌ إِلَيْكُمْ إِلَّا يَمَانَ وَزَيْنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَٰئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ» (6)

«و بدانید که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در میان شماست اگر در بسیاری از کارها از (رای و میل) شما پیروی کند قطعاً دچار زحمت می شوید لیکن خدا ایمان را برای شما دوست داشتنی گردانید و آن را در دل های شما بیاراست و کفر و پلیدکاری و سرکشی را در نظرتان ناخوشایند ساخت آنان (که چنین اند) ره یافتگانند.»

امام صادق (علیه السلام) درباره این آیه فرمودند:

- 1- تفسير قمى ج 2 ص 286/ بحار الانوار ج 30 ص 156/ نور الثقلين ج 4 ص 603
- 2- سورة مبارکه زخرف آيه 62
- 3- تفسير قمى ج 2 ص 287/ بحار الانوار ج 35 ص 369/ البرهان ج 4 ص 880
- 4- سورة مبارکه زخرف آيات 79-80
- 5- اصول كافى ج 8 ص 180/ نور الثقلين ج 6 ص 616/ بحار الانوار ج 24 ص 365
- 6- سورة مبارکه حجرات آيه 7

«خدا ایمان را برای شما دوست داشتنی قرار داد و آن را در دل های شما بیاراست، امیرالمؤمنین (علیه السلام) است و این که کفر و پلیدکاری و سرکشی را در نظرتان ناخوشایند ساخت، اولی و دومی و سومی است.»(1)

## سوره ق

«الَّذِي جَعَلَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَأَلْقِيَاهُ فِي الْعَذَابِ الشَّدِيدِ\* قَالَ قَرِينُهُ رَبَّنَا مَا أَطْعَمْتُهُ وَلَكِنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ\* قَالَ لَا تَحْتَسِبُ مَعَا لَدَيَّ وَقَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُم بِالْوَعِيدِ\* مَا يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ\* يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأَتْ وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ»(2)

«کسی که با خداوند، خدایی دیگر قرار داد. (ای دو فرشته) او را در عذاب شدید فرو افکنید.\* (شیطان) همدمش می گوید پروردگار ما من او را به عصیان و انداشتم لیکن (خودش) در گمراهی دور و درازی بود\* (خدا) می فرماید: در پیشگاه من با همدیگر ستیز نکنید از پیش به شما هشدار داده بودم\* پیش من حکم دگرگون نمی شود و من به بندگانم بیدادگر نیستم\* آن روز که (ما) به دوزخ می گوئیم آیا پر شدی و می گوید آیا باز هم هست.»

از اهل بیت (علیهم السلام) منقول است که فرمودند:

«این آیات در مورد آن دو نفر و پیروانشان است.»(3)

## سوره الرحمن

«فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ»(4)

«پس کدام يك از نعمت های پروردگارتان را منکرید.»

امام رضا (علیه السلام) به حسین بن خالد در مورد این آیه فرمودند:

«این آیه در ظاهر جن و انس را خطاب می کند، ولی در باطن مخاطب آن فلان و فلان اند.»(5)

در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) منقول است که فرمودند: «هرچه «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ» در سوره است در مورد ابو فلان و فلان (ابوبکر و عمر) است.»(6)

## سوره مجادله

«أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»(7)

ص: 67

1- اصول کافی ج 1 ص 426/ تأویل الآيات ج 2 ص 605/ بحار الانوار ج 22 ص 125

2- سوره مبارکه ق آیات 30-26

- 3- البرهان ج 5 ص 133 / بحار الانوار ج 30 ص 255
- 4- سورة مبارکه الرحمن آیه 13
- 5- نور الثقلين ج 5 ص 189 / بحار الانوار ج 24 ص 68
- 6- صراط المستقیم ج 3 ص 40
- 7- سورة مبارکه مجادله آیه (صلی الله علیه و آله و سلم)

«آیا ندانسته ای که خدا آن چه را که در آسمان ها و آن چه را که در زمین است می داند هیچ گفتگوی محرمانه ای میان سه تن نیست مگر این که او چهارمین آن هاست و نه میان پنج تن مگر این که او ششمین آن هاست و نه کمتر از این (عدد) و نه بیشتر مگر این که هر کجا باشند او با آن هاست. آن گاه روز قیامت آنان را به آن چه کرده اند آگاه خواهد گردانید زیرا خدا به هر چیزی داناست.»

امام صادق (علیه السلام) درباره ی این آیه به ابوبصیر فرمودند:

«این آیه درباره ی فلان بن فلان و ابوعبیده جراح و عبدالرحمن بن عوف و سالم مولی ابی حذیفه و مغیره بن شعبه نازل شد. زیرا آنان نامه ای نوشتند و پیمان بستند که چون محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) از دنیا رود، خلافت و نبوت هرگز در میان بنی هاشم نباشد.» (1)

ابن عباس می گوید:

«قریش تصمیم گرفتند که امیرالمؤمنین (علیه السلام) را به قتل برسانند و این مطلب را بین خود نگاه داشتند و (پیمان) نامه ای نوشتند و آن را به دست ابوعبیده جراح سپردند.

جبرئیل بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شد و این خبر را به ایشان داد.

قریش وقتی فهمیدند که آن حضرت از قصد آنان آگاه است گفتند: از کجا می داند و حال آن که کسی به او خبر نداده است؟

پس خداوند سبحان این آیه را بر رسولش (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل کرد.» (2)

### سوره تحریم

«إِنْ تَوْبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيْلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ» (3)

«اگر (شما دو زن) به درگاه خدا توبه کنید (بهتر است) واقعاً دل هایتان انحراف پیدا کرده است و اگر علیه او به یکدیگر کمک کنید در حقیقت خدا خود سرپرست اوست و جبرئیل و صالح مؤمنان (نیز یاور اویند) و گذشته از این فرشتگان (هم) پشتیبان (او) خواهند بود.» بر اساس روایات شیعه و سنی این دو زنی که در این آیه مورد خطاب و تهدید قرار گرفته اند عایشه و حفصه هستند.

ابن عباس می گوید:

«مدت ها بود که می خواستم از عمر درباره این دو زنی که خدا چنین آن ها را خطاب نموده سؤال کنم که چه کسانی اند، ولی میسر نمی شد تا آن که حج به جا آوردیم و از او درباره آن دو پرسیدم، وی گفت: ای پسر عباس! از تو در شگفتم، آن دو عایشه و حفصه اند.» (4)

ص: 68

1- بحار الانوار ج 24 ص 365 / کافی ج 8 ص 180

2- تأویل الآيات ج 2 ص 671 / صراط المستقیم ج 1 ص 296

3- سوره مبارکه تحریم آیه 4



خدا در آیات این سوره بدان سان در دفاع از پیامبرش (صلی الله علیه و آله و سلم) لشکرکشی کرده است که در جای دیگر قرآن نمی بینیم. خود او، جبرئیل، صالح المؤمنین و فرشتگان همه در صف دفاع از آن حضرت هستند. آن دو چه کرده اند که استحقاق چنین مقابله ای را دارند؟

سیّد بن طاووس (رحمه الله) در مقام ردّ، جبائی که مدعی است شأن نزول این سوره و این آیات آن است که رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) نزد همسرشان زینب بنت جحش شربت عسل نوشیدند و وقتی نزد عایشه و حفصه رفتند آنان گفتند: ما از شما بوی شربت عسل را استشمام می کنیم و ایشان آن را بر خود حرام کرد، می فرماید: «این سخن وی که سر آن حضرت درباره نوشیدن شربت عسل یا مغفیر بود (و این آیات در توییح عایشه و حفصه درباره این تحریم نازل شده است) با ظاهر آیه سازگار نیست. چرا که تهدید سنگین و وعیدی که در این آیه به همراه یاری نمودن توسط خدا، جبرئیل، صالح المؤمنین و ملائکه آمده است، با آن نمی خواند.» (1)

خدای متعال در آیات پسین این آیه برای ادامه تهدیدات خود نسبت به این دوزن، سخن از دوزن دیگر به میان آورده است، که یکی زن نوح نبی است و دیگری زن لوط و این که صرف همسری پیامبران خدا (علیهم السلام) برای نجات کافی نیست و آن دوزن اهل آتش هستند.

این مطلب را نیز می توان به فرمایش ابن طاووس افزود و در ادامه نتیجه گرفت که همان گونه که ایشان فرمودند، در چنین امور جزئی و خردی چنین تهدیدات کلانی مناسب نیست، و این توییح ها و تهدیدها حکایت از توطئه ای بزرگ از ناحیه آنان می کند، توطئه ای که در روایات شیعی روشن می شود.

امام صادق (علیه السلام) در حدیثی فرمودند: «اگر به درگاه خدا از تصمیم بر مسموم نمودن (پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)) توبه کنید، چرا که قطعاً دل هایتان منحرف شده است.» (2)

در روایات آمده است که: «پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به حفصه دختر عمر، رازی را گفتند و از او عهد گرفتند که آن را به کسی نگوید. ولی او به عایشه خبر داد و خبر به پدرانشان ابوبکر و عمر رسید. و این چهار نفر در صدد برآمدند تا آن حضرت را سم دهند و خداوند رسولش را آگاهانید.» (3) شیخ مفید (رحمه الله) می نویسد:

«وقتی به عایشه خبر رسید که امیر المؤمنین (علیه السلام) (در مسیر جنگ جمل) در منطقه ی ذی قار فرود آمده اند، به حفصه دختر عمر نامه ای نوشت: ما در بصره فرود آمدیم و علی (علیه السلام) در ذی قار، خداوند گردن او را مانند تخمی که بر روی صخره ای باشد خرد می کند. او بسان شتری است (!) که اگر جلو برود او را نحر کنند و اگر عقب برود او را پی کنند. وقتی نامه به حفصه رسید شادمان شد و کودکان بنی تیم و بنی عدی را گرد

ص: 69

1- سعدالسعود ص 180

2- جوامع الجامع ج 3 ص 590

3- بحار الانوار ج 22 ص 246



آورد و به کنیزانش دف‌هایی داد و آنان را دستور داد تا بر دف‌ها بزنند و بگویند: خبر چیست، خبر چیست؟ علی (علیه السلام) مانند شتری (!) است در ذی‌قار که چون جلو برود نحر شود و اگر عقب رود پی.

به امّ سلمه! خبر رسید که آنان جمع شده‌اند و مشغول بدگویی به امیرالمؤمنین (علیه السلام) هستند و از نامه‌ای که از عایشه رسیده مسرورنند.

پس گفت: لباس مرا بیاورید تا بروم و با آن‌ها برخورد کنم.

ام‌کلثوم (علیها السلام) فرمود: من به جای شما می‌روم که از شما به آنان آشناترم. پس لباس پوشید و به صورت ناشناسی بر آنان داخل شد. وقتی آن‌ها را از آن دید نقابش را کنار زد و به حفصه فرمود: اگر تو و خواهرت در مقابل امیرالمؤمنین (علیه السلام) پشت به پشت هم داده‌اید، پیشتر در مقابل برادرش رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین کرده بودید و خداوند درباره شما آیاتی نازل فرمود. و خدا در جنگ با شماست. (1)

در این جا روایتی را که به شناخت بیشتر حفصه دختر عمر کمک می‌کند، مرور می‌کنیم تا به اندکی از خباثت وی نیز پی ببریم.

سید بن طاووس (رحمه الله) از امام کاظم (علیه السلام) و ایشان از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل می‌کنند که در وصیتی خطاب به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند:

«یا علی! فلانه و فلانه (عایشه و حفصه) با تو دشمنی و مخالفت می‌کنند و فلانه در لشکری از آهن بر تو خروج می‌کند و دیگری می‌ماند و برای او لشکر جمع می‌کند. آن دو در (وزر و وبال) این کار مساوی هستند، پس تو چه خواهی کرد یا علی؟»

ایشان پاسخ دادند: یا رسول الله! وقتی چنین کردند کتاب خدا را برایشان تلاوت می‌کنم که حجت میان من و آن‌هاست، اگر پذیرفتند [چه بهتر] وگرنه از سنت و فرمایشات شما [و اطاعت و حق و اجبی که برایشان دارم برایشان می‌گویم، پس اگر پذیرفتند (که هیچ) وگرنه خدا و شما را علیه آن‌ها شاهد می‌گیرم و به خاطر گمراهی شان با آن دو خواهم جنگید.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: و آن دو شتر را پی می‌کنی اگر چه در آتش بیفتند؟

عرضه داشتیم: آری. فرمودند: خدایا گواه باش و ادامه دادند: یا علی! هنگامی که آن دو کاری را انجام دادند که موجب می‌شود قرآن علیه آن‌ها شهادت و گواهی دهد، از من جدایشان کن (و طلاقشان ده) که دیگر با من هیچ ارتباطی نخواهند داشت، و پدرانشان در کرده‌های آن دو شریکند. (2)

«صَدْرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَامْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدّٰخِلِينَ» (3)

ص: 70

2- بحار الانوار ج 22 ص 488

3- سورة مبارکه تحریم آیه 10

«خدا برای کسانی که کفر ورزیدند، زن نوح و زن لوط را مثل آورده (که) هر دو در نکاح دو بنده از بندگان شایسته ما بودند و به آنان خیانت کردند، و کاری از دست (شوهران) آن ها در برابر خدا ساخته نبود، و گفته شد: با داخل شوندگان داخل آتش شوید.»

امام صادق (علیه السلام) در تفسیر این آیه فرمودند:

«این مثلی است که خداوند سبحان برای عایشه و حفصه زده است، زیرا آن دو علیه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پشت به پشت هم دادند و سر ایشان را افشا کردند.» (1)

## سوره قلم

«فَسَتَّبَصِرَ وَيُبْصِرُونَ \* بِأَيِّكُمْ الْمَفْتُونُ» (2)

«به زودی خواهی دید و خواهند دید \* (که) کدام یک از شما دستخوش جنونید.»

امام باقر (علیه السلام) از رسول گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل می کند که به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود:

«هیچ مؤمنی نیست مگر آن که مودت مرا در قلبش خالص می کند، و مودت من در قلب کسی خالص نمی شود مگر آن که مودت علی (علیه السلام) را در قلبش خالص کند. یا علی! کسی که می پندارد مرا دوست دارد ولی دشمن توست، دروغ می گوید. در این هنگام دو تن از منافقین با خود گفتند: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره این پسر دستخوش جنون شده است، در این هنگام خداوند این آیات را فرو فرستاد: به زودی خواهی دید و خواهند دید، (که) کدام یک از شما دستخوش جنونید. دوست دارند که نرمی کنی تا نرمی نمایند. و از هر قسم خورنده فرومایه ای فرمان مبر.» (3)

امام باقر (علیه السلام) می فرماید:

«عمر حضرت امیر (علیه السلام) را دید و گفت: تویی که این آیه را می خوانی و به من و رفیقم کنایه می زنی؟

حضرت فرمود: آیا به تو درباره آیه ای که در شأن بنی امیه نازل شده خبر ندهم: پس [ای منافقان!] آیا امید بستید که چون سرپرست مردم شدید در [روی] زمین فساد کنید و خویشاوندی های خود را از هم بگسلید. عمر گفت: دروغ می گویی، بنی امیه از توبه رحم خود بیشتر می رسند ولی تو تنها در پی دشمنی با بنی تیم و بنی عدی و بنی امیه ای.» (4)

«وَلَا تُطْعُ كُلَّ حَلَّافٍ مَهِينٍ \* هَمَّازٍ مَشَاءٍ بَنَمِيمٍ \* مَنَاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ \* عَتَلٌ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٍ» (5)

«و از هر قسم خورنده فرومایه ای فرمان مبر \* عیب جوست و برای خیرچینی گام برمی دارد \* مانع خیر متجاوز گناه پیشه \* گستاخ (و) گذشته از آن زنازاده است.»

ص: 71

- 2- سورہ مبارکہ قلم آیات 5-6
- 3- بحار الانوار ج 39 ص 254 / نور الثقلین ج 5 ص 392
- 4- بحار الانوار ج 31 ص 533 / البرہان ج 5 ص 456
- 5- سورہ مبارکہ قلم آیات 10-13

در روایتی که شرف الدین نجفی (رحمه الله) از حضرات معصومین (علیهم السلام) نقل می کند در تفسیر آیاتی از سوره قمر آمده است:

«و از هر قَسَم خورنده ی فرومایه ای فرمان مبر: مقصود دومی است، (که) عیب جوست و برای خبرچینی گام برمی دارد. مانع خیر، متجاوز، گناه پیشه، (و) گذشته از آن زنا زاده است، عتل کافری است که کفری عظیم دارد و زنیم ولدالزنا.» (1)

«وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ» (2)

«و آنان که کافر شدند چون قرآن را شنیدند چیزی نمانده بود که تو را چشم بزنند و می گفتند او واقعاً دیوانه است.»

حسان جمال می گوید: امام صادق (علیه السلام) را از مدینه به مکه بردم. وقتی به مسجد غدیر رسیدیم به سمت چپ آن نگریمت و فرمود:

«این جا، جای پای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است در آن هنگامی که فرمودند: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ» آن گاه به سمت دیگر نگاهی کرد و فرمودند: آن جا محل خیمه فلان و فلان (ابوبکر و عمر) و سالم مولی ابی حذیفه و ابو عبیده جراح است، آنان وقتی دیدند که آن حضرت دست حضرت امیر (علیه السلام) را بالا گرفته اند، برخی شان به بعضی دیگر گفتند (در روایت تفسیر قمی از امام صادق (علیه السلام) گوینده عمر است): چشمان پیامبر را نگاه کنید که به چشمان دیوانه ای (!) می ماند و جبرئیل (علیه السلام) این آیه را آورد.» (3)

## سوره الحاقه

«وَجَاءَ فِرْعَوْنُ وَمَنْ قَبْلَهُ وَالْمُؤْتَفِكَاتُ بِالْخَاطِئَةِ» (4)

«و فرعون و کسانی که پیش از او بودند و (مردم) شهرهای سرنگون شده (سدوم و عاموره) مرتکب خطا شدند.»

امام محمد باقر (علیه السلام) در تفسیر این آیه فرمودند: «و فرعون، یعنی سومی (عثمان)، و کسانی که پیش از او بودند، یعنی آن دو نفر نخستین (ابوبکر و عمر) و (مردم) شهرهای سرنگون شده، یعنی اهل بصره و جنگ جمل، آن خطاکار، یعنی حمیرا را آوردند.» (5)

بزرگ شارح نهج البلاغه علامه ملا حبیب الله هاشمی خوئی (رحمه الله) پس از آن که روایت امام باقر (علیه السلام) را ذکر می کند، می فرماید:

ص: 72

1- بحار الانوار ج 30 ص 258 / تأویل الآیات ج 2 ص 712

2- سوره مبارکه قلم آیه 51

3- بحار الانوار ج 37 ص 119 / کافی ج 4 ص 566

4- سوره مبارکه الحاقه آیه 9

5- بحار الانوار ج 30 ص 260 / البرهان ج 5 ص 469

«منظور از این که ابوبکر و عمر و عثمان، عایشه را آوردند، آن است که آن ها با جور و جفایی که در حق اهل بیت (علیهم السلام) روا داشتند، برای عایشه بنیانی نهادند که بدان واسطه خروج و قیام برایش مقدور شد، و اگر آنان چنین نمی کردند، عایشه جرأت بر چنین کارهایی پیدا نمی کرد.»(1)

«وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيَهٗ \* وَلَمْ أَدرِ مَا حِسَابِيَهٗ»(2)

«و اما کسی که کارنامه اش به دست چپش داده شود گوید ای کاش کتابم را دریافت نکرده بودم \* و از حساب خود خبردار نشده بودم.»

امام حسن مجتبی (علیه السلام) خطاب به معاویه فرمود:

«تو صاحب آن زنجیری که می گوید: ای کاش کتابم را دریافت نکرده بودم و از حساب خود خبر نداشتم.»(3)

در حدیث دیگری امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

«آن کسی که کارنامه اش به دست چپش داده می شود شامی (معاویه) است.»(4)

«ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ \* إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ»(5)

«پس در زنجیری که درازی آن هفتاد گز است وی را در بند کشید \* چرا که او به خدای بزرگ نمی گروید.»

امام صادق (علیه السلام) می فرمایند:

«معاویه صاحب آن زنجیری است که خداوند می فرماید: در زنجیری که درازی آن هفتاد گز است وی را در بند کشید. چرا که او به خدای

بزرگ نمی گروید، و او فرعون این امت بود.»(6)

## سوره جن

«وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا»(7)

«ولی منحرفان هیزم جهنم خواهند بود.» امام باقر (علیه السلام) درباره جائران در این آیه فرمودند:

«آنان معاویه و یارانش هستند.»(8)

## سوره مدثر

ص: 73

1- منهاج البراعة ج3 ص197

2- سوره مبارکه الحاقه آیات 26-25

- 3- بحار الانوار ج 33 ص 156 / كتاب سليم ص 307
- 4- بحار الانوار ج 33 ص 170 / تأويل الآيات ج 2 ص 720
- 5- سورة مبارکه الحاقه آيات 32-33
- 6- بحار الانوار ج 33 ص 171 / نور الثقلين ج 5 ص 409
- 7- سورة مبارکه جنّ آيه 15
- 8- بحار الانوار ج 36 ص 89 / نور الثقلين ج 5 ص 438

«سَأْزِهْمَهُ صَعُودًا» (1)

«به زودی او را به بالا رفتن از گردنه (عذاب) وادار می کنم.»

امام صادق (علیه السلام) در تفسیر این آیه روایت شده که فرمودند:

«صعود کوهی است از مس که در جهنم قرار دارد و حبت (ابوبکر یا عمر) بر آن حمل می شود تا علی رغم آن که بدش می آید از آن بالا رود. وقتی پاهایش را بر آن قرار می دهد تا زانو ذوب می شوند، و چون می خواهد دوباره گام بردارد پاهایش برمی گردند و هر آن مدت که خدا بخواهد چنین است.» (2)

«فَقَالَ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ \* إِنَّ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشْرِ» (3)

«و گفت این (قرآن) جز سحری که (به برخی) آموخته اند نیست \* این غیر از سخن بشر نیست زود است که او را به سقر در آورم.»

امام صادق (علیه السلام) در تفسیر این آیات فرمود:

«عمر گفت: پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ما را درباره علی (علیه السلام) سحر کرده است و این (ولایت علی (علیه السلام)) غیر از سخن بشر نیست، یعنی وحی از خدای (عز و جل) نیست. زود باشد که او را در سقر در آورم.» (4)

«إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ \* فَقَتَلَ كَيْفَ قَدَّرَ \* ثُمَّ نَبَّأَ \* ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ \* ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ \*

فَقَالَ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ \* إِنَّ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشْرِ \* سَأْصَلِيهِ سَقَرٌ \* وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرٌ \* لَا تُبْقِي

وَلَا تَذَرُ \* لَوْ أَحَاطَ لِلْبَشْرِ» (5)

«آری (آن دشمن حق) اندیشید و سنجید \* کشته بادا چگونه (او) سنجید \* (آری) کشته بادا چگونه (او)

سنجید \* آن گاه نظر انداخت \* سپس رو ترش نمود و چهره درهم کشید \* آن گاه پشت گردانید و تکبر

ورزید \* و گفت این (قرآن) جز سحری که (به برخی) آموخته اند نیست \* این غیر از سخن بشر نیست \*

زود باشد که او را به سقر در آورم \* و توجه دانی که آن سقر چیست \* نه باقی می گذارد و نه رها می کند \*

پوست ها را سیاه می گرداند.»

از امام صادق (علیه السلام) منقول است که در ذیل این آیات فرمودند: «وقتی که او در سقر باشد، اهل مشرق به مانند اهل مغرب او را می

بینند و حال او برای آنان معلوم می شود و مقصود از تمام این آیات حبت (ابوبکر یا عمر) است.» (6)



«فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّى \* وَلَكِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى \* ثُمَّ ذَهَبَ إِلَىٰ أَهْلِهِ يَتَمَطَّى \* أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ» (7)

ص: 74

- 
- 1- سورة مبارکه مدثر آیه 17
  - 2- بحار الانوار ج 24 ص 325 / البرهان ج 5 ص 528
  - 3- سورة مبارکه مدثر آیات 24-26
  - 4- بحار الانوار ج 30 ص 169 / البرهان ج 5 ص 527
  - 5- سورة مبارکه مدثر آیات 18-29
  - 6- بحار الانوار ج 24 ص 326 / کنز الدقائق ج 14 ص 23
  - 7- سورة مبارکه قیامت آیات 31-34

«در آن روز گفته می شود او هرگز ایمان نیاورد و نماز نخواند \* بلکه تکذیب کرد و روی گردان شد \* سپس بسوی خانواده خود باز گشت در حالی که متکبرانه قدم بر می داشت \* با این اعمال عذاب الهی برای تو شایسته تر است شایسته تر.»

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرمایند:

«در روز غدیر خم وقتی رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) مرا برای ولایت منصوب نمود، عمر بود که با رفیقش (ابوبکر) گفتگو کردند. او گفت: در بالا بردن کار پسر عمومیش هیچ کوتاهی نمی کند. و دیگری گفت: در این که بازوی پسرعمومیش را بلند کند هیچ کوتاهی نمی کند و نیز در حالی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مرا نصب کرده بود، به رفیقش گفت: این واقعاً کرامتی بزرگ است. رفیقش به تندی وی را نگریست و گفت: نه به خدا قسم هرگز سخن او را گوش نمی کنم و از او فرمان نمی برم. سپس به او تکیه داد و رفتند. خداوند هم به عنوان تهدید و بازداشتن او این آیات را نازل فرمود.» (1)

مشابه این جریان درباره معاویه نیز نقل شده است. (2)

### سوره مرسلات

«أَلَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ \* ثُمَّ نُنَبِّئُهُمُ الْآخِرِينَ» (3)

«مگر پیشینیان را هلاک نکردیم \* سپس از پی آنان قومی دیگر را هلاک می کنیم.»

امام رضا (علیه السلام) فرمودند:

«پیشینیان اولی و دومی هستند و پسینیان سومی و چهارمی و پنجمی (معاویه و یزید).» (4)

«انْطَلِقُوا إِلَى مَا كُنْتُمْ بِهِ تَكْذِبُونَ \* انْطَلِقُوا إِلَى ظِلِّ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ \* لَا ظَلِيلٍ وَلَا يُغْنِي مِنَ اللَّهَبِ» (5)

«آن روز وای بر تکذیب کنندگان \* بروید به سوی همان چیزی که آن را تکذیب می کردید بروید به سوی (آن) دود سه شاخه.»

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «هنگامی که مردم از تشنگی چاره جویند، به آن ها گفته می شود: بروید به سوی همان چیزی که آن را تکذیب می کردید، مقصود امیرالمؤمنین (علیه السلام) است، (مردم خدمت آن حضرت می روند و) ایشان می فرمایند: بروید به سوی آن سایه سه شاخه.

سپس فرمودند: مقصود فلان و فلان و فلان است.» (6)

سید شرف الدین نجفی (رحمه الله) ذیل این آیات می نویسد:

ص: 75

1- بحار الانوار ج 30 ص 315 / کتاب سلیم ص 240

2- تفسیر قمی ج 2 ص 397 / مناقب آل ابی طالب ج 2 ص 239

- 3- سورة مبارکه مرسلات آیات 16-17
- 4- بحار الانوار ج 30 ص 262 / کنز الدقائق ج 14 ص 85
- 5- سورة مبارکه مرسلات آیات 29-31
- 6- بحار الانوار ج 30 ص 262 / کنز الدقائق ج 14 ص 89

«معنی آیات بر اساس این روایات آن است که دشمنان آل محمد (علیهم السلام) در روز قیامت دچار تشنگی می شوند و آب می طلبند. به آنان می گویند: به سراغ حضرت امیر (علیه السلام) که ولایت و امامتش را تکذیب می کردید بروید، زیرا او اختیار کوثر را دارد و دوستانش را می نوشاند و دشمنانش را منع می کند. آنان نزد آن حضرت می روند و آب می خواهند. ایشان می فرمایند: به سوی آن سایه سه شاخه بروید. منظور از این سایه ظلمی است که بر اهل بیت (علیهم السلام) شده است. این سایه سه شاخه دارد که هر یک صاحبی دارد و آن سه صاحبان پرچم های سه گانه و پیشوایان ضلالت اند و هر پرچمی سایه ای دارد که اهل آن پرچم در زیر آن در می آیند.

آن گاه امر را بر ایشان واضح می کند و می فرماید: نه سایه دارد تا شما را در بر گیرد و نه شما را از آتش یعنی تشنگی محافظت می کند، بلکه عطش را می افزاید. و این سخن تنها برای استهزاء و خوار نمودن آن هاست که شایستگی و اهلیت آن را دارند.» (1)

### سوره مطففین

«فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَصْحَكُونَ \* عَلَى الْأَرْئِكِ يُنْظَرُونَ \* هَلْ تُؤْتَى الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ» (2)

«و(لی) امروز مؤمنانند که بر کافران خنده می زنند\* بر تخت ها(ی خود نشسته) نظاره می کنند\* (تا ببینند) آیا کافران به پاداش آن چه می کردند رسیده اند.»

امام سجاد (علیه السلام) می فرمایند: «چون روز قیامت فرا رسد دو تخت آراسته از بهشت بیرون می آید و بر لبه جهنم گسترده می شود. آن گاه امیرالمؤمنین (علیه السلام) می آید و بر روی آن ها می نشیند و چون نشست می خندد و با خنده ایشان جهنم دگرگون شده و بالای آن به پائین (و پائین بالا می آید)، پس آن دو نفر را بیرون می آورند و در مقابل ایشان قرار می دهند. آن دو می گویند: یا امیرالمؤمنین و یا وصی رسول الله! آیا بر ما ترحم و نزد پروردگارت شفاعت نمی کنی؟ پس حضرت می خندند و بر می خیزند و آن دو تخت هم بالا می رود. آن دو نفر نیز به جایگاهشان باز می گردند و این است سخن خدای (عز و جل): امروز، مؤمنانند که بر کافران خنده می زنند. بر تخت ها(ی خود نشسته)، نظاره می کنند. (تا ببینند) آیا کافران به پاداش آن چه می کردند رسیده اند؟» (3)

### سوره فجر

«فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ \* وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ» (4)

«پس در آن روز هیچ کس چون عذاب کردن او عذاب نکند\* و هیچ کس چون در بند کشیدن او در بند نکشد.»

در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) است که فرمودند:

«آن شخص دومی است.» (5)

ص: 76

1- تأویل الآيات ج 2 ص 755

2- سوره مبارکه مطففین آیات 36-34

3- بحار الانوار ج 30 ص 277/ تأویل الآيات ج 2 ص 781

4- سورة مبارکه فجر آیات 25-26

5- مختصر تفسیر القمی ص 527

امام باقر (علیه السلام) به معروف بن خربوذ فرمودند: «آیا می دانی تأویل این آیه چیست؟»

گفت: نه!

فرمود: آن کس دومی است. خدا کسی را در روز قیامت چون او عذاب نخواهد کرد.»(1)

### سوره شمس

«وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا»(2)

«سوگند به شب چو پرده بر آن پوشد.»

امام صادق (علیه السلام) در مورد این آیه فرمودند:

«مقصود از شب، پیشوایان جور است که خلافت را از آل رسول (علیهم السلام) برای خود سلب نمودند و در جایگاهی نشستند که آل رسول (علیهم السلام) شایسته آن بودند، پس دین خدا را با ظلم و جور خود پوشاندند و خداوند آنان را حکایت نمود و فرمود: سوگند به شب چو پرده بر آن پوشد.»(3)

### سوره تین

«لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ \* ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ»(4)

«براستی انسان را در نیکوترین اعتدال آفریدیم \* سپس او را به پست ترین (مراتب) پستی بازگردانیدیم.»

امام رضا (علیه السلام) در تفسیر این دو آیه فرمودند:

«انسان ابوالفصیل (ابوبکر) است (و مقصود) آن هنگامی است که خدا از او بر ربوبیت خود، نبوت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و ولایت اوصیاء او میثاق گرفت و او هم اقرار نمود و گفت: آری، آیا نمی نگری که خداوند می فرماید: سپس او را به پست ترین (مراتب) پستی بازگردانیدیم، مقصود درک اسفل است و (این) زمانی است که (از اقرار خود) روی گردانید و با خاندان پیامبر (علیهم السلام) چنان رفتاری کرد.»(5)

ص: 77

1- بحار الانوار ج 30 ص 331 / تأویل الآیات ج 2 ص 795

2- سوره مبارکه شمس آیه 4

3- بحار الانوار ج 24 ص 70 / تأویل الآیات ج 2 ص 805

4- سوره مبارکه تین آیات 4-5

5- بحار الانوار ج 24 ص 106 / تأویل الآیات ج 2 ص 814



فصل چهارم: لعن و سب

اشاره

ص: 79



## «معنای لعن»

لعن در لغت به معنای طرد و دور کردن است. (1)

هم چنین لعن به معنای راندن و دور کردن، همراه با ناخشنودی و ناراحتی است چنان که لعن از جانب خداوند به معنای قطع رحمت و توفیق دنیوی و عذاب و عقوبت اخروی می باشد. لعن توسط انسان نوعی دعای بد، نفرین و بدخواهی برای دیگران است. (2)

## «معنای سب»

### اشاره

سب در لغت به معنای دشنام می باشد. «السب: الشتم» (3)

الشتم: «قبيح الكلام» (4)

شتم به معنای کلام زشت است.

سب عبارت است از دشنام و سخن زشت که موجب تنقیص و تضعیف می شود و راغب اصفهانی نیز سب را به معنای دشنام دردناک دانسته است. (5)

بنابراین ماهیت سب با لعن تفاوت دارد اگرچه در سب و دشنام نیز مانند لعن، بیزاری و تنفر از طرف مقابل وجود دارد. از آن جایی که دشمنان دین دائماً در صدد ایجاد شک در قلوب مؤمنین هستند و می خواهند پایه ها و اصول دین را متزلزل سازند، هر روز با نقشه ای جدید وارد عمل می شوند و تیر مبغضانه آنان، گاه اصل تبرّی و گاه مجالس عیدالزهر (سلام الله علیها) و گاه دشنام دادن به دشمنان دین را هدف می گیرد؛ ولی مؤمنین زیرک در این میان باید دین خود را حفظ نمایند. متأسفانه در سال های اخیر دشمنان تشیع بر روی مسائل دشنام دادن به دشمنان دین، انگشت گذاشته و بدین جهت بسیاری از مجالس تبرّی را مورد مذمت قرار داده و اسفناک تر از آن، این که برخی شیعیان ساده لوح با آنان هم نوا شده و از دشنام دادن به اصل فتنه و شرّ، مردم را نهی می کنند، غافل از آن که دشمن گام به گام همیشه پیش می رود و پس از نهی از دشنام دادن، لعن و بعد آن کل مجالس تبرّی و در نهایت اصل مسأله تبرّی و در آخرین مرحله اصل تولّی و تشیع را زیر سؤال می برند.

ما به عنوان یک شیعه در زمان غیبت و وظیفه داریم از اعتقادات راسخ خود دفاع کرده و به دشمنان اجازه تیشه بر ریشه دین زدن را ندهیم. اکنون برای اثبات لزوم سب به عمر و ابابکر چند دلیل عقلی و نقلی بیان می کنیم.

ص: 80

1-1- اساس البلاغه ذیل واژه لعن زمحشری

2-2- مفردات راغب اصفهانی ص 471

3-3- نهایة ابن اثیر ج 4 ص 63

4-4- لسان العرب ج 13 ص 318



## الف) دلیل عقلی

نفرت داشتن از کسی که به انسان ظلم و ستم فراوان کرده است، یک قاعده بشری و کاملاً فطری است و نیاز به آوردن دلیل و برهان ندارد. مثلاً اگر شخصی پدر یا مادر کسی را به قتل رسانده باشد یا مالی را به ناحق از کسی ربوده باشد یا کسی را از حق مسلم خود محروم ساخته باشد، حتی اگر علنی نتواند به مخالفت با وی بپردازد، بی شک در درون او را سزاوار بدترین ناسزاها می داند، پس دشنام دادن به عمر و ابوبکر که سرمنشأ تمامی ظلم ها و ستم ها از ازل تا ابد هستند امری کاملاً طبیعی و بدیهی است. سب و دشنام، نشان دهنده اوج انزجار، بیزاری و براءت است.

خداوند در قرآن می فرماید:

«لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلِمَ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا» (1)

«خداوند بانگ برداشتن به بد زبانی را دوست ندارد مگر کسی که به او ستم شده است.»

از این آیه برداشت می شود که سب و شتم همیشه مذموم نیست و در مواردی جایز و حتی لازم شمرده شده است که موارد آن را با رجوع به کتب معتبر از جمله مکاسب شیخ انصاری یا مصباح الفقاهه آیه الله خوئی می توان برشمرد.

برخی از موارد جواز سب:

1- سب کسانی که برای دین خداوند بزرگ احترامی قائل نیستند.

2- سب کسانی که در دین بدعت می گذارند.

3- درباره افرادی که سب و دشنام آن ها در واقع بیان واقعیت و خصایص وجودی آنان است مثلاً ستمگری که با بی رحمی مرتکب قتل شده را قاتل بگوییم یا به شخص خیانت کار، خائن گفته شود یا به شخصی که از راه نامشروع به دنیا آمده باشد یابن الزانیه بگوییم و...

## ب) ادله نقلی

### ادله قرآنی

خداوند سبحانه در قرآن، کافران و منافقان را با کلماتی مورد توهین قرار می دهد و در برخی آیات از مصادیق سب استفاده شده است از جمله آن مصادیق:

«فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» (2)

«در دل های آنان مرض است.»

«اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ» (3)

---

1- سوره مبارکه نساء آیه 148

2- سوره مبارکه بقره آیه 10

3- سوره مبارکه بقره آیه 15

«أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ» (1) «آگاه باشید که آنان سفیه و نادان هستند.»

«أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» (2)

«آنان مانند چهارپایان هستند بلکه از حیوان بسی گمراه ترند زیرا آنان ناآگاه و غافل اند.»

«صُمٌّ بُكْمٌ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ» (3)

«کور و لال و گنگ و کور هستند زیرا آنان عقل خود را به کار نمی گیرند.»

«فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ» (4)

«مثل آنان مثل سگان است.»

«مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ» (5)

«مثل آنان که تورات را به دوش گرفته و عمل نمی کنند مانند الاغ است.»

«الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ» (6)

«زنان بدکار ناپاک، شایسته مردان بدکار و ناپاک و مردان بدکار و ناپاک، شایسته زنان بدکار ناپاک هستند.»

«تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ... وَامْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ» (7)

«بریده باد دو دست ابی لهب... و همسرش حمال و هیزم کش جهنم است.»

«قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ» (8)

«مرگ بر اصحاب اخدود.»

«إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ» (9)

«به درستی که زشت ترین صداها صدای خران است.»

«إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ» (10)

«به درستی که دشمن بدگوی تو دم بریده و مقطوع النسل و ابتر است.»

در آیات فوق از مصادیق سب، کلمات چهارپا، حیوان، بدتر از حیوان، خر، سگ، کور، لال و گنگ و کر، سفیه و نادان، حمال و بارکش و... بکاربرده شده است.

- 1- سوره مبارکه بقره آیه 13
- 2- سوره مبارکه اعراف آیه 179
- 3- سوره مبارکه بقره آیه 171
- 4- سوره مبارکه اعراف آیه 176
- 5- سوره مبارکه جمعه آیه 4
- 6- سوره مبارکه نور آیه 26
- 7- سوره مبارکه مسد آیات 1-6
- 8- سوره مبارکه بروج آیه 4
- 9- سوره مبارکه لقمان آیه 19
- 10- سوره مبارکه کوثر آیه 3

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: «إِذَا رَأَيْتُمْ أَهْلَ الْبِدْعِ مِنْ بَعْدِي فَأَظْهِرُوا الْبِرَايَةَ مِنْهُمْ وَأَكْثِرُوا مِنْ سَبِّهِمْ وَالْوَقِيعَةَ فِيهِمْ» (1)

«هرگاه پس از من بدعت گذاری را مشاهده کردید از او آشکارا بیزاری بجوید و زیاد آنان را دشنام داده و غیبت کنید.»

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند: «خداوند سلمان و ابوذر و مقداد را رحمت کند چه خوب آن دو (ابوبکر و عمر) را می شناختند و بیزاریشان از آن دو و لعنتشان بر آن دو شدید بود.» (2)

امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

«نَحْنُ مَعَاشِرَ بَنِي هَاشِمٍ نَأْمُرُ كِبَارَنَا وَصِغَارَنَا بِسَبِّهِمَا وَالْبِرَايَةِ مِنْهُمَا» (3)

«ما گروه بنی هاشم بزرگ و کوچک خود را به سب و دشنام دادن و بیزاری جستن از آن دو (عمر و ابوبکر) امر می کنیم.»

در زیارت ناحیه مقدسه که از زبان مبارک امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) جاری شده می خوانیم:

«الْسَّلَامُ عَلَى قَتِيلِ الْأَدْعِيَاءِ» (4)

«سلام بر کشته شده به دست زنازادگان.»

امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

«... خدا خلقی از سگ نجس تر خلق نکرده است و کسی که عداوت ما اهل بیت (علیهم السلام) را دارد از سگ نجس تر است.» (5)

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «خداوند ما را از نور عظمت خویش آفرید... و ارواح شیعیان ما را از گل ما آفرید... و خدا هیچ کس را

جز انبیاء از خلقت ایشان بهره ای نداد از این رو ما و آن ها آدمی شدیم و مردم دیگر خر مگسانی هستند که سزاوار دوزخ هستند.» (6)

## ادله و شواهد تاریخی

سیره و روش اهل بیت (علیهم السلام) همیشه ملاک و الگو برای ما شیعیان است. اگر تاریخ زندگانی ائمه ی معصومین (علیهم السلام) را مورد مطالعه قرار دهیم، شاهد داستان های بسیاری خواهیم بود که در آن ائمه (علیهم السلام)، منافقان و دشمنان دین و بالخصوص شخص عمر و ابوبکر را سب و لعن کرده و بدین وسیله برائت از آنان را به تصویر کشیده اند.

ص: 83

1- مکاسب شیخ انصاری ص 32

2- بحار الانوار ج 30 ص 449 / ارشاد القلوب ص 393

3- بحار الانوار ج 44 ص 304

4- زيارت ناحيه مقدسه

5- حلية المتقين باب سوم

6- اصول كافي باب 152



عبدالرحمن بن عوف می گوید:

وقتی مروان را نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آوردند حضرت فرمودند: «هُوَ الْوَزْغُ ابْنُ الْوَزْغِ الْمَلْعُونُ بْنُ الْمَلْعُونِ» (1)

«او چلباسه (سوسمار کوچک) پسر چلباسه و ملعون پسر ملعون است.»

امام حسین (علیه السلام) درباره ابن زیاد (لعنه الله) فرمودند:

«أَلَا! وَإِنَّ الدَّعِيَّ بْنَ الدَّعِيِّ قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَتَيْنِ: بَيْنَ السَّلَةِ وَالذَّلَةِ» (2)

«ای مردم آگاه باشید! این شخص که پدر او معلوم نیست -زنا زاده است- مرا بین دو کار مخیر گذاشته است.»

در تفسیر عیاشی مروی است که امام صادق (علیه السلام) هرگاه اسم دو نفر را می شنیدند فوراً می فرمودند:

«وَلَدُ الزَّانَا»

«یکی منصور دوانیقی و یکی عمر بن الخطاب.»

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در جریانات پس از شهادت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به عمر فرمودند:

«ای پسر صهّاک! آیا ما در خلافت حقّی نداریم و خلافت از آن تو و فرزند مگس خوار است؟!»

«ابن صهّاک» اشاره به سوء نسب عمر بن الخطاب و زنازادگی او دارد که در زمان او هرکس می خواست وی را تحقیر کند و او را دشنام

دهد او را با نام مادرش صهّاک خطاب می کرد. (3)

صهّاک کنیزی حبشی بود که شترها را به چراگاه می برده است. روزی در اثر ارتباط نامشروع با شخصی بنام نفیل صاحب پسری بنام خطاب شد. پس از این که خطاب به حد رشد رسید، در اثر ارتباط نامشروع او با مادرش صهّاک دختری بنام حنتمه به دنیا آمد. صهّاک به دلیل ترس از مولایش آن دختر را در پارچه ای پیچیده و بر سر راه گذاشت. هاشم بن مغیره او را یافته و به خانه برد و بزرگ کرد. وقتی حنتمه به حد رشد رسید پدرش خطاب، او را از هاشم خواستگاری کرد و با وی ازدواج کرد و نتیجه ی این ازدواج شوم موجودی بنام عمّرم به دنیا آمد. یعنی خطاب پدر و جدّ و دایی عمر بوده و حنتمه مادر و خواهر و عمه او بوده است و این نسب به قدری مشهور بوده که مردم هرگاه می خواستند عمر را با حقارت خطاب کنند به او می گفتند: «یا ابن الصهّاک الحبشیّه» (4)

من جدّه خاله و والده \*\*\* و أمه أخته و عمته

أجدر أن يتغض الوصي وأن \*\*\* ينكر يوم الغدير بيعته

«کسی که جدّ او دایی و پدر اوست و مادرش خواهر و عمه او می باشد چنین نسبی سزااست که وصی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را دشمن بدارد و بیعت خود را با او در غدیر منکر شود.»

- 1- شفاء الصدور في شرح زيارت عاشورا ج 1 ص 324
- 2- مستدرک سفينة البحار ج 3 ص 451
- 3- بحار الانوار ج 31 ص 97
- 4- بحار الانوار ج 31 ص 97 ص 106

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) به معاویه فرمودند:

«به زودی... فرزندان یزید که خدا او را لعنت کند فرزندان حسین (علیه السلام) را می کشد، آری این کار فقط از آن زنزاده ساخته است... یکی از فرزندان تو سفیانی، بسیار شوم و ملعون و احمق و ستمگر که قلبش وارونه، سر سخت و مرد غلیظی است که خداوند مهر و رحمت را از قلب وی کنده است. دایی های او از نسل سگ هستند. گویی او را می بینم...»(1)

وقتی امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) طلحه و زبیر را لعن و نفرین می کردند و آن دو خبیث به ایشان اعتراض نمودند حضرت در جواب به این مطلب اشاره کردند که: «فَإِنَّ لِكُلِّ مَوْقِفٍ عَمَلًا»(2) «هر برهه ای اقتضای نوعی برخورد را دارد.»

یعنی در میدان جنگ با شمشیر و اکنون برای دفاع از دین با لعن و نفرین با شما مبارزه کرده و دشمنی خود را اظهار می کنم. در زمان ما نیز همین طور است از آن جایی که در زمان غیبت جنگ علنی با نیزه و شمشیر میسر نیست پس متناسب با این برهه از زمان با زبان می توان از دین دفاع کرد.

ابوذر غفاری نقل می کند: عمر و ابوبکر نقشه قتل امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را طراحی کردند و خالد بن ولید را مأمور این کار نمودند که بعد از سلام نماز با شمشیر حضرت علی (علیه السلام) را به قتل برساند. ابابکر به سلام دوم که رسید ترسید و سلام را سه مرتبه تکرار کرد و بار سوم گفت: «یا خالد لا تفعل ما امرتک»

سپس گفت: السّلام علیکم ورحمة الله و بركاته و نماز را تمام کرد.

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فرمودند: «ای خالد میخواستی چه کنی؟ خالد اقرار کرد که می خواستم شما را به قتل برسانم. حضرت با یدالهی، خالد را از زمین بلند کرده و به ستون مسجد چسبانده.

ابوذر می گوید: دیدم که حضرت دو انگشت مبارک را در گردن او گذاشته و فشار دادند و خالد از ترس خودش را خیس نمود... سپس او را بلند کرده و به زمین زده و روی سینه اش نشستند. ابوبکر گریبان عمر را گرفت و گفت: «هذه مشورتك المنكوسه» «این مشورت با تو جواب وارونه داد. تا این که عباس عموی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را واسطه قرار دادند و او امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را به حق پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و حضرت زهرا (سلام الله علیها) قسم داد حضرت گلوی خالد را فشار داده و رهایش کردند و فرمودند:

«مَنْ يَقْتُلُنِي أَصَبْتُ حَلْقَةَ إِسْتِ مِنْكَ»

«کسی که مرا می کشد گلویش از ما تحت تو تنگ تر است!!! (یعنی پشت تو خیلی گشاد و بزرگ است!!!)» و با این عبارت وی را مورد طعن قرار دادند.»(3)

حتی خود منافقین و ظالمین نیز همدیگر را سب و لعن می کردند که در تاریخ بسیار ذکر شده، چنان چه ابابکر، عمر را سب و لعن می کرد و عمر او را.

- 1- اسرار آل محمد (عليهم السلام) ص 174
- 2- بحار الانوار ج 32 ص 128 / نفحات اللاهوت ص 20
- 3- احتجاج طبرسي ج 1 ص 233

هم چنین عثمان عایشه را سب و لعن می کرد و او را زن تندخو و خیانتکار می نامید و عایشه در ملاء عام عثمان را تکفیر می کرد و بدترین دشنام ها را به او می داد و مردم را به قتل او تشویق می کرد و او را «کفتار پیر لنگ» خطاب می کرد. و این مطلب در کتب خود اهل سنت ذکر شده است. [\(1\)](#)

راویان عامه آورده اند که عمر گفته:

«کاش من گوسفند خانواده ام بودم آن قدر در تغذیه من می کوشیدند تا حسابی چاق و فربه شوم، آن گاه بعضی از دوستانشان به دیدن آن ها می آمدند (مرا ذبح کرده) قسمتی از گوشت مرا کباب و قسمتی را (برای ذخیره) خشک نموده سپس آن ها از گوشت من تناول کرده و من به صورت عذره (مدفوع) از آن ها دفع می شدم، ولی بشر نشده بودم!» [\(2\)](#)

ص: 86

---

1- تذكرة الخواص (ابوالمظفر شمس سبط ابن جوزی حنبلی) باب رابع/ و كشف الغمة و نفحات اللاهوت ص 155

2- کنز العمال ج 6 ص 345



در روایات بسیاری از معصومین (علیهم السلام) ولایت اهل بیت و دوستی ایشان و دوستانشان و برائت و بیزاری از دشمنان ایشان به صراحت بیان شده است. چنان چه در زیارت عاشورا که دارای سندی محکم است و از صدر اسلام تاکنون مورد عنایت علماء بوده است، در ضمن جملاتی، پایه گذاران ظلم و جور در واقعه ی دلخراش عاشورا را معرفی و لعن کرده و پایه و اساس دین را برائت از دشمنان خدا و اهل بیت (علیهم السلام) قرار داده و لعن ایشان را سبب قرب ما به پرورگار و اولیاء الهی می داند.

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ ... بِالْبِرَائَةِ مِنْهُمْ وَاللَّعْنَةَ عَلَيْهِمْ» (1)

«خداوندا! تقرب می جویم به سوی تو ... با بیزاری از دشمنان خدا و اهل بیت (علیهم السلام) و با لعن بر ایشان.»

در این زیارت لعن های بسیاری نثار بنیان گذاران ظلم به اهل بیت (علیهم السلام) شده است و در آخر زیارت صد مرتبه لعن ایشان را مقدم بر سلام بر سیدالشهدا و اهل بیت (علیهم السلام) و اصحابشان ذکر می نماید و این خود حکایت از اهمیت لعن و برائت و نقش بسزای آن در شکل گیری دین و ریشه دار بودن آن دارد. و آن گاه بعد از سلام دوباره دست به دعا برمی دارد و پایه گذاران اصلی این جنایت بزرگ را (واقعه عاشورا) یک به یک لعن می نماید.

«اللَّهُمَّ خُصِّ أَنْتَ أَوْلَ ظَالِمٍ (ابابکر) بِاللَّعْنِ مِنِّي وَابْدَأْ بِهِ أَوْلَاءَ ثُمَّ الثَّانِي (عمر) وَالثَّلَاثَ (عثمان) وَالرَّابِعَ (معاویه) اللَّهُمَّ الْعَنْ يَزِيدَ خَامِسًا...» (2)

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند:

«خداوند ایمان هیچ بنده ای را قبول نمی کند مگر به ولایت علی (علیه السلام) و برائت و بیزاری از دشمنان او.» (3)

امام باقر (علیه السلام) فرمودند:

«مَنْ لَمْ يَعْرِفْ سُوءَ مَا أُوتِيَ إِلَيْنَا مِنْ ظُلْمِنَا وَ ذَهَابِ حَقِّنَا وَ مَا نُكَبِّتَا بِهِ فَهُوَ شَرِيكٌ مِنْ أَبِي إِلَيْنَا فِيمَا وَلَّيْنَاهُ...» (4)

«هرکس ظلم هایی را که به ما شده و حقی را که از ما به یغما رفته است و گرفتاری هایی را که به آن دچار شدیم ناروا نداند (و به جنایات و خیانت هایی که درباره ما اهل بیت (علیهم السلام) شده اهمیت ندهد) با مرتکب آن، شریک خواهد بود.»

خدمت امام صادق (علیه السلام) عرض کردند: «إِنَّ فُلَانًا يُؤَالِيكُمْ إِلَّا أَنَّهُ يَصَدِّعُ عَنِ الْبِرَاءَةِ مِنْ عَدُوِّكُمْ فَقَالَ: هَيْهَاتَ، كَذَبَ مَنْ ادَّعَى مَحَبَّتَنَا وَ مِنْ عَدُوِّنَا» (5)

«فلانی شما را دوست می دارد ولی در برائت و بیزاری از دشمن شما ضعیف است، حضرت فرمودند: هیهات! دروغ می گوید کسی که ادعای محبت ما اهل بیت (علیهم السلام) را دارد و از دشمن ما بیزاری نمی جوید.»

3- بحار الانوار ج 26 ص 229

4- بحار الانوار ج 27 ص 55

5- بحار الانوار ج 27 ص 58



1- لشکر کشی اسامه

پیامبرگرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) در واپسین روزهای عمر مبارک خویش لشکری را به فرماندهی اسامه بن زید به مرزهای روم گسیل داشتند تا عرصه را برای به دست گرفتن خلافت توسط حضرت سید الموحدین امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) خالی کنند و کسانی که سودای خلافت در سر دارند و یا در پی آن هستند که مانع به خلافت رسیدن آن حضرت شوند را از مدینه دور نمایند. (1)

در حدیث مفصل جناب حذیفه بن یمان چنین آمده است:

«رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)، آنان (ابوبکر، عمر، سالم، ابو عبیده جراح و...) و کسانی که در کنار آنان بر ضد علی (علیه السلام) و از دشمنان او بودند و نیز طلقا (2) و منافقین را - که نزدیک به چهار هزار نفر بودند - جمع نمود و به فرماندهی اسامه بن زید فرمان خروج به سمت شام را داد. آنان گفتند: یا رسول الله! ما تازه از سفری که با شما بودیم بازگشته ایم. از شما می خواهیم که به ما اجازه بدهید تا این جا بمانیم و به امورات خود پردازیم و آماده سفر شویم. ایشان اجازه دادند به مقداری که برای آماده شدن نیاز دارند بمانند و به اسامه دستور دادند تا در فاصله چند مایلی مدینه در محلی که ایشان مشخص کردند اردو بزنند و منتظر آن ها باشند.

آن حضرت با این اعزام در صدد آن بودند تا مدینه از آن ها خالی شود و هیچ یک از منافقین در آن نباشند. (3)

وقتی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دیدند لشکر در اطاعت فرمان ایشان سستی می کند، با تأکید فراوان دستور دادند روانه شوند و تأکید خود را با لعنت فرستادن بر کسانی که تخلف ورزند به نهایت رسانند.

ایشان فرمودند: «جهزوا جيش اسامه، لعن الله من تخلف عنه.» (4)

«لشکر اسامه را تجهیز و آماده کنید، خدا لعنت کند هر کسی را که از آن تخلف کند.»

از سویی بزرگان مورخین سنی اعتراف می کنند که ابوبکر و عمر در لشکر اسامه به امر رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) حضور داشته اند، و از طرفی همه اتفاق دارند که آن دو همان ایامی که می بایست با اطاعت از فرمان آن حضرت در لشکر اسامه باشند، در مدینه بوده اند و از لشکر وی تخلف کرده اند.

تخلف کردند؛ که ابوبکر توانست به خود جرأت دهد و بیاید در جای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برای اقامه نماز بایستد، تخلف کردند؛ که در مجلسی که آن حضرت قلم و دوات خواستند تا برنامه ای برای امت بنویسند که هرگز گمراه نشوند، عمر صدا زد این مرد هذیان می گوید، تخلف کردند؛ که توانستند در سقیفه اجتماع کنند و

- 2- طلقاً: کسانی که از روی ناچاری و اجبار و اکراه به دین اسلام گرویده اند و به مشرکان مکه اطلاق می شود.
- 3- بحار الانوار ج 28 ص 102/ نزهه الکرام و بستان العوام ج 1 ص 216/ ارشاد القلوب ج 2 ص 202
- 4- بحار الانوار ج 27 ص 324/ الممل والنحل ج 1 ص 22/ شرح نهج البلاغه ج 6 ص 52/ مثالب النواصب ص 164

حقّ امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را غصب نمایند، تخلف کردند؛ که توانستند به خانه دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هجوم آورند و با هیزم و آتش برای تسلیت او بروند و فرزندش را به شهادت رسانده، همسرش را ریسمان به گردن به مسجد برند...

و ما هم با رسول مظلوم الهی (صلی الله علیه و آله و سلم) هم صدا شده فریاد می کنیم: «لعن الله من تخلف عنه.»

با این حساب اینان با سرپیچی و بازگشت از لشکر اسامه، مشمول لعنت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شدند.

در روایت حدیفه زوایای دقیق و مهمی از جریان لشکرکشی اسامه آمده است، وی می گوید:

«بیماری پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شدید شد. عایشه، صهیب رومی را فراخواند و به او گفت: نزد ابوبکر برو و به او خبر بده که محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) در حالی است که امید به بهبودی او نیست، پس با عمر و ابوعبیده و کسانی که مصلحت می دانید بیاید و البته شبانه بیاید. وقتی صهیب خبر را آورد، آنان او را نزد اسامه بردند و خبر را به او هم رساندند. آنان گفتند: ما چگونه می توانیم از مشاهده رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دور بمانیم؟ و از او اجازه خروج از لشکر را خواستند. او هم اجازه داد ولی شرط کرد که کسی از این امر خبردار نشود و اگر ایشان بهبودی یافتند آن ها باز گردند و اگر هم از دنیا رفتند به اسامه خبر دهند. ابوبکر و عمر و ابوعبیده وارد مدینه شدند.»

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) یک مرتبه به هوش آمدند و فرمودند: امشب شر و فساد بزرگ وارد مدینه شده است.

برخی پرسیدند: چه شده است؟

ایشان فرمودند: برخی از کسانی که در لشکر اسامه بودند از آن برگشته و با من مخالفت نموده اند، بدانید که من از آن ها بیزارم. وای بر شما لشکر اسامه را روانه کنید. (1)

و پس از آن که عایشه برای پدرش پیغام فرستاد که برود و به جای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نماز بخواند و او هم آمد و گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به من فرمان داده تا با شما نماز بگذارم! و خبر به آن حضرت رسید، خود ایشان با آن حال ناخوش آمدند و ابوبکر را از محل نماز خود کنار زده، ایستادند و خود نماز را به جای آوردند.

ایشان (صلی الله علیه و آله و سلم) روی خود را برگرداندند ولی ابوبکر را ندیدند، پس فرمودند: آیا از پسر ابوقحافه و یارانش - که آنان را روانه کردم و تحت فرماندهی اسامه قرار دادم و فرمان دادم تا به سمتی که مأمور بودند بروند - تعجب نمی کنید، و آنان مخالفت نموده و برای ایجاد فتنه به مدینه بازگشتند، بدانید که خداوند آنان را در آن فتنه سرنگون کرده است. (2)

ص: 90

1- بحار الانوار ج 28 ص 109 / نزهة الكرام و بستان العوام ج 1 ص 216 / ارشاد القلوب ج 2 ص 204

2- بحار الانوار ج 28 ص 110 / نزهة الكرام و بستان العوام ج 1 ص 218 / ارشاد القلوب ج 2 ص 206

## 2- لعنت فرستادن بر کسانی که قصد ترور پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را داشتند

امام حسن مجتبی (علیه السلام) در مجلس معاویه با او، پسر عثمان، مغیره بن شعبه، عمرو عاص، عتبه بن ابی سفیان و ولید بن عقبه که در قسمتی از آن خطاب به معاویه سخن از هفت مرتبه لعنت فرستادن رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بر ابوسفیان به میان می آورند، در هفتمین مورد می فرمایند:

«هفتمین موضع روز گردنه بود، روزی که دوازده مرد- که هفت نفرشان از بنی امیه بودند و پنج نفر از سایر قریش- بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هجوم آوردند و خداوند تبارک و تعالی و رسول او (صلی الله علیه و آله و سلم) تمام کسانی را که بر فراز آن گردنه قرار داشتند- غیر از خود و سائق (عمار که از پشت شتر را سوق می داد) و قائد (حذیفه که از جلو شتر ایشان را راهنمایی می کرد)- را لعنت نمود. قابل توجه آن که عمر، ابوبکر، عثمان، معاویه و طلحه از کسانی هستند که در این واقعه در صدد قتل پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برآمدند.» (1)

## 3- خداوند دشمنان علی (علیه السلام) را نیامرزد

عیسی بن مستفاد از امام کاظم (علیه السلام) نقل می کند که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند:

«بدانید که من هیچ کس را بر علی (علیه السلام) مقدم نمی کنم. پس هر که بر او مقدم شود ظالم است. بیعت پس از من با کسی جز او گمراهی، امری بدون تدبر و لغزش است. بیعت نخستین کس و پس از او دومی و نیز سومی ظالمت است و وای به حال چهارمی، سپس وای بر او، وای بر او و پدرش، وای بر آنان که پیش از او بودند، وای بر آن دو [ابوبکر و عمر] و رفیقشان، خداوند هیچ لغزشی از آنان را نبخشد.» (2)

## 4- آنان کافر، مرتد و منافق اند

راوی از امام کاظم (علیه السلام) روایت می کند که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند:

«یا علی! تا زمانی که یارانی نیافتی بر ظلم ظالمان صبر کن، چرا که کفر و ارتداد و نفاق با اولین آن ها، سپس با دومی که بدتر و ظالم تر از اوست و آن گاه با سومی روی می آورند، آن گاه است که پیروانی برای تو گرد می آیند که به وسیله آن ها با ناکثین و قاسطین و مارقین خواهی جنگیدی.» (3)

## 5- کینه ورزان علی (علیه السلام) مورد لعن خدا و لعن کنندگان

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فرمودند:

«مراقب کینه هایی که از تو در سینه ی کسانی است که تنها پس از مرگ من آشکار می شوند باش، آنان را خداوند و لعنت کنندگان لعنت می کنند.» (4)

- 1- الاحتجاج ج 1 ص 409/ بحار الانوار ج 44 ص 78/ نزهة الكرام و بستان العوام ج 2 ص 635
- 2- « [2] بحار الانوار ج 22 ص 116/ الطرف ص 130
- 3- بحار الانوار ج 22 ص 489/ الطرف ص 183/ الصراط المستقيم ج 2 ص 89
- 4- امالي شيخ طوسي ص 351/ كشف الغمة ج 2 ص 25/ بحار الانوار ج 29 ص 346/ المناقب خوارزمي ص 62/ كنز الفوائد ص 63/ صراط المستقيم ج 2 ص 87

امام جعفر صادق (علیه السلام) از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل می کند که فرمودند: «ملعون است، ملعون است کسی که پس از من به دخترم فاطمه (سلام الله علیها) ظلم کند، حقّ او را غصب کند و او را به قتل برساند.» (1)

ابن عباس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در روایت مفصلی - که در آن حضرت امیر (علیه السلام)، صدیقه طاهره (سلام الله علیها) و حسنین (علیهما السلام) نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وارد می شوند و ایشان چون هریک را می بینند گریه می کنند و پس از آن علت گریه خود را بیان می فرمایند، بعد از آن که از مصائبی که بر سر دخترشان خواهد آمد سخن می گویند - نقل می کند که فرمودند:

«آن گاه خداوند فاطمه (سلام الله علیها) را به من ملحق می کند و او نخستین کسی خواهد بود که از اهل بیتم به من ملحق می شود. پس اندوهگین، ناراحت، غمگین، با حقّی غصب شده و در حالی که به قتل رسیده است بر من وارد می شود. و من در آن هنگام می گویم: خدایا! لعنت فرست بر کسی که بر او ظلم نموده است، عقاب کن کسی را که حقّش را غصب کرده است، ذلیل کن آن که او را ذلیل نموده و در آتش جاودان نما؛ کسی که بر پهلوی او زده تا فرزندش را بیندازد، آن گاه فرشتگان می گویند: آمین.» (2)

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به دخترشان صدیقه طاهره (سلام الله علیها) فرمودند:

«پس از من با ظلم و کینه مواجه خواهی بود و یکی از استخوان های پهلویت خواهد شکست. خدا لعنت کند کُشنده ی تو را، کسی را که بدان فرمان می دهد، کسی را که بدان راضی است، آن که کمک می کند، کسی که بر ضد تو یاری می رساند و آن را که به شوهر و دو پسرت ستم نماید.» (3)

## 7- لعنت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بر عثمان

سلمان می گوید: «شنیدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دو بار تو را لعنت فرستاد و پس از آن برای تو طلب آمرزش نفرمود.» (4)

## 8- معاویه و عمروعاص

حضرت امیر (علیه السلام) فرمودند:

«(رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هفتاد بار عمروعاص را لعنت نمود و رفیقش (5) را، که عمروعاص به سوی او فرا می خواند در جاهای مختلف لعنت نموده است.» (6)

ص: 92

1- کنزالفوائد ص 63/ الدر النظم ص 458/ العدد القویه ص 225/ بحار الانوار ج 29 ص 346

2- بحار الانوار ج 43 ص 173/ امالی شیخ صدوق ص 176/ غایة المرام ج 1 ص 172/ المحتضر ص 197

3- کتاب سلیم ص 427

4- بحار الانوار ج 28 ص 280 / كتاب سليم ص 162 / الاحتجاج ج 1 ص 113 / غاية المرام ج 5 ص 320

5- معاويه

6- بحار الانوار ج 33 ص 224 / الاحتجاج ج 1 ص 411 / الصراط المستقيم ج 3 ص 51 / كتاب سليم ص 278

1- صحیفه های ملعونه

غاصبان خلافت و طلقا، کینه و دشمنی خود را با حضرت امیر (علیه السلام) علنی کردند و هرگونه ظاهرسازی را کنار گذاشتند، تا زمانی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در حیات بودند، آن ها نمی توانستند عداوت خویش را علنی سازند و لذا ناگزیر از ظاهرسازی بودند.

اما حضور آن حضرت مانع از توطئه های مخفیانه آنان نبود و لذا نقشه هایی را که نسبت به امیرالمؤمنین (علیه السلام) و سایر اهل بیت (علیهم السلام) پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) اعمال کردند، در حیات آن سرور کشیده بودند.

ماجرای پیمان نامه و صحیفه ای که اینان نوشتند در منابع شیعی منحصر نیست، بلکه سَنَنِیَان نیز در نقل آن سهیم اند. ابن ابی الحدید معتزلی گزارش فوق العاده ای را نقل می کند، وی می نگارد: شخصی از حضرت امیر (علیه السلام) پرسید:

«آیا اگر پسری بالغ و رشیدی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) باقی می ماند، قریش در برابر خلافت او تسلیم می شدند و بدان گردن می نهادند؟»

ایشان پاسخ دادند: نه!، بلکه اگر به مانند من رفتار نمی کرد او را می کشتند، عرب رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را خوش نداشتند و نسبت به برتری و فضلی که خدا به ایشان عطا فرمودند حسادت می ورزیدند، روزگار ایشان به درازا انجامید تا آن که عرب- با وجود آن همه احسان و نیکی- به همسر آن حضرت تهمت زدند، شتر ایشان را رم دادند، و در زمان حیات ایشان اتفاق کردند که خلافت را بعد از ایشان از اهل بیتشان سلب کنند، و اگر این نبود که قریش نام آن حضرت را وسیله دستیابی به ریاست و نردبان رسیدن به عزت و امارت قرار داده بودند، پس از درگذشت ایشان حتی یک روز خدا را عبادت نمی کردند.»<sup>(1)</sup>

امام صادق (علیه السلام) به ابابصیر فرمودند:

«اصحاب صحیفه ملعونه پیمان بستند که چون محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) از دنیا برود، خلافت و نبوت تا ابد از بنی هاشم بیرون رود.»

نکته ی مهمی در اینجا لازم به ذکر است: اینان بین خود دو صحیفه با این مضمون نوشتند و امضا کردند، که صحیفه نخست در مسجدالحرام و کعبه نوشته شده است.

زراره از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند که درباره آیه «وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ بِظُلْمٍ ذَنْبُهُ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ»<sup>(2)</sup> «هرکه بخواهد در آن جا (مسجدالحرام) به ستم (از حق) منحرف شود، او را از عذابی دردناک می چشانیم.» فرمودند: «آنان بر ضد آل محمد (علیهم السلام) پیمان بستند که وقتی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از دنیا رفت، خلافت را از خاندان ایشان بستانند، و آنان را از خمس محروم کنند...»<sup>(3)</sup>



1- شرح نهج البلاغه ج 20 ص 298

2- « سورة مبارکه حج آیه 25

3- مثالب النواصب مخطوط ص 94

عبدالرحمن بن کثیر هم از امام صادق (علیه السلام) درباره این آیه سؤال کرد و ایشان فرمودند: «درباره آنان نازل شد، آن هنگامی که وارد کعبه شدند و پیمان بستند تا آن چه را که در مورد حضرت امیر (علیه السلام) نازل شده است (یعنی ولایت) انکار نکنند.» (1)

ابن شهر آشوب (رحمه الله) نیز روایت می کند:

«اینان در کعبه با یکدیگر توافق کردند و هم پیمان شدند تا خلافت را از بنی هاشم دور کنند.» (2)

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) به اصحاب صحیفه ملعونه فرمودند:

«به صحیفه ملعونه تان که در کعبه بر آن پیمان بستید که اگر حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بمیرد یا کشته شود، خلافت را از ما اهل بیت (علیهم السلام) دور کنید، وفا کردید.

ابوبکر گفت: تو از کجا می دانی و حال آن که ما درباره ی آن به تو نگفتیم؟

ایشان فرمودند: تو ای زبیر و تو ای سلمان و تو ای اباذر و تو ای مقداد، از شما به حق خدا و اسلام می پرسم: آیا از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نشنیدید که در حضور شما می فرمود: فلانی و فلانی و همین پنج نفر (ابوبکر، عمر، سالم، ابوعبیده و معاذ بن جبل) را شمرند، بین خود صحیفه ای نوشتند و در آن عهد و پیمان کرده اند و سوگند یاد نموده اند بر آن چه انجام دادند.

آنان هم گفتند: آری، از آن حضرت این مطلب را شنیدیم که به شما می فرمود: اینان در میان خود عهد بسته اند که اگر من کشته شدم و یا مُردم، بر ضد تو پشت به پشت هم دهند و خلافت را از تو دور سازند.» (3)

اینان صحیفه دوم را با همان مضمون و به نحوی مبسوط تر با حضور سی و چهار تن در بازگشت از حجة الوداع، در مدینه، ماه محرم و در خانه ی ابوبکر نوشتند.» (4)

در روایت حذیفه آمده است:

«کسی که عهدنامه (دوم) را به او سپردند تا در کعبه دفن کند ابوعبیده جراح بود. او به مکه رفت و آن را در کعبه دفن نمود و تا زمان عمر مدفون بود و او بود که آن را از آن جا بیرون آورد. پس از نوشتن این عهدنامه و دفن آن در کعبه، آن ها یک روز صبح در نماز پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) حاضر شدند. پس از نماز و قبل از طلوع فجر آن حضرت رو کردند به ابوعبیده جراح و فرمودند: خوشا به حالت، خوشا به حالت که امین این امت شدی! و این آیه را تلاوت کردند:

«فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَيْسَتْ بِهَا نَمَانًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ» (5)

ص: 94

1- اصول کافی ج 1 ص 421 / تاویل الآيات ج 1 ص 335 / بحار الانوار ج 23 ص 376

2- مثالب النواصب مخطوط ص 94

- 3- كتاب سليم ص154/ الاحتجاج ج1 ص110/ المختصر ص110/ بحار الانوار ج28 ص274
- 4- نزهة الكرام و بستان العوام ج1 ص214/ ارشاد القلوب ج2 ص200/ بحار الانوار ج28 ص104
- 5- سورة مبارکه بقره آیه 79

«پس وای بر کسانی که کتاب (تحریف شده ای) با دست های خود می نویسند، سپس می گویند: این از جانب خداست، تا بدان بهای ناچیزی به دست آرند پس وای بر ایشان از آن چه دست هایشان نوشته، و وای بر ایشان از آن چه (از این راه) به دست می آورند. شبیه به اینان (که در این آیه سخن از آن ها به میان آمده) مردانی در این امت هستند که:

«يَسْتَحْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَحْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّنُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا» (1)

«کارهای ناروای خود را) از مردم پنهان می دارند، ولی از خدا پنهان نمی دارند، چون شبانگاه به چاره اندیشی می پردازند و سخنانی می گویند که وی (بدان) خشنود نیست، او با آنان است. و خدا به آن چه انجام می دهند همواره احاطه دارد.»

آن گاه فرمودند: در این امت و در این روز گروهی مشابه آنان که صحیفه ای بر ضد ما نوشتند و در کعبه آویختند حضور دارند. و خدای تعالی آنان را بهره مند می کند تا هم آنان و هم کسانی را که بعد از آنان می آیند بیازماید، تا خبیث و طیب از یکدیگر جدا شوند و اگر خداوند سبحان فرمان نداده بود که برای تحقق هدف او از آنان رو بگردانم، هرآینه آن ها را جلو می آوردم و گردن هایشان را می زدم.» (2)

از امام صادق (علیه السلام) منقول است که فرمودند:

«آنان (اصحاب صحیفه) اتفاق کردند که در مسجد الحرام عهدنامه ای میان خود بنویسند که چون پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از دنیا رفت، هیچ کاری را به علی (علیه السلام) نسپارند.

وقتی جنازه ی ابوبکر را پوشانند، حضرت امیر (علیه السلام) وارد شد و فرمود: هیچ کسی دوست ندارد خدا را ملاقات کند در حالی که صحیفه ای مانند این شخص دارد. وقتی که عمر را نیز (پس از مرگش) پوشانیدند آن حضرت را بر جنازه ی او فراخواندند و همان جمله را فرمودند.

امام صادق (علیه السلام) در ادامه فرمودند: این همان صحیفه ای است که بین خود نوشتند که هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از دنیا رود، خلافت را به حضرت امیر نسپارند.

ابوبکر در هنگام مرگ آه و واویلا می کرد. عمر به او گفت: ای خلیفه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)! چرا چنین می کنی؟

او گفت: این رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و علی (علیه السلام) هستند که مرا به دوزخ بشارت می دهند. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با خود صحیفه ای را دارد که در کعبه بر آن عهد بستیم.

ایشان می گویند: به جانم سوگند که به این صحیفه وفا کردی و با یارانت بر ضد ولی خدا پشت به پشت هم دادید، پس تو را بشارت باد به دوزخ در اسفل السافلین.» (3)

مشابه همین مطلب در هنگام مرگ عمر، معاذبن جبل، ابو عبیده و سالم مولی ابی حذیفه نیز رخ داده است. (4)

- 2- نزهة الكرام و بستان العوام ج1 ص214/ ارشادالقلوب ج2 ص200/ بحار الانوار ج28 ص104
- 3- كتاب سليم ص348/ الصراط المستقيم ج3 ص153/ بحار الانوار ج30 ص130/ ارشادالقلوب ج2 ص280
- 4- كتاب سليم ص346/ بحار الانوار ج30 ص127

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در وصیت خود به حضرت امیر (علیه السلام) فرمودند: یا علی! این صحیفه را- که اینان نوشته اند و در آن عهدها برای دور کردن تو و ربودن حَقّت بسته اند و بر ظلم بر تو کوشیده اند- بگیر و نزد تو باشد، تا فردا» ای قیامت «آن را برای من بیاوری و بدان با آن ها احتجاج کنی.» (1)

## 2- گوساله و سامری

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) از ابوبکر و عمر به گوساله سامری تعبیر می کنند.

ایشان می فرمایند:

«سبحان الله! از ابتلا به این دو نفر و فتنه ی ایشان یعنی گوساله و سامریشان که مهرشان در قلوب اینان سرشته شده است.» (2)

## 3- تا قیامت هم لعن و نفرین کنیم باز کوتاهی کرده ایم

حضرت علی (علیه السلام) درباره ابوبکر و عمر و سایر کسانی که در غضب حقّ ایشان سهیم بوده اند و اّمت را به گمراهی کشاندند می فرمایند:

«مایه ی شگفتی است که محبّت اینان و کسانی که اّمت را از راه پروردگارشان بازداشتند و از دینشان برگرداندند، در قلوب این اّمت جا گرفته است. به خدا سوگند اگر این اّمت تا روز قیامت بر روی پاهایشان بر خاک بایستند، خاکستر بر سر بریزند، به درگاه خدا تضرع کنند و کسانی را که- با جرمی که به اّمت نمودند- آن ها را گمراه کردند، از راه خدا بازداشتند، به سوی آتش فراخواندند، در معرض غضب خدا قرار دادند و عذاب او را بر آنان واجب گردانند، نفرین کنند باز هم کوتاهی کرده اند.» (3)

## 4- آن دو نفر بر روی درهایی از آتش

امیرالمؤمنین (علیه السلام) به حارث اعور فرمودند: «آیا می بینی آن چه را که من می بینم؟

عرضه داشتم: چگونه من آن چیزی را که شما می بینید بینم و حال آن که خداوند برای شما نورانی (و واضح) کرده است و شما را چیزی عطا نموده که به هیچ کسی عطا نکرده است؟

فرمودند: این، اولی است که بر روی دری از درهای آتش قرار دارد و می گوید: یا اباالحسن! برای من طلب آمرزش کن. خدا او را نیامرزد.

اندکی مکث کردند و دوباره فرمودند: آیا آن چه را که من می بینم تو هم می بینی؟

عرضه داشتم: چگونه من آن چیزی را که شما می بینید بینم و حال آن که خداوند برای شما نورانی (و واضح) کرده است و شما را چیزی عطا نموده که به هیچ کسی عطا نکرده است؟ فرمودند: این دومی است

ص: 96

2- كتاب سليم ص 241

3- كتاب سليم ص 250/ بحار الانوار ج 30 ص 326

که بر روی دری از درهای آتش قرار دارد و می گوید: یا اباالحسن! برای من طلب آمرزش کن. خدا او را نیامرزد.»(1)

## 5- از آن دو بیزار باش

حارث اعور گوید:

«شبی از شب ها نزد امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) رفتم. ایشان فرمودند: به چه جهت آمدی؟

گفتم: به خاطر دوستی و محبت شما.

فرمودند: به خدا؟

عرض کردم: به خدا قسم.

فرمودند: آیا درباره کسی که بیشترین دشمنی را با ما و دوستان ما دارد برایت نگوییم؟

گفتم: آری یا امیرالمؤمنین! به خدا که گمان می کنم چه کسانی هستند.

فرمودند: گمانت چیست؟

عرضه داشتم: ابوبکر و عمر؟

فرمودند: ای اعور! نزدیک بیا، من هم نزدیک رفتم، ایشان فرمودند: ضجه و فریاد آن دو اهل آتش را می آزد.»(2)

## 6- ابوبکر در گودالی از آتش

اصبغ بن نباته، رشید هجری و ابوکدینه گویند:

«در مسجد نشسته بودیم که حضرت امیر (علیه السلام) از باب صغیر وارد شدند و دستشان را به طرف راست دراز کردند و فرمودند: آیا آن

چه را که من می بینم شما نمی بینید؟

عرضه داشتیم: یا امیرالمؤمنین! مگر چیزی می بینید؟

فرمودند: ابابکر عتیق (نام وی در جاهلیت) را در گودالی از آتش می بینم که با دست به من اشاره می کند و می گوید: برای من طلب

آمرزش کن، خدا او را نیامرزد.»(3)

## 7- بر عذاب او بیفزاید

سلمان (رحمه الله) در روایتی مفصل می گوید:

«... آن گاه امیرالمؤمنین (علیه السلام) به من فرمودند: آیا می خواهی او را به تو بنمایانم؟



عرضه داشتیم: آری.

پس لب های مبارک را نکان دادند و یکباره دیدم فرشتگانی سخت گیر و خشن مردی را که زنجیرهای آهنین در گردن دارد، و آتش از بینی و دهانش تا آسمان خارج می شود آوردند، دود سراسر آن مکان را

ص: 97

---

1- بصائر الدرجات ص 441 / نزهه الأبرار و منار الأنظار ص 412 / بحار الأنوار ج 30 ص 195

2- تقریب المعارف ص 242 / بحار الأنوار ج 30 ص 379

3- تقریب المعارف ص 242 / بحار الأنوار ج 30 ص 378

فراگرفته بود، و ملائکه او را می زدند تا راه رود، و از شدت تشنگی زبان از دهانش بیرون زده بود. هنگامی که به ما نزدیک شد حضرت فرمودند: او را می شناسی؟ با دقت نگاه کردم دیدم عمر بن خطاب است.

عمر صدا زد: یا امیرالمؤمنین! به دادم برسید که تشنه و معذبم. امام (علیه السلام) فرمودند: بر عذابش بیافزایید. ناگهان دیدم که زنجیرها، فرشتگان و آتش افزون زیاد شدند، و او را با ذلت و خواری بردند.

سپس فرمودند: ای سلمان! این عمر بن خطاب است و چنین حالی دارد، از روز مرگ او تا به امروز چنین بوده که ملائکه او را بر من عرضه می دارند، و من هم می گویم: بر عذاب او بیفزایید، و بر عذابش افزوده می شود و تا روز قیامت نیز چنین خواهد بود. [\(1\)](#)

## 8- عمر به هر سنگ و کلوخی ستم نمود

حضرت علی (علیه السلام) در حدیثی فرمودند:

«خدایا عمر را به سزایش برسان که به هر سنگ و کلوخی ستم کرد.» [\(2\)](#)

## 9- دشمن ترین دشمن اهل بیت (علیهم السلام)

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فرمودند: «هیچ کسی آن چنان که عمر با اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دشمنی داشت، با قومی دشمنی نکرد.» [\(3\)](#)

## 10- لعنت بر دو بت قریش، دختران آن دو...

دعای صنمی قریش که امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) به ابن عباس تعلیم فرمودند و در آن پرده از چهره ی واقعی ابوبکر و عمر و سرسپردگانشان برداشتند، بیانگر برخی از جنایات آن هاست.

این دعای نفیس در آینده خواهد آمد.

## 11- فرعون و هامان این امت

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فرمودند: «معاویه، فرعون و عمروعاص، هامان این امت هستند.» [\(4\)](#)

بنابراین نقل، این دو به مانند ابوبکر و عمر فرعون و هامان امت شده اند.

## 12- قنوت و لعن معاویه و عمروعاص

حضرت علی (علیه السلام) در قنوت مغرب می فرمودند:

«اللَّهُمَّ الْعَنْ مُعَاوِيَةَ بَدِينًا وَعَمْرَو بْنَ الْعَاصِ ثَانِيًا وَآبَا الْأَعْوَدِ السَّلْمِيِّ ثَالِثًا وَآبَا مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ رَابِعًا»

«خدایا ابتدا معاویه را لعنت کن، سپس عمروعاص، آن گاه ابوالاعور سلمی و سپس ابوموسی اشعری.» [\(5\)](#)

- 1- الانوار النعمانية ج 4 ص 239 / نفس الرحمن في فضائل سلمان ص 347
- 2- الجمل ص 92
- 3- [3] كامل بهائي ص 353
- 4- الايضاح ص 87 / الملاحم والفتن ص 231
- 5- الايضاح ص 63 / تاريخ طبري ج 4 ص 52 / شرح نهج البلاغه ج 13 ص 315 و ج 2 ص 260

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فرمودند: «پسر هند(1) نمی میرد، مگر پس از آن که صلیب در گردن بیاویزد.»(2)

### روایات صدیقه طاهره فاطمه زهرا (سلام الله علیها)

#### 1- در هر نمازی تو را نفرین می کنم

ابوبکر و عمر برای جلب رضایت صدیقه طاهره (سلام الله علیها) تقاضا کردند تا آن حضرت به آن ها اجازه ورود به منزلشان را بدهد، اما ایشان اجازه ندادند!

آن دو امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را واسطه قرار دادند و حضرت زهرا (سلام الله علیها) پذیرفتند. وقتی که در حضور آن حضرت نشستند، ایشان صورتشان را به سمت دیوار گرداندند، آن دو سلام کردند ولی ایشان پاسخ ندادند!

ابوبکر گفت: ای محبوب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)! به خدا قسم خویشان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نزد من از خویشان خودم محبوب ترند و تو هم از عایشه دخترم. دوست می داشتم آن روز که پدرت از دنیا رفت این من بودم که می مردم و پس از ایشان باقی نمی ماندم. آیا بر این باوری که من با آگاهی از فضیلت و شرافت تو از ارث پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) محرومیت داشتم؟ من از پدرت شنیدم که گفت: ما پیامبران ارث نمی گذاریم و آن چه از ما باقی بماند صدقه است.

حضرت فرمودند: آیا اگر حدیثی را از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) برایتان بگویم آن را می شناسید و بدان عمل می کنید؟ گفتند: آری.

فرمودند: شما را به خدا قسم می دهم، آیا از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نشنیدید که فرمود: رضایت و خشنودی فاطمه (سلام الله علیها) از خشنودی من است و خشم او از خشم من، هرکس فاطمه (سلام الله علیها) دخترم را خشنود سازد من را خشنود ساخته و هر آن که او را به خشم آورد مرا به خشم آورده است؟

صدیقه طاهره (سلام الله علیها) فرمودند: پس من خدا و فرشتگان را گواه می گیرم که شما دو نفر مرا به خشم آوردید و خشنود نساخید، و چون پدرم را بینم از شما به او شکایت می کنم.

ابوبکر صدا زد: از خشم تو و خدا! به خدا پناه می برم و شروع کرد به گریه کردن چنان که نزدیک بود قالب تهی کند. حضرت خطاب به او فرمودند: به خدا قسم در هر نمازی که می خوانم تو را نفرین می کنم.»(3)

الف) جواب سلام مسلمان واجب است، ولیکن در این واقعه می بینیم که صدیقه کبری (سلام الله علیها) که به نص آیه تطهیر و دلایل متعدد دیگر معصوم است، سلام این دو نفر را پاسخ نمی دهند، آیا این چیزی غیر از حکم به کفر آن دو می باشد؟

1- معاويه

2- مناقب آل ابيطالب ج2 ص95/ الصراط المستقيم ج3 ص50/ بحار الانوار ج33 ص161/ كامل بهايي ص536

3- الامامه والسياسه ج1 ص31/ بحار الانوار ج28 ص357

ب) هنگامی که ابوبکر با ناراضایتی و شکایت آن حضرت مواجه شد گریست، بدان سان که نزدیک بود جان دهد، اما ایشان نه تنها تحت تاثیر گریه ی او قرار نمی گیرند، بلکه فراتر آن که خطاب خود را سخت تر می کنند و سخن از نفرین وی در هر نمازی به میان می آورند.

در جریان دیگری نیز حضرت زهرا(سلام الله علیها) به ابوبکر چنین خطابی کردند که: «به خدا قسم تو را نفرین می کنم.»(1)

## 2- خدا شکمت را پاره کند

پس از گفتگوی فراوان و در غیاب عمر، ابوبکر حاضر شد فدک را به حضرت زهرا(سلام الله علیها) باز گرداند، وقتی که ایشان از نزد او بیرون رفتند با عمر مواجه شدند، او نامه را از آن حضرت گرفت و آب دهان در آن انداخت و آن را پاره کرد و گفت: ابوبکر احمق شده است.

صدیقہ طاهرہ(سلام الله علیها) به او فرمودند: «چه کار داری؟ خداوند به تو مهلت ندهد، تو را بکشد و شکمت را پاره کند.»(2)

## 3- اعلان بیزاری حتی پس از شهادت

صدیقہ کبری(سلام الله علیها) نه تنها در مدتی که بین شهادت پدرشان تا شهادت خودشان فاصله بود، تا آن جا که می توانستند به اعلان بیزاری از دستگاه حاکم و سردمداران آن پرداختند، حتی پس از شهادت مظلومانه شان نیز انزجار خود را به تاریخ اعلان کردند.

ایشان به امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) چنین وصیت کردند:

«از تو به حق رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می خواهم که چون از دنیا رفتم این دو نفر بر جنازه ام حضور نیابند و بر من نماز نگذارند.»(3)

حضرت امیر (علیه السلام) در حدیثی به ابوبکر و عمر فرمودند:

«به خدا سوگند فاطمه(سلام الله علیها) به من وصیت کرد که شما بر جنازه و در نمازش حاضر نشوید، و من کسی نیستم که با دستور و وصیت او مخالفت کنم.»(4)

## روایات امام حسن مجتبی (علیه السلام)

### 1- خداوند میان ما و آنان حاکم خواهد بود

معاویه بر فراز منبر به گزاف و دروغ ادعا کرد که امام مجتبی (علیه السلام) او را شایسته خلافت دیده اند، امام در پاسخ به او فرمودند: «معاویه برای شما چنین تصور می کند که من او را شایسته خلافت دیدم ولی خود را

ص: 100

1- بحار الانوار ج 29 ص 329 / الشافی فی الامامه ج 4 ص 85 / انساب الاشراف ج 10 ص 79 / شرح نهج البلاغه ج 16 ص 214

2- دلائل الامامه ص 119 / جلاء العیون ص 258

3- الاختصاص ص 185/ بحار الانوار ج 29 ص 193/ كامل بهایی ص 314

4- علل الشرايع ج 1 ص 189/ بحار الانوار ج 43 ص 205

نه، معاویه دروغ گفته است، ما در کتاب خدا و بر زبان پیامبرش (صلی الله علیه و آله و سلم) شایسته ترین مردمان نسبت به آنهایم، لیکن ما اهل بیت از زمانی که خداوند تعالی پیامبرش (صلی الله علیه و آله و سلم) را به نزد خود برد، مظلومیم، خداوند میان ما و کسانی که در حق ما ستم کردند، ناروایی را بر ما تحمیل کردند، مردمان را مقابل ما قرار دادند، ما را از بهره مان از فیء (دارائی های اسلامی) محروم نمودند و مادرمان را از حقی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) برای او قرار داده بود منع کردند، (خدا) حاکم است.» (1)

## 2- ای معاویه! تو دشمن رسول خدایی

معاویه، عمرو عاص، عمرو بن عثمان، ولید بن عقبه، عتبه بن ابی سفیان و مغیره در مجلسی جمع شدند و به سراغ امام حسن (علیه السلام) فرستادند تا ایشان را سرکوفت زند!

ایشان هم حضور یافتند و تمامی بدگویی های آن ها را شنیدند، هنگامی که ناسزاگویی هایشان پایان یافت، ایشان خطاب به معاویه فرمودند:

«ای ازرق! به خدا قسم! کسی غیر از تو مرا شتم نکرد و فحش نداد، اینان نبودند که چنین کردند، بلکه این تو بودی که شتم نمودی و فحش دادی، و منشأ آن دریدگی، سوء رأی، ظلم، عدوان و حسادت با ما بود، و نیز دشمنی گذشته و کنونی تو با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)». (2)

## روایات امام حسین (علیه السلام)

### 1- ابوبکر و عمر قاتلان من

امام حسین (علیه السلام) در روز عاشورا پس از آن که با خون های مبارک محاسن خود را آغشته نمودند، فرمودند:

«با چنین حالتی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را ملاقات می کنم و می گویم: مرا فلان و فلان کشتند.»

### 2- آن دو حق ما را ضایع کردند

از امام حسین (علیه السلام) درباره ابوبکر و عمر سؤال شد و ایشان فرمودند:

«به خدا سوگند آن دو نفر (حق) ما را ضایع کرده و ربودند، در جایی نشستند که ما شایسته آن بودیم، بر گردن ما گام نهادند و مردمان را بر گردن ما سوار کردند.» (3)

### 3- ای کذاب از منبر پدرم به زیر آی

روزی عمر بر فراز منبر سخنرانی می کرد و خود را صاحب اختیار و اولای بر مردم معرفی کرد. امام حسین (علیه السلام) از گوشه مسجد صدا زد:

«ای کذاب از منبر پدرم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) - و نه منبر پدرت - به زیر آی.» (4)



- 
- 1- امالی شیخ طوسی ص 559/ غایة المرام ج 2 ص 89/ بحار الانوار ج 44 ص 63
  - 2- الاحتجاج ج 1 ص 405/ بحار الانوار ج 44 ص 73/ مقتل الحسين (عليه السلام) خوارزمی ج 1 ص 171
  - 3- تقریب المعارف ص 243/ بحار الانوار ج 30 ص 380
  - 4- الاحتجاج ج 2 ص 13/ بحار الانوار ج 30 ص 47/ موسوعه کلمات امام حسین (عليه السلام) ص 150

## روایات امام زین العابدین (علیه السلام)

### 1- کافران مشرک

ابوحمزه ثمالی (رحمه الله) به امام سجاد (علیه السلام) گفت: از شما از سه چیز سؤال می کنم و می خواهم بدون تقیه پاسخ دهید.

امام سجاد (علیه السلام) فرمودند: «پرس.»

گفتم: از شما درباره فلان و فلان می پرسم؟

فرمودند: تمام لعنت های خدا بر آن دو باد، آن دو در حال کفر و شرک به خدای عظیم مردند. [\(1\)](#)

### 2- آن دو کافرند

از امام سجاد (علیه السلام) درباره ابوبکر و عمر پرسیدند و ایشان فرمودند: «هم آن دو کافرند و هم دوستدارانشان.» [\(2\)](#)

ایشان در حدیثی دیگر به ابوحمزه ثمالی (رحمه الله) فرمودند:

«آن دو نخستین کسانی بودند که بر ما ستم کردند میراث ما را ربودند و در جایی که ما شایسته آن بودیم نشستند، خدا آن دو را نبخشد و

رحم نکند، هم آن دو کافرند و هم کسانی که ولایت آن ها را پذیرفتند.» [\(3\)](#)

### 3- خدا آن دو را نیامرزد

از امام سجاد (علیه السلام) درباره ابوبکر و عمر سؤال کردند و ایشان فرمودند:

«امید به چه سخنی درباره آن دو می رود؟ خدا آن دو را رحم نکند و نیامرزد.» [\(4\)](#)

### 4- او را آب نده

امام باقر (علیه السلام) می فرماید: «پشت سر پدرم بر استر ایشان سوار بودم که یکباره مردی را دیدم که زنجیری در گردن داشت و مرد

دیگری پشت سر او بود. او گفت: یا علی بن الحسین! به من آبی بده. آن مردی که پشت سر او و گویا موکل او بود گفت: او را آب نده، خدا

او را آب ندهد. او معاویه بود.» [\(5\)](#)

## روایات امام محمد باقر (علیه السلام)

### 1- دوران ظهور و کشف چهره ی حقیقی آن دو

امام باقر (علیه السلام) به سدیرصیرفی فرمودند: «ای ابوالفضل! چرا از آن دو نفر می پرسی؟ به خدا سوگند، هیچ کسی از ما نمی میرد، مگر

آن که بر آن دو غضبناک است و هیچ کسی از ما امروز زنده نیست، مگر

- 
- 1- بصائر الدرجات ص 289/ الصراط المستقيم ج 3 ص 29/ بحار الانوار ج 27 ص 29/ الخرائج والجرائح ج 2 ص 583
  - 2- بصائر الدرجات ص 289/ الصراط المستقيم ج 3 ص 29/ بحار الانوار ج 27 ص 29
  - 3- تقريب المعارف ص 244/ بحار الانوار ج 30 ص 381
  - 4- تقريب المعارف ص 244/ بحار الانوار ج 30 ص 380
  - 5- بصائر الدرجات ص 306/ مناقب آل ابى طالب ج 3 ص 286/ بحار الانوار ج 33 ص 168

چنین است، بزرگ ما این مطلب را به کوچک ما وصیت می کند. آن دو در حق ما ظلم کردند و ما را از فیءمان محروم نمودند، آن دو نخستین کسانی بودند که بر گردن ما سوار شدند و رخنه ای را در اسلام بر روی ما گشودند که مسدود نشود تا آن که قائم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ما قیام کند یا متکلم ما سخن گوید.

آن گاه فرمودند: بدان به خدا قسم! چون قائم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ما قیام کند و متکلم ما سخن گوید، درباره ی آن دو آن چه را که کتمان می شده آشکار می کند و آن (فضائل دروغینی) را که آشکار می شده کتمان می کند (و محو می نماید)، به خدا سوگند هیچ گرفتاری و واقعه ای که بر سر ما خاندان آید پایه گذاری نشد، مگر آن که آن دو نفر آن را بنیان نهادند، پس لعنت خدا، ملائکه و تمام مردم بر ایشان باد.» (1)

## 2- آن دو مُردند و توبه نکردند

امام باقر (علیه السلام) به سدید فرمودند:

«شیخین (ابوبکر و عمر) از دنیا رفتند در حالی که توبه نکردند و آن چه را که بر سر امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) آوردند، یاد نکردند، پس لعنت خدا، ملائکه و تمامی مردم بر آنان باد.» (2)

## 3- به مقدار خون حجامت

امام باقر (علیه السلام) به کمیت (رحمه الله) که درباره ی ابوبکر و عمر سؤال کرده بود فرمودند:

«ای کمیت! به خدا سوگند به اندازه ی شاخ حجامت خونی ریخته نمی شود و مالی به حرام به دست نمی آید و سنگی روی سنگی جابه جا نمی شود، مگر آن که بر گردن آن دو نفر می باشد.» (3)

## 4- رمی جمرات

ابوطاهر عیسی بن عبدالله علوی می گوید:

«پدرم از پدر بزرگم نقل می کرد که با امام باقر (علیه السلام) در منا بودیم. ایشان پس از آن که رمی جمرات را انجام دادند، هنوز پنج سنگ دیگر در دست داشتند، پس سه تایی آن ها را به یک سو و دوتایی دیگر را در سوی دیگری انداختند.

پدر بزرگم گفت: فدایت شوم، دیدم شما کاری انجام دادید که تا حال از کسی ندیده ام، رمی جمرات کردید و بعد سه سنگ دیگر به یک سو و دوتایی دیگر به سویی دیگر انداختید!

امام (علیه السلام) فرمودند: آری، وقتی که موسم حج فرا رسد، آن دو فاسق و غاصب را بیرون می آورند و در این جا از هم جدا می کنند، آن ها را تنها امام عادل می بیند. من اولی را دو سنگ انداختم و دومی را سه سنگ، زیرا او از اولی خبیث تر بود.» (4)

## 5- خدا تو را نیامرزد

- 1- اصول کافی ج 8 ص 245/ تأويل الايات ج 1 ص 124/ بحار الانوار ج 30 ص 269
- 2- اصول کافی ج 8 ص 246/ نور الثقلين ج 2 ص 466/ بحار الانوار ج 30 ص 269
- 3- اصول کافی ج 8 ص 103/ البرهان ج 3 ص 412/ بحار الانوار ج 30 ص 266 و ج 47 ص 323
- 4- بصائر الدرجات ص 306/ الاختصاص ص 277/ الخرائج و الجرائح ج 2 ص 816/ مدينة المعاجز ج 5 ص 24/ بحار الانوار ج 27 ص 305

امام باقر (علیه السلام) در ضحجان فرود آمدند و سه بار فرمودند:

«خدا تو را نیامرزد.»

سپس فرمودند: آیا می دانید چرا چنین گفتم؟

آنان گفتند: چرا؟ خدا ما را فدای شما کند.

ایشان فرمودند: معاویه در میان زنجیری کشان کشان از اینجا عبور می کرد و زبانش (از شدت تشنگی) بیرون بود، از من خواست تا برای او طلب آمرزش کنم. این دره ی ضحجان از دره های جهنم است.» (1)

## روایات امام جعفر صادق (علیه السلام)

### 1- شنیدن کی بود مانند دیدن

داود رقی (رحمه الله) می گوید: به امام صادق (علیه السلام) گفتم: برای من از آنان (دشمنانتان) بگوئید.

«ایشان فرمودند: نزد تو سخن بهتر است یا مشاهده؟»

عرضه داشتم: مشاهده آنان.

آن گاه به امام کاظم (علیه السلام) فرمودند: برو و آن چوب را بیاور. ایشان هم آن را آوردند. امام جعفر صادق (علیه السلام) با آن ضربه ای بر زمین زدند که یکباره دریایی سیاه نمایان شد. بر آن هم زدند که دری آشکار شد. کسانی را دیدم که بدن ها و صورت هایشان سیاه بود و چشمانشان زرد. هر یک به صخره ای بسته شده بود و فرشته ای بر آن موکل و نگهبان بود.

آنان صدا می زدند: یا محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)!

ولی ملائکه در پاسخشان می گفتند: دروغ گفتید، محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) برای شما نیست.

عرض کردم: فدایت شوم اینان کیانند؟

فرمودند: ابن الجمل (در نوادر ابوجهل)، زفر (عمر)، نعث (عثمان) و لعین (اگر مقصود از ابن الجمل ابوبکر باشد، لعین ممکن است معاویه باشد، و اگر ابوجهل باشد چنان که در نوادر آمده، ممکن است مراد از لعین ابوبکر باشد). آن گاه در بروی آنان بسته شد.» (2)

### 2- شناخت معروف و منکر

هشام بن سائب روایت می کند: وقتی امام جعفر صادق (علیه السلام) به عراق آمد در حیره فرود آمد. ابوحنیفه نزد ایشان آمد و سؤالاتی پرسید. از جمله آن که گفت: فدایت شوم، امر به معروف چیست؟

حضرت فرمودند: «ابوحنیفه! معروف، معروف نزد اهل آسمان و اهل زمین امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) است.»

- 
- 1- بصائر الدرجات ص 305/ الاختصاص ص 286/ الخرائج و الجرائح ج 2 ص 815/ مدينة المعاجز ج 5 ص 22
  - 2- اثبات الوصيه ص 195/ دلائل الاماميه ص 297/ نوادر المعجزات ص 148

فرمودند: آن دو نفری که در حقّ او ظلم کردند، حقّ او را ربودند و مردم را بر شانه اش سوار کردند.»(1)

### 3- از آن دو بیزار باش

شخصی از شیعیان به امام صادق (علیه السلام) گفت:

«من خوف آن دارم که از دنیا بروم و یا شما از دنیا بروید و من آن دو را نشناخته باشم.

امام جعفر صادق (علیه السلام) فرمودند: از آن دو بیزار باش، خدا و رسولش (صلی الله علیه و آله و سلم) از آن دو بیزارند.»(2)

### 4- اینان کاری را انجام دادند که شما بنیانش را نهادید

عبدالله بن بکیر گفت: «در مسیر مدینه به مکه با امام صادق (علیه السلام) همراه بودم. در منزلی که عسفان نام داشت فرود آمدیم. کوه سیاه وحشتناکی در مسیر بود که تا آن روز ندیده بودم. در این باره از ایشان سؤال کردم و ایشان سخن از آن به میان آوردند که این کوه بر دره ای از دره های دوزخ است و قاتلان امام حسین (علیه السلام) در آن هستند و من در مسیرم هرگاه بر این کوه مرور می کنم آن دو نفر را می بینم که به من استغاثه می کنند. من به قاتلان پدرم (امام حسین (علیه السلام)) می نگرم و به آن دو می گویم: اینان کاری را انجام دادند که شما بنیانش نهادید. وقتی به حکومت رسیدید، بر ما رحم نکردید و ما را به قتل رساندید و (از حقوقمان) محروم نمودید، و بر حقّ ما تجاوز کردید و امر (امامت) را با استبداد از آن خود کردید، خدا کسی را که بر شما رحمت فرستد، رحمت نکند، وبال آن چه را از پیش برای خود فرستادید، بر دوش کشید و خدا نسبت به بندگان ظالم نیست و آن که تضرع و التماس بیشتری می کند دومی است. و چه بسا که بایستیم (و عذاب آن دو را ببینیم) تا بعضی از آن چه (دردهایی) که در دل دارم تسلی یابد.»(3)

### 5- شک در کفر اینان

شیخ صدوق (رحمه الله) از امام جعفر صادق (علیه السلام) نقل می کند:

«هرکسی در کفر و دشمنی ما و کسانی که بر ما ستم کردند شک کند، کافر است.»(4)

### 6- خدایشان نیامرزد

داود رقی (رحمه الله) می گوید: «من، مفضل و ابوعبدالله بلخی در حضور امام جعفر صادق (علیه السلام) بودیم که کثیرالنوری وارد شد. او گفت: ابوالخطاب به ابوبکر و عمر ناسزا می گوید و از آن دو اظهار برائت می کند.

امام جعفر صادق (علیه السلام) به ابوالخطاب رو کردند و فرمودند: ای محمّد! چه می گویی؟

او گفت: به خدا قسم دروغ می گوید، هرگز بدگویی به آن دو را از من نشنیده است.

امام جعفر صادق (علیه السلام) فرمودند: قسم خورد و به دروغ قسم نمی خورد.



- 1- تأويل الآيات ج2 ص852/ غاية المرام ج3 ص81/ البرهان ج5 ص749/ بحار الانوار ج24 ص58
- 2- تقريب المعارف ص248/ بحار الانوار ج30 ص384
- 3- كامل الزيارات ص539/ ثواب الاعمال ص218/ بحار الانوار ج6 ص288 و ج25 ص372
- 4- الاعتقادات ص104/ بحار الانوار ج27 ص62/ وسائل الشيعة ج18 ص561

کثیر گفت: راست می گوید، من از او نشنیده ام، ولی شخص ثقه ای برایم گفت.

امام جعفر صادق (علیه السلام) فرمودند: ثقه چنین چیزی را نمی رساند.

وقتی کثیرالنوی خارج شد امام جعفر صادق (علیه السلام) فرمودند: به خدا سوگند اگر ابوالخطاب چنان کند که کثیر گفت (به خاطر آن است که) درباره آن دو نفر چیزی را می داند که کثیر نمی داند. به خدا قسم آن دو غاصبانه در جایگاه امیرالمؤمنین (علیه السلام) نشستند، خداوند آن دو را نیامرزد و از آن ها درنگذرد.»(1)

## 7- حتی یک مثقال

امام جعفر صادق (علیه السلام) در حدیثی فرمودند: «بر خدا شایسته است کسی را که به اندازه مثقالی از دانه ی خردل محبت آن دو نفر را در دل داشته باشد داخل بهشت نکند.»(2)

## روایات امام موسی بن جعفر (علیه السلام)

### اشاره

علی بن سوید از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) در حالی که ایشان در زندان بودند سؤالاتی پرسید و آن حضرت پاسخ او را دادند. در یکی از سؤال ها فرمودند:

«قسم به جانم که آن دو از پیش نفاق پیشه کرده بودند و سخن رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را رد کردند و او را به تمسخر گرفتند. آن دو نفر کافرند و لعنت خدا و ملائکه و تمامی مردمان بر آنان باد. به خدا سوگند که از زمانی که از حالت پیشین خود (شرک علنی) بیرون آمدند، ذره ای ایمان وارد دلشان نشد و تنها شک و تردیدشان افزون شد. آن دو بسیار نیرنگ باز، شکاک و منافق بودند تا آن که فرشتگان عذاب آن ها را به محل خواری و ذلت در دارالمقام بردند.»(3)

## گوساله و سامری

اسحاق بن عمّار به امام موسی بن جعفر (علیه السلام) گفت: «فدایت شوم، درباره ی آن دو نفر حدیثی بفرمایید، زیرا من از پدرتان احادیثی درباره آن دو شنیدم.

فرمودند: ای اسحاق! اولی مانند گوساله است و دومی چون سامری.

عرضه داشتیم: فدایت شوم، بیفزایید.

فرمودند: به خدا قسم آن دو (مردمان را) نصرانی، یهودی، و مجوسی کردند، پس خداوند این کارشان را نیامرزد.

گفتم: فدایت شوم، بیفزایید.

فرمودند: سه گروه هستند که خداوند نظر (رحمت) بر آن ها نمی کند، آنان را پاک نمی گرداند و عذابی دردناک دارند.

- 
- 1- الخرائج والجرائح ج 1 ص 297 / مدينة المعاجز ج 6 ص 57 / بحار الانوار ج 30 ص 398
  - 2- تفسير عياشي ج 1 ص 156 / البرهان ج 1 ص 572 / بحار الانوار ج 30 ص 215
  - 3- اصول كافي ج 8 ص 125 / بحار الانوار ج 48 ص 243 / الشهاب الثاقب ص 205

عرض کردم: فدایت شوم کیانند؟

فرمودند: کسی که امامت کسی را که از سوی خدا نیست بپذیرد، آن که بر امامی که از سوی خداست ایراد گیرد و کسی که گمان کند آن دو بهره ای از اسلام داشته اند.

گفتم: فدایت شوم، بیفزایید.

فرمودند: اسحاق! باکی ندارم (و فرقی نمی کند) که (آیات) محکم کتاب خدا را محو کنی، یا نبوت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را منکر شوی، یا گمان بداری که در آسمان خدایی نیست و یا آن که بر حضرت امیر (علیه السلام) خود را مقدم داری.

عرضه داشتم: فدایت شوم، بیفزایید. فرمودند: در جهنم دره ایست بنام سقر، از زمانی که خدا او را آفریده نفس نکشیده است. اگر به اندازه ی سر سوزنی به او اجازه تنفس دهد، هر آن چه بر روی زمین است را می سوزاند. اهل آتش از شدت حرارت، بدبویی، آلودگی آن دژ و آن چه خدا در آن برای اهل آن مهیا فرموده، پناه گاه می جویند.

در آن دژ کوهی است که اهالی آن از شدت حرارت، بدبویی، آلودگی و عذابی که خداوند در آن کوه برای اهل آن مهیا کرده، پناه گاه می جویند. در آن کوه شکافی است که اهل کوه از شدت حرارت، تعفن، آلودگی و آن چه که خدا در آن برای اهل آن مهیا فرموده، پناه گاه می جویند. در آن شکاف چاهی است که اهل شکاف از شدت حرارت، تعفن، آلودگی و آن چه که خدا در آن برای اهل آن مهیا فرموده، پناه گاه می جویند.

در آن چاه ماری است که اهل چاه از خبث، تعفن، آلودگی و زهری که خدا در دندان های آن برای اهلش مهیا فرموده، پناه گاه می جویند.

درون آن مار هفت صندوق است که در آن ها پنج تن از امت های پیشین و دو تن از این امت قرار دارند. عرض کردم: فدایت شوم، آنان کیانند؟ فرمودند: اما آن پنج نفر: قایل که برادرش را کشت، نمرود که با ابراهیم درباره ی پروردگارش احتجاج کرد و گفت: من زنده می کنم و می میرانم. فرعون که گفت: من پروردگار اعلا می شمایم. یهودا که مردمان را یهودی کرد و بولس که آنان را نصرانی نمود. و دو اعرابی از این امت.» (1)

## روایات امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام)

### مادری صالحه داشتیم

یکی از برمکیان از امام رضا (علیه السلام) درباره ابوبکر و عمر سؤال کرد،

ایشان فرمودند: «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر!

آن شخص بر سؤال خود پافشاری کرد و امام (علیه السلام) فرمودند: ما مادر صالحه ای داشتیم که از دنیا رفت و بر آن دو نفر غضبناک بود، پس از آن که از دنیا رفت خبری از رضایت او از آن دو نفر به ما نرسید.» (2)

1- ثواب الاعمال ص215/ المحتضر ص124/ بحار الانوار ج30 ص407/ روضة الواعظين ص507

2- الطرائف ص252/ مثالب النواصب ص92

دعای سجده شکر که امام رضا (علیه السلام) تعلیم فرمودند آن است که، اگر کسی آن را بخواند همانند کسی است که در کنار رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در جنگ بدر تیر انداخته باشد.

در قسمتی از آن می خوانیم:

«اللَّهُمَّ الْعَنِ اللَّذَيْنِ بَدَّلَا دِينَكَ وَغَيَّرَا نِعْمَتَكَ وَآتَهَمَا رَسُولَكَ صَ وَخَالَفَا مِلَّتَكَ وَصَدَّأَ عَنْ سَبِيلِكَ وَكَفَرَا آلَاءَكَ وَرَدَّأَ عَلَيْكَ كَلَامَكَ وَاسْتَهْزَأَ بِرَسُولِكَ وَفَتَلَا ابْنَ نَبِيِّكَ وَحَرَّفَا كِتَابَكَ وَجَحَدَا آيَاتِكَ وَسَخَّرَا بِآيَاتِكَ وَاسْتَكْبَرَا عَنْ عِبَادَتِكَ وَفَتَلَا أَوْلِيَاءَكَ وَجَلَسَا فِي مَجْلِسٍ لَمْ يَكُنْ لَهُمَا بِحَقٍّ وَحَمَلَا النَّاسَ عَلَى أَكْتافِ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ»

«خداوندا، لعنت کن دوفتری را که دین تو را تغییر دادند، و نعمتت را دگرگون ساختند، و به پیغمبرت تهمت زدند، و با دینت مخالفت کردند، و از راهت منحرف شدند، و احسانت را ناسپاسی کردند، و کلماتترا به خودت برگرداندند، و به پیامبرت اهانت نمودند، و فرزند پیامبرت را کشتند، و کتابت را تحریف کردند، و آیات را انکار کردند، و در جایی نشستند که حقشان نبود، و مردم را در مقابل خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) قرار دادند.» (1)

### روایات امام جواد (علیه السلام)

#### به خدا قسم آن دو را بیرون خواهم آورد

زکریا بن آدم (رحمه الله) می گوید: من در خدمت امام رضا (علیه السلام) بودم که حضرت جواد (علیه السلام) را که کمتر از چهارسال داشت آوردند. او با دست بر زمین زد و سر را به طرف آسمان برد و مدتی طولانی به فکر فرو رفت.

«امام رضا (علیه السلام) فرمودند: فدایت شوم، چرا فکرت به درازا کشید؟»

عرضه داشت: در آن چه بر سر مادرم فاطمه (سلام الله علیها) آمد به خدا سوگند آن دو را بیرون خواهم آورد، سپس به آتش خواهم کشید، آن گاه پراکنده شان کرده و به دریا خواهم ریخت. در این هنگام امام رضا (علیه السلام) او را به خود نزدیک کرد، بین دو دیده اش را بوسید و فرمود: تو شایسته امامتی.» (2)

### روایات امام هادی (علیه السلام)

#### 1- ایام ربیع آمد و ...

احمد بن اسحاق قمی (رحمه الله) روایت می کند که در روز نهم ربیع الاول حضور امام هادی (علیه السلام) رسید و ایشان برای او از فضائل این روز بیان فرمودند:

از جمله آن که جریان شرفیابی حذیفة یمانی (رحمه الله) در چنین روزی به محضر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و عید گرفتن آن حضرت، امیرالمؤمنین (علیه السلام) و حسنین (علیهما السلام) را ذکر کردند. آن انوار مقدس مشغول تناول بودند.

1- مهج الدعوات ص257/ مصباح كفعمى ص554/ بحار الانوار ج83 ص223/ مستدرک الوسائل ج5 ص140

2- اثبات الوصيه ص218/ دلائل الامامه ص401/ بحار الانوار ج50 ص59

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به حسنین (علیهما السلام) فرمودند:

«بخورید، برکت و سعادت این روز گوارایتان باد. زیرا این روز، روزی است که خداوند دشمن خود و دشمن جدّ شما را هلاک می کند. این روز، روزی است که خدا اعمال شیعیان و دوستان شما را قبول می کند.

بخورید، زیرا امروز روزی است که گفتار خدای تعالی انطباق می یابد، آن جا که می فرماید:

«فَتِلْكَ بَيْتُهُمْ خَاوِيَةٌ بِمَا ظَلَمُوا» (1)

«و این (هم) خانه های خالی آن هاست به (سزای) بیدادی که کرده اند.»

بخورید، امروز روزی است که فرعون اهل بیتم (علیهم السلام) و ظالم و غاصب حقّ آن ها از بین می رود. بخورید امروز روزی است که خدا به اعمال آنان می پردازد و آن ها را گردی پراکنده می سازد.

حذیفه گوید: عرضه داشتم: یا رسول الله! آیا در میان امت و اصحاب شما کسی هست که چنین حرمت هایی را هتک کند؟

ایشان فرمودند: ای حذیفه! بتی از منافقین است که بر آنان به ریاست می رسد، در میان امتم ریا و تزویر به کار می بندد، به خویش می خواند، تازیانه خواری را بر شانه می کشد، از راه خدا باز می دارد، کتابش را تحریف می کند سنتّم را تغییر می دهد، ارث فرزندانم را غصب می کند، خود را علم (و نمودار حق) قرار می دهد، پس از من بر من تعدی می کند، اموال خدا را به ناحق حلال می شمارد و در غیر طاعت و فرمان او صرف می کند، برادر و وزیرم را تکذیب می کند، دخترم را از حَقّش دور می کند. دخترم به درگاه خدا او را نفرین می کند و در چنین روزی دعایش مستجاب می شود.» (2)

## 2- حدیث احمد بن اسحاق درباره نهم ربیع الاول

شیخ احمد بن فهد از جارالله زمخشری در کتاب «ربیع الابرار» روایت کرده: چون وفات عمر بن خطاب فرارسید به فرزندان و اطرافیان خود گفت: اگر برای من تمام زمین از طلا و نقره بود فدیه (3) می دادم از ترس آن چه می بینم.

مرحوم نوری (نورالله مضجعه) در کتاب «شاخه طوی» حدیثی درباره ی روز قتل عمر بن خطاب نقل فرمود:

دربدارنده ی فضایل شادی و تکالیف تبری در این روز است و تصریح در این که روز قتل عمر روز نهم ربیع الاول بوده است. لذا ما آن را نقل می کنیم:

«سید بزرگوار علی بن رضی الدین ابی القاسم علی بن طاووس (رحمه الله) در کتاب «زوائد الفوائد» روایت کرده از محمد بن ابی العلاء همدانی و یحیی بن محمد بن جریح بغدادی که روزی منازعه کردیم در باب قتل عمر بن خطاب. در شهر قم نزد احمد بن اسحاق قمی رفتیم که از خواص حضرت امام علی النقی (علیه السلام) و امام حسن



1- سورة مبارکه نمل آیه 52

2- دلائل الامامه ج 1 ص 109 / بحار الانوار ج 31 ص 123 / المحتضر ص 94

3- جریمه ی جبرانی

عسکری (علیه السلام) بود و به خدمت حضرت صاحب الامر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نیز رسیده بود. چون در را کوبیدیم، دختر عراقیه ای بیرون آمد، احوال احمد را از او پرسیدیم؟

گفت: او امروز مشغول اعمال عید است، «روزنهم ماه ربیع الاول بود».

گفتیم: سبحان الله! عیدهای مؤمنان چهار است: عید فطر و عید اضحی و عید غدیر و روز جمعه.

آن دختر گفت: احمد بن اسحاق از امام علی النقی (علیه السلام) روایت می کند که امروز روز عید است و بهترین عیدها نزد اهل بیت رسالت (علیهم السلام) و شیعیان ماست.

گفتیم: رخصت بطلب به نزد او آییم.

چون دختر او را خبرکرد، به سوی ما در آمد در حالی که لنگی بسته و عبایی بر خود پیچیده بود و بوی مشک از او ساطع بود. ما گفتیم: این چه حالت است که در تو مشاهده می کنیم؟

گفت: هم اکنون از غسل عید فارغ شده ام، گفتیم: امروز مگر عید است؟

گفت: بلی.

ما را به خانه خود برد، بر کرسی نشاند و گفت: روزی با جمعی از برادران، نزد مولای خود امام حسن عسکری (علیه السلام) در سرّمن رأی رفتم در مثل این روز که شما به نزد من آمده اید. چون رخصت یافتیم و به خدمت حضرت رسیدیم، دیدیم که حضرت، مجلس خود را آراسته و مجمره در پیش خود گذاشته و به دست مبارک خود عود به مجمره می اندازد و مجلس خود را مزین گردانیده و بر غلامان و خدمتکاران خود جامه های فاخر پوشانیده است.

گفتم: یابن رسول الله! پدر و مادران ما فدای تو باد، آیا برای اهل بیت (علیهم السلام) امروز فرجی تازه روی داده است؟

حضرت فرمود: کدام روز حرمتش از این روز نزد اهل بیت (علیهم السلام) عظیم تر است؟!»

### 3- روز نهم ربیع الاول، عید غدیر ثانی

از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت شده که به امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) فرمودند:

«گوارا باد بر شما برکت این روز (نهم ربیع الأوّل - عید بقر)، ...

خداوند به من وحی فرمود که: ای محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)! همانا من امروز را برای تو و اهل بیت (علیهم السلام) و هر آن کس از مؤمنین و شیعیان که ایشان را پیروی نماید، روز عید قرار دادم، و خویش را به عزّت و جلال و بلندی مرتبتم سوگند دادم که... هر سال در چنین روزی هزاران نفر از شیعیان و محبّین و دوستان شما را از آتش رها کنم، و سعی ایشان را پاداش دهم و گناهشان را ببخشایم و اعمالشان را بپذیرم.»

امام هادی (علیه السلام) فرمودند: «حرمت کدام روز برای اهل بیت (علیهم السلام) بیشتر از نهم ربیع الأول است؟!»

ص: 110

و هم چنین مستند این که خلیفه دوم در روز نهم ربیع کشته شده است، روایتی است که در کتب مختلف آمده است و علامه مجلسی آن را در بحار الانوار به نقل از احمد بن اسحاق قمی از نزدیکان امام عسکری (علیه السلام) نقل می کند:

«راوی می گوید: در مورد عمر بن خطاب اختلاف ما بالا گرفت، تصمیم گرفتیم به نزد احمد بن اسحاق قمی از یاران امام عسکری (علیه السلام) برویم و از او مسأله را جویا شویم، کسی را به منزلش فرستادیم تا از او برایمان خبر بیاورد، واسطه ما گفت: احمد بن اسحاق مشغول عید خودش است، زیرا امروز (نهم ربیع الاول) برای او روز عید است، ما گفتیم: سبحان الله! اعیاد شیعه، عید قربان و فطر و غدیر و جمعه است.

واسطه گفت: احمد بن اسحاق از امام عسکری (علیه السلام) روایت می کند: که امروز، روز عید است و بلکه افضل اعیاد در نزد اهل بیت (علیهم السلام) و دوستان آن ها است،

گفتیم: زمینه حضور ما را به نزد احمد بن اسحاق فراهم کن. آن ها وارد بر احمد بن اسحاق شدند،

احمد بن اسحاق گفت: من به خاطر عید امروز غسل می کنم. سؤال کردند: که آیا امروز روز عید است؟

گفت: بله، امروز که روز نهم ربیع الاول است، روز عید است.

احمد بن اسحاق به آن ها گفت:

روزی خدمت امام یازدهم (علیه السلام) مشرف شدم دیدم حضرتش مجلس را آراسته، خدمتگزارش جامه های فاخری بر تن کرده اند، و مجمره ای در مقابل حضرت است که ایشان با دست مبارکشان در آن عود می ریزند.

عرض کردم: یابن رسول الله! آیا در این روز شادی و فرح تازه ای بر آل محمد (علیهم السلام) روی داده است؟

حضرت فرمودند: چه روزی حرمتش از این روز بالاتر می باشد؟ به درستی که پدرم فرمودند: حذیفه بر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وارد شد، روز نهم ربیع الاول بود، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) همراه با علی بن ابیطالب (علیه السلام) و حسنین (علیهم السلام) مشغول تناول طعام بودند، حضرت به روی آنان تبسم می کرد و به حسنین (علیهم السلام) می فرمود: بخورید که گوارایتان باشد، در این روز خداوند دشمن شما و دشمن جدّ شما را هلاک می کند، و در این روز دعای مادر شما علیه آن دشمن مستجاب می شود، در این روز اعمال شیعیانتان مقبول می شود، و درستی کلام خدا آشکار می شود. آن جا که می فرماید: «فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةٌ بِمَا ظَلَمُوا» (1)

«این خانه های آن هاست که به سبب ظلمشان خالی گشته است.»

در این روز است که شوکت مبغض جدّ شما شکسته می شود، در این روز فرعون اهل بیتم و ستم کننده بر ایشان و غاصب حقوقشان هلاک می گردد و نفرین دخترم مستجاب می گردد.

حذیفه سؤال کرد: چه کسی حرمت اهل بیت (علیهم السلام) شما را هتک می کند؟



پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) پاسخ داد: کسی که جیتی از منافقین است، که مردم را به خود می خواند، مردم را از راه خدا باز می دارد، سنتم را تغییر می دهد، فرزندم را از ارشش منع می کند، خودش را به عنوان امام قرار می دهد... حقّ دخترم را غصب می کند، دخترم آرزوی مرگ او را می کند و خداوند دعایش را در مثل چنین روزی مستجاب می کند... خداوند به من گفته است که روز کشته شدن او را عید برای تو و برای اهل بیت و مؤمنین و شیعیان قرار داده ام و تا سه روز قلم را از بندگان بر می دارم و چیزی از خطاهایشان را نمی نویسم، ... به کسی که این روز را عید بگیرد ثوابی دهم مانند ثواب کسانی که به دور عرش احاطه دارند، بر اموالش بیفزایم و هرگاه بر خود و عیالش وسعت دهد و هر ساله در این روز صد هزار هزار شخص از شیعیان شما را از آتش جهنم آزاد کنم، اعمال آن ها را قبول کرده و گناهانشان را بیامرزم.

حذیفه می گوید: پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وفات کرد و من بعد از وفات پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شاهد بودم که کفر و ارتداد بازگشت کرد، بیت وحی آتش گرفته شد، سنت تغییر کرد، شهادت علی (علیه السلام) رد شد، فاطمه (سلام الله علیها) تکذیب شد، فدک غصب شد، دختر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را خشمگین کردند و راضی نکردند، پس از آن دعای مولایم فاطمه (سلام الله علیها) بر آن منافق مستجاب شد، و قتلش به دست قاتلش جاری شد، هنگامی که برای تبریک خدمت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) مشرف شدم، فرمودند: ای حذیفه! آیا در خاطر داری آن روزی را که آمدی به نزد سید من رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و من و دو سبط او حسن و حسین (علیهما السلام) نزد او نشسته بودیم و با او غذا می خوردیم پس تو را دلالت کردند بر فضیلت این روز؟  
گفتم: بلی! ای برادر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)!

حضرت فرمودند: به خدا سوگند که این روزی است که حق تعالی در آن دیده ی آل رسول (علیهم السلام) را روشن گردانید و من برای این روز هفتاد و دو نام می دانم.

حذیفه عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! دوست دارم این نام ها را از شما بشنوم، آن روز، روز نهم ربیع الاول بود. سپس حضرت علی (علیه السلام) به شمردن یکایک آن ها پرداخت و فرمودند: این روز، روز استراحت است که مؤمنان از شرّ آن منافق امان یافتند.

1. روز زایل شدن کرب و غم است. و روز غدیر ثانی است. 2. روز تخفیف گناهان شیعیان است. 3. روز اختیار نیکویی است برای مؤمنان. 4. روز برداشتن قلم از شیعیان است. 5. روز در هم شکستن بنای کفر و عداوت است. 6. روز عافیت است. 7. روز برکت است. 8. روز طلب خون های مؤمنان است. 9. روز عید بزرگ است. 10. روز مستجاب شدن دعا است. 11. روز موقف اعظم است. 12. روز وفای به عهد است. 13. روز شرط است. 14. روز کندن جامه سیاه است. 15. روز ندامت ظالمان است. 16. روز شکسته شدن شوکت مخالفان است. 17. روز نفی هموم است. 18. روز فتح است. 19. روز عرض اعمال کافر است. 20. روز قدرت خداست. 21. روز عفو از گناهان شیعیان است. 22. روز فرح ایشان است. 23. روز توبه است. 24. روز انابت به سوی حق تعالی است. 25. روز زکات بزرگ است. 26. روز فطر

دوم است. 27. روز اندوه یاغیان است. 28. روز گِره خوردن آب دهان در گلوی مخالفان است. 29. روز خشنودی مؤمنان است. 30. روز عید اهل بیت (علیهم السلام) است. 31. روز ظفر یافتن بنی اسرائیل است بر فرعون. 32. روز مقبول شدن اعمال شیعیان است. 33. روز پیش فرستادن تصدقات است. 34. روز زیادتی ثوابات (1) است. 35. روز قتل منافق است. 36. روز وقت معلوم است. 37. روز سرور اهل بیت (علیهم السلام) است. 38. روز شهود است. 39. روز قهر بر دشمن است. 40. روز خراب شدن بنیاد ضلالت است. 41. روزی است که ظالم انگشت ندامت به دندان می‌گزد. 42. روز تنبیه است. 43. روز شرم است. 44. روز خنک شدن دل های مؤمنان است. 45. روز برطرف شدن پادشاهی منافقان است. 46. روز توفیق اهل ایمان است. 47. روز رهایی مؤمنان است از شر کافران. 48. روز مظاهره است. 49. روز مفاخره است. 50. روز قبول اعمال است. 51. روز تبجیل (2)

و تعظیم است. 52. روز نحله (3) و عطاست. 53. روز شکر حق تعالی است. 54. روز یاری مظلومان است. 55. روز زیارت کردن مؤمنان است. 56. روز محبت کردن به ایشان است. 57. روز رسیدن به رحمت های الهی است. 58. روز پاک گردانیدن اعمال است. 59. روز فاش کردن رازهاست. 60. روز برطرف کردن بدعت هاست. 61. روز ترک گناهان کبیره است. 62. روز ندا کردن به حق است. 63. روز عبادت است. 64. روز موعظه و نصیحت است. 65. روز انقیاد (4) پیشوایان دین است. و....

حذیفه می گوید پس از خدمت امیرالمؤمنین (علیه السلام) برخاستم و با خودم می گفتم اگر هیچ کاری خوبی هم بلد نباشم و ثوابی هم نخواهم، مگر دوست داشتن این روز (نهم ربیع الاول)، برایم کافی است. (5)

پس محمد و یحیی راویان این حدیث گفتند که: چون این حدیث را از احمد بن اسحاق شنیدیم، هر یک برخاستیم و سر او را بوسیدیم و گفتیم: حمد و شکر می کنیم خداوندی را که برانگیخت تو را از برای ما تا آن که فضیلت این روز را به ما برسانی. پس به خانه های خود برگشتیم و این روز را عید گرفتیم. (6)

شیخ عباس قمی می نویسد: «روز نهم ربیع الاول، روزی عظیم الشان و روز سرور شیعه و عید بزرگ آن ها است، حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) این روز را عید قرار داده و امر کرده که مردم نیز آن روز را عید قرار دهند، هر که در این روز چیزی انفاق کند، گناهانش آمرزیده است، مستحب است در این روز اطعام برادران مؤمن و خشنود کردن آن ها و توسعه دادن در نفقه و پوشیدن جامه نو و شکر و عبادت خدا، و این روز، روز برطرف شدن غم هاست. (7)

ص: 113

1- ثواب ها

2- به معنای بزرگ داشتن.

3- بخشش

4- مطیع شدن

5- بحار الانوار ج 31 ص 120

6- زاد المعاد علامه مجلسی باب 8 ص 325 / زوائد الفوائد از ابن طاوس باب ربیع الاول/ بحار الانوار ج 31 ص 120

7- وقائع الایام ص 315

«و اما غسل برای روز نهم از ماه ربیع الاول، پس به تحقیق حکایت شده که احمد بن اسحاق قمی در این روز به عنوان عید غسل کرده است. به خاطر روایتی که از اتفاق واقعه عظیمی در این روز خبر می دهد که سرور مؤمنین و غضب منافقین را به دنبال دارد... و به تحقیق به روایت مفصلی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در فضل و برکت این روز و این که روز شادی و سرور برای ایشان می باشد برخورد کردم که ذهن انسان در فهم آن متحیر و سرگردان می شود. و در آن روایت به وقوع آن امر (کشته شدن عمر بن خطاب) در این روز تصریح شده است. پس چه بسا که ما به علت مستحب بودن غسل در مثل چنین ایامی قائل به استحباب غسل در این روز شویم. و مخصوصاً که این روز برای ما و پیشوایان ما (علیهم السلام) روز عید و سرور می باشد.» (1)

### روایت امام حسن عسکری (علیه السلام)

#### کافران و فاجران

در روایت است که امام حسن عسکری (علیه السلام) درباره ی کسانی که در لیلۃ العقبه اول، که پس از تبوک بود خواستند رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را ترور کنند و از جمله ی آنان ابوبکر، عمر، عثمان و سعد بن ابی وقاص، معاویه و... بودند فرمودند: «کافران فاجر در لیلۃ العقبه خواستند تا رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را بر روی گردنه به قتل برسانند، و باقی ماندگان منافقین در مدینه بر آن شدند تا حضرت امیر (علیه السلام) را از بین ببرند. ولیکن آنان نتوانستند بر پروردگارشان غلبه یابند. حسادت آنان نسبت به بزرگداشت و تکریمی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برای امیرالمؤمنین (علیه السلام) انجام می داد، آنان را بر این کار واداشته بود.» (2)

### روایت امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف)

#### نفاق و طمع

سعد بن عبدالله اشعری قمی (رحمه الله) در قم با فردی ناصبی به مناظره می پردازد. سعد با وجود مهارت خاصی که در مناظره در موضوع امامت داشته، نمی تواند از پس او برآید. زیرا او دو شبهه را مطرح می کند که وی را یارای پاسخ گویی به آن ها نیست و مجلس سپری می شود.

دو شبهه وی چنین بود:

یکی: آن که شما رافضیان ولایت و امامت ابوبکر و عمر را قبول ندارید و حال آن که این صدیق است که گوی شرافت را ربوده است و از همه اصحاب برتر است. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برای این او را به غار برد که می دانست خلافت پس از ایشان از آن اوست، و همان سان که در صدد حفظ جان خود بود، می خواست او را نیز

ص: 114

1- جواهر الکلام ج 5 ص 43

2- الاحتجاج ج 1 ص 59 / مدینه المعاجز ج 1 ص 288 / بحار الانوار ج 21 ص 223



محافظت کند. و علی (علیه السلام) را بدین خاطر در بستر خود خوابانید که می دانست اگر او کشته شود، می تواند دیگری را جایگزین او کند!

دوم: آن که ابوبکر و عمر را منافق می دانید و به جریان عقبه استناد می کنید، بگو بینم آیا آن دو از سر طوع و رغبت اسلام آوردند و یا از سر خوف و وحشت، او خواهد گفت: مگر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در مگه قدرتی داشتند تا بتوانند کسی را مجبور به اسلام کنند!

بعدها وی خبردار می شود که جناب احمدبن اسحاق قمی (رحمه الله) به سامراء و زیارت امام عسکری (علیه السلام) رفته است، خود را به او می رساند تا او هم به دیدار آن امام همام (علیه السلام) مشرف شود و شبهات خود را حل و دفع کند. احمدبن اسحاق و سعد وقتی که به حضور امام (علیه السلام) می رسند، امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را که در سنین خردسالی بودند نزد ایشان مشاهده می کنند. صحبت هایی در این بین رد و بدل می شود، تا آن که نوبت به سؤالات سعد می رسد. سعد سؤالاتی غیر از آن دو شبهه را می پرسد و جواب می گیرد، و یک باره حضرت مهدی (علیه السلام) بدون آن که سعد از آن دو شبهه سخنی به میان بیاورد به او می فرماید:

«ای سعد! چرا ادعای او را به این مطلب نقض نکردی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) (به اعتقاد شما) فرمودند: خلافت پس از من سی سال است و این سی سال متوقف بر عمر چهار خلیفه راشدین در مذهب آن هاست.

او هم چاره ای نداشت که بگوید: آری، آن گاه تو می گفتی: آیا چنین نیست که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) همان طور که می دانستند ابوبکر پس از ایشان به خلافت می رسد پس از او عمر و عثمان و علی (علیه السلام) خواهند بود. باز هم چاره ای جز تأیید نداشت.

در این هنگام می گفتی: بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) لازم بود که هر چهار نفر را به غار ببرند و همان طوری که بر جان او ترسیدند، بر جان آن سه دیگر نیز بهراسند. در حق آن سه استخفاف نورزند.

و هنگامی که او گفت: آیا صدیق و فاروق از سر رغبت اسلام آوردند و یا به جهت بیم و هراس. چرا نگفتی: آن دو با یهودیان نشست و برخاست داشتند و از آن ها درباره جریاناتی که رخ خواهد داد و در تورات و کتب پیشین آمده بود- از جمله ماجرای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و عاقبت دعوت ایشان- خبر می گرفتند.

یهودیان می گفتند: محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بر عرب مسلط و پیروز خواهد شد، همان سان که بُخت النَّصر بر بنی اسرائیل سلطه و ظفر یافت، إلا این که او در ادعای نبوت دروغ گوست!

لذا آن دو آمدند و ایشان را در امر توحید یاری نمودند و با ایشان بیعت کردند، به طمع این که چون امور ایشان به نتیجه رسد، هریک ولایت بر منطقه ای را از طرف ایشان به دست آورند. اما چون از دست یابی به این مقصود ناامید شدند، نقاب زدند و با تنی چند از منافقین امثال خودشان بر فراز گردنه رفتند تا ایشان را به قتل برسانند. لیکن خدای متعال نیرنگ آنان را دفع کرد و آنان را بی آن که به نتیجه ای رسیده باشند، به غیظ (وحسرت) بازگرداند. همان گونه که طلحه و زبیر نزد امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمدند و به

طمع این که از سوی ایشان به فرماندهی ناحیه ای برسند، بیعت کردند و چون مأیوس شدند، بیعت خود را شکستند و بر آن حضرت خروج کردند.»(1)

ص: 116

---

1- کمال الدین و تمام النعمة ص 462 / الاحتجاج ج 2 ص 274 / بحار الانوار ج 52 ص 85 / دلائل الامامه ص 515

## فصل ششم: آثار و برکات لعن بر دشمنان اهل بیت (علیهم السلام)

اشاره

ص: 117



## «شرط ورود به بهشت»

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند:

«داخل بهشت شدم دیدم بر سر در بهشت نوشته است:

«لااله الاالله، محمّد حَبِيبُ الله، علی بن ابیطالب وَآلِی الله وَ الْحَسَن وَ الْحُسَيْن صَفْوَةُ الله، علی مُبَغْضِيهِمْ لَعْنَةُ الله»(1)

«... بیزاری از دشمنان دین و لعن آن ها شرط ورود به بهشت است و در این جا کسانی جای می گیرند که شعارشان لعن بر دشمنان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و آل ایشان (علیهم السلام) باشد.»

امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

«حَقِيقٌ عَلَى اللَّهِ أَنْ لَا يُدْخِلَ الْجَنَّةَ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ حُبِّهِمَا.»(2)

«سزاوار است بر خداوند متعال که داخل بهشت نکند کسی را که در قلب او به اندازه دانه خردلی محبت آن دو نفر (ابوبکر و عمر) باشد.»

## «استغفار و ثنای ملائکه برای لعنت کنندگان دشمنان اهل بیت (علیهم السلام)»

از امام حسن عسکری (علیه السلام) روایت شده است که شخصی خدمت امام صادق (علیه السلام) عرض کرد:

ای پسر پیامبر! من از یاری شما ضعیف و ناتوانم تنها کاری که از من برمی آید بیزاری از دشمنان شما و لعن و نفرین به آن هاست حال مرا چگونه ارزیابی می کنید؟

حضرت فرمودند: پدرم از پدرش، از جدّش از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند:

«هرکس از یاری ما اهل بیت ناتوان باشد و در تنهایی های خود دشمنان ما را لعن کند، خداوند صدای او را به جمیع ملائکه می رساند. پس آن ها نیز همراه با او دشمنان ما را لعن می کنند و کسانی را که از لعن ایشان خودداری می کنند نیز لعن می نمایند. سپس برای او استغفار نموده و بر او ثنا می کنند و می گویند: خدایا! بر روح این بنده ات صلوات و درود فرست که در یاری کردن اولیاءات کوشش تمام کرده و اگر بیشتر از این در توان او بود انجام می داد.»

خطاب می رسد: ای ملائکه! من دعای شما را در حقّ او مستجاب نموده و بر روح او صلوات فرستاده و او را از برگزیدگان و نیکوکاران قرار دادم.»(3)

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند:

«إِنَّ حَوْلَ الْعَرْشِ لِتِسْعِينَ أَلْفَ مَلَكٍ لَيْسَ لَهُمْ تَسْبِيحٌ وَلَا عِبَادَةٌ إِلَّا الْطَّاعَةَ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ وَ الْبِرَاءَةَ مِنْ أَعْدَائِهِ وَالْإِسْتِغْفَارَ لِشَيْعَتِهِ.»(4)

1- الخصال صدوق ص 324/ بحار الانوار ج 20 ص 228

2- تفسير عياشي ج 1 ص 156

3- بحار الانوار ج 50 ص 316

4- بحار الانوار ج 40 ص 95

«در اطراف عرش خداوند نود هزار ملک هستند که هیچ تسبیح و عبادتی ندارند جز این که به فرمان امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بوده و از دشمنان او بیزاری می جویند و برای شیعیان او استغفار می نمایند.»

«شرط قبولی عبادت و ولایت ائمه (علیهم السلام)»

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) خطاب به امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فرمودند:

«ای علی! قسم به آن کسی که مرا مبعوث داشت به نبوت و مرا به تمام خلق برگزید، اگر بنده ای خدا را هزار سال عبادت کند، از او قبول نمی شود إلا به ولایت و محبت تو و به ولایت و محبت ائمه (علیهم السلام) از اولاد تو و به درستی که ولایت تو قبول نمی شود از کسی مگر به بیزاری از دشمنان تو و از دشمنان ائمه از اولاد تو.» (1)

### «حب دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) سبب کفر است»

حضرت امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

«... و کسی که یکی از دشمنان ما را دوست بدارد یا دوستی از ما را دشمن بدارد، به خداوندی که سبع مثنی و قرآن عظیم را نازل کرده کافر شده است.» (2)

هنگامی که امام صادق (علیه السلام) در کوه کمد آن دورا دید که (در عالم برزخ) در عذاب هستند خطاب به آن ها فرمود:

«خدا نیامرزد کسی که در دلش نسبت به شما رحمی باشد. وزر و وبال (و نتیجه) رفتار ناشایست خویش را بچشید که خدا به بندگان ظلم نمی کند.» (3)

### «گناه شمردن لعن دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) سبب لعن خدا می گردد»

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند:

«مَنْ تَأْتَمَّ أَنْ يَلْعَنَ مَنْ يَلْعَنُهُ اللَّهُ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ» (4)

«هرکس گناه بشمارد لعن کردن کسی که خدا او را لعنت نموده، لعنت خدا بر خود او باد.»

### «لعن کردن دشمنان امیرالمؤمنین (علیه السلام) ملاک دوستی خداوند»

راوی عرض کرد: «ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)! چگونه بفهمیم که من در راه خدا دوستی و دشمنی کرده ام...؟»

ص: 120

1- کنز الکرارجکی از سلیمان اعمش

2- امالی صدوق ص 111 / بحار الانوار ج 27 ص 52

3- اختصاص ص 344-343 / كامل الزيارات ص 326-328 / بحار الانوار ج 6 ص 288 و ج 25 ص 372-373 و ج 30 ص 180 و 188

4- رجال كشي ص 529



رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) اشاره به امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) کردند و فرمودند: «دوست این شخص (امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)) دوست خدا، و دشمن او دشمن خداست، با دشمن او دشمن باش، و دوست او را دوست داشته باش، گرچه قاتل پدر و فرزندان باشد و با دشمن او دشمن کن، گرچه پدر یا فرزندان باشد.» (1)

### «حب دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) موجب ورود به آتش»

امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

«وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ لَوَانَّ جَبْرَيْلَ وَمِيكَائِيلَ كَانَا فِي قَلْبَيْهِمَا شَيْءٌ (مِنْ حُبِّهِمَا) لَا كَبَّهُمَا اللَّهُ فِي النَّارِ عَلَى وَجْهِهِمَا» (2)

«سوگند به کسی که حضرت محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله و سلم) برحق مبعوث نمود، اگر بر قلب جبرئیل و میکائیل ذره ای از حب آن دو نفر باشد خداوند آن ها را به صورت در آتش جهنم خواهند انداخت.»

### «لعن و براءت نشانه اکمال دین»

امام رضا (علیه السلام) فرمودند:

«كَمَالُ الدِّينِ وَلَا يَتُّنَا وَ الْبِرَاءَةُ مِنْ عَدُوِّنَا» (3)

«نشانه کامل بودن دین، ولایت ما اهل بیت (علیهم السلام) و بیزاری از دشمن ماست.»

ابوحمزہ ثمالی (رحمه الله) از امام سجاد (علیه السلام) پرسید: «کامل شدن حقیقت ایمان به چیست؟»

حضرت فرمودند: به ولایت اولیاء الله، دشمنی اعداء الله و همراه بودن با صادقین که خدا دستور داده است. سپس حضرت اولیاء الله را به معصومین (علیهم السلام) و اعداء الله را به ابابکر، عمر، عثمان، معاویه و پیروان آن ها معنا فرمودند. (4)

### «لعن کردن موجب فزونی حسنات و محو سیئات»

امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

«مَنْ ذَكَرَهَا فَلَعَنَهُمَا كُلَّ غَدَاةٍ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ سَبْعِينَ حَسَنَةً وَ مَحَى عَنْهُ عَشْرَ سَيِّئَاتٍ وَ رَفَعَ لَهُ عَشْرَ دَرَجَاتٍ» (5)

«کسی که هر روز آن دو نفر (ابوبکر و عمر) را به یاد آورد و ایشان را لعن کند، خداوند برای او هفتاد حسنه می نویسد و ده نامه از اعمال او را پاک می کند و ده درجه بر درجات او می افزاید.»

ص: 121

1- بحار الانوار ج 110 ص 41-40

2- بحار الانوار ج 45 ص 339

3- بحار الانوار ج 27 ص 58

4- بحار الانوار ج 27 ص 57 / تفسير عياشي ج 2 ص 116

5- تفسير عياشي ج 1 ص 387

## «میزان نور مؤمن»

امام حسن عسکری (علیه السلام) فرمودند:

«پرتوی نور مؤمن در قیامت به اندازه مؤالات او نسبت به اهل بیت (علیهم السلام) و دشمنی او با دشمنان آن ها می باشد.»<sup>(1)</sup>

## «لعن کردن سبب آموزش گناهان در قیامت»

امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

«کسی که ما و دوستان ما را فقط برای خدا دوست بدارد بدون این که اغراض دنیا را در نظر داشته باشد، و با دشمنان ما دشمنی کند نه به جهت کینه شخصی، اگر در صحرای محشر وارد شود و به اندازه ریگ بیابان و کف های روی آب دریا گناه داشته باشد خدای تعالی او را می آمرزد.»<sup>(2)</sup>

## «لعن کردن معیار شیعه بودن»

حضرت ثامن الحجج (علیه السلام) فرمودند:

«شیعیان ما کسانی هستند که ولایت اهل بیت (علیهم السلام) را داشته و از دشمنان ما بیزار می بجویند، آن ها اهل ایمان و پرهیزگاری و ورع و تقوا می باشند.»<sup>(3)</sup>

## «یکی از علل بعثت انبیاء»

امام باقر (علیه السلام) فرمودند:

«خدای تعالی هیچ پیامبری را مبعوث نکرده مگر به ولایت ما و بیزاری و براءت از دشمنان ما چنان که خدای (عز و جل) در قرآن فرموده:

«وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولًا أَنْ اْعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ...»<sup>(4)</sup>

«و در حقیقت در میان هر امتی فرستاده ای برانگیختیم (تا بگوید) خدا را بپرستید و از طاغوت (فریب گر) پرهیزید پس از ایشان کسی است که خدا (او را) هدایت کرده و از ایشان کسی است که گمراهی بر او سزاوار است...»<sup>(5)</sup>

ص: 122

1- بحار الانوار ج 96 ص 259 / مستدرک ج 10 ص 40 / تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (علیه السلام) ص 608

2- ارشاد القلوب ج 2 ص 253 / امالی شیخ طوسی ص 156 و 157 / بشارت المصطفی ص 90 / بحار الانوار ج 27 ص 54 / وسائل ج 16 ص 180

3- صفات شیعه ص 43 / فضائل الا شهر ثلاثة ص 105 / وسائل ج 1 ص 24 / بحار الانوار ج 65 ص 167 و 168

4- سوره مبارکه نحل آیه 36



## «عطیه الهی»

از فرمایش امام صادق (علیه السلام) درباره ی آیه شریفه:

«... حَبَبَ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ وَزَيْنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَهَ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ...» (1)

«... ولی خداوند ایمان را محبوب شما قرار داده و آن را در دل هایتان زینت بخشیده، و کفر و فسق و گناه را منفورتان قرار داده است...»

«استفاده می شود که محبت و بغض دشمنان را خدا به دل اهل ایمان انداخته است.» (2)

## «لعن نوعی مبارزه»

امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

«طلحه و زبیر کسی را نزد امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرستادند که: تو نسبت به ما پرده دری کرده ای و ما را نفرین می کنی! این چه کاری است؟! از تو - که از شجاعان عرب هستی - انتظار نداشتیم که لعن بر ما را دین خود قرار دهی، فکر می کنی با این کار ما را شکست داده ای؟»

حضرت علی (علیه السلام) در جواب فرمودند: ... چرا از لعن و نفرین من فراری هستید؟

«فَإِنْ لِكُلِّ مُؤَقِّفٍ عَمَلًا»

«هر برهه ای اقتضای نوعی از برخورد را دارد.»

(یعنی در میدان جنگ با شمشیر و الان با لعن و نفرین با شما مبارزه کرده و دشمنی خود را اظهار می کنم.) (3)

ص: 123

1- سوره مبارکه حجرات آیه 7

2- اصول کافی ج 1 ص 426 / مناقب ج 3 ص 94 و ج 4 ص 215 / بحار الانوار ج 22 ص 125 و ج 23 ص 358 و 380 و ج 30 ص 171 و ج 35 ص 336

3- کافی ج 1 ص 343 / بحار الانوار ج 32 ص 128



مرحوم محمدبن جریر بن رستم طبری امامی درالمسترشد می نگارد:

«پدر ابوبکر (ابوقحافه) عثمان بن عامر است و مادر او امّ الخیر دختر صخر، و عثمان با دختر برادرش ازدواج کرده بود.» (1)

نسبی که بسیاری از بزرگان مکتب برای وی ذکر می کنند چنین است:

پدر او عثمان بن عامر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم است.

مادر او سلمی بنت صخر بن عامر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم است. (2)

با توجه به این سلسله نتیجه ای که به دست می آید همان است که طبری امامی فرمود، چرا که در این صورت عثمان و صخر برادر خواهند بود و عثمان و سلمی عمو و برادرزاده.

جالب آن که بعضی از عالمان سنی به این مطلب تصریح نموده اند.

ابوعبدالله محمدبن اسحاق العبّدی مشهور به ابن منده می نویسد:

«مادر ابوبکر سلمی بنت صخر بن عامر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مرة بن کعب است، و دختر عموی ابوبکر می باشد.» (3)

حاکم نیشابوری نیز می گوید: «نام او سلمی بنت صخر بن عامر بن کعب است و او دختر عموی ابوبکر می باشد.» (4)

ابن عبدالبر نیز تصریح می کند که سلمی دختر عموی ابوبکر است. (5)

گرچه این نسب برخی از سنّیان را خوش نیامده است، و لذا می بینیم که از سلسله نسب سلمی یکی را حذف می کنند تا وی دیگر برادرزاده ابوقحافه نباشد، بلکه دختر عموی او باشد. (6)

ابن شهر آشوب می نویسد: «سلمی کنیزی بدکار بود که در اسارت به سر می برد، و مالک او فرزندان او را می فروخت، هنگامی که او ابوفصیل (ابوبکر) را به دنیا آورد، از او خوشش آمد، لذا از مولایش خواست تا او را آزاد کند، وی نیز چنین کرد.» (7)

ملا محمد طاهر قمی (رحمه الله) استاد علامه ی مجلسی (قدس سره) می نویسد: «مادر او سلمی از پرچم داران مکه بود و در ابطح پرچمی داشت، زیرا عرب را خوش نمی آمد که با زناکاران در یک جا باشند و لذا آنان را از نزدیکی منازل خود دور می کردند، پرچم سلمی سرخ بود که بر فسق و فجور وی دلالت می کند.» (8)

ص: 125

- 3- فتح الباب فى الكنى و الالقاب ص 107
- 4- تاريخ مدينه دمشق ج 18 ص 30
- 5- استيعاب ج 4 ص 1614
- 6- تاريخ طبرى ج 2 ص 615 / انساب الاشراف ج 10 ص 52
- 7- مثالب النواصب، مخلوط ص 194
- 8- الاربعين ص 532



البته شایان ذکر است که پدر او ابوقحافه نیز دامان پاکی نداشت و رسوایی به بار آورده است. (1)

ممکن است کسی بگوید: اگر ابوبکر ناپاک زاده باشد، چگونه امام باقر (علیه السلام) با نواده او ازدواج می کند و امام صادق (علیه السلام) ثمره آن می باشد، به علاوه آن که خود ایشان می فرمایند:

«من دو انتساب به ابوبکر دارم.» (2)

و در توضیح آن می گویند: مادر آن حضرت امّ فروة دختر قاسم بن ابی بکر است و مادر امّ فروة، اسماء دختر محمد بن ابی بکر.

و در پاسخ می گوئیم: این عبارت در هیچ یک از مجامع حدیثی شیعی ذکر نشده و آن را مرحوم اربلی در کشف الغمة از حافظ ابومحمد عبدالعزیز بن محمود بن الأخضر الجنباذی حنبلی (3)

نقل می کند، به عبارت دیگر هیچ مأخذ شیعی ندارد.

علاوه بر آن که قول دیگری درباره ی نسب امام صادق (علیه السلام) وجود دارد که از آن قرمانی حنفی مورخ است، وی مادر آن حضرت را این گونه معرفی می کند:

«امّ فروة بنت قاسم بن محمد بن ابی سمره.» (4)

### «نسب عمر»

در کتاب «شاخه طوبی» عالم جلیل القدر شیخ یوسف بحرانی (رحمه الله)، و محمد بن السایب کلبی و ابی مخنف لوط بن یحیی ازدی در کتاب «صلاة» در معرفت صحابه و کتاب «التتقیح» در نسب صریح، روایت کرده اند از عبدالله بن سیابه که او گفت: «نکاح شبهه از اقسام نکاح حلال است، و متولد از شبهه و زنا نجیب تر است از ولد فراش (5)، و گاه در بعضی نسبت ها کراماتی اتفاق می افتد که مناسب حال و سزاوار شأن اوست، از ارتباط نسبت بعضی به بعضی. و عرب فخر می کرد اگر این قسم نسبت در خودشان یا در چهارپایان ایشان بود.»

شاعری در تعریف شتر خود گفته:

بعد از آن گفته: نفیل از حبشه بنده کلب بن لوی بن غالب قریشی بوده است. بعد از مردن کلب، عبدالمطلب او را متصرف شد. و صهّاک کنیزی بود که از حبشه برای آن جناب فرستاده اند. روزها نفیل را به چراندن شتران و صهّاک را به چراندن گوسفندان به صحرا می فرستاد و در چراگاه میان ایشان تفرقه می انداخت. روزی اتفاق افتاد که این دو در چراگاهی جمع شدند. نفیل عاشق صهّاک شد و عبدالمطلب زیرجامه پوستی بر پای صهّاک کرده بود و بر آن قفلی زده بود و کلید آن را با خود نگاه می داشت. چون نفیل اظهار میل و

ص: 126

1- کامل بهائی ص 372 / الاربعین ص 532

2- کشف الغمة ج 2 ص 374 / در منابع عامه تهذیب الکمال ج 5 ص 75

- 3- هدية العارفين ج 1 ص 579
- 4- اخبار الدول و آثار الاول ص 112
- 5- حلال زاده

خواهش جماع کرد، صهّاک گفت: راه این کار مسدود است با این لباس پوست که پوشیده ام و این قفلکه بر آن است. نفیل گفت: به جهت آن حيله کنم. پس قدری روغن گوسفند گرفت و آن پوست و اطراف آن را نرم کرد و آن را پایین کشید که تا زانو رسید، پس با او جماع کرد. و به خطاب حمل برداشت. چون صهّاک زایید از ترس جناب عبدالمطلب آن را در مزبله انداخت و زن یهودیه نانوایی او را برداشت و تربیت کرد. چون بزرگ شد شغل هیزم کنی پیش گرفت. از این جهت او را حطّاب (باحاء بی نقطه) می گفتند، و در زبان ها به غلط خطاب شد. و صهّاک در نهران گاه گاه او را سرکشی می کرد. روزی در نزد او کج شده بود، کفل او نمایان شد. خطاب برخاست و ندانست او کیست و با او جماع کرد و حامله شد به حنتمه! او را نیز بعد از زاییدن به مزبله انداخت و هشام بن مغیره بن ولید آن را برداشت و تربیت کرد و از این جهت در نسب به او نسبت می دهند. چون بزرگ شد، خطاب در خانه هشام تردد می کرد که حنتمه را دید، در نظرش مرغوب افتاد و خواستگار شد. هشام حنتمه را به او تزویج کرد و از او، عمر متولد شد. پس خطاب، والد عمر است به جهت این که از نطفه او، حنتمه او را زایید و جدّ اوست چرا که از زناى او با صهّاک، حنتمه متولد شد. و چون حنتمه و خطاب از یک مادرند، پس خطاب دایی و جدّ مادری و پدر اوست، و حنتمه مادر اوست که او را زایید و خواهر او، چون عمر و حنتمه از یک پدرند و عمه او زیرا که حنتمه و خطاب از یک مادرند که صهّاک باشد. (1)

### «نسب معاویه»

علامه حلی (رحمه الله) از دو کتاب مثالب بنی امیه اثر اسماعیل بن علی السّمان الحنفی و بهجة المستفید ابوالفتح جعفر بن محمّد همدانی چنین نقل می کند:

«مسافر بن (ابی) عمرو زیبارو و سخی بود. او شیفته هند دختر عتبه شد و با وی زنا کرد. این مطلب در میان قریش منتشر شد و لذا مسافر از ترس عتبه پدر هند به حیره فرار کرد. عتبه هم ابوسفیان را طلب کرد و به او وعده ثروت فراوان داده، او را به ازدواج دخترش هند درآورد و سه ماه بعد معاویه از او زاده شد!» (2)

زمخشری می نویسد: «معاویه به چهار نفر نسبت داده می شد؛ مسافر بن ابی عمرو، عمارة بن ولید، عباس و صباح. ابوسفیان سیاه رو و کوتاه قد بود، ولی صباح که اجیر وی بود جوانی خوش سیما. هند صباح را به خود دعوت کرد و او هم با وی زنا کرد.» (3)

سبط بن جوزی از هشام بن محمّد کلبی روایت می کند: «هند زنی شهوتران بود و به سیاهان تمایل داشت، لیکن چون فرزندی سیاه پوست به دنیا می آورد آن را می کشت.» (4)

ص: 127

1- کتاب «شاخه طویی» ص 1

2- الزام النواصب ص 168

3- ربیع الابراج ج 4 ص 285 / شرح البلاغة ج 1 ص 336

4- تذکرة الخواص ص 212

سید بن طاووس از هشام بن محمد کلبی چنین نقل می کند: «معاویه به چهار نفر منسوب بود؛ عمار (بن ولید، مسافر بن ابی عمرو، ابوسفیان و مردی دیگر.»

هند مادر معاویه از زنانی بود که بسیار شهوانی بود و محبوب ترین مردان نزد او سیاهان بودند.

حمامه که یکی از مادر بزرگ های هند بود (نیز زناکار بود و) در ذی المجاز از صاحبان پرچم بود. (1)

ابن ابی الحدید می نویسد: «هند در مکه به فجور و زنا مشهور بود.» (2)

ابن شهر آشوب (رحمه الله) می نگارد: «جوانان قریش پیوسته با هند زنا می کردند.» (3)

زیاد بن ابیه در نامه ای به معاویه می نگارد:

«این که تو مرا به واسطه سمیه (زناکار معروف) سرزنش می کنی، اگر من پسر سمیه هستم، تو هم فرزند جماعتی هستی.» (4)

نکته ای که در این جا لازم به ذکر است، آن است که اینان که نام برده شدند تنها کسانی نیستند که با هند زنا کرده اند، بلکه این لیست هنوز به پایان نرسیده است.

شخص دیگری که به مصاف هند رفته است عمر بن خطاب می باشد.

هنگامی که هند در فتح مکه نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد تا اظهار اسلام کند، آن حضرت بر او و دیگر زنان شروطی را ذکر کردند، از جمله آن که زنا نکنند. در اینجا هند گفت: مگر زن آزاد زنا می کند؟ در این هنگام عمر به خاطر آن چه بین او و هند در جاهلیت گذشته بود، تبسم کرد. (5)

و شاید آن مرد دیگری که در نقل سید بن طاووس نامی از او برده نشده است، همین عمر باشد.

علاوه بر آن که ابوسفیان نیز عمر را درباره هند متهم می کند. (6)

گفتار درباره ی نسب معاویه را به سخن آیه الله شیخ محمد حسین کاشف الغطاء (رحمه الله) پایان می بریم، ایشان می فرمایند:

من در مورد معاویه نظری خاص دارم که ظاهراً تنها کسی باشم که چنین نظری داده ام:

«آن نظر این است که هند از خلیفه دوم عمر باردار شد و بدون تردید معاویه فرزند اوست و من بر این ادعا شواهد بسیاری دارم که مجال ذکر آن در این مصاف نیست.» (7)

ص: 128

1- الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف ص 501

2- شرح نهج البلاغة ج 1 ص 336

- 3- مثالب النواصب، مخلوط ص 366
- 4- الغارات ج 2 ص 928 / شرح نهج البلاغة ج 16 ص 183
- 5- مجمع البيان ج 9 ص 457 / بحار الانوار ج 21 ص 98
- 6- مثالب النواصب، مخلوط ص 366
- 7- الزهراء في السنة و التاريخ سيّد محمد كاظم كفاي ص 422

## «نَسَبِ یزید»

ابن صلاح بحرانی (رحمه الله) و دیگران می نویسند:

«مادر یزید میسون بنت بجدل کلبی بود. او غلام پدرش را تمکین کرد و یزید این گونه به دنیا آمد.» (1)

نسابه کلبی که خود از ستیان است می سراید:

«اگر زمانه خبر از کشته شدن ترکان و مرگ سریع می دهد

دعی (زنازاده) و عبد قبیلہ ی کلب در سرزمین کربلا فرزندان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را کشتند.» (2)

مقصود از دعی «عبیدالله بن زیاد» است و منظور از عبد کلب «یزید» است که پدرش عبد و غلام بجدل کلبی بود.

## «نَسَبِ عمروعاص»

امام حسن مجتبی (علیه السلام) او را چنین خطاب کردند:

«تو تنها سگی هستی که مادر تو زناکار بود و تو بر بستری مشترک به دنیا آمدی، پنج تن از مردمان قریش درباره تو اختلاف کردند، ابوسفیان

بن حرب، ولیدبن مغیره، عثمان بن حرث، نصر بن حرث بن کلدہ و عاص بن وائل و همه می پنداشتند که تو پسر آنهایی.» (3)

زمخشری می نگارد:

«نابغه مادر عمروعاص کنیز مردی از عنزه بود که پس از آن که به اسارت رفت، عبدالله بن جدعان او را خرید. او که زناکار بود بعد از مدتی

آزاد شد. ابولهب، امیة بن خلف، هشام بن مغیره، ابوسفیان و عاص بن وائل در یک ظهر همه با او زنا کردند و عمروعاص به دنیا آمد. هر

پنج نفر ادعای فرزندی او را داشتند و خود نابغه را به داوری انتخاب کردند. او هم عاص را به خاطر بخشندگی او، پدر بچه اعلام نمود. می

گویند که عمرو به ابوسفیان شباهت بیشتری داشته است.» (4)

محقق ثانی کرکی (رحمه الله) او را از زنازادگان مشهور معرفی می کند. (5)

جالب است که حضرت امیر (علیه السلام) بارها او را ابن النابغة خواندند و این مطلب از شهرت عمروعاص به حرامزادگی حکایت می

کند. (6)

ص: 129

1- بحار الانوار ج 44 ص 309

2- بحار الانوار ج 44 ص 80

3- مقتل خوارزمی ج 1 ص 174

4- شرح نهج البلاغة ج 6 ص 283

5- رسائل المحقق الكرکی ج 2 ص 228

6- نهج البلاغة ج 2 ص 101

امام حسن (علیه السلام) نیز او را به همین نام خواندند، (1) و حتی عثمان نیز او را بدین نام خطاب کرد. (2)

اروی دختر حارث بن عبدالمطلب عمه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در مجلسی خطاب به وی گفت: «ای پسر زن زناکار! تو سخن می گویی؟! و حال آن که مادرت مشهورترین زناهنده مگه و کم اجرت ترین آنان بود. پنج تن از قریش ادعای فرزندی تو را داشتند و در این رابطه از مادرت پرسیدند و او گفت: همه آنان با من نزدیکی کرده اند، ببینید کدام یک بیشتر به او شباهت دارد و عمرو را به او ملحق کنید. و چون شباهت عاص بن وائل بیشتر بود تو را به او نسبت دادند...» (3)

در نقل ابن طیفور آمده که علاوه بر این عبارات گفت: «مادرت را ایام منا در مگه دیدم که با هر فاجری بود.» (4)

### «نَسَب مروان بن حکم»

اروی بنت حارث بن عبدالمطلب خطاب به مروان گفت:

«ای پسر زرقاء تو سخن می گویی؟ به خدا قسم که تو به موی غلام حارث بن کلداه شباهت بیشتری داری تا به حکم بن ابی العاص. من حکم را دیده ام، او موهایی نرم و صاف داشت و قامتی بلند. بین تو و او نسبتی نیست مگر نسبت میان اسب لاغر و ماده الاغی که یکی از پدر و مادرش عربی باشد و دیگری غیر عرب.» (5)

اروی در این عبارت به گونه ای لطیف بیان می کند که مروان از آن حکم نیست، بلکه مادر وی آمنه بنت علقمه وی را از غلام حارث بن کلداه به دنیا آورده است!

مادربزرگ وی زرقاء بنت موهب نیز یکی از زنان پرچم دار تاریخ بوده است. (6)

در برخی روایات هم آمده که امام حسین (علیه السلام) مروان را ابن الزرقاء خواندند. (7)

ص: 130

- 1- تذکرة الخواص 209
- 2- شرح نهج البلاغة ج 2 ص 143
- 3- بحار الانوار ج 42 ص 119
- 4- بلاغات النساء 28
- 5- الاربعون حدیث 90
- 6- الكامل فی التاريخ ج 4 ص 194
- 7- کافی ج 6 ص 19 / الارشاد ج 2 ص 33



فصل هشتم: عايشه

اشاره

ص: 131

زنی که در این مصاف درباره او سخن خواهیم گفت، کسی است که افتخاراتی را برای خود رقم زده است که برای یک زن در طول تاریخ، سابقه کسب آن ها نبوده است و نخواهد بود!

زنی که به مانند پدرش که نخستین کسی بود که خود را امیرالمؤمنین خواند(1)، می خواست تا او را امیره المؤمنین بنامند!(2)

از این رو سوار بر شتری که عسکر نام داشت(3)، به مصاف امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمد و کشتاری به راه انداخت که آثار آن تا به کجا رفت.

ابن ابی الحدید معتزلی درباره ی جنگ عایشه و نبرد وی با امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در جمل عبارت جالبی دارد، وی می گوید: «آن چه عایشه با حضرت علی (علیه السلام) کرد، اگر با عمر می کرد، و جماعت مسلمین را(همان سان که بر ضد آن حضرت پراکنده ساخت) بر ضد او پراکنده می ساخت و عمر به او دست می یافت، او را می کشت و تکه تکه می کرد، اما آن حضرت بردبار و کریم بودند.»(4)

### تنفر از نام عایشه

یعقوب سراج گوید:

«داخل شدم بر امام صادق (علیه السلام) و ایشان در کنار گهواره ی فرزندشان حضرت موسی (علیه السلام) ایستاده بودند که حضورشان رسیدم. ایشان مدتی طولانی با او نجوی کردند. من منتظر شدم تا ایشان فارغ شدند، آن گاه به من فرمودند: نزدیک بیا و بر امامت سلام کن.

من هم همین کار را کردم و او با زبانی فصیح پاسخ مرا داد و سپس فرمودند: برو و نام دختری را که دیروز گذاشتی تغییر بده که این نام مبعوض خداست.

دیروز برای من دختری به دنیا آمده بود که نامش را حمیرا گذاشته بودم.

امام صادق (علیه السلام) به من فرمودند: فرمان او را اطاعت کن که راه حق را بیابی، من نیز چنین کردم.»(5)

### قاتل پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)

علی رغم آن که متأسفانه ورد زبان ها شده که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رحلت فرمودند، ایشان مسموم شدند و از دنیا رفتند و این مطلبی است که در میان شیعه و سنی بسیاری بر آن تصریح کرده اند.(6)

در روایات ما نیز فراوان سخن از مسمومیت و شهادت ان حضرت به میان آمده است.

- 1- كتاب سليم ص 148 / الاحتجاج ج 1 ص 108 / كامل بهايى ص 307 / بحار الانوار ج 28 ص 298
- 2- مروج الذهب و معدن الجواهر ج 2 ص 370
- 3- اختيار معرفه الرجال ص 42-43
- 4- شرح نهج البلاغه ج 17 ص 254
- 5- اصول كافى ج 1 ص 310 / دلائل الامامة ص 327 / الارشاد ج 2 ص 219 / بحار الانوار ج 48 ص 19
- 6- مسند احمد ج 1 ص 381 / تهذيب الاحكام ج 2 ص 6 / منتهى المطلب ج 2 ص 887

در حدیثی مفصل رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند:

«ای مردم! چون من شهید شوم، علی (علیه السلام) از شما به خودتان سزاوارتر است... پس امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) گریبان برخاست و عرضه داشت: پدر و مادرم به فدایت ای پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)! آیا شما کشته خواهید شد؟

ایشان فرمودند: آری، با سمّ به شهادت می رسم. (1)

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) خطاب به ابوبکر فرمودند:

«کسانی را که در راه خدا کشته شدند، مردگان نپندار، بلکه آنان زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند، و گواهی می دهم که محمد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به شهادت رسید.» (2)

برخی روایات از تصمیم عایشه و حفصه و پدرانشان بر کشتن رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) حکایت می کنند. (3)

امام صادق (علیه السلام) به عبدالصمد بن بشیر فرمودند:

«آیا می دانید پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به مرگ طبیعی از دنیا رفت یا کشته شد؟

خداوند می فرماید: آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، از عقیده خود برمی گردید؟

ایشان پیش از مرگ مسموم شدند، آن دو زن (عایشه و حفصه) ایشان را مسموم کردند.

گفتم: آن دو و پدرانشان بدترین خلق خدایند.» (4)

### عایشه و پی کننده شتر صالح نبی (علیه السلام)

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره حضرت امیر (علیه السلام) به ام سلمه فرمودند:

«او با ناکثین-که پیروان شتر، سپاهیان زن و لشکر شترند- خواهد جنگید، کسی که از جلو آن را راهنمایی کند، کسی که از پشت آن را سوق دهد و کسی که آن را یاری کند، ملعون هستند. بپرهیز از آن که تو آن زنی که بر آن شتر است باشی، زیرا نظیر آن زن در خلق خدا پی کننده ی شتر صالح است.» (5)

### ملعونه و بی ایمان

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند:

«لعنت بر اهل جمل.»

کسی پرسید: یا امیرالمؤمنین! (آری) مگر آن هایی که مؤمن بودند.

- 
- 1- کتاب سلیم ص 362/ بحار الانوار ج 33 ص 266
  - 2- بصائر الدرجات ص 300/ اصول کافی ج 1 ص 533/ بحار الانوار ج 25 ص 51
  - 3- تفسیر قمی ج 2 ص 376/ الصراط المستقیم ج 3 ص 168/ بحار الانوار ج 22 ص 246 و 239
  - 4- تفسیر عیاشی ج 1 ص 200/ مثالب والنواصب ص 515/ البرهان ج 1 ص 700/ بحار الانوار ج 28 ص 20
  - 5- العقد النضید والدر الفرید ص 59
  - 6- الکافنه فی ابطال توبه الخاطئه ص 41/ بحار الانوار ج 32 ص 326

در حدیثی حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) به اشعث بن قیس فرمودند:

«تو مرا در روز بصره که آنان بر گرد آن شتر ملعون بودند، و هر آن که پیرامون آن کشته شد، و آن که آن را یاری کرد و کسی که بر آن سوار بود و هرکس بعد از آن باقی ماند، ولی توبه و استغفار نکرد، ملعونند شناختی.» (1)

### دشمنی با ما اهل بیت (علیهم السلام) را رها نمی کند

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره ی عایشه فرمودند:

«عایشه دست از دشمنی با ما اهل بیت (علیهم السلام) بر نمی دارد.» (2)

ابوالفرج اصفهانی و شیخ مفید می نویسند:

«هنگامی که خبر شهادت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) به عایشه رسید، سجده ی شکر به جا آورد.» (3)

مسروق می گوید: نزد عایشه رفتم، او غلامش را به عبدالرحمن صدا زد و گفت: آیا می دانی چرا او را عبدالرحمن نام نهادم؟

به خاطر دوستی عبدالرحمن بن ملجم قاتل علی (علیه السلام). (4)

پس از این که امام حسن مجتبی (علیه السلام) بعد از آتش بس با معاویه به مدینه آمد، زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برای عرض تسلیت شهادت امیرالمؤمنین (علیه السلام) خدمت ایشان آمدند.

عایشه گفت: ای ابامحمّد! تنها روزی که به روز از دست دادن رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می ماند، روزی است که پدرت از دست رفت.

امام مجتبی (علیه السلام) فرمودند: «آیا فراموش کردی که شب هنگام در خانه ات بدون چراغ، زمین را با آهنی شکافتی و آن آهن دستت را برید و زخم آن تاکنون باقی است، پس جامه ای سبز را که در آن اموالی بود که از خیانت جمع کرده بودی و از آن ها چهل دینار که وزنش را نمی دانستی برداشتی و بین دشمنان امیرالمؤمنین (علیه السلام) از قبیله های تیم و عدی تقسیم کردی و از شهادت ایشان شادمان شدی؟»

عایشه گفت: همین طور بود.» (5)

هنگامی که حضرت زهرا (سلام الله علیها) به شهادت رسیدند، تمامی زنان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) برای تسلیت آمدند و تنها عایشه بود که نیامد، او اظهار بیماری کرد و سخنی از او که گواه شادمانی بود، نزد امیرالمؤمنین (علیه السلام) بردند! (6)

ص: 134

1- ارشادالقلوب ج2 ص286

2- الصراط المستقیم ج3 ص167 / مثالب النواصب ص500

- 3- مقاتل الطالبين ص 27
- 4- الشافى الامامة ج 4 ص 356/ بحار الانوار ج 28 ص 150
- 5- الهداية الكبرى ص 196/ بحار الانوار ج 32 ص 276
- 6- شرح نهج البلاغه ج 9 ص 198

امام باقر (علیه السلام) فرمودند که امام حسن (علیه السلام) در هنگام وفات به امام حسین (علیه السلام) فرمودند:

«برادرم! وصیتی می کنم، پس بدان عمل کن. چون از دنیا رفتم، مرا تجهیز کرده و نزد قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ببر تا با ایشان تجدید عهدی کنم. بعد از آن نزد مادرم (سلام الله علیها) ببر و سپس به بقیع بازگردان و دفن کن. و بدان که از عایشه که خدا و مردم کردار او و دشمنی او را با خدا و رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) و ما اهل بیت (علیهم السلام) می دانند مصیبتی به من خواهد رسید.

ایشان را وقتی از دنیا رفتند و بر روی تابوت قرار گرفتند، به جایی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بر جنازه ها نماز می گذاردند بردند و امام حسین (علیه السلام) بر او نماز گذارد. سپس به مسجد (نبوی) بردند. هنگامی که بدن ایشان را کنار قبر گذاشتند، جاسوسی نزد عایشه رفت و گفت: حسن (علیه السلام) را آورده اند تا در کنار پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دفن کنند.

او هم شتابان بر روی زین بر استری نشست (و نخستین زنی بود که در اسلام بر زین نشست) و آمد و گفت: پسران را از خانه ام دور کنید، او آن جا دفن نمی شود و حجاب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دریده نخواهد شد.

امام حسین (علیه السلام) به او فرمودند: تو و پدرت بودید که پیشتر حجاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را دریدید و تو بودی که کسی (ابوبکر و عمر) را داخل خانه اش کردی که قرب او را دوست نداشت و خدا تو را از این کار خواهد پرسید. (1)

عایشه آمد و خود را از روی استری که مروان برایش آورده بود به پایین انداخت و صدا زد: به خدا قسم حسن (علیه السلام) را این جا دفن نمی کنید، مگر آن که موهایم را خواهم کند. (2)

و در پی آن بدن امام حسن مجتبی (علیه السلام) را تیر باران کردند و هنگامی که بنی هاشم خواستند آن ها را بیرون بکشند، هفتاد چوبه ی تیر بیرون آوردند. (3)

بنابر بعضی اقوال عایشه خود نخستین کسی بود که تیری در چله ی کمان نهاد و به سمت تابوت ایشان رها کرد. (4)

### لعن عایشه پس از هر نماز

حسین بن ثویر و ابوسلمه سراج می گویند:

«شنیدیم که امام صادق (علیه السلام) بعد از هر فریضه ای چهار مرد و چهار زن را لعنت می کردند، فلان و فلان و فلان و معاویه (عمر و ابوبکر و عثمان) و فلانه و فلانه (عایشه و حفصه) و هند و ام حکم خواهر معاویه. (5)

ص: 135

1- اصول کافی ج 1 ص 300/ بحار الانوار ج 44 ص 142/ مدینه المعاجز ج 3 ص 340

2- بحار الانوار ج 44 ص 141/ الهدایه الکبری ص 186/ عیون المعجزات ص 58

3- مناقب آل ابی طالب ج 3 ص 204/ بحار الانوار ج 44 ص 157

4- کامل بهایی ص 612/ اسرار الامامة ص 391



5- اصول کافی ج 3 ص 342 / بحار الانوار ج 22 ص 128 / تهذيب الاحكام ج 2 ص 321

عایشه جرمش بزرگ و گنااهش بسیار است و به مقدار خون حجامت خونی ریخته نمی شود، مگر آن که در گردن او و رقیقش (طلحه و زبیر) است. (1)

فضل بن شاذان می نویسد: «این عایشه است که جامه ی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را بیرون آورد و گفت: این لباس پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است که هنوز مندرس نشده است، ولی عثمان سنت او را کهنه کرد و می گفت: نعل (2) را بکشید، خدا نعل را بکشد، و بدان راضی نشد تا آن که گفت: گواهی می دهم که فردای قیامت، عثمان مُرداری بر روی جهنم خواهد بود.» (3)

عایشه وقتی که شورش مردم بر ضد عثمان را دید، به سمت مکه به راه افتاد. هنگام بازگشت از مکه خبر قتل عثمان را به او دادند. عایشه از مکه خارج شد و به سرف رسید. از سواری از آن جا عبور می کرد پرسید: چه خبر؟ او گفت: عثمان کشته شد.

عایشه گفت: گویا مردم را می بینم که با طلحه بیعت می کنند و انگشت او دستان آن ها را (به هنگام بیعت) احساس می کند.

سوار دیگری گذشت و گفت: عثمان کشته شد و مردم با علی (علیه السلام) بیعت کردند. در این هنگام عایشه فریاد و اعثمانانه بلند کرد و به مکه بازگشت، و خیمه اش را در مسجد الحرام برپا کرد. او گفت: ای گروه قریش! عثمان کشته شده و علی (علیه السلام) قاتل اوست، به خدا سوگند انگشتی از عثمان (و یا یک شب عثمان - از تمام دوران علی (علیه السلام)) بهتر است.» (4)

### مخالفت ظالمانه

حذیفه می گوید: «رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در بین زنانش خطاب به حضرت امیر (علیه السلام) فرمودند: تا زمانی که مدارا با اینان شایسته است مدارا کن، هرکدام که عصیان و سرپیچی تو را کرد طلاق بده و خدا و رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) از او بیزارند. همه ی زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سکوت کردند و چیزی نمی گفتند، مگر عایشه که گفت: یا رسول الله! ما کسانی نیستیم که با فرمان شما مخالفت کنیم!

آن حضرت فرمودند: چرا ای حمیرا! تو بزرگترین مخالفت را با من کرده ای و به خدا قسم با همین سخن من نیز مخالفت خواهی کرد، و بعد از من نافرمانی علی (علیه السلام) را خواهی نمود و از خانه ای که تو را در آن جا گذاشته ام زینت کرده بیرون خواهی آمد، در حالی که گروه هایی از مردم بر گرد تو اجتماع کرده اند، ظالمانه به مخالفت با او پرداخته و پروردگارت را معصیت خواهی کرد.» (5)

ص: 136

1- دلائل الامامة ص 261 / نوادر المعجزات ص 145 / مدينة المعاجز ج 5 ص 434

2- پیر مرد احمق و هم چنین به عثمان «نعل» گفته می شد زیرا وی شبیه مردی یهودی از اهل مصر بود که نامش نعل بوده و ریش بلند بوده است.

3- الايضاح ص 516

4- انساب الاشراف ج 5 ص 583 / تاریخ ابن العبری ص 105

5- ارشاد القلوب ج 2 ص 202 / بحار الانوار ج 28 ص 107 / نزهة الكرام و بستان العوام ج 1 ص 216

## هدف عایشه از جنگ جمل

امام باقر (علیه السلام) از محمد حنفیه نقل می کنند:

«هنگامی که اصحاب جمل پا به فرار گذاشتند، امیرالمؤمنین (علیه السلام) با عمار و محمد بن ابی بکر به کنار هودج عایشه که از کثرت تیرهایی که بر آن وارد آمده بود به خار پشت شبیه بود آمدند و فرمودند: ای حمیرا! می خواستی همان گونه که عثمان را کشتی مرا نیز بکشی؟ آیا این فرمان خدا بود؟» (1)

## از هیچ شری فروگذار نمی کند

پس از تمام شدن جنگ جمل امیرالمؤمنین (علیه السلام) هرچه سعی کردند تا عایشه را بازگردانند، او امتناع می کرد و بر باطل خود اصرار می ورزید، ابن عباس از آن حضرت خواست به او اجازه ی اقامت در بصره را بدهد، ولی ایشان فرمودند:

«او هیچ شرّ و فسادى را رها نمی کند، اما من او را به خانه اش باز خواهم گردانم.» (2)

امام (علیه السلام) دستور اسکان موقت او را در خانه ی عبدالله بن خلف دادند و برادرش محمد را به همراه او فرستادند.

محمد می گوید: من عایشه را به خانه ی عبدالله بن خلف بردم و زبان او همواره به ناسزاگفتن به من و علی (علیه السلام) و رحمت فرستادن بر اصحاب جمل باز بود. (3)

او پس از بازگشت به مدینه هم، مردم را بر ضد امیرالمؤمنین (علیه السلام) تحریک می کرد، و در همین راستا به معاویه و اهل شام نیز نامه نگاری کرد. (4)

## تو نبودی بلکه شیطان بود

در جنگ بدر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مشتی ریگ برداشتند و به سمت مشرکان پرتاب کردند و فرمودند:

«این چهره ها قبیح و زشت باد. پس آیه نازل شد:

«وَ مَا رَمَيْتَ اِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللّٰهَ رَمٰی» (5)

«و چون (ریگ به سوی آنان) افکندی، تو نیفکندی، بلکه خدا افکند.»

در جنگ جمل عایشه خواست تا عمل رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را تکرار کند و بدین وسیله نیز چهره ی حق به جانب خود بگیرد، لذا مشتی ریگ برداشت، به سمت لشکر حضرت امیر (علیه السلام) پرتاب کرد و صدا زد: این چهره ها قبیح و زشت باد، اما در این هنگام امیر (علیه السلام) پاسخ او را چنین فرمودند: و چون افکندی، تو نبودی که افکندی بلکه شیطان افکند! (6)

- 1- امالی شیخ مفید ص 24/ بحار الانوار ج 32 ص 268
- 2- الاحتجاج ج 1 ص 241/ بحار الانوار ج 32 ص 341/ الاحتجاج ج 1 ص 241
- 3- الجمل ص 198
- 4- الاحتجاج ج 1 ص 241/ بحار الانوار ج 32 ص 341/ الاحتجاج ج 1 ص 241
- 5- سوره مبارکه انفال آیه 17
- 6- الجمل ص 186

## سر کفر و شاخ شیطان

عبدالله بن عمر نقل می کند:

«رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از خانه ی عایشه بیرون آمدند و فرمودند: سر کفر از این جاست و شاخ شیطان از این جا خارج می شود.»(1)

بخاری روایت می کند:

«رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) با اشاره به خانه ی عایشه فرمودند: فتنه در این جاست، فتنه در این جاست، شاخ شیطان از این جا بیرون می آید.»(2)

## قرآن عایشه

از دیگر افتخارات عایشه دختر ابوبکر قرآن منحصر به فرد اوست. قرآنی که مع الاسف دیری نپایید و بزی گستاخ بدون کسب اجازه از عایشه آن را خورد و با نقصان و تحریف روبرو کرد. عایشه فتاوا و نظرات فراوانی دارد که بسیاری از آن ها توسط هواخواهانش جامه ی عمل پوشیده است. او بود که فتوی به وجوب قتل عثمان داد، لذا مردم خون او را ریختند. او بود که فتوی به وجوب خونخواهی عثمان و جنگ با سیدالوصیین (علیه السلام) داد و هزاران نفر را در این میدان به هلاکت رسانید. او بود که فرمان قتل عثمان بن حنیف صحابی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را که عامل امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر بیت المال بصره بود صادر کرد، و البته علت این فرمان را باید در آن جستجو کرد که پسر حنیف در زمره ی کسانی بود که پس از غصب خلافت توسط ابوبکر در مسجد با وی به احتجاج پرداخت.(3)

و ...

از فتاوی عایشه آن است که مردان بزرگسال نیز می توانند به راحتی به زنانی که بخواهند محرم شوند!

عایشه می گوید: آیه ی رجم و ده بار شیردادن به بزرگسالان نازل شد و در صحیفه ای در زیر سریر من بود، ولی هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از دنیا رفت و ما مشغول به ایشان بودیم، بزی آمد و آن را خورد!

در نقلی دیگر وی گوید:

«هنگامی که ایشان بیمار بودند و ما مشغول ایشان بودیم، گوسفندمان داخل شد و آن را خورد!

البته عایشه بعدها کار مردم را آسانتر کرد و گفت: ابتدا قرآن ده بار شیردادن را برای محرم شدن لازم دانسته بود، ولی پس از مدتی نسخ شد و به پنج بار تقلیل یافت، و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از دنیا رفت و ما این آیات را در قرآن می خواندیم!»(4)

ص: 138

2- صحیح بخاری ج 40 ص 46

3- الاحتجاج ج 1 ص 97/ بحار الانوار ج 28 ص 189/ الیقین ص 336

4- صحیح مسلم ج 4 ص 167/ سنن دارمی ج 2 ص 157/ صحیح ابن حبان ج 10 ص 35

عایشه بدین وسیله مردانی را که دوست می داشت نزد او بروند و او را مشاهده کنند، نزد خواهران و خواهرزادگان خود می فرستاد تا از آن ها شیر بخورند، و بر عایشه وارد شوند و دیگر از آن ها حجاب نگیرد!«(1) زهری می گوید:

«عایشه تا دم مرگ فتوا می داد که شیر خوردن پس از شیر گرفتن، محرمیت می آورد!«(2)

### طلاق با بیزاری خدا و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)

حضرات معصومین (علیهم السلام) به جهت ولایت الهیه ی خود، ویژگی های منحصر به فردی دارند که سایرین ندارند. یکی از این ویژگی ها آن است که حتی پس از شهادت معصوم پیشین می توانند علقه ی زوجیت و همسری که میان آن معصوم و همسرش بوده است را از بین ببرند و او را طلاق دهند.

عایشه نیز چنین سرنوشتی دارد. امیرالمؤمنین (علیه السلام) در جنگ جمل، طبق وصیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) او را طلاق دادند و برای همیشه از همسری آن حضرت درآوردند، گرچه حتی اگر در این همسری باقی می ماند نیز برای او سودی نداشت و سوره ی تحریم و ماجرای زنان لوط و نوح نبی (علیهما السلام) نیک گواهی بر این مطلب است.

امام محمدباقر (علیه السلام) می فرماید:

در جنگ جمل هنگامی که شتر عایشه مورد اصابت تیر قرار گرفت امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند:

«به خدا قسم او را طلاق می دهم، آن گاه قسم دادند که هرکس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیده است که فرمودند: یا علی (علیه السلام)! اختیار زنان من بعد از من به دست تو است، برخیزد و شهادت دهد.

پس سیزده نفر که در میان آن ها دو تن از جنگجویان بدر بودند، برخاستند و بر این مطلب گواهی دادند.»(3)

در حدیث دیگری پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند:

«برخی از زنان من روز قیامت مرا نخواهند دید و آن ها کسانی هستند که اوصیای پس از من آن ها را طلاق می دهند.»(4)

### عایشه در دوران ظهور

امام باقر (علیه السلام) می فرماید:

«وقتی قائم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ما قیام کند حمیرا (عایشه) را نزد او می آورند تا بر او حدّ جاری کند و انتقام مادرش فاطمه (سلام الله علیها) را از او بگیرد.

عبدالرحیم بن قصیر می گوید، عرضه داشتیم: فدایت شوم، چرا او را حد می زنند؟

- 1- مسند احمد ج 6 ص 271 / سنن بيهقي ج 7 ص 460
- 2- المصنف صنعاني ج 7 ص 459 / كنز العمال ج 6 ص 284
- 3- الاحتجاج ج 1 ص 240 / بحار الانوار ج 32 ص 210
- 4- اثبات الوصية ص 163



فرمودند: به جهت افتراپی که بر مادر ابراهیم زد.

گفتم: پس چرا خدای (عز و جل) حدّ او را تا زمان قائم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) تأخیر انداخت؟ فرمودند: زیرا خدا، محمّد (صلی الله علیه و آله و سلم) را برای رحمت مبعوث کرده بود و قائم (علیه السلام) را برای انتقام خواهد فرستاد. «(1)

ص: 140

---

1- محاسن ج 2 ص 339 / دلایل الامامة ص 485 / بحار الانوار ج 22 ص 242

فصل نهم: قتل ابوبكر و عمر

اشاره

ص: 141

## «بیان حال ابوبکر و عمر هنگام مرگ»

«سلیم گفت: تمام سخنان ابن غنم را برای محمدبن ابی بکر نقل کردم.

محمدبن ابی بکر گفت: به کسی نگو من نیز خودم هنگام مرگ پدرم حاضر بودم که وقت مرگ همین سخن را می گفت.

عایشه گفت: پدرم هذیان می گوید.

محمدبن ابی بکر گفت: بعداً عبدالله! پسر عمر را ملاقات کردم در زمان خلافت عثمان و آن چه وقت مرگ پدرم شنیده بودم برای عبدالله گفتم، و از او عهد گرفتم که برای کسی نقل نکند.

عبدالله پسر عمر گفت: این سخن را نشنیده بگیر، به خدا قسم پدرم نیز همین سخن پدر تو را بدون کم و بیش گفت.

سلیم می گوید: محمدبن ابی بکر گفت: بعد پسر عمر خواست گفتارش را اصلاح کند، زیرا ترسید این موضوع را به علی (علیه السلام) خبر بدهم، چون می دانست که من به علی (علیه السلام) محبت دارم و مجذوب او هستم.

بلافاصله گفت: پدرم هذیان گفته است.

محمدبن ابی بکر می گوید: بعد خدمت امیرالمؤمنین (علیه السلام) رسیدم و برای آن چه از پدرم و آن چه پسر عمر برایم گفته بود، خدمت آن حضرت عرض کردم.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: این موضوع را کسی که از تو و پسر عمر راستگوتر است از قول پدرش و پدر تو و ابوعبیده و سالم و معاذ برای من نقل کرده است.

گفتم: چه کسی یا امیرالمؤمنین (علیه السلام)؟

فرمودند: هرکسی که گفته.

من فهمیدم مقصودش کیست.

گفتم: یا امیرالمؤمنین! راست گفتم، من گمان کردم شخصی برای تو نقل کرده است زیرا وقتی پدرم مُرد کسی جز من آن جا نبود.

سلیم گفت به ابن غنم گفتم: معاذ به طاعون از دنیا رفت، ابوعبیده بن الجراح با چه مرضی مُرد؟

گفت: با «دُبَّیله» (زخم و جراحی که در داخل بدن پیدا می شود).

سپس ابن غنم گفت: بعد محمدبن ابی بکر را دیدم و پرسیدم آیا در وقت مرگ پدرت، جز برادرت عبدالرحمن و خواهرت عایشه و عمر کسی دیگر حاضر بود و آن چه تو از پدرت شنیدی آن ها نیز شنیدند؟

گفت: آن ها از پدرم چیزی تازه و عجیب شنیدند و گریه کردند و گفتند: هذیان می گوید. ولی من هرچه شنیدم آن ها نشنیدند.

گفتم: آن چه آن ها از ابوبکر شنیدند چه بود؟

محمدبن ابی بکر گفت: ابوبکر صدای وای و ویل را سرگرفته بود.

در آن حال عمر به او گفت: ای خلیفه ی رسول الله! برای تو چه پیش آمده که ویل و وای سر داده ای؟

ص: 142

ابوبکر (وقت مرگ) گفت: این رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) است با علی (علیه السلام) که به من بشارت آتش می دهند و در دست ایشان همان نوشته ای است که در کعبه معاهده کردیم و نوشتیم.

او به من می گوید: به آن عهدنامه وفا کردی و با یارانت علیه ولیّ خدا قیام نمودی، بر آتش اسفل السافلین مژده ات باد!

وقتی عمر این سخنان را شنید بیرون رفت در حالی که می گفت: هذیان می گوید.

پدرم گفت: نه به خدا سوگند! هذیان نمی گویم.

عمر گفت: چگونه هذیان نمی گویی در حالی که تو دومی آن دو نفر (پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و ابوبکر) هستی در غار.

ابوبکر جواب داد: اکنون هم مگر به تو باز نگفتم که محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) - و نگفت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) - هنگامی که در غار در کنارش بودم فرمود: من کشتی جعفر و یارانش را می بینم که در دریا شناور است. گفتم: آن را به من نشان بده، دستی به صورتم کشید که کشتی را دیدم و در این جا یقین کردم که او جادوگراست، در مدینه این را به تو گفتم و هر دو بر این عقیده شدیم که او جادوگراست.

عمر گفت: ای اهل خانه! پدرتان ابوبکر هذیان می گوید، آن چه از او شنیدید پنهان کنید تا اهل بیت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شما را سرزنش نکنند.

محمد بن ابوبکر می گوید: سپس برادرم و عایشه بیرون رفتند تا برای نماز وضو بگیرند. پس از رفتن این دو، سخنانی از پدرم شنیدم که اینان نشنیده بودند. وقتی اتاق خلوت شد به او گفتم: ای پدر بگو لا اله الا الله! گفت: ابدأ نمی گویم و نمی توانم بگویم تا وارد آتش و تابوت شوم.

چون کلمه تابوت به زبان آورد گمان کردم هذیان می گوید.

پرسیدم: کدام تابوت؟

گفت: تابوتی از آتش که قفل زده شده به قفلی از آتش برای آن دوازده نفر، من و رفیقم از آن ها هستیم.

گفتم: عمر را می گویی؟

گفت: آری، و ده نفر دیگر در چاهی از جهنم هستیم. بر در آن چاه سنگ بزرگی است، هنگامی که خداوند اراده کند تا جهنم شعله ور شود آن سنگ را بر می دارد.

محمد بن ابی بکر گفت به پدرم گفتم: هذیان می گویی.

گفت: نه، به خدا! هذیان نمی گویم.

خداوند ابن صهّاک (عمر) را لعنت کند، او بود که مرا از ذکر دور کرد، بعد از آن که به من رسیده بود. بد رفیقی بود برای من، خدا او را

لعنت کند. سپس صورتش را بر زمین چسبانید و مدام، ویل و ثبور گفت تا چشم از جهان پوشید.

عمر وارد منزل شد و گفت: آیا بعد از رفتن من ابوبکر چیزی گفت؟

کلماتی که پدرم گفته بود برای او گفتم.

ص: 143

عمر گفت: خدا خلیفه رسول الله (ابوبکر) را رحمت کند. پنهان کنید همه این ها را، چون این ها همه هذیان است و شما خانواده ای هستید که در مریضی تان هذیان گفتن رسم است. عایشه به عمر گفت: راست می گویی؟

سپس عمر به من (محمد بن ابوبکر) گفت: مبادا چیزی از آن چه شنیدید در بیرون بازگو شود تا پسر ابی طالب و خانواده اش شما را سرزنش کنند.

سلیم می گوید: به محمد بن ابی بکر گفتم: به نظر تو قضیه آن پنج نفر و گفتگویشان را چه کسی برای امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل کرده است؟

محمد بن ابی بکر گفت: پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، امیرالمؤمنین (علیه السلام) هر شب او را در خواب می بیند و با او سخن می گوید به مانند حال بیداری، زیرا رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده: هر که مرا در خواب ببیند خود من را دیده است زیرا شیطان به صورت من در خواب و بیداری کسی نمی آید و نه به صورت یکی از اوصیای من تا روز قیامت.

سلیم گوید: محمد بن ابی بکر گفتم: چه کسی این قصه را برای تو نقل کرده است؟

گفت: علی (علیه السلام).

سلیم گفت: من نیز از او این را شنیدم.

من به محمد بن ابی بکر گفتم: شاید فرشته ای از فرشتگان برای علی (علیه السلام) نقل کرده است.

گفت: همین طور است.

پرسیدم: فرشتگان جز با انبیاء هم سخن می گویند؟

گفت: مگر قرآن نخوانده ای؟

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ وَلَا مُحَدِّثٍ»

«قبل از تو رسول و نبی و کسی که ملائکه با او سخن بگویند نفرستادیم.»

پرسیدم: امیرالمؤمنین (علیه السلام) محدث بود؟

گفت: بلی! و فاطمه (سلام الله علیها) هم چنین بود، اما پیغمبر نبود و مریم محدثه بود و پیغمبر نبود و هم چنین ساره عیال حضرت ابراهیم (علیه السلام) ملائکه را دید، او را به اسحاق و بعد از اسحاق به یعقوب بشارت دادند، اما پیغمبر نبود.

سلیم گوید: وقتی محمد بن ابی بکر در مصر کشته شد، به آن حضرت تسلیت گفتم: من این حدیث محمد بن ابی بکر و آن چه ابن غنم به من حدیث کرده بود به حضرتش گفتم؛

فرمود: راست گفت محمّد، خدا او را رحمت کند، بدان که او شهیدی است زنده که رزق و روزی داده می شود. ای سلیم! من و اوصیای من که یازده نفر از فرزندانم هستند پیشوایان هدایت و هدایت شده ای هستید که فرشتگان با آن ها سخن می گویند. گفتم: ایشان کیانند؟

فرمود: این دو پسرم حسن و حسین، سپس این پسرم- درحالی که دست علی بن حسین (علیه السلام) را که شیرخواره بود گرفت- و بعد هشت نفر از فرزندانم یکی بعد از دیگری. ایشانند که خدا به آنان قسم یاد



کرده: «وَالِدٌ وَمَا وُلْدٌ» یعنی: قسم به پدر و فرزندان او. مراد از پدر، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و منم و مقصود از فرزندان، یازده نفر جانشینانند (علیهم السلام). گفتم: یا امیرالمؤمنین! آیا دو امام در یک زمان می شود، فرمود: نه مگر این که یکی از ایشان ساکت باشد و سخن نگوید تا امام اول از دنیا برود.»

### « گفتار عمر هنگام مرگ »

عبدالله بن عمر گفت:

«وقتی که وفات پدرم نزدیک شد، مدتی بیهوش می شد و مدتی بعد به هوش می آمد، گفت: ای پسر! علی بن ابی طالب (علیه السلام) را قبل از مرگ به من برسان.»

پس گفتم: چه کار داری - به علی (علیه السلام) - و حال آن که خلافت را در شورا قرار دادی و شریک کردی با او غیر او را؟

گفت: ای پسر! شنیدم از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) که می فرمود: به درستی که در آتش تابوتی است که محشور می شود در آن دوازده نفر از اصحاب من. سپس رو کردند به ابوبکر و فرمودند: برحذر باش از این که اولین آن ها باشی. سپس رو کردند به معاذبن جبل و فرمودند: برحذر باش مبادا دومی آن ها باشی.

سپس رو کردند به من و فرمودند: مبادا ای عمر! این که تو سومی آن ها باشی.

و به تحقیق که بیهوشی به من رو آورد ای پسر! و دیدم تابوت را در حالی که نبود در آن مگر ابوبکر و معاذبن جبل، و بی شک من نیز سومی آن ها خواهم بود.

عبدالله بن عمر گفت: پس به سوی علی بن ابی طالب (علیه السلام) روانه شدم و عرض کردم: ای پسر عم رسول خدا!

به درستی که پدرم تو را می خواهد برای امری که آن امر او را محزون کرده.

پس علی (علیه السلام) با من به خانه عمر داخل شدیم. عمر گفت: ای پسر عم رسول خدا! آیا نمی گذری و عفو نمی کنی مرا؟ و آیا مرا حلال نمی کنی از خودت و از زوجه خودت (فاطمه (سلام الله علیها))؟ و من تسلیم تو می کنم و برمی گردانم خلافت را.

پس حضرت (علیه السلام) فرمودند: بله، به شرط این که در جمع مهاجرین و انصار باشد و حق آن هایی که تو علیه آنان خروج کردی باز پس بدهی و آن چه که بین تو و صاحبیت - یعنی ابوبکر - از معاهده و قرارداد بود، در جمع مهاجر و انصار اعتراف کنی که آن معاهده برخلاف بوده، و اقرار کن برای ما به حق ما که ولایت از آن ماست. من تو را عفو می کنم و تو را حلال می کنم و ضامن می شوم برای تواز دختر عمویم فاطمه (سلام الله علیها).

عبدالله بن عمر گفت: وقتی پدرم این کلمات را شنید روی خود را به سوی دیوار برگرداند و گفت: النار یا امیرالمؤمنین! ولا العار، یعنی به آتش می روم و ننگ و عار را برای خود نمی خرم.

سپس علی (علیه السلام) بلند شد و از نزد او بیرون رفت.



پس پسرش به عمر گفت: پدرم، به تحقیق که انصاف داد به تو این مرد- یعنی علی (علیه السلام) - پس عمر به پسرش گفت: ای پسر! به درستی که او خواست ابوبکر را از قبرش بیرون بیاورد و برای او و پدرت آتش روشن کند و طایفه قریش صبح کند در حالی که دوستان اهل ولایت برای علی بن ابی طالب (علیه السلام) باشند، بخدا سوگند این امر ابداً نخواهد شد. راوی گفت: سپس علی بن ابی طالب (علیه السلام) به عبدالله بن عمر فرمود:

قسم می دهم تو را به خدا، پدرت بعد از بیرون آمدن من چه گفت؟

عبدالله گفت: حال که مرا به خدا قسم دادی، او -عمر- گفت: به درستی که اصلح قریش- یعنی علی بن ابی طالب (علیه السلام) که موصوف بود به اصلح- مردم را به محجّه بیضاء یعنی بر راه روشن شرع و شریعت وا می دارد و مردم را به برپاداشتن کتاب پروردگارشان و سنت پیغمبرشان فرا می خواند.

حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: ای پسر عمر! پس در جواب چه گفتی؟

او گفت: به او گفتم پس چه تو را مانع می شود از این که او را خلیفه قرار دهی؟

علی (علیه السلام) فرمودند: چه جواب داد؟

عبدالله بن عمر گفت: عمر رو کرد به من و گفت: کتمان کن.

علی (علیه السلام) فرمودند: پس به درستی که رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) در حیاتش و شب وفاتش به آن چه عمر گفت مرا خبر داد. قسم می دهم تو را به خدا ای پسر عمر! اگر من خبر بدهم به تو به آن- به آن چه پدرت- مرا تصدیق می کنی؟

پسر عمر گفت: اگر سؤال بشوم- یعنی اگر سؤال کنی- می گویم.

علی (علیه السلام) فرمودند: او (یعنی عمر) وقتی که گفتی: پس چه چیز تو را منع می کند این که او را خلیفه قرار دهی؟

در جوابت گفت: منع می کند مرا نسبت به آن صحیفه ای که نوشتیم و آن عهدی که در کعبه است- اشاره به همان صحیفه که در کعبه آن را دفن کردند و قبلاً ذکر آن گذشت -پس پسر عمر ساکت شد. علی (علیه السلام) به او فرمود: سؤال می کنم تو را به حق رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) برای چه ساکت شدی و جواب نمی دهی؟ سلیم گفت: دیدم در حالی که گریه گلوی او را گرفته و چشمان او اشک می ریخت. سپس عمر آهی کشید و ساعتی بعد مُرد. (1)

مُردن او در شب نهم از ماه ربیع الاول سال بیست و سه از هجرت نبوی اتفاق افتاد و نیز گفته شده چهار روز باقی مانده از ذی الحجه از سال مذکور مُرد؛ البته قول اول صحیح تر است و عمر در آن وقت هفتاد و سه ساله بود.

ص: 146

## « کیفیت قتل عمر »

نافع از ابن نعیم از عامر بن عبدالله بن زبیر از پدرش گفت:

«یک روز صبح با عمر بن خطاب در بازار می رفتیم در حالی که او به دست من تکیه زده بود. ابولؤلؤ غلام مغیره بن شعبه او را دید و گفت: آیا درباره خراج من به مولای من سفارشی نمی کنی؟»

عمر پرسید: خراج تو چند است؟ جواب داد: یک دینار.

عمر گفت: سفارش نمی کنم، تو کارگر خوبی هستی و این خراج زیاد نیست.

سپس عمر به او گفت: یک آسیاب برای من می سازی؟ ابولؤلؤ گفت: آسیابی برای تو می سازم که زبانزد مشرق و مغرب شود.

ابن زبیر گفت: با سخن ابولؤلؤ امری در دلم خطور کرد و واقع شد. چون ندای نماز صبح داده شد عمر از خانه خارج شد.

ابن زبیر گوید: من در مصلاهی خودم مشغول نماز بودم و ابولؤلؤ روی زمین دراز کشیده بود در کمین عمر که پس از آن با شش ضربه کارد او را زد که یکی از آن ها زیر نافش اصابت کرد و باعث قتلش شد. <sup>(1)</sup>

مجلسی (رحمه الله) در «بحار» آورده که ابولؤلؤ با خود چاقویی دو لبه آورده بود، چون عمر از مسجد خارج شد سیزده نفر با او آمده بودند و با او خارج شدند که ابولؤلؤ دستگیر شد و زمانی که دستگیر شد خود را کشت.

از کتاب «استیعاب» نقل شده است که:

«چون ابولؤلؤ با چاقو به شکم عمر ضربت زد، عمر گفت: برای من طبیب بیاورید.

چون طبیب آوردند از او پرسید: کدامیک از شراب ها برای تو خوش تر است؟

گفت: نبیذ. به او نبیذ خوراندند.

نبیذ از یکی از سوراخ های شکم او بیرون ریخت.

مردم گفتند: این خون و چرک است.

گفت: شیر به من بدهید، شیر به او دادند باز از محل سوراخ بیرون آمد.

طبیب به او گفت: فکر نمی کنم به شب برسی، هر چه می خواهی بکن.

این کیفیت قتل او که باید با شکم پر از شراب بمیرد.»

مجلسی از یکی از اصحاب نقل کرده است که:

«عمر دوست داشت خدا را ملاقات کند در حالی که شکم او پر از شراب باشد. پس نظر کنید ای صاحبان بصیرت به حال خلیفه که با چه افتضاح و خلاف شرعی از دنیا می رود و با دقت نظر کنید؛ این

ص: 147

---

1- در شرح نهج البلاغه مرحوم خوبی (رحمه الله) ج 3 ص 75

کجا و شهادت سعادت‌مندانہ ی امیرالمؤمنین مولى الموحدین (علیه السلام) کجا، آن حالات روحانی و کلمات حکمت آمیز و آثار نور و علم از آن حضرت، در وقت رحلت و شهادت.»

سدیر از امام باقر (علیه السلام) روایت کرده:

«شارب خمر روز قیامت با روی سیاه و زبان آویزان و آب دهان بر سینه اش سرازیر، می آید؛ و حق است بر خدای (عز و جل) که او را از طینت خبال یا از چاه خبال سیراب کند.

راوی گفت: گفتم چاه خبال چیست؟

فرمود: چاهی است که چرک و کثافات زناکاران به آن چاه می ریزد.» معلوم شد که خلیفه وقت با این گناه بزرگ که مورد عذاب الهی است از دنیا رفت تا گفته شود: آن چه ظلمت و نکبت همه دارند تو تنها داری.

ص: 148



## «عذاب عمر و ابابکر در عالم برزخ و قیامت»

### عذابی سخت تر از شیطان

امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

«عمر را روز قیامت می آورند در صدویست قید و بند و صدویست غل و زنجیر! ابلیس نگاهی به او انداخته و با تعجب می گوید: این دیگر کیست که خدا عذاب او را مضاعف کرده؟! این من بودم که همه را گمراه کردم!

گویند: این عمر است!» (1)

### دردناک ترین عذاب در قیامت

در روایت آمده که:

«مقصود از آیه ی شریفه ی:

«فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ\* وَلَا يُوثِقُ وَتَأْفَهُ أَحَدٌ» (2)

«پس در آن روز هیچ کس چون عذاب کردن او عذاب نکند\* و هیچ کس چون در بند کشیدن او در بند نکشد.»

عمر (لعنه الله) است که عذاب او در قیامت از همه بیشتر و غل و زنجیر او از همه سخت تر می باشد.» (3)

### شیون در آتش

امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

«اهل جهنم از ابوبکر و عمر اذیت می شوند! و از صدای (نال و شیون) آن ها عذاب می کشند!» (4)

### شقی تر از ابلیس

امام صادق (علیه السلام) از پدرشان از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) روایت کرده اند که شیطان می گوید:

«هنگامی که به جهت گناهم مرا (رانده و) به آسمان چهارم پایین آوردند عرض کردم: ای خدای من! ای آقای من! گمان نمی کنم از من بدبخت تر و شقی تر آفریده باشی!

خطاب آمد: چرا! شقی تر از تو هم آفریده ام. نزد مالک (مسئول جهنم) برو تا او را به تونشان دهند... مالک مرا به طرف جهنم برد، اولین طبق را بالا زد... تا این که به هفتمین طبق رسید، هر آتشی از آتش قبل سخت تر!... دو نفر را دیدم که زنجیرهای آتشین به گردنشان انداخته آن ها را آویزان کرده و با گرزهای آتشین بر سر آن ها می کوبند...»



- 
- 1- تفسیر عیاشی ج 2 ص 223/ بحار الانوار ج 30 ص 232
  - 2- سورہ مبارکہ فجر آیات 25-26
  - 3- تفسیر قمی ج 2 ص 41/ احتجاج ص 85/ بحار الانوار ج 28 ص 278 و ج 30 ص 171
  - 4- الخرائج والجرائح ج 1 ص 298/ الصراط المستقیم ج 2 ص 186/ بحار الانوار ج 47 ص 112

«یاری کردم محمّد (صلی الله علیه و آله و سلم) را به واسطه ی علی (علیه السلام)!» این دو نفر دشمن ستم گر در حق آن دو بزرگوار می باشند.»(1)

## صندوقی در قعر جهنم

جناب سلمان می گوید امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در روز بیعت با ابوبکر فرمودند:

«من فقط یک مطلب را می خواهم بازگو کنم: شما را به خدا! ای چهار نفر! (یعنی من (سلمان)، زبیر، ابوزر، مقداد) آیا شنیدید که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: دوازده نفر - شش نفر از گذشتگان و شش نفر از آخرین - در صندوقی آتشین در چاهی از جهنم هستند، صندوقی که قفل بر آن زده شده است، بر آن چاه صخره ای است که هرگاه خدای تعالی اراده فرماید جهنم شعله ور شود آن صخره را از در آن چاه بردارد، جهنم از شعله ی آن چاه پناه به خدا می برد!

وقتی از نام آن ها پرسیدیم فرمود:

از گذشتگان: فرزند حضرت آدم (علیه السلام) که برادرش را کُشت (قابیل)، فرعون (بزرگ فرعون ها، و آن که با حضرت ابراهیم (علیه السلام) درباره ی پروردگارش احتجاج کرد (نمرود)، و دو نفر از بنی اسرائیل که باعث تحریف کتاب آسمانی و تغییر سنت (پیامبران (علیهم السلام) شدند: یکی مردم را یهودی و دیگری، دیگران را نصرانی کرد، و ششمین آن ها ابلیس است.

اما آخرین: دجال، و پنج نفری که صحیفه (ملعونه) را نوشتند و هم پیمان شدند بر دشمنی تو - ای برادر! - و تصمیم گرفتند که به کمک یکدیگر علیه تو فعالیت کنند و یک یک آن ها را نام بردند. سلمان می گوید: ما چهار نفر گفتیم: راست می گویی، شهادت می دهیم که ما این مطلب را از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدیم.»(2)

بنابر روایت دیگر: «نفرات آخرین: ابوبکر، عمر، عثمان، معاویه، بزرگ خوارج (ذوالثدیه) و ابن ملجم می باشد.»(3)

## خداوند با آنان سخن نمی گوید

ابوحزمه ثمالی (رحمه الله) گوید، امام سجاد (علیه السلام) فرمودند:

«ثَلَاثَةٌ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ: مَنْ جَحَدَ إِمَامًا مِنَ اللَّهِ أَوْ ادَّعَى إِمَامًا مِنْ غَيْرِ اللَّهِ أَوْ زَعَمَ أَنَّ لِفُلَانٍ وَفُلَانٍ فِي الْإِسْلَامِ نَصِيبًا»(4)

«سه گروهند که خداوند در روز قیامت با آن ها سخن نمی گوید و به آن ها نظر لطف نمی افکند و آن ها را از گناه پاک نمی سازد و عذاب دردناک خواهند داشت: 1- کسی که امامت امامی از ائمه طاهرين (علیهم السلام) را

ص: 151

1- اختصاص ص 108 / بحار الانوار ج 8 ص 315 و ج 30 ص 274 و ج 39 ص 191

2- کتاب سلیم ج 2 ص 569 / احتجاج ص 86 / بحار الانوار ج 28 ص 296 و ج 30 ص 406-405

3- تفسير قمى ج 2 ص 449/ بحار الانوار ج 30 ص 407

4- تفسير عياشى ج 1 ص 178

انکار کند. 2- کسی که ادّعی امامت از طرف غیر خدا کند. 3- کسی که گمان کند ابوبکر و عمر نصیب و بهره ای در اسلام دارد.»

## مُرداری بر صراط

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند:

«عثمان مُرداری بر صراط باشد که دوستانش به طرف او کشیده شده و دشمنانش از او عبور نمایند.» (1)

همین مطلب از امام حسین (علیه السلام) نیز روایت شده است.

## اولین محاکمه قیامت، عُمَر قاتل حضرت محسن (علیه السلام)

حضرت صادق (علیه السلام) فرمودند:

«چون حضرت رسالت (صلی الله علیه و آله و سلم) را به معراج برند، حق تعالی به او وحی کرد که:

«... و اولین کسی را که در قیامت به او حُکم خواهد کرد، محسن فرزند علی (علیه السلام) خواهد بود، که حُکم خواهد کرد بر کشته شده ی او عمر بن خطاب، بعد از او، بر قَتْفُذ که به امر او رفت و در بر شکم فاطمه (سلام الله علیها) زد و محسن او را شهید کرد، پس آن دو ملعون را حاضر کنند و تازیانه های آتش بر ایشان بزنند، که اگر یکی از آن ها بر دریا واقع شود همه به جوش آیند از مشرق تا مغرب و اگر بر کوه های دنیا بگذرانند هر آینه خاکستر شوند...» (2)

## دوازده نفر در یک تابوت آتشین

دیلمی آورده است: (هنگامی که اولی در حال جان دادن بود) آه و واویلا می کرد؛

«دومی به او گفت: ای خلیفه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) چرا چنین می کنی؟

گفت: این رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به همراه علی بن ابیطالب (علیه السلام) است که مرا بشارت به جهنم می دهند و با ایشان آن صحیفه ای است که در خانه کعبه بر آن هم پیمان شدیم (که مربوط به توطئه قتل پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در شب عقبه بود) و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید: همانا به عهد خود وفا کردی و بر ولیّ خدا خروج نمودی پس بشارت بر تو و رفیقت در پایین ترین درکات جهنم.

دومی گفت: ... بگو «لا اله الا الله».

اولی گفت: نمی گویم و هیچ گاه نیز نمی توانم بگویم تا این که در جهنم وارد و داخل تابوت شوم.

وقتی اسم تابوت را برد گمان کردم هذیان می گوید، از این رو گفتم: کدام تابوت؟

گفت: تابوتی از آتش که با قفل آتشین بسته شده که در آن دوازده نفرند من و این رفیقم و... سپس صورتش را به زمین چسباند و پیوسته آه و

---

1- تقريب المعارف ص 295-293/ بحار الانوار ج 30 ص 310-306

2- جلاء العيون/ علامه مجلسي ص 238

3- فرحة الزهراء ص 208/ ارشاد القلوب ص 392

## طلب استغفار فلانی (اولی) از امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) به حادثه‌ای که نزد حضرت بود فرمودند:

«آیا می بینی آن چه را من می بینم؟»

عرضه داشت: چطور بینم آن چه شما می بینید و حال آن که خدای متعال برای شما نوری قرار داده و چیزی عطا فرموده که به هیچ احدی عطا نفرموده است؟

حضرت فرمودند: این فلانی - اولی - است بر دری از درهای آتش قرار دارد و می گوید: ای ابالحسن! مرا ببخش. خداوند او را نیامرزد.

گوید: حضرت کمی مکث کرده و سپس فرمودند: ای حارث آیا می بینی آن چه را من می بینم؟

عرضه داشتیم: چطور بینم آن چه شما می بینید و حال آن که خدای متعال برای شما نوری قرار داده و چیزی عطا فرموده که به هیچ احدی عطا نفرموده است؟

حضرت فرمودند: این فلانی - دومی - است بر دری از درهای آتش و می گوید: ای ابالحسن! مرا ببخش. خدا او را نیامرزد. (1)

## هر روز عذابش بیش باد!

حضرت سلمان گوید که امیر مؤمنان (علیه السلام) به من فرمودند:

«ای سلمان! آیا دوست داری کسی را که (در دنیا) با تو معاشرت داشت نشانت دهم؟»

عرض کردم: آری!

حضرت لب هایش را تکان دادند. دیدم ملائکه غلاظ و شداد (ملائکه عذاب) شخصی را آوردند که بر گردن او زنجیرهای آهنین بود و آتش از بینی و دهان او تا آن جا که چشم می دید به طرف آسمان می رفت و دود آن خلق را فراگرفته بود و ملائکه ای که پشت سر او بودند و او را می زدند تا راه رود و زبانش از شدت عطش از پشت بیرون آمده بود تا نزدیک به ما شد،

حضرت به من فرمودند: آیا او را می شناسی؟

آن گاه من نظر کردم دیدم او، فلانی - دومی - (در روایت به اسم او تصریح شده) است.

او گفت: ای امیر مؤمنان به دادم برس، من تشنه ام و عذاب می شوم.

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) امر فرمودند: عذاب بر او بیشتر کنید، دیدم زنجیرها بیشتر شد و ملائکه و آتش هم بیشتر شدند و او را با ذلت و خواری گرفتند.

آن گاه حضرت فرمودند: ای سلمان! این فلانی است. این احوال اوست و همانا از اول مرگش تا امروز روزی نیست مگر این که ملائکه او

را نزد من می آورند و من به آن ها می گویم: عذابش را بیشتر کنید، پس عذاب بر او بیشتر می شود تا روز قیامت.»(2)

ص: 153

---

1- فرحة الزهرا ص 214 / بحار الانوار ج 40 ص 285

2- فرحة الزهرا ص 216 / لنالی الاخبار ج 5 ص 49

## آرزویی که هرگز محقق نمی شود

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) به جابر بن عبدالله انصاری فرمودند:

«ای جابر! برهوت بر من نمودار شد و شینبویه و حبتر (اولی و دومی) را دیدم که در تابوتی در برهوت (1)

عذاب می شوند.

پس مرا صدا زدند: ای اباالحسن! ای امیر مؤمنان! ما را به دنیا برگردان، اقرار به فضل و ولایت تو می کنیم.

من گفتم: نه به خدا سوگند نمی کنم- نه به خدا سوگند - این کار ابدًا نمی شود.

سپس حضرت (علیه السلام) این آیه را قرائت فرمودند:

«وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ» (2)

«اگر برگردانده شوند (به دنیا) دوباره به آن چه از آن نهی شده اند بازگردند و آنان دروغگو یابند.» (3)

با آغوش باز پیش به سوی جهنم

مرحوم آیت الله سیدهاشم بحرانی در کتاب مدینه المعاجز می نویسد:

«دوباره جریان قتل فلانی (در روایت به اسم دومی تصریح شده است) از ابن عباس و کعب الاحبار در حدیثی طولانی آمده است که عبدالله فرزند فلانی (دومی) گفت: چون زمان مرگ پدرم فرا رسید گاهی از هوش می رفت و دوباره به هوش می آمد تا این که یک بار که به هوش آمد مرا صدا کرد و گفت: فرزندم! قبل از این که بمیرم علی بن ابیطالب (علیه السلام) را بر بالینم حاضر کن.

گفتم: تو را با علی بن ابیطالب (علیه السلام) چه کار؟ و حال آن که برای بعد از خود شورا تشکیل داده ای و او را هم یکی از آن ها قرار داده ای؟

پدرم گفت: فرزندم! از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدم که می گفت: در آتش دوزخ تابوتی است که در آن 12 نفر از اصحاب من در آن خواهند بود و آن گاه رو به اولی (در روایت به اسم اولی تصریح شده است) کرد و گفت: از آن بترس که اولین آن ها باشی! سپس رو به معاذبن جبل کرد و فرمود: پرهیز که دومین آن ها باشی! سپس رو به من کرد و فرمود: بترس که سومین آن ها باشی!

فرزندم! لحظاتی قبل از هوش رفتم و در همان حال تابوتی را مشاهده کردم که در آن اولی (در روایت به اسم اولی تصریح شده است) و معاذبن جبل بودند و من هم سومین آن ها بودم.

عبدالله می گوید: به سراغ علی بن ابیطالب (علیه السلام) رفته و گفتم: ای پسر عموی رسول خدا (علیه السلام)! پدرم برای امری که او را نگران ساخته فرا خوانده.



پس او به همراه من آمد و چون بر بالین پدرم حاضر شد؛ پدرم به او گفت: ای پسر عموی رسول خدا (علیه السلام)!

ص: 154

---

1- چاهی است در «حضر موت» که ارواح کفار در آن جایند و در روایت است که بدترین آب روی زمین آب برهوت است. / مجمع

البحرین ج 1 ص 193

2- سوره مبارکه انعام آیه 28

3- فرحة الزهراء ص 218 / تأویل الآيات ج 1 ص 163

آیا قصد نداری مرا عفو نموده و از سوی خود و از جانب همسرت فاطمه (سلام الله علیها) مرا حلال نمایی؟ و من نیز در عوض، خلافت را به تو تسلیم نمایم؟ علی (علیه السلام) به او گفت: آری اما به شرط این که مهاجر و انصار را جمع نمایی و حقی که از من غصب کرده ای را به صاحبش برگردانی و آن چه را که بین تو و بین دوستت (اولی) از عهدی که بین ما بود را بیان کنی و به حق ما اعتراف نمایی! در آن صورت تو را حلال کرده و نیز از جانب دختر عمویم فاطمه (سلام الله علیها) ضامن حلالیت وی می شوم.

عبدالله می گوید: پدرم چون این سخن را شنید رویش را به دیوار کرد و گفت: ای امیرالمؤمنین (علیه السلام)! نار و آتش را بر ننگ و عار ترجیح می دهم.

از این رو علی (علیه السلام) هم برخاست و از نزد پدرم خارج شد.

عبدالله به پدرش گفت: پدر! او به انصاف با تو برخورد کرد.

گفت: فرزندم! او می خواهد اولی را از قبر بیرون کشیده و او و پدرت را به آتش کشد و قریش را از دوستان و پیروان علی بن ابیطالب (علیه السلام) قرار دهد نه به خدا قسم این شدنی نیست.

سپس حضرت علی (علیه السلام) به عبدالله گفت: ای فرزند (در روایت به اسم فرزند دومی تصریح شده است)!

تو را به خدا قسم می دهم پدرت بعد از خارج شدن من چه گفت؟

عبدالله گفت: به خدا قسم چیزی نگفت فقط گفت: اگر مردم با مرد کم موی جلوی پیشانی (أصلع) بنی هاشم بیعت کنند آن ها را بر مسیر نورانی و اقامه ی کتاب خدا و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رهنمون خواهد گشت.

سپس فرمود: ای فرزند (در روایت به اسم فرزند دومی تصریح شده است)! تو چه پاسخی دادی؟

گفت: من به او گفتم: پدرم چه چیز مانع می شود که او را جانشین و خلیفه بعد از خود نسازی؟

حضرت فرمودند: پدرت چه پاسخ داد؟

گفت: چیزی نمی توانم بازگو نمایم.

حضرت علی (علیه السلام) فرمود: پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) من را به آن چه که بین تو و پدرت رد و بدل شده باخبر ساخته.

عبدالله گفت: پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از چه چیز تو را باخبر ساخته؟

حضرت فرمودند: مطلبی را پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در حیاتش شبی که پدرت را در خواب دیدم که مرده است باخبر ساخت و کسی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را در خواب ببیند مانند آن است که در بیداری ملاقات کرده باشد.

ای فرزند ثانی! آیا اگر آن را برای تو بازگو کنم تصدیق می کنی؟

عبدالله گفت: یا تصدیق می کنم یا سکوت اختیار می کنم.

حضرت علی (علیه السلام) فرمودند: پدرت بعد از آن که من از نزد او خارج شدم در جواب تو که از او سؤال کردی چه چیز مانع می شود که او را بعد از خود جانشین خود نسازی، گفت: به خاطر آن صحیفه و پیمان نامه ای

ص: 155

که آن را در بین خود (مربوط به نقشه قتل پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در شب عقبه) و در خانه کعبه در حجة الوداع نوشته و امضاء نموده ایم. پس از این فرموده ی حضرت، عبدالله سکوت کرد و گفت: از تو می خواهم که به حق رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دست از سرم برداری. سلیم (راوی حدیث) می گوید: عبدالله را در آن مجلس دیدم در حالی که اشک در دیدگانش حلقه زده و گریه، او را دچار تنگی نفس کرده بود، سپس پدرش بعد از ساعتی ناله ای زد و مرد.» (1)

## تعجب و اعتراض شیطان

عیاشی در تفسیر خود به اسناد ابی بصیر از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده است:

«هنگامی که قیامت برپا می شود، ابلیس را در هفتاد قید و هفتاد زنجیر می آورند (قید را در پا و زنجیر را به دست و گردن می زنند) و زُفَر (فلانی) با صدویست قید و صدویست زنجیر است.

ابلیس به زُفَر می نگرد و می گوید: این کیست که خدا عذابش را چندین برابر کرده است در حالی که من همه خلق را گمراه کرده بودم؟ گفته شود: این فرد «زُفَر» (فلانی) است.

می پرسد: چرا سزاوار چنین عذابی شده است؟

در جواب او می گویند: به خاطر سرکشی و طغیان بر (حضرت امیرالمؤمنین) علی (علیه السلام)!

ابلیس به زُفَر (فلانی) می گوید: وای بر تو، آیا ندانستی خدا مرا به سجده آدم امر کرد، من عصیان نمودم و سجده نکردم و از خدا خواستم مرا بر محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و اهل بیتش (علیهم السلام) و شیعیانش تسلط دهد، خدای مرا اجابت نکرده و گفت:

«إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ» (2)

«در حقیقت تو را بر بندگان من تسلطی نیست مگر کسانی از گمراهان که تو را پیروی کنند.»

## جایگاه آتشین

مرحوم ابن قولویه در کتاب شریف «کامل الزیارات» این چنین روایت می کند:

«از عبدالله بن بکیر ارجانی نقل شده، وی گفت: با حضرت صادق (علیه السلام) در راه مکه از مدینه همراه بودم، پس به جایی که «عسفان» نامیده می شد فرود آمدیم و سپس از کنار کوهی سیاه که در سمت چپ جاده بود و کوهی وحشتناک به نظر می آمد عبور کردیم، به محضر آن حضرت عرض کردم: ای پسر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)، چقدر این کوه وحشتناک است! در این راه کوهی مثل این ندیده ام.

حضرت فرمودند: ای پسر بکیر، می دانی این چه کوهی است؟

عرض کردم: خیر.

- 
- 1- فصل الخطاب في تاريخ قتل عمر بن خطاب ص 85/ به نقل از مدينة المعاجز ج 2 ص 95
  - 2- سورة مبارکه اعراف آیه 17

فرمودند: این کوهی است بنام «گَمَد» و آن در وادیی از وادی های دوزخ بوده و در آن قاتلین پدرم امام حسین (علیه السلام) نگه داشته شده اند، (خداوند) آن ها را به ودیعت در این کوه قرار داده است. در حالی که در زیر آن ها آب های جهنمی جاری می باشد، این آب ها عبارت اند از: غسلین (آبی که از پوست و گوشت دوزخیان جاری است)، صدید (آبی که ناشی از چرک و زرد آب باشد)، حمیم (عرق دوزخیان را گویند) آبی که از چاه جوی خارج می شود و آن آبی است گندیده و متعفن، آبی که از چاه فلق در دوزخ خارج می شود و آن آبی است حاصل از چرک و خون مجرمین، آبی که از خبال یعنی چرک بدن دوزخیان جاری است، آبی که از جهنم روان است، آبی که از لظی (وادی از وادی های جهنم) بیرون می آید، آبی که از حطمه (وادی از وادی های جهنم) خارج می شود، آبی که از سقر (وادی از وادی های جهنم) بیرون می آید آبی که از حمیم (وادی از وادی های دوزخ) خارج می شود، آبی که از هاویه (وادی از وادی های دوزخ) بیرون می آید، آبی که از سعیر (وادی از وادی های دوزخ) خارج می شود و من هرگاه در مسیر خود از این کوه عبور کرده ام دیده ام که آن دو تن فریاد بر می آورند و ناله و زاری می کنند و من به قاتلان پدرم حسین (علیه السلام) می نگرم و به آن دو تن می گویم:

این قاتلین آن چه را که شما تأسیس کرده اید انجام داده اند، چرا وقتی زمام امور به دستتان بود به ما رحم نکرده و ما را کشتید و از حقوق خود محروممان نمودید و بر قتل و کشتن ما اقدام کرده و استبداد محض و کامل را به اجرا گذاریدید خدا رحم نکند به کسی که به شما دو نفر رحم کند بچشید وزر و وبالی را که خود فراهمش نموده اید و خدا نسبت به بندگان ظالم و ستمکار نیست.

البتّه دومی تضرّع و اضطرابش شدیدتر از اولی است و بسا ایستاده و حالشان را مشاهده کرده تا اندکی از بغض و کینه و ناراحتی که از ایشان در قلب دارم کاهش یافته و کمی تسلّی و آرامش خاطر پیدا کنم و گاهی از کوهی که آنان در آن قرار دارند، که همان کوه گَمَد است می گذرم.

به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: فدایت شوم هنگامی که از کوه می گذری چه می شنوی؟

فرمودند: صدای آن دورا که فریاد می زنند: به سوی ما بالا بیا تا با تو سخن بگوییم... و می شنوم فریاد زنده ای از کوه فریاد می زند و به من می گوید: جواب آن ها را بده و به آن دو بگو:

«إِخْسُوا فِيهَا...»

«دور شوید و با من سخن نگوئید.»

راوی می گوید به حضرت عرض کردم: فدایت شوم! چه کسانی با آن ها هستند؟

فرمودند: هر فرعونی که از خداوند سرکشی نموده و خداوند اعمال او را حکایت کرده و هرکسی که به بندگان خدا کفر را تعلیم نموده.

عرضه داشتیم: آن ها چه کسانی هستند؟

فرمودند: مانند «بولس» که به یهود تعلیم داد که دست (قدرت) خدا بسته است و مانند «نسطور» که به نصارا آموخت که حضرت عیسی (علیه السلام) پسر خداست و به آن ها گفت: خدایان سه تا هستند (آب و این و روح القدس) و مانند فرعون (زمان حضرت) موسی (علیه السلام) که گفت: من خدای برتر شما هستم و مانند نمرود

که گفت: اهل زمین را مقهور ساختم و هر که در آسمان بود را به قتل رسانیدم؛ و مانند قاتل امیرالمؤمنین

علی (علیه السلام) و قاتل حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) و حضرت محسن بن علی (علیه السلام) و کشنده (دو امام بزرگوار) حسنین (علیهما السلام) اما معاویه و عمرو عاص؛ طمعی به خلاصی ندارند و همراه آن ها تمام کسانی هستند که با ما دشمنی نمودند و دشمنان ما را علیه ما با زبان و دست و مال یاری دادند...

راوی گوید به حضرت عرض کردم: فدایت شوم نهایت این کوه کجاست؟

فرمودند: زمین هفتم و در آن؛ جهنم بر روی دره ای از دره های آن است. بر آن نگهبانانی است که از ستارگان آسمان و قطرات باران و هر چه که در دریاها و زمین است، تعدادشان بیشتر است؛ هریک از ملائکه به چیزی گمارده شده که بر آن (کار) پایدار است و از آن مفارقت نمی کند... (1)

قالَ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى:

«يَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابُهُ أَحَدًا \* وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدًا» (2)

«در آن روز هیچ کس عذابی همانند عذاب او نمی کند\* و هیچ کس هم چون او کسی را به بند نمی کشد»

سلمان فارسی (رحمه الله) به فلانی (دومی) گفت: از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در مورد آیه فوق:

«در آن روز (قیامت) کسی مانند او عذاب نمی شود و کسی مانند او به بند کشیده نمی شود.» سؤال کردم،

حضرت فرمودند: «به درستی که آن شخص تو هستی ای فلانی! او به سلمان گفت: ساکت شو.» (3)

ص: 158

1- کامل الزیارات ابن قولویه ص 326-327

2- سوره مبارکه فجر آیات 25 و 26

3- تفسیر نورالثقلین ج 5 ص 576





## « لعن خداوند بر ایشان و عذاب الهی »

خداوند تبارک و تعالی در قرآن این دو خبیث و ظالمین دیگر در حق اهل بیت (علیهم السلام) را لعن می نماید و مورد عذاب خود قرار می دهد:

«إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا» (1)

«بی گمان کسانی که خدا و پیامبر او را آزار می رسانند خدا آنان را در دنیا و آخرت لعنت کرده و برایشان عذابی خفت آور آماده ساخته است.»

بنابر نقل از طریقه ی عامه و خاصه پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در مورد حضرت زهرا (سلام الله علیها) فرمودند:

«فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي فَمَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي وَمَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ» (2)

«فاطمه (سلام الله علیها) پاره تن من است هرکس او را اذیت کند مرا اذیت کرده و هرکس مرا اذیت کند خدا را اذیت کرده است.»

و باز به نقل از همان دو طریق روایت است که حضرت زهرا (سلام الله علیها) به آن دو لعین فرمودند:

«فَإِنِّي أُشْهِدُ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ أَنْكُمَا أَسْخَطْتُمَانِي وَ مَا أَرْضَيْتُمَانِي، وَ لَئِنْ لَقِيتُ النَّبِيَّ - (صلی الله علیه و آله و سلم) لَأَشْكُوَنَّكُمْ إِلَيْهِ» (3)

«خدا و ملائکه را شاهد می گیرم که شما دو نفر مرا به خشم آوردید و مرا خشنود نمودید و اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را ملاقات کنم هر آینه شکایت شما دو نفر را به وی خواهم کرد.»

هم چنین ابن ابی الحدید معتزلی گفته است که:

«حضرت فاطمه (سلام الله علیها) از دنیا رفتند در حالی که سخت از عمر و ابوبکر غضبناک بودند.» (4)

پس با استفاده از این مطلب معلوم می شود که آن ها مورد لعن خدا قرار می گیرند و هیچ جای شکی نیست در جایی که خدا لعن کند، انبیاء و اولیاء و ملائکه هم لعن خواهند نمود، و ما هم باید با تمام وجود از آن ها بیزارى بجویم و از خداوند بخواهیم که این حالت را به ما عطا بفرماید و ما را با چنین عقیده ای محشور بفرماید.

حدیث از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هنگامی که آیه ی شریفه:

«فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ\* أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ» (5)

ص: 160

1- سوره مبارکه احزاب آیه 57

2- مستدرک سفینه البحار ج 8 ص 234

3- صحیح مسلم ج 4 ص 194

4- شرح نهج البلاغه ج 6 ص 50

5- سوره مبارکه محمد آیات 22-23

«پس ای منافقان! آیا امید بستید که چون (از خدا) برگشتید (یا سرپرست مردم شدید) در زمین فساد کنید و خویشاوندی های خود را از هم قطع کنید\* اینان همان کسانی اند که خدا آنان را لعنت نموده و (گوش دل) آن ها را ناشنوا و چشم هایشان را نابینا کرده است.»

نازل شد، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ابوبکر و عمر و عثمان را احضار کردند و فرمودند:

«این آیه درباره شما نازل شده، اشاره به این که اگر شما سرکار آید باعث فساد (شده)، قطع رحم آل محمد (علیهم السلام) نموده و مستوجب لعن خدا می گردید، و خداوند آن ها را کر و کور نماید.» (1)

### « کفر ابابکر و عمر »

امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

«مَنْ شَكَّ فِي كُفْرِ أَعدَائِنَا وَ الظَّالِمِينَ لَنَا فَهُوَ كَافِرٌ» (2)

«کسی که شک کند در کفر دشمنان ما و کسانی که ظلم کردند به ما، کافر است.»

ابوحزمه ثمالی از امام سجاد (علیه السلام) می گوید درباره ابوبکر و عمر پرسیدم؟

«قلت له: أسألك عن فلان وفلان؟ قال: فعليهما لعنة الله بلعناته كلها، ماتا والله كافرين مشركين بالله العظيم» (3)

حضرت فرمودند:

«لعنت خدا بر آن دو باد به عدد تمام لعنت های الهی و به خدا سوگند آن دو مُردند در حالی که کافر و مشرک به خداوند بزرگ بودند.»

امام سجاد (علیه السلام) فرمودند:

«قال: عليهما لعائنُ الله كلها، مَضِيَا وَ الله، مُشْرِكِينَ كَافِرِينَ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ.» (4)

«همه ی لعنت های خدا بر آن دو نفر (ابوبکر و عمر) باد. به خدا قسم آن دو نفر کافر و مشرک به خدای بزرگ بودند.»

امام باقر (علیه السلام) فرمودند:

«مَثَلُ أَبِي بَكْرٍ وَ شَيْعَتِهِ مَثَلُ فِرْعَوْنَ وَ شَيْعَتِهِ وَ مَثَلُ عَلِيٍّ (علیه السلام) وَ شَيْعَتِهِ مَثَلُ مُوسَى (علیه السلام) وَ شَيْعَتِهِ» (5)

«مَثَلُ ابوبکر (لعنه الله) و پیروانش مَثَلُ فرعون و پیروان وی، و مَثَلُ علی (علیه السلام) و پیروانش مَثَلُ موسی (علیه السلام) و پیروانش است.»

ص: 161

- 2- وسائل الشيعه ج 18 ص 561
- 3- بصائر الدرجات ص 289/ بحار الانوار ج 30 ص 149
- 4- بحار الانوار ج 7 ص 18
- 5- بحار الانوار ج 30 ص 383

## «لعن عمر و ابوبکر از دیدگاه ائمه اطهار» (علیهم السلام)

### لعن در تعقیب نمازها

حسین بن یوثر و ابوسلمه سراج گویند:

«أَبِي سَلَمَةَ السَّرَّاجِ قَالَ سَمِعْنَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ وَهُوَ يَلْعَنُ فِي ذُبْرِ كُلِّ مَكْتُوبَةٍ أَرْبَعَةَ مِنَ الرِّجَالِ وَأَرْبَعًا مِنَ النِّسَاءِ فُلَانٌ وَفُلَانٌ وَفُلَانٌ وَفُلَانٌ وَفُلَانٌ وَفُلَانٌ وَفُلَانَةٌ وَفُلَانَةٌ وَفُلَانَةٌ وَهِنْدٌ وَ أُمُّ الْحَكَمِ أُخْتُ مُعَاوِيَةَ» (1)

«شنیدم که امام صادق (علیه السلام) بعد از هر نماز واجب خود چهار مرد و چهار زن را لعن می فرمود؛ از مردها ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه و از زن ها عایشه و حفصه و هنده و امّ الحکم (خواهر معاویه).»

حضرت زهرا (سلام الله علیها) خطاب به ابوبکر فرمودند:

«به خدا قسم در هر نمازم بر تو نفرین می کنم.» (2)

اصحاب ما روایت کرده اند که:

«امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در پاره ای از نافله هایش دو بُت قریش یعنی ابابکر و عمر را در قنوت لعنت می فرمودند.» (3)

### لعن الهی بر آنان

امام سجاد (علیه السلام) فرمودند:

«همه ی لعنت های خداوند بر آن دو نفر (ابابکر و عمر) باد.» (4)

### تعلیم و امر به لعن

امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

«نَحْنُ مَعَاشِرَ بَنِي هَاشِمٍ نَأْمُرُ كِبَارَنَا وَصِغَارَنَا بِسَبِّهِمَا وَالْبِرَائَةِ مِنْهُمَا.» (5)

«ما طایفه بنی هاشم به کوچک و بزرگمان امر می کنیم که آن دو نفر (ابوبکر و عمر) را سبّ نموده و از آن ها بیزاری جویند.»

راوی گوید از امام باقر (علیه السلام) درباره عمر و ابوبکر پرسیدم، فرمودند: «چه می پرسی از آن دو؟ به خدا سوگند همه ی گذشتگان ما خاندان بر آن دو غضبناک بوده، و همه ی ما نیز در این روزگار بر آن ها غضبناک می باشیم. بزرگان ما خردسالان خود را سفارش به دشمنی با آن دو می کنند.» (6)

امام مجتبی (علیه السلام) فرمودند:

- 1- فروع كافي ج 3 ص 342
- 2- الامامية والسياسة ص 20
- 3- دعای صمّنی قریش ص 173-175
- 4- بحار الانوار ج 7 ص 18
- 5- بحار الانوار ج 47 ص 323
- 6- اصول كافي ج 8 ص 245 / بحار الانوار ج 30 ص 269

«ای شیعیان! به فرزندانان بغض عثمان / را بیاموزید که هرکس محبت او را داشته باشد، اگر دجال را درک کند به او گرویده و ایمان آورد، وگرنه در قبر به او اقرار کند.» (1)

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) فرمودند:

«شگفتا! چگونه این امت دل‌باخته و فریفته ی خلفا شده اند؟! چه محبتی از آن‌ها و معتقدین آن‌ها به دل دارند؟! محبت به کسانی که آن‌ها را از راه خدا بازداشته، از دین برگرداندند! به خدا قسم اگر سرپا بر خاک ایستاده و خاکستر بر سر بریزند و با تضرع و زاری نفرین نمایند بر کسانی که سبب گمراهی آن‌ها شده و آن‌ها را از راه خدا بازداشته و به سوی آتش فراخوانده، در معرض سخط خدا درآورده، و آن‌ها را جهنمی کردند- به واسطه ی گناه و جرمی که در مورد آن‌ها مرتکب شدند(اشاره به ابوبکر و عمر...)- و تا قیامت این کار را ادامه دهند، باز نتوانسته اند آن چنان که باید آن‌ها را لعن کنند(و استحقاق آن‌ها نسبت به لعن بیش از این است.» (2)

### ظلم به اهل بیت (علیهم السلام) و پشت سر نهادن کتاب خدا

عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام):

«... خَبَّرَنِي عَنِ الرَّجُلَيْنِ، قَالَ ظَلَمَانَا حَقًّا فِي كِتَابِ اللَّهِ (عز و جل) وَ مَنَعَا فَاطِمَةَ (عليها السلام) مِيرَاثَهَا مِنْ أَبِيهَا وَ جَرَى ظُلْمُهُمَا إِلَيَّ الْيَوْمَ قَالَ - وَ أَشَارَ إِلَيَّ خَلْفِهِ - وَ تَبَدَّا كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمَا.» (3)

عبدالرحمن بن ابی عبدالله می گوید؛ به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم:

«نظر خود را درباره آن دو نفر برای من بگویند.»

حضرت فرمودند: آن دو نفر درباره ی حق ما که در قرآن مجید است(ولایت) به ما ظلم کردند و میراث مادرمان فاطمه زهرا(سلام الله علیها) را که از پدرش به او رسیده بود غصب نمودند و ظلم آن دو نفر تا امروز جاری است. سپس با دست مبارک به پشت سر اشاره نموده فرمودند: و کتاب خدا را(این چنین) به پشت سر انداختند.»

### نفاق عمر و ابوبکر

امام کاظم (علیه السلام) فرمودند:

«به جان خودم سوگند! آن دو(ابوبکر و عمر) از پیش منافق بودند، کلام خدای (عز و جل) را(نپذیرفتند) رد کردند، و به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) استهزا نمودند. هر دو کافرند! نفرین خدا و فرشتگان و همه ی مردم بر آن‌ها باد. به خدا سوگند! از زمانی که تغییر حالت دادند، هیچ گاه به دل ایمان نداشتند، و پیوسته شک آن‌ها افزون

ص: 163

1- بحار الانوار ج 31 ص 310-306 / تقریب المعارف 295-293

2- بحار الانوار ج 30 ص 328-327 / کتاب سلیم ج 2 ص 702





می گشت، همیشه حيله باز و اهل اشک، ريب و نفاق بودند، تا ملائکه عذاب آن ها را قبض روح و به جایگاه خواری در دارالمقام (دوزخ) فرستادند.» (1)

## اظهار اسلام آن دو برای طمع

سعدین عبدالله اشعری از امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، علت اظهار اسلام ابوبکر و عمر را چنین بازگو کرده است:

«آن ها برای طمع مسلمان شدند؛ زیرا با یهودیان سر و کار داشتند و شنیده بودند که بنابر آن چه در تورات و بقیه کتب آسمانی و پیش گویی هایی که درباره حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) شده که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خروج می کند و بر عرب چیره و غالب می گردد مانند غلبه ی بخت النصر بر بنی اسرائیل...»

هنگامی که حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) امر نبوت خویش را اظهار (مردم را به دین اسلام دعوت) فرمود، این دو به طمع این که- پس از پیروزی و موفقیت حضرت- حکومت بخشی از بلاد مسلمین به آن ها واگذار شود (به ظاهر به او گرویده) شهادتین را بر زبان جاری کردند، ولی نتیجه ای نگرفتند. لذا پس از مأیوس شدن به همراه هم فکران و دوستانشان در لیلۃ العقبة چهره های (نحس) خود را پوشاندند (که شناخته نشوند) و مرکب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را زم دادند تا حضرت را نابود کنند، ولی خدای تعالی آن حضرت را از کید و حيله ی آن ها محفوظ داشت و کاری از پیش نبردند.» (2)

## برائت شدید سلمان و ابذر و مقداد

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فرمودند:

«رحمت خدا بر سلمان و ابذر و مقداد باد! چقدر شناخت آن ها نسبت به ابوبکر و عمر دقیق، و تنفرشان از آن دو شدید بود! چه بسیار بر آن دو (خبیث) لعن و نفرین می فرستادند.» (3)

## نفرین امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)

امیرالمؤمنین (علیه السلام) عمر / را نفرین نمود و به درگاه خدا عرض کرد:

«بار پروردگار! عمر را سزا ده که به هر سنگ و کلوخی ستم نمود!» (4)

## لعن حضرت زهرا (سلام الله علیهما) در هر نماز

حضرت صدیقه کبری (سلام الله علیها) خطاب به ابوبکر و عمر فرمود: «خدا و فرشتگان را گواه می گیرم که شما مرا به خشم آوردید و خشنودم ننمودید، هرگاه به دیدار پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نائل شوم از شما حتماً شکایت خواهم»

ص: 164

- 2- بحار الانوار ج 30 ص 185-186 و ج 52 ص 86 / احتجاج ص 465 / كمال الدين و تمام النعمة ج 2 ص 463 / الخرائج والجرائح ج 1 ص 483 / دلائل الامامة ص 281-280
- 3- سليم ج 2 ص 921
- 4- جمل، شيخ مفيد ص 171

کرد. ابوبکر شروع به گریه نمود، حضرت زهرا (سلام الله علیها) به او فرمودند: به خدا سوگند! در هر نمازی که می خوانم تو را نفرین می کنم. (1)

### نفرت اهل بیت (علیهم السلام) از آن ها

راوی گوید از امام باقر (علیه السلام) از عمر و ابوبکر پرسیدم، حضرت فرمودند: «چه می پرسی از آن دو؟ به خدا سوگند همه ی گذشتگان ما خاندان بر آن دو غضبناک بوده، و همه ی ما نیز در این روزگار بر آن ها غضبناک می باشیم. بزرگان ما خردسالان خود را سفارش به دشمنی با آن دو می کنند. آن دو بر ما ستم کردند، و حق ما را گرفتند و (خمس) غنیمت که اختصاص به ما داشت از ما دریغ داشتند، و اولین کسانی بودند که بر ما چیره و غالب شده، علیه ما در اسلام رخنه ای ایجاد کردند که تا قیامت حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) پایدار خواهد ماند، هنگامی که آن حضرت قیام نماید جنایات آن ها را اظهار و از تبلیغات دروغین و فضائل ساختگی آن ها جلوگیری خواهد کرد.

به خدا سوگند! هر بلایی که بر ما اهل بیت (علیهم السلام) پایه ریزی شود، هر حادثه ای که بر ما پیش آید، اساس و بنیان اولیه اش را آن دو گذاشته اند، پس لعنت خدا و فرشتگان و همه ی مردم بر آن دو باد! (2)

### بدترین دشمنان اهل بیت (علیهم السلام)

حارث همدانی گوید: شبانه به منزل امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) شرفیاب شدم، حضرت فرمودند:

«چرا در این ساعت شب اینجا آمده ای؟»

عرض کردم: محبت و دوستی شما مرا به این جا کشاند.

فرمودند: تو را به خدا راست می گویی؟

عرض کردم: آری.

فرمودند: نمی خواهی به تو بگویم چه کسی با ما و دوستان ما از همه دشمنی اش بیشتر است؟

گفتم: بلی! ای امیرالمؤمنین (علیه السلام)، به خدا سوگند گمانی برایم پدید آمده.

فرمودند: بگو.

گفتم: فلانی و فلانی (ابوبکر و عمر)!

فرمودند: نزدیک من بیا. (چون به جهت تقیه نمی توانستند بلند صحبت کنند.) وقتی نزدیک رفتم؛

فرمود: از آن دو بیزار باش، خدا از آن دو بیزار است.

و بنابر روایت دیگر فرمودند: آری، سوگند به خدایی که دانه را شکافته و مردمان را آفریده (درست حدس زدی)، همان دو نفر مقصود من بودند. آن ها در حقّ من ستم کرده، عیش مرا مکدّر نموده، به من حسادت

ص: 165

- 
- 1- بحار الانوار ج 28 ص 358 و ج 29 ص 329 / شرح ابن ابی الحدید ج 14 ص 293 / الصراط المستقیم ج 2 ص 293
  - 2- تأویل الآیات ص 128 / اصول کافی ج 8 ص 245 / بحار الانوار ج 30 ص 269

ورزیده و آزارم دادند. جهنمیان از سر و صدای آنان در میان آتش، و از این که پیامبر (علیه السلام) (همیشه) آن ها را ملامت می فرمایند، اذیت می شوند.»(1)

### ظلم بی انتها در حق اهل بیت (علیهم السلام)

امام باقر (علیه السلام) فرمودند: «آن دو اولین کسانی هستند که به ما ستم کرده، حق ما را به یغما بردند، بر ما چیره شدند و دری از ظلم و ستم به روی ما گشودند که تا قیامت بسته نخواهد شد، خدا از ستمی که در حق ما نمودند، نگذرد و آن ها را نیامرزد.»(2)

### با کفر و شرک مُردند

ابوحزمه ثمالی گوید: به امام سجّاد (علیه السلام) عرض کردم:

«سؤالاتی دارم که می خواهم بدون تقیه مطرح کرده، جواب بگیرم. حضرت پذیرفتند، من عرض کردم: نظر شما درباره ی ابوبکر و عمر چیست؟

فرمودند: نفرین خداوند- به تمام اقسام و انواع لعنت هایش- بر آن دو باد! به خدا قسم هر دو در حال شرک و کفر به خدای عظیم از دنیا رفتند.»(3)

### دوستانشان هم کافرند

ابوحزمه (رحمه الله) می گوید: در خلوتی از امام سجّاد (علیه السلام) درباره ی عمر و ابوبکر پرسیدم در پاسخ فرمودند:

«آن دو نخستین کسانی هستند که در حق ما ستم کرده، میراث ما را به غارت بردند و بر مسند خلافت- که ما شایسته و سزاوار آن بودیم- تکیه زدند. خدا آن ها را نیامرزد و به آن ها رحم نکند، هر دو کافر بودند. کسی که ولایت آن ها را داشته باشد(نیز) کافر است.»(4)

### نفرت خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از آن دو

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «از آن دو بیزار باش، خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از آن ها بیزارند.»(5)

### دو بُت قریش

امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

«(در حقیقت) ابوبکر و عمر نزد قریش دو بُت بودند که آن ها را می پرستیدند.»(6)

ص: 166

1- تقریب المعارف ص 242/ بحار الانوار ج 30 ص 397

2- تقریب المعارف ص 247/ بحار الانوار ج 30 ص 383

- 3- بصائر الدرجات ص 270-269/ بحار الانوار ج 30 ص 145 و ج 18 ص 7 و ج 27 ص 29/ صراط المستقيم ج 3 ص 29
- 4- تقريب المعارف ص 244/ بحار الانوار ج 30 ص 381
- 5- تقريب المعارف ص 248/ بحار الانوار ج 30 ص 384
- 6- تقريب المعارف ص 248/ بحار الانوار ج 30 ص 384

امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

«به خدا سوگند آن دو جایگاه امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را غصب کردند، خدا نیامرزدشان، خدا از آن ها نگذرد.» (1)

### وزر و وبال همه به گردن آن دوامام صادق (علیه السلام) فرمودند:

«تا قیامت هر خون ناحقی که ریخته شود، هر مالی که از حرام کسب شود، و هر فحشایی که مرتکب شوند، همه بر گردن آن دو می باشد، تا این که قائم آل محمد (علیهم السلام) به پا خیزد (و از این اعمال جلوگیری کند). ما بنی هاشم به بزرگ و خردسال خود دستور می دهیم که آن دو را سب نموده (ناسزا گویند) و از آن ها بیزاری بجویند.» (2)

### سنگسار مثل شیطان

راوی در منا خدمت امام باقر (علیه السلام) عرض کرد:

«خدا مرا فدایت گرداند! (در مناسک) از شما برنامه ای دیدم که هیچ کس آن را به جا نمی آورد، شما پس از رمی جمرات پنج دانه ریگ به طرف راست و چپ زدید!

حضرت فرمودند: آری، ای پسر عمو! هر سال هنگام مراسم حج خدا آن دو جائز پیمان شکن را تر و تازه (از قبر بیرون آورده)، این جا (یعنی منا، محل رمی جمرات) به چوبه ی دار آویزان می شوند، جز امام (امام زمان (علیه السلام)) کسی آن ها را نمی بیند. اولی را دو دانه ریگ زدم و دومی را سه ریگ؛ چون کفرش بیشتر و در اظهار دشمنی با ما شدیدتر بود، گرچه اولی وحشتناک تر و تلخ تر بود.» (3)

### غصب لقب امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)

امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

«این لقب (امیرالمؤمنین) فقط شایسته امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) است که خدا به آن حضرت اختصاص داده است. کسی نیست که او را به این لقب بخوانند و به این امر راضی باشند مگر منکوح شود، گرچه قبلاً مبتلا به آن نبوده باشد. همین مطلب مقصود خدای تعالی است از آیه ی شریفه:

«إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنَاثًا وَإِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا» (4)

«مشرکان جز خدا جماداتی را نمی پرستند و در حقیقت جز شیطان سرکش گمراه را اطاعت نمی کنند.» (5)

ص: 167

1- بحار الانوار ج 30 ص 398 و ج 47 ص 111 / الصراط المستقیم ج 2 ص 186 / الخرائج والجرائح ج 1 ص 298

2- دجال کشی ص 207-206 / بحار الانوار ج 47 ص 323

- 3- بصائر الدرجات ص 286-287 / اختصاص ص 277 / الخرائج والجرائح ج 2 ص 815-816 / بحار الانوار ج 27 ص 305 و ج 30  
ص 192-193 / مستدرک ج 10 ص 78
- 4- سورة مبارکه نساء آیه 117
- 5- تفسير عیاشی ج 1 ص 276 / وسائل ج 14 ص 600 / مستدرک ج 10 ص 400 / بحار الانوار ج 37 ص 331



## نخستین برنامه امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)

از احادیث متعدد استفاده می شود که اولین کار حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) - پس از ورود به مدینه طیبه - بیرون آوردن جنازه ی ابوبکر و عمر از قبر و آتش زدن آن هاست، خلاصه مطلب آن است که:

«حضرت از مردم می پرسد: آیا بین شما کسی هست که آن دورا بشناسد؟ در پاسخ می گویند: ما آن ها را از اوصافشان می شناسیم. کسی غیر از آن دو نفر کنار جدّ شما به خاک سپرده نشده است. حضرت باز می پرسد: آیا کسی هست که این مطلب را انکار کند؟ یا شک و شبهه ای داشته باشد؟

(همه یک صدا) پاسخ می دهند: نه.

تا سه روز صبر می کنند تا خبر بین مردم منتشر شود سپس دیوارهای کنار قبرشان را خراب می کنند. هنگامی که می خواهند دیوار قبر را خراب کنند (شاید منظور شکافتن قبر آن ها باشد) به دستور خداوند بادهای شدید و صاعقه های (وحشت زا) و پُر از رعد و برق فضا را پر می کند، تا این که مردم می گویند: این حوادث به جهت بی احترامی به قبر شیخین است و یاران حضرت از اطرافشان پراکنده شوند تا جایی که حضرت یکه و تنها گردد! پس خود کلنگ به دست مبارک گرفته و دیوار را منهدم سازد. سپس یاران حضرت برگشته و شروع به (کمک در) خراب کردن دیوار کنند.

حضرت به نقباء می فرماید: شروع کنید به نش قبر و جستجو نمودن، آن ها با دست خاک ها را کنار می زنند تا به جنازه ی آن دورسند و جسد آن ها را تر و تازه به صورتی که از دنیا رفته اند بیرون آورده، کفن را کنار می زنند. حضرت به اذن خدا آن دورا زنده نماید، آن ها را لعن و نفرین کرده و از آن ها برائت و بیزاری می جوید. سپس با آن ها صحبت می کند و آن ها پاسخ می دهند.

حضرت دستور می دهند که آن دورا بر درخت خشکیده ی پوسیده آویزان کنند. پس از آن، درخت سبز شده، شاخه های آن رشد نموده و برگ تازه بروید.

اهل شک و ریب و پیروان شیخین (با خوشحالی) گویند: به خدا سوگند این شرافت حقیقی است! یقیناً ما به واسطه ی محبت و ولایت این دورستگار شده ایم!

هرکس ذره ای از دوستی آن ها را به دل داشته باشد، عقیده ی خود را اظهار نماید. همه ی آن ها برای تماشا کنار جنازه ی دار آویخته ابوبکر و عمر حاضر شده شیفته و مفتون آن دو شوند (و به گمراهی افتند).

منادی از طرف امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ندا دهد: هرکس این دو صحابی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) - که در کنار او مدفون بوده اند - را دوست دارد یک طرف جدا بایستد.

مردم دو دسته شوند: طرفدار و دشمن.

حضرت به طرفداران آن ها فرماید که از آن دو اعلام بیزاری نمایند، ولی آن ها امتناع کرده گویند: به خدا سوگند! از تو بیزاریم و از کسانی که به تو ایمان آورده، آن دورا قبول نداشته، به آن ها بی احترامی کرده، جنازه ی آن ها را بیرون آورده، بر دار آویزان نموده اند!



مردم به فتنه ای دچار شوند از فتنه ی گوساله ی سامری شدیدتر! به امر مبارک امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) باد سیاهی بوزد و همه ی آن ها را مانند ریشه ی درخت خرما ی پوسیده نابود سازد. سپس دستور فرماید جنازه ی آن دو را پایین آورند. سپس به امر حضرت همه جمع شوند (تا شاهد محاکمه ی آن ها باشند). سپس تمام رفتارهای ناپسند آن ها را در هر عصر و زمانی بر آن ها بشمارد و آن ها اعتراف به جنایات خویش نمایند. به دستور حضرت ابتدا حاضرین از آن ها قصاص کنند. سپس حضرت امر فرماید که آتشی از زمین بیرون آید، همان آتشی که بر در خانه ی حضرت فاطمه (سلام الله علیها) آوردند، و با همان هیزمی که برای آتش زدن اهل بیت (علیهم السلام) جمع آوری کرده بودند- نزد اهل بیت (علیهم السلام) باقی مانده، و از یکدیگر ارث می برند- آن ها را آتش زده سپس دستور دهند که بادی وزیده و خاکسترشان را به دریا ریزد و پراکنده نماید.

مفضّل از امام صادق (علیه السلام) پرسید: ای سرور من! آیا این آخرین عذاب آن دو است؟!

حضرت فرمودند: هرگز! ای مفضّل! به خدا سوگند! سید اکبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و صدیق اکبر امیر مؤمنان (علیه السلام) و حضرت فاطمه (سلام الله علیها) و امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) و بقیه ائمه هدی (علیهم السلام) و تمام آن هایی که ایمان خالص داشته اند و تمام کسانی که کافر محض بودند (در جبهه مخالف) برمی گردند و آن جا حاضر شده،

قصاص می گیرند تا جایی که در یک شبانه روز هزار بار کشته می شوند ولی باز به صورت اول برمی گردند. (1)

### دعوت به برائت پس از ظهور

امام باقر (علیه السلام) فرمودند:

«مردم با امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در مکه بیعت می کنند ... سپس حضرت به راه می افتند و مردم را به کتاب خدا و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و ولایت امیر مؤمنان علی (علیه السلام) و بیزاری از دشمنانش دعوت می کنند.» (2)

### «لعن عمر و ابوبکر در عوالم دیگر»

«إِنَّ لِلَّهِ خَلْفَ هَذِهِ النَّطَاقِ زَبْرَجْدَةً خَضْرَاءَ مِنْهَا إِخْضَرَّتِ السَّمَاءُ قُلْتُ وَ مَا النَّطَاقُ قَالَ الْحِجَابُ وَ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَرَاءَ ذَلِكَ سَبْعُونَ أَلْفَ عَالَمٍ أَكْثَرُ مِنْ عَدَدِ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ وَ كُلُّهُمْ يَلْعَنُ فُلَانًا وَ فُلَانًا» (3)

«همانا خدا را پشت این نطق آسمانی زبرجد سبزی است که به واسطه ی آن آسمان سبز گشت، گفتم: نطق چیست؟

فرمود: پرده است، خدا را پشت آن (پرده) هفتاد هزار عالم است بیش از تعداد جن و انس و تمامی آنان فلان و فلان (ابابکر و عمر) را لعنت می کنند.»

ص: 169

1- احتجاج ص 449/ کمال الدین و تمام النعمة ص 253 و ص 378-377/ ارشادالقلوب ج 2 ص 287-285/ کتاب الغیبة به نقل

بحار الانوار ج 52 ص 386/ بحار الانوار ج 30 ص 276-277 و ج 36 ص 245 و ج 52 ص 379

2- تفسیر عیاشی ج 2 ص 58-57/ بحار الانوار ج 52 ص 308 و ص 343-342



حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فرمودند:

«إِنَّ لِلَّهِ بَلَدَةَ خَلْفَ الْمَغْرِبِ يُقَالُ لَهَا «جَابِلِقَا» وَفِي جَابِلِقَا سَبْعُونَ أَلْفَ أُمَّةٍ لَيْسَ فِيهَا أُمَّةٌ إِلَّا مِثْلَ هَذِهِ الْأُمَّةِ فَمَا عَصُوا اللَّهَ طَرْفَةَ عَيْنٍ فَمَا يَعْمَلُونَ عَمَلًا وَلَا يَقُولُونَ إِلَّا الدُّعَاءَ عَلَى الْأَوَّلِينَ وَالْبِرَائَةَ مِنْهُمَا وَالْوِلَايَةَ لِأَهْلِ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)» (1)» در پشت مغرب این عالم شهری است بنام «جابلقا» که در آن هفتاد هزار امت است، امتی مانند این وجود ندارد که به اندازه چشم برهم زدنی خدا را معصیت نکرده اند و هیچ عبادت و دعایی ندارند مگر لعن بر ابابکر و عمر و بیزاری از آن ها و ولایت اهل بیت رسول الله (علیهم السلام) .»

امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

«إِنَّ مِنْ وَرَاءِ أَرْضِكُمْ هَذِهِ أَرْضًا بَيْضَاءَ صَوُّوْهَا مِنْهَا فِيهَا خَلْقٌ يَعْبُدُونَ اللَّهَ لَا يُشْرِكُونَ بِهِ شَيْئًا يَتَّبِعُونَ مِنْ فُلَانٍ وَفُلَانٍ.» (2)

«به راستی خدا را از پس این زمین شما زمینی درخشان است که پرتو این زمین از آن است، در خلقی است که خدا را عبادت می کنند و شرک به او پیدا نمی کنند و از فلان و فلان (ابابکر و عمر) بیزاری می جویند.»

امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

«إِنَّ مِنْ وَرَاءِ عَيْنِ شَمْسِكُمْ هَذِهِ أَرْبَعِينَ عَيْنٍ شَمْسٍ فِيهَا خَلْقٌ كَثِيرٌ وَإِنَّ مِنْ وَرَاءِ قَمْرِكُمْ أَرْبَعِينَ قَمْرًا فِيهَا خَلْقٌ كَثِيرٌ لَا يَدْرُونَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ أَمْ لَمْ يَخْلُقْهُ أَلْهَمُوا إِلَهُمَا لَعْنَةُ فُلَانٍ وَفُلَانٍ.» (3)

«همانا پشت این چشمه ی خورشید شما چهل چشمه ی خورشید دیگر است، و در آن ها خلق بسیاری است و به راستی پشت ماه شما چهل ماه دیگر است و در آن ها خلق بسیاری وجود دارد، نمی دانند که خدا آدم را آفریده یا نه، و به الهام، لعن بر فلان و فلان (ابابکر و عمر) را دانسته اند.»

«لعن حیوانات بر آن ها»

امام رضا (علیه السلام) فرمودند:

«قنبره (نوعی گنجشک است که به آن چکاوک گفته می شود) را نخورید و آن را دشنام ندهید و به دست بچه ها ندهید تا با آن بازی کنند، چرا که این حیوان بسیار تسبیح می گوید و تسبیح او این است: خدا مبغوضین آل محمد (علیهم السلام) را لعنت کن.» (4)

ص: 170

1- بحار الانوار ج 57 ص 329

2- بحار الانوار ج 57 ص 329

3- بحار الانوار ج 57 ص 329

4- ارشاد القلوب ج 2 ص 136

انس بن مالک نقل کرده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند:

«إِنَّ لِلَّهِ خَلْقًا، لَيْسُوا مِنْ وُلْدِ آدَمَ يَلْعَنُونَ مُبْغِضِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) قَالَ: مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: هُمُ الْقَنَابِرُ يُنَادُونَ فِي السَّحَرِ عَلَى رُءُوسِ الشَّجَرِ: أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى مُبْغِضِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ السَّلَامُ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى» (1) «خداوند مخلوقاتى دارد که از فرزندان آدم نیستند، اینان مبغض على بن ابیطالب (عليه السلام) را لعن می کنند،

عرض کرد: اینان چه کسانی هستند یا رسول الله؟

فرمودند: اینان چکاوک ها هستند که سحرگاهان به بالای درختان ندا می دهند: لعنت خدا بر مبغض على

بن ابیطالب (عليه السلام)، بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ و سلام بر بندگانى که خدا برگزیده است.» (2)

امام حسن مجتبی (عليه السلام) فرمودند:

«أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَوْمًا بِأَرْضِ قَفَرٍ فَرَأَى دُرَّاجًا فَقَالَ يَا دُرَّاجُ مُنْذُ كَمْ أَنْتَ فِي هَذِهِ الْبَرِّيَّةِ وَمِنْ أَيْنَ مَطْعَمُكَ وَمَسَّ رَبُّكَ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنَا فِي هَذِهِ الْبَرِّيَّةِ مُنْذُ مِائَةِ سَنَةٍ إِذَا جُعْتُ أَصَلِّي عَلَيْكُمْ فَأَشْبِعُ وَإِذَا عَطِشْتُ أَدْعُو عَلَى ظَالِمِيكُمْ فَأَرْوِي.» (3)

«امیرالمؤمنین (عليه السلام) روزی از سرزمینی عبور می کردند که در آن هیچ آب و غذایی نبود و کسی در آن زندگی نمی کرد و نگاه حضرت به کبکی افتاد، به آن خطاب کرد و فرمود: ای کبک! تو از چه زمانی در این بیابان هستی؟ و از کجا آب و غذا تهیه می کنی؟

عرضه داشت: ای امیرالمؤمنین (عليه السلام) من از صد سال پیش تاکنون در این بیابان هستم و هنگامی که گرسنه می شوم بر شما درود و صلوات می فرستم و بدین وسیله سیر می شوم، و هنگامی که تشنه می شوم بر ظالمین شما نفرین می کنم تا این که بدین وسیله سیراب می شوم.»

در روایت دیگری از عمّار، یاسر و جابر انصاری آمده است که هر کدام گفته اند:

«در خدمت امیرالمؤمنین على (عليه السلام) در بیابانی بودم که دیدم حضرت از مسیر جاده بیرون رفته، من هم به دنبال ایشان رفتم و دیدم که حضرت (عليه السلام) به طرف آسمان نگاه کردند، سپس تبسم نمودند و فرمودند:

احسنت ای پرنده! به فضل او (خدای متعال) می خواندی!

عرضه داشتیم: مولای من! پرنده کجاست؟

حضرت فرمودند: در هواست. آیا دوست داری آن را ببینی و صدایش را بشنوی؟

عرضه داشتیم: بلی مولای من! پس آن حضرت نگاهی به آسمان کرده و زیر لب دعایی خواندند که ناگهان پرنده ای به طرف زمین آمد و روی دستان امیرالمؤمنین على (عليه السلام) فرود آمد. حضرت دست خود را بر پشت آن پرنده نهادند و فرمودند: به اذن خدا سخن بگو که من على بن ابیطالب (عليه السلام) هستم.

- 1- ارشادالقلوب ج 2 ص 136
- 2- ارشادالقلوب ج 2 ص 136
- 3- بحار الانوار ج 65 ص 43

پس خدای متعال زبان آن پرنده را به لغت عربی واضح به نطق درآورده و آن پرنده گفت: سلام بر تو امیرالمؤمنین (علیه السلام) و رحمت و برکات خدا بر تو باد،

پس حضرت جواب سلام داد، فرمودند: در بیابان خشک و بی آب و علف، غذای خود را از کجا تهیه می کنی؟ عرضه داشت: مولای من! هرگاه گرسنه شوم یاد از ولایت شما اهل بیت (علیهم السلام) می کنم و از این طریق سیر می شوم و هرگاه تشنه می شوم از دشمنان شما بیزاری می جویم و از این طریق سیراب می شوم. حضرت فرمودند: برکت برای تو باشد. برکت برای تو باشد. (1)

### «لعن اولی بر دوّمی»

اولی گفت:

«لَعَنَ اللَّهُ ابْنَ صَهَّاکَ، هُوَ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي فَبَسَّ الْقَرِينَ» (2)

«خدا پسر صهّاک را لعنت کند، او مرا به ذکر (ولایت) گمراه کرد و به راستی که او چه بد همنشین و رفیقی است.»

### «لعن دوّمی بر منکرین امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)»

در روایت است که دوّمی خطاب به امام حسین (علیه السلام) عرضه داشت:

«یا حسین! مَنْ أَنْكَرَ حَقَّ أَبِيكَ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ» (3)

«ای حسین (علیه السلام)! لعنت خدا بر کسی که حقّ پدرت (علیه السلام) را منکر باشد.»

### «برتری لعن بر صلوات در مکتب اهل بیت (علیهم السلام)»

بقاء و استمرار صلوات در چنین عالمی حتماً به دلیل، حافظ و نگهبان نیاز دارد و آن دلیل و برهان و حافظ، فقط و فقط به طرد و دوری جهات خلافی است که فقط با لعن بر معاندان تحقق پذیر است، لذا است که بلافاصله بعد از آیه ی صلوات

«أَنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (4)

«خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می فرستند ای کسانی که ایمان آورده اید بر او درود فرستید و به فرمانش بخوبی گردن نهید»

آیه ی لعن مودیان بر خدا و رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شده است.

ص: 172

1- مناقب ابن شهر آشوب ج 2 ص 502

2- ارشاد القلوب ص 393

3- فرحة الزهرا به نقل از احتجاج ج 2 ص 292





نخستین وجه برتری لعن نسبت به صلوات این است که در واقع علت بقاء صلوات و بروز و ظهور آن فقط در طرد و دوری از جهان، بی قراری بر لعن دشمن صاحب صلوات میسر و مقدر است، گرچه لعن در قالب خود صلوات بوده باشد که به هر حال، لعن، علت بقاء صلوات خواهد بود.

آن کسی می تواند ادعا کند که من در حفظ و امان صلواتی از جمیع شئون قرار دارم که اساس خلاف عداوتی را یکباره کنار گذاشته و لعن کننده باشد و تا در لعن بر اعدای اهل بیت (علیهم السلام) نباشد، هرگز رحمتی از بهره صلواتی نخواهد برد، گرچه این فرد به حسب ظاهر به اعمال ظاهری عامل باشد و آن ها را انجام بدهد؛ زیرا این فرد، فاقد حافظ صلوات است که تحقق صلوات فقط به لعن امکان پذیر است.

نتیجه می گیریم که لعن بر دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) از صلوات افضل و برتر است؛ چرا که با لعنت کردن دو جهت در آن کاملاً رعایت می شود: یکی ضرر ملعون بر طرف می شود و دیگری سلامتی و رحمت کسی که صلوات بر او فرستاده می شود وجود دارد و آشکار می گردد.

شیخ ابوالحسن مرندی از شیخ حرّعاملی (صاحب وسائل الشیعه) نقل نموده:

«امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در حال طواف کعبه بودند که دیدند مردی پرده خانه ی کعبه را گرفته و صلوات بر محمد و آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرستد، حضرت بر او سلام نمودند. دفعه ی دوم حضرت او را دیدند ولی سلام نکردند.

آن مرد عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! چرا این بار به من سلام ننمودی!

حضرت فرمودند: نخواستم تو را از ذکر لعن که این بار مشغول آن بودی باز دارم، چرا که لعن از سلام و جواب سلام و صلوات بر محمد و آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بالاتر است.» (1)

امام صادق (علیه السلام) فرمود:

«مرد خیاطی دو پیراهن نزد امام صادق (علیه السلام) آورد و عرض کرد: من هنگام دوختن یکی از این دو پیراهن صلوات بر محمد و آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) میفرستادم و هنگام دوختن دیگری لعن بر دشمنان محمد و آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)، شما کدام یک را اختیار می فرمایید؟

امام صادق (علیه السلام) پیراهنی را که با ذکر لعن دوخته شده بود را انتخاب نمودند و فرمودند: من این پیراهن را بیشتر دوست دارم.» (2)

ص: 173

1- مجمع النورین و ملتقى البحرين ص 208

2- امارة الولاية ص 51/ وفور الاثر ص 91/ تعلیقة شفاء الصدر ج 2 ص 48





بدعت در لغت به معنی تغییر دادن می باشد.

بدعت در دین

«إِذْ خَالَ مَالِمٌ يَكُونُ مِنَ الدِّينِ فِي الدِّينِ»

یعنی: داخل کردن آن چه جز دین نیست در دین.

مَطَاعِن: جمع کلمه مُطَعِن می باشد که ریشه آن طعن است که در لغت به معنای نیزه می باشد.

مطاعن: یعنی زشتی ها و بدی هایی که موجب لعن می شود.

### «بدعت در دین»

اگر افرادی بخواهند بنام پیشرفت اسلام، بدعت هایی را در دین وارد و بر آن تحمیل کنند چه بخواهند و چه نخواهند لعنت خدا و اولیای الهی بر این دسته از مردم خواهد بود، چون اینان خود را حقیقتاً شریک پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می دانند. همان گونه که عمر بن الخطاب به مبلغان اعزامی از سوی خودش در زمان غصب خلافت می گفت:

«جَرِّدُوا الْقُرْآنَ وَلَا تَفْسِّرُوا أَقْلُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم) وَأَنَا شَرِيكُكُمْ»<sup>(1)</sup>

«از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) سخنی نگوئید؛ فقط قرآن را بر مردم بخوانید...»

این سخن عمر بن الخطاب حاکی از آن است که من در عرض پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هستم و با آن حضرت برابری می کنم و من شریک پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هستم. از این رو بود که او به سبب جبر و زور و قدرتی که بعد از غصب خلافت یافت آن همه بدعت هایی را که در دین وارد کرد و به عبارتی بر مسلمانان تحمیل نمود و آن گاه کارش به جایی رسید که دستور داد برای نخستین بار نمازهای مستحبی شب های ماه مبارک رمضان به جماعت (تراویح) خوانده شود و آشکارا می گفت:

«نعمت البدعة هذه»

«خوب بدعتی است، این که نماز تراویح را به جماعت بخوانید.»

او این بدعت را رواج داد، حال آن که خود اهل تسنن نقل می کنند که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند:

«كُلُّ بَدْعَةٍ ضَالَّةٌ وَكُلُّ ضَالَّةٍ فِي النَّارِ»<sup>(2)</sup>

«هر بدعتی، گمراهی و هر گمراهی در آتش است.»

بسیار جالب است که برای آشنایی با بدعت های عمر بن الخطاب به کتاب جلال الدین سیوطی مراجعه شود، او در کتاب تاریخ الخلفاء از عسکری حسن بن عبدالله بن سهل بن سعید بن یحیی، چنین نقل می کند: «عمر نخستین کسی است که خود را امیرالمؤمنین نامید،

نخستین کسی است که نماز تراویح را بدعت

ص: 176

- 
- 1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 3 ص 120
  - 2- صحیح مسلم ص 283 / صحیح بخاری ج 1 ص 233

نهاد، نخستین کسی است که عقد موقت را حرام کرد و نخستین کسی است که مردم را در نماز میّت بر چهار تکبیر واداشت...»(1)

به راستی این جرأت از کجا سرچشمه گرفته بود؟ و به خاطر چه بود؟

به یقین او اول خودش را در مقام پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دید و در ردیف آن حضرت دانست و شریک بودن با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را برای خود مسلم دانست و کار را به جایی رسانید که دستور داد روایات پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را نیز آتش بزنند!

در طبقات ابن سعد چنین آمده است:

«عمر به مردم گفت: احادیث پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را بیاورید!

وقتی مردم سخنان و احادیث حبیب خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را جمع آوری کردند و پیش وی گذاشتند.

گفت: همه آن ها را بسوزانید...»(2)

حتی بر اساس فرض و ادّعی این که او جانشین پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است، راستی این گونه برخوردها را کدام یک از مسلمان ها نسبت به دیگری روا داشته اند؟ ولی متأسفانه عمر تا توانسته، حقوق شریک ادّعی خویش را به هیچ وجه مراعات نکرده است.

### «حکم بدعت گذار در اسلام»

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند:

« إِذَا رَأَيْتُمْ أَهْلَ الرَّيْبِ وَالْبَدْعِ مِنْ بَعْدِي فَأَظْهَرُوا الْبِرَاثَةَ مِنْهُمْ وَأَكْثَرُوا مِنْ سَبِّهِمْ وَالْقَوْلِ فِيهِمْ وَالْوَقِيعَةَ وَبَاهْتُوهُمْ كَيْلًا يَطْمَعُوا فِي الْفَسَادِ فِي الْإِسْلَامِ وَيَحْذَرُهُمُ النَّاسُ وَلَا يَتَعَلَّمُونَ مِنْ بَدْعِهِمْ يَكْتُبُ اللَّهُ لَكُمْ بِذَلِكَ الْحَسَنَاتِ وَيَرْفَعُ لَكُمْ بِهِ الدَّرَجَاتِ فِي الْآخِرَةِ. »(3)

«هنگامی که اهل شک و بدعت را بعد از من مشاهده کردید پس برائت و بیزاری از آنان را آشکار سازید و آنان را زیاد سب و لعن کنید و درباره آن ها گفتار ناپسند بگوئید و به آن ها تهمت بزنید تا این که آن ها برای فساد در دین اسلام طمع نکنند و مردم از آنان بترسند و دوری کنند و از بدعت های آنان فرا نگیرند اگر شما چنین کاری درباره بدعت گذاران انجام دادید، برای شما حسنات نوشته می شود و به واسطه این کار درجات شما در آخرت بالا می رود.»

ص: 177

1- النص والاجتهاد ص 210-208

2- الطبقات الكبرى ابن سعد ج 5 ص 140

3- وسائل الشيعة ج 11 ص 508

## «بیان پاره ای از بدعت های آشکار عمر»

### 1- منع از متعه نساء (ازدواج موقت) و متعه حج

یکی از بدعت ها، ازدواج موقت است. همه ی مسلمانان ها می دانند که آیه ی شریفه:

«فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ» (1)

«و زنانی را که متعه (ازدواج موقت) می کنید، واجب است مَهْر آن ها را بپردازید.»

در مورد حکم ازدواج موقت نازل شده، که بر هر شخص مسلمانی واجب بوده زنانی را که متعه می کند، مهرشان را بپردازد.

امت اسلامی تا زمان عمر به این حکم عمل می کردند، ولی او تنها فردی بود که آشکارا اعلام کرد:

«مُتَعَتَانِ مُحَلَّلَتَانِ كَانَتَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) وَأَنَا أَحَرَّمُهُمَا وَأُعَاقِبُ عَلَيْهِمَا» (2)

«دو متعه (حج و ازدواج موقت) در زمان پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) عملی می شد و من آن دو را تحریم می کنم و هرکس انجام دهد، او را مجازات خواهم کرد.»

عمر مکرر در منبر می گفت:

«ای مردمان سه چیز است که زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بودند و من آن ها را حرام می کنم و از آن ها نهی می کنم و مرتکب را عقوبت خواهم کرد، متعه زنان و متعه حج و حیّ علی خیر العمل.»

این از محکم ترین دلیل هاست بر کفرش، زیرا کسی که در جمعیت مسلمانان (تحت عنوان خلیفه ی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)) فریاد زند که آن چه را رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) حلال کرده من حرام می کنم و دستور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را رد کند (و شرع را تغییر دهد) و بر خلاف شرع عقوبت کند کافر و از بدترین کفار است.

### 2- تغییر آیه خمس

بنا به نقل تاریخ، نخستین آیه ای که دستخوش تغییر شد و حقیقت و صراحت آن را دگرگون کردند، آیه ی شریفه خمس بود. آن جا که خداوند متعال می فرماید:

«وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِن كُنْتُمْ أَمْنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّفَايُتِ الْجَمْعَانَ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (3)

«بدانید هرگونه غنیمتی به دست آورید، خمس آن برای خدا و برای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و برای ذی القربی و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه است، اگر به خدا و آن چه بر بنده ی خود در روز جدایی حق و باطل، روز رودرروی دو گروه نازل کردیم، ایمان آوردید و خداوند بر هر چیزی تواناست.»



- 
- 1- سورة مبارکه نساء آیه 24
  - 2- صحیح مسلم ج 1 ص 359 / سنن بیہقی ج 7 ص 206 / مسند احمد بن حنبل ج 2 ص 265-263 / کنز العمال ج 8 ص 393 / الغدير ج 6 ص 209 / تفسیر رازی ج 3 ص 26
  - 3- سورة مبارکه انفال آیه 41

آری، اولین فردی که معنا و مفهوم این آیه را تغییر داد (به عبارت دیگر) تحریف کرد و خمس را به اهل بیت (علیهم السلام) نداد، همان نخستین غاصب حقّ خلافت مولا امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بود. البته بر همین مبنا و اساس، فدک حضرت زهرا (سلام الله علیها) را نیز گرفت و غصب کرد.

به طور طبیعی، پرداخت خمس به صاحب خمس یعنی حضرت علی (علیه السلام) است، که در حقیقت با پرداخت آن به ساحت مقدّس آن حضرت، ابراز علاقه و محبّت می شود. به سخن دیگر، وقتی علاقه و حبّ نسبت به مولا بروز و ظهور نکند، مسلمانان، خدمت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) نمی آیند و خمس مالشان را به آن حضرت تقدیم نمی کنند. دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) متوجه شدند که با سوق مردم به سوی قرآن، یقیناً قرآن آن ها را به ربط و ...

محبّت و مودّت و مرتبط شدن با امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) رهنمون می سازد؛ آن هم به طور مستقیم نه با کنایه، که از تصریح رساتر است چرا که همواره در سراسر قرآن به ربط و پیوند با امام (علیه السلام) توصیه شده است. چاره این کار را در این دیدند که معنای ظاهری آیات قرآن را تغییر دهند و به شکلی مرموزانه و به فرمان شیطان به گونه ای آیه ی شریفه را از نصّ ظاهری آن تحریف کردند که مسلمانان در روزهای نخست متوجه نشدند که آنان چه جنایتی را مرتکب شده اند.

چرا که اگر آیه ی شریفه را یک باره حذف می کردند و منکر آن می شدند و می گفتند: چنین آیه ای اصلاً در قرآن نبوده است. هیچ یک از مسلمانان، که بسیاری از آنان حافظ قرآن کریم بودند، زیر بار این سخن سست، واهی و بی اساس آنان نمی رفتند. لذا آشکارا گفتند:

«یک پنجم سهم اموالی که به دست می آورید، مال خداست.»، از باب تبرک در آیه «سهم الله» ذکر شده است!

درباره سهم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز گفتند: وقتی که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از دار دنیا عروج کرد، سهم او ساقط می شود!

از همه شگفت آورتر گفتند:

منظور از ذوی القربی، خویشاوندان خلیفه وقت است! هرکس به خلیفه وقت نزدیک و از وابستگان خلیفه باشد، خمس را بایستی به او تقدیم کرد اگرچه آن فرد از منفورترین افراد جامعه بوده و پیش تر حکم قتل او را رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) صادر کرده باشد! (1)

### 3- نماز تراویح

تراویح جمع ترویحه به معنای استراحت و نشستن است، زیرا بعد از هر دو رکعت نماز، نمازگزار سلام می دهد، نمازگزار پس از چهار رکعت استراحت می کند. البته شیعه به جماعت خواندن این نماز را حرام می داند و از بدعت های عمر این بود که می گفت: برای اتحاد و همبستگی مردم از این پس، نمازهای مستحبی ماه مبارک رمضان را به جماعت بخوانید و آشکارا می گفت:

ص: 179

«نعمت البدعة هذه» «خوب بدعتی است.» (1)

4- حکم به اینکه: در صورت نبودن آب، جُنُب نماز نخواند و تیمم لازم نیست!

مسلم در کتاب صحیح خود در باب کیفیت تیمم از چهار طریق از عبدالرحمن نقل می کند:

«مردی نزد عمر آمد و سؤال نمود، گاهی جُنُب می شوم و برای غسل آبی نمی یابم تکلیف من چیست؟ و چگونه نماز بخوانم؟

خلیفه دوم اهل سنت فتوی داد: نمازت را ترک کن.

در بعضی از نقل های آنان است که عمر جواب داد: اگر جای تو بودم تا وقتی که آب پیدا نمی کردم نماز نمی خواندم.

در جای دیگر شبیه این روایت را از شخصی بنام عمار نقل کرده که بعد از این سؤال و جواب به عمر گفت:

«ای خلیفه! یادت هست که من و تو در یکی از جنگ ها جُنُب شدیم و برای غسل آبی پیدا نکردیم در حالی که تو نماز نخواندی، اما من در خاک غلطیدم و نماز خواندم سپس نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمدم و او سؤال کردیم و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نحوه تیمم را به من و تو تعلیم داد که دستان خود را به خاک زده سپس صورت و دست هایمان را با آن مسح کنیم.

عمر وقتی این مطلب را شنید گفت: از خدا بترس!

عمار در جواب گفت: ای خلیفه! اگر تو بخواهی حرفی نمی زنم.» (2)

5- محدود کردن مهریه ی زنان

روزی خلیفه دوم اهل سنت، بالای منبر مردان را از پرداخت مهریه بیش از 400 درهم به همسرانشان را منع کرد.

هنگامی که از منبر پایین آمد، زنی از او سؤال کرد: ای عمر ما کتاب خدا را تبعیت کنیم یا از حرف های تو؟

گفت: از کتاب خدا!

زن به او گفت: مگر قرآن نخوانده ای؟

خداوند (عز و جل) می فرماید:

«وَأَتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا...» (3)

«اگر مال بسیار، مهریه زنان خود قرار دادید چیزی از آنان باز نگیرید...»

وقتی عمر این سؤال را از آن زن شنید گفت:

- 
- 1- النص والاجتهاد ص 210-208
  - 2- صحيح مسلم ج 1 ص 355 / مسند احمد حنبل ج 4 / كتاب الحيض ص 265
  - 3- سورة مباركه نساء آيه 20

«كُلُّ النَّاسِ أَفْقَهُ مِنْ عُمَرَ حَتَّى رَبَاتِ الْحِجَالِ» (1)

«همه ی مردم از عُمَر عالم ترند حتی زنان.»

## 6- جواز شرب خمر

خلیفه دوم اهل سنت (لعنه الله) روزی شراب بسیار تندی خورد و مست شد و استخوان فک شتری را گرفته و بر سر عبدالرحمن بن عوف زد و سر او را شکست و آن گاه بر سر قبر کشته های روز بدر که از کفار بودند نوحه سرایی کرد. بار دیگر در راه مدینه شخصی اعرابی به خیال این که در کوزه عمر آب است آن را برداشته و از آن نوشید. غافل از آن که در کوزه عمر شراب بوده نه آب. اعرابی پس از خوردن شراب مست شد و عمر دستور داد تا وی را 80 تازیانه زدند.

اعرابی پس از خوردن تازیانه به عمر گفت: ای عمر من از شرابی که تو می خوردی خوردم، عمر مقداری آب در شراب ریخت و خورد و گفت: من تو را به دلیل شراب خوردن حد نزدم، بلکه به دلیل مست شدن زدم اگر می ترسی شراب تو را مست و لایعقل کند تندی شراب را با مخلوط کردن آب از بین ببر و آن گاه بنوش. (2)

## 7- جواز مسح بر کفش در وضو (3)

## 8- شستن پاها در وضو به جای مسح (4)

## 9- حذف «حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» از اذان (5)

## 10- اضافه کردن «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ» در اذان (6)

## 11- تَكْتَفُفٌ در نماز (دست بسته بودن) (7)

## 12- اضافه کردن آمین بعد از حمد (8)

## 13- اضافه کردن قنوت بعد از رکوع (9)

## 14- زیاد کردن «السَّلَامُ عَلَيْنَا وَ عَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ» در تشهد اول (10)

## 15- کم کردن یک تکبیر از پنج تکبیر نماز میت (11)

## 16- حکم به جواز سه طلاق در مجلس واحد (12)

ص: 181

1- سنن بیهقی ج 2 ص 233

2- کنز العمال ج 3 ص 110 / الدر المنثور سیوطی ج 6 ص 93 / شرح ابن ابی الحدید ج 1 ص 61 / جامع مسانید ابی حنیفه ج 12 ص 192

- 3- بحار الانوار ج 31 ص 36
- 4- بحار الانوار ج 30 ص 357
- 5- بحار الانوار ج 30 ص 357
- 6- بحار الانوار ج 30 ص 358 و ج 31 ص 43
- 7- بحار الانوار ج 30 ص 360/ الصراط المستقيم ج 2 ص 21
- 8- بحار الانوار ج 30 ص 359
- 9- كنز العمال ج 8 ص 75
- 10- بحار الانوار ج 30 ص 358-359
- 11- بحار الانوار ج 31 ص 38
- 12- بحار الانوار ج 31 ص 26-27

17- حکم به جواز ازدواج همسر مفقود پس از 4 سال، سپس اگر شوهر پیدا شود مخیر است

بین گرفتن مهریه از شوهر دوم و برگرداندن همسر (1)

18- مالیات بر اراضی سواد بر حسب مساحت، نه درآمد (2)

19- حکم به تحقق بلوغ به شش و جب بودن (3)

20- تغییر جزیه ای (4)

که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مقرر کرده بودند (5)

21- منع از نقل و جمع آوری و تدوین احادیث نبوی (6)

22- بدعت عول (7)

در تقسیم ارث (8)

23- منع خرید و فروش کنیزان بچه دار (9)

24- تبعیض نژادی و ترجیح قریش بر سایر عرب در ازدواج (10) به این معنا که زن گرفتن مردان قریش از بقیه قبائل جایز است ولی دیگران نمی توانند از طایفه قریش زن بگیرند و ترجیح عرب بر عجم در ارث، ازدواج، امانت، جماعت، ... بیرون کردن عجم ها از مدینه

25- خیانت در اموال عمومی (11)

او هنگام مردن هشتاد هزار درهم به بیت المال بدهکار بود.

26- تبعیض در تقسیم بیت المال و برتری حفصه و عایشه (12)

عمر در آخرین لحظات عمر خود به چند کار ناروای خود اقرار نمود از جمله:

بازگشت از لشکر أسامه، توطئه برای محروم ساختن اهل بیت (علیهم السلام) از خلافت، ناگهانی بودن بیعت ابوبکر، تبعیض بی جا در تقسیم بیت المال، سوء نیت و شرارت های باطنی. (13)

ص: 182

---

1- بحار الانوار ج 30 ص 309 / الغدیر ج 6 ص 171

2- بحار الانوار ج 30 ص 90

3- بحار الانوار ج 31 ص 40

4- مالیات برای غیر مسلمان

5- بحار الانوار ج 30 ص 309

6- بحار الانوار ج 31 ص 90

7- واژه عول: به معنای جور است چراکه در صورت سرشکن کردن ارث، به وارثان ظلم می شود، هم چنین ممکن است عول به معنای بالارفتن باشد چراکه مجموعه سهام وارثان از اصل ارث بالاتر می شود. طبق راه حلی که خلیفه دوم عمر ارائه داده است، اهل سنت مجموعه سهام را ملاک قرار می دهند و میراث را به همان نسبت تقسیم می کنند یعنی در جایی که مجموعه ی اولیه ی ارث هفت ششم می شود، میراث را به هفت بخش تقسیم می کنند و بدین ترتیب، همه ی وارثان ارث ناقص دریافت می کنند و راه حل شیعه این است که در فقه شیعه به سهم ارث مادر، همسر و کلاله ی مادری نقصی وارد نمی شود، در نتیجه اگر نقصی پیش بیاید بر یک یا چند دختر و یا یک یا چند خواهر پدري یا پدر و مادری وارد می شود.

8- بحار الانوار ج 31 ص 40

9- بحار الانوار ج 30 ص 309

10- بحار الانوار ج 31 ص 35-40

11- بحار الانوار ج 31 ص 44

12- بحار الانوار ج 31 ص 44

13- بحار الانوار ج 30 ص 121-144



## «بدعت های عثمان»

- 1- احراق همه مصاحف و این که همه بایستی طبق قرائت زیدبن ثابت قرآن بخوانند. (1)
- 2- تأخیر نماز صبح تا روشن شدن هوا برای این که در تاریکی مثل عمر او را ترور نکنند. (2)
- 3- تمام خواندن نماز در منا(با این که مسافر بود). (3)
- 4- در حال احرام صید خوردن و حکم به جواز آن. (4)
- 5- تقدیم خطبه های عید فطر و قربان بر نماز. (5)
- 6- یک اذان روز جمعه اضافه کردن بر آن چه حضرت مقرر فرموده است. (6)
- 7- دستور به سنگسار کردن زنی که شش ماهه زاییده بود. (7)

## «مطاعن مشترک عمر و ابوبکر»

- 1- پستی نسب (8)
- 2- نداشتن شخصیت اجتماعی (9)
- 3- نزول آیات عدیده در مذمت هر دو (10)
- 4- نفاق و کفر باطنی و اظهار اسلام به جهت طمع (11)
- 5- اعتراف به شک در نبوت حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) (12)
- 6- نسبت سحر و جنون و کذب به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) (13)
- 7- اجرا نکردن دستورات حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) (14)
- 8- مخالفت علنی و اعتراض به فرمایشات ایشان (15)

ص: 183

---

1- بحار الانوار ج 31 ص 205

2- بحار الانوار ج 30 ص 374

3- بحار الانوار ج 31 ص 230

4- بحار الانوار ج 31 ص 249

- 5- بحار الانوار ج 31 ص 240
- 6- بحار الانوار ج 31 ص 242
- 7- بحار الانوار ج 31 ص 246
- 8- بحار الانوار ج 30 ص 518-519 / ج 31 ص 108
- 9- بحار الانوار ج 30 ص 518-519 / ج 31 ص 108
- 10- بحار الانوار ج 30 ص 145-181 و 187-192 و 203-403
- 11- بحار الانوار ج 30 ص 182-186 و 288-289 و 324-326 و 332-333
- 12- بحار الانوار ج 30 ص 340 و 564
- 13- بحار الانوار ج 30 ص 181-182 و 193-194 و 273 و 289 و 315
- 14- بحار الانوار ج 30 ص 335-338
- 15- بحار الانوار ج 30 ص 148

9- بی ادبی به ساحت مقدّس آن حضرت (صلی الله علیه و آله و سلم) (1)

10- توطئه ترور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) (2)

11- فرار از جنگ (3)

12- لیاقت نداشتن برای اداره امور (4)

13- زیردست دیگران واقع شدن به دستور آن حضرت (5)

14- پایه گذاری تمام شرور و فتنه ها و ظلم ها و... (6)

15- پیمان شوم غصب خلافت و نوشتن صحیفه ی ملعونه (7)

16- بازگشت از لشکر اُسامه (8)

17- حضور خودسرانه در محراب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) (9)

18- نسبت هذیان دادن عمر به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) (10)

19- ادّعی بی جای «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» (11)

20- مانع شدن از نوشتن دستور تضمین کننده هدایت و عدم گمراهی امت و سرپیچی از دستور حضرت محمّد (صلی الله علیه و آله و سلم) در آوردن قلم و کاغذ (12)

21- عدم حضور در مراسم تجهیز و نماز و دفن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) (13)

22- انکار شهادت حضرت (صلی الله علیه و آله و سلم) (14)

23- شرکت در سقیفه ی بنی ساعده و غصب خلافت (15)

24- اجبار مردم بر بیعت (16)

25- هجوم به خانه حضرت زهرا (سلام الله علیها) (17)

ص: 184

1- بحار الانوار ج 30 ص 145-146 و 279-285 و 310-315

2- بحار الانوار ج 28 ص 97-100

3- بحار الانوار ج 30 ص 322-324

- 4- بحار الانوار ج 30 ص 411-427
- 5- تشييد المطاعن ج 1 ص 102
- 6- بحار الانوار ج 30 ص 269 و 383 و ج 47 ص 323
- 7- بحار الانوار ج 28 ص 85-175
- 8- بحار الانوار ج 30 ص 327-443
- 9- بحار الانوار ج 28 ص 109
- 10- بحار الانوار ج 30 ص 529-582
- 11- بحار الانوار ج 30 ص 529-582
- 12- بحار الانوار ج 30 ص 529-582
- 13- بحار الانوار ج 22 ص 524-525 / ج 28 ص 232 / ج 30 ص 286
- 14- بحار الانوار ج 30 ص 591-590
- 15- بحار الانوار ج 28 ص 183-179 و 324-355
- 16- بحار الانوار ج 28 ص 204 و 285-286
- 17- بحار الانوار ج 28 ص 175-411

26- سوزاندن درب خانه ی حضرت زهرا(سلام الله علیها) (1)

27- ضرب و جرح حضرت زهرا(سلام الله علیها) که سبب شهادت حضرت شد. (2)

28- اسقاط حضرت محسن (علیه السلام) (3)

29- بیرون کشاندن امیر مؤمنان علی (علیه السلام) از خانه (4)

30- اکراه حضرت بر بیعت (5)

31- دروغ بستن بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که «خدا پیامبری و خلافت را در خاندان ما جمع نخواهد کرد.» (6)

32- لقب امیرالمؤمنین به خود بستن و در نتیجه منکوح واقع شدن! (7)

33- لقب خلیفه رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) به خود بستن. (8)

34- جهل به احکام و معارف دینی (9)

35- غصب فدک و اخراج کارگران حضرت زهرا(سلام الله علیها) (10)

36- مطالبه بیته از حضرت (صلی الله علیه و آله و سلم) با این که دُوَالِیْدُ (صاحب اختیار) بودند. (11)

37- رد کردن گواهی امیرالمؤمنین (علیه السلام) و امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) و امّ ایمن به بهانه های واهی (12)

38- تکذیب قرآن - آیه تطهیر - به واسطه تکذیب حضرت صدیقه (سلام الله علیها) و ردّ شهادت اهل بیت (علیهم السلام) (13)

39- پاره کردن سند فدک (14)

40- منع حضرت زهرا(سلام الله علیها) از میراث پدر (15)

41- افترا بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که «نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِیَاءِ لَا نُورَثُ مَا تَرَکْنَاهُ صَدَقَةٌ». (16)

«یعنی ما گروه پیامبران از خود چیزی به ارث نمی گذاریم، و آن چه از ما باقی بماند صدقه است.»

42- تأکید حضرت زهرا(سلام الله علیها) بر عدم حضور آن ها بر جنازه حضرت (سلام الله علیها) (17)

ص: 185

- 2- بحار الانوار ج 22 ص 333-351 / ج 28 ص 38 و 41 و 51 و 61 / ج 30 ص 190 و 290 / ج 31 ص 120-129
- 3- بحار الانوار ج 22 ص 333-351 / ج 28 ص 38 و 41 و 51 و 61 / ج 30 ص 190 و 290 / ج 31 ص 120-129
- 4- بحار الانوار ج 22 ص 333-351 / ج 28 ص 38 و 41 و 51 و 61 / ج 30 ص 190 و 290 / ج 31 ص 120-129
- 5- بحار الانوار ج 22 ص 333-351 / ج 28 ص 38 و 41 و 51 و 61 / ج 30 ص 190 و 290 / ج 31 ص 120-129
- 6- بحار الانوار ج 28 ص 274
- 7- بحار الانوار ج 28 ص 266 و 227 و 297
- 8- بحار الانوار ج 37 ص 331
- 9- بحار الانوار ج 30 ص 506-516 و 687-707 / ج 31 ص 246
- 10- بحار الانوار ج 29 ص 105-417
- 11- بحار الانوار ج 29 ص 105-417
- 12- بحار الانوار ج 29 ص 105-417
- 13- بحار الانوار ج 29 ص 105-417
- 14- بحار الانوار ج 29 ص 105-417
- 15- بحار الانوار ج 29 ص 105-417
- 16- بحار الانوار ج 29 ص 105-417
- 17- بحار الانوار ج 78 ص 250-256

43- توطئه ترور امیر مؤمنان (علیه السلام) (1)

44- تکلم در اثناء نماز فریضه (2)

45- تصمیم نیش قبر حضرت زهرا (سلام الله علیها) (3)

46- غضب، براءت، تنفر اهل بیت (علیهم السلام) از آن ها در موارد کثیره مانند: خطبه شقشقیّه، خطبه فدکیه، ... و لعن بر آن ها در موارد دیگر. (4)

47- انتخاب افراد نالایق، فاسق و شرور برای اداره امور و بلاد. (5)

48- تعطیل احکام و حدود شرعی (6)

### «برخی از مطاعن عمر»

1- قطع شجره ی بیعت رضوان

همه مسلمان ها می دانند که حضرت خاتم الانبیاء محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) در جریان صلح حدیبیّه، زیر درختی نشستند و مؤمنان با آن حضرت بیعت کردند و این آیه ی شریفه نازل شد:

«لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ...» (7)

«خداوند از مؤمنان - هنگامی که در زیر آن درخت با تو بیعت کردند - راضی و خشنود شد...»

مقدس بودن آن مکان به جهت تداعی بخشی بیعت با ساحت مقدس نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) افتخاری است که برای مؤمنان حاصل شده و احترام این مکان از این پس بر وفق فطرت آدمی است.

اما در منابع اهل سنت آمده است:

نافع می گوید: «مردم زیر درختی که بیعت رضوان رخ داده بود، می رفتند و نماز می خواندند، این خبر به عمر رسید، و مردم را تهدید کرد و آن گاه دستور داد آن درخت را برینند.» (8)

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه می نویسد: «پس از وفات رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مردم به کنار درختی که بیعت رضوان رخ داده بود می رفتند و زیر آن نماز می خواندند، عمر گفت: ای مردم! می بینم که به بت عزّی برگشته اید! آگاه باشید هرکس پس از این روز، کنار آن درخت برود او را مانند مرتد با شمشیر خواهیم کشت. آن گاه دستور بریدن درخت را صادر کرد.»

2- تحریف حدیث «باب دانش شهر نبوی (صلی الله علیه و آله و سلم)»

- 1- بحار الانوار ج 28 ص 305/ج 30 ص 307 و 352 و 386
- 2- بحار الانوار ج 28 ص 305/ج 30 ص 307 و 352 و 386
- 3- بحار الانوار ج 29 ص 193-192/ج 43 ص 171 و 199 و 205/ج 78 ص 255-254
- 4- بحار الانوار ج 29 ص 215 و 497/ج 82 ص 261-260
- 5- بحار الانوار ج 30 ص 377/ج 31 ص 161-149
- 6- بحار الانوار ج 30 ص 471-495/ج 31 ص 226-224
- 7- سورة مبارکه فتح آیه 18
- 8- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد ج 1 ص 260



در روایت معروفی ساحت مقدّس حضرت خاتم الانبیاء (صلی الله علیه و آله و سلم) در منقبت حضرت مولا امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فرمودند:

«أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بِأُهَا» (1)

«من شهر علم هستم و علی (علیه السلام) باب آن شهر است.»

از آن جایی که دشمنان حضرت علی (علیه السلام) نتوانستند این فضیلت را ببینند، به تحریف آن دست زدند، ابتدا گفتند: پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده: «من شهر علم هستم و در آن بلند است.»

بنابراین تحریف، کلمه علی را صفت گرفتند، نه اسم!

آن گاه دیدند این خطای ادبی که کلمه «علی» صفت باشد، با صدر حدیث سازش ندارد و از نظر دستور زبان مشکل ساز می شود، وقتی دیدند این گونه سازگار نیست، به طور کلی خواستند حدیث را حذف کنند و گفتند: اصلاً پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین کلامی ندارد!

با این سخن به بن بست دیگری خوردند، چون در منابع وافی در کتاب های متعدّد، بسیاری از اهل سنت مکرر این حدیث را نقل کرده اند، در نتیجه اقدام بعدی را در جهت تحریف شروع کردند و اعلام کردند:

«بله، در آن حدیث آمده که عمر و ابوبکر سقف و دیوار این شهرند.»

در صورتی که شهر و مدینه علم به خودی خود فاقد سقف و دیوار است! زیرا با فرض سقف و دیوار برای شهر علم (که حاکی از محدود بودن آن است)، آن هم شهر علم بی پایان و بی منتهای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، مطمئناً آن شهر علم پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نخواهد بود.

چون وقتی حصر و حصار برای هر چیزی در میان آید، حاکی از محدود بودن آن است و حال آن که خود بیان «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ...» گویای بی حصر و بی حساب بودن علم آن حضرت است.

3- توهین به پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)

در زمانی که حبیب خدا حضرت محمّد (صلی الله علیه و آله و سلم) در بستر بیماری بودند فرمودند:

«قلم و دواتی حاضر کنید که شما را در این لحظات حساس سفارش و توصیه نمایم.»

عمر گفت: نمی خواهد قلم و دوات بیاورید! -نعوذبالله- این مرد هذیان می گوید.

او با این سخن اختلاف اصلی و شکاف عظیمی را بین مسلمانان ایجاد کرد و تخم نفاق و جدایی را برای همیشه بین آنان پاشید و مردم را از محور جبل الله و وسیله ی الهی دور کرد.

4- درشت خو و خشن و بد رفتار بودن (دفن دخترش در جاهلیت و قضیه تازیانه او مشهور است) (2)

5- دستور به قتل سعد بن عباده در سقیفه، و عملی کردن آن بعداً (3)

ص: 187

---

1- الغدير ج 6 ص 79

2- بحار الانوار ج 31 ص 28

3- بحار الانوار ج 31 ص 19-15 / ج 28 ص 182 و 336

- 6- منع خمس از ذوی القربی (1)
- 7- تجسس از عیوب مردم (2)
- 8- اسقاط حدّ رجم از مغیره (3)
- 9- برگرداندن مقام حضرت ابراهیم (علیه السلام) به محل زمان جاهلیت (4)
- 10- شرب مسکرات (5)
- 11- مصادره نصف اموال کارگزارانش (6)
- 12- منع از تبرک به محل نماز پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) (7)
- 13- تغییر صاع و مدّ حضرت (8)
- (که میزان وزن کردن بود، و احکام شرعی بر او مترتب می شد).
- 14- نظریات متفاوت در مسائل دینی (9) (حکم های مختلف در یک قضیه)
- 15- زدن کسی که از معنای آیات قرآن سؤال می کرد. (10)
- 16- وصیت به دفن جنازه اش در حجره پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بدون هیچ حقی (11)
- 17- جهل به احکام و اعتراف به این که همه از او داناترند حتی زن ها! (12)
- 18- دستور به سنگسار کردن زن حامله، زن دیوانه، زنی که شش ماهه زاییده، منع از زیاد بودن مهریه، عدم اعتقاد به احترام حجرالأسود، ندانستن کیفیت قرائت آیات قرآن، ندانستن معانی آیات. (13)
- 19- تبعید نصرین حجاج و ابوذویب از مدینه چون زیبا بودند! (14)
- 20- منهدم کردن خانه حضرت جعفر بن ابی طالب (علیه السلام) و الحاق آن به مسجد بدون این که قیمت آن را به ورثه ایشان بپردازند. (15)
- 21- واگذار کردن خلافت به شورای شش نفره (16)
- 22- دستور به قتل اصحاب شوری در صورت عدم اتفاق نظر (17)

- 1- بحار الانوار ج 30 ص 611
- 2- بحار الانوار ج 30 ص 639
- 3- بحار الانوار ج 31 ص 28 و 33
- 4- الغدير ج 6 ص 251-261
- 5- بحار الانوار ج 31 ص 32
- 6- بحار الانوار ج 31 ص 75-71 / ج 28 ص 316 / تاريخ يعقوبى ج 2 ص 158-159 / شرح ابن ابى الحديد ج 2 ص 57-58 / ج 12 ص 53-59
- 7- بحار الانوار ج 33 ص 364 / ج 34 ص 167 و 174 / ج 77 ص 350
- 8- بحار الانوار ج 31 ص 58
- 9- بحار الانوار ج 30 ص 693
- 10- بحار الانوار ج 31 ص 88
- 11- بحار الانوار ج 30 ص 655
- 12- بحار الانوار ج 30 ص 675
- 13- بحار الانوار ج 30 ص 702 / ج 30 ص 691 / ج 30 ص 704 / ج 30 ص 688 / ج 30 ص 655 / ج 30 ص 680 / الغدير ج 6 ص 93
- 14- بحار الانوار ج 30 ص 308
- 15- بحار الانوار ج 31 ص 88-60
- 16- بحار الانوار ج 31 ص 88-60
- 17- بحار الانوار ج 31 ص 88-60

23- دستور به قتل کسی که در اقلیت واقع شود یعنی امیرمؤمنان (علیه السلام) (1)

### «برخی از مطاعن ابوبکر»

- 1- عزل ابوبکر از تبلیغ سوره ی براءت (2)
- 2- انکار و احتجاج اصحاب بر او (3)
- 3- اعتراف عمر که بیعت با ابوبکر امری ناگهانی و بدون مشورت بود (4)
- 4- تعیین اجرت از بیت المال برای خودش (5)
- 5- اعتراف به تسلط شیطان بر او (6)
- 6- اعتراف به برتر نبودن خودش (7)
- 7- توطئه قتال با مالک بن نویره و کشتار قبیله اش و اسارت زن هایشان (8)
- 8- ترک قصاص خالدبن ولید / در قتل مالک و زنا با همسرش (9)
- 9- تغییر صدقات پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) (10)
- 10- انتخاب عمر با این که آن ها می گویند پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کسی را تعیین نکرد (11)
- 11- بریدن دست چپ سارق (12)
- 12- سوزاندن فجائه سلمی (13)
- 13- وصیت به دفن جنازه اش در حجره پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بدون هیچ حقی (14)

### اعتراف ابوبکر به جنایات خود

ابوبکر هنگام مرگ با اعتراف به برخی از جنایات خود از جمله هجوم به خانه حضرت زهرا (سلام الله علیها) می گفت: «ای کاش از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پرسیده بودیم چه کسی سزاوار خلافت است؟!»

ص: 189

---

1- بحار الانوار ج 31 ص 88-60

2- بحار الانوار ج 30 ص 411

3- بحار الانوار ج 28 ص 203-189

- 4- بحار الانوار ج 30 ص 443
- 5- الاستغاثة فى بدع الثلاثة ص 22
- 6- بحار الانوار ج 30 ص 292 و 495
- 7- بحار الانوار ج 28 ص 201 / ج 30 ص 497
- 8- بحار الانوار ج 30 ص 343-346
- 9- بحار الانوار ج 30 ص 471-495
- 10- الصراط المستقيم ج 2 ص 294
- 11- بحار الانوار ج 30 ص 519-523
- 12- بحار الانوار ج 30 ص 508-514
- 13- بحار الانوار ج 30 ص 509
- 14- الاستغاثة فى بدع الثلاثة ص 28

1- قضاوت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را ناحق دانستن. (1)

2- تصمیم ازدواج با همسر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و غضبناک بودن حضرت بر او تا پایان عمر (2)

3- پناه دادن به کسی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دستور قتلش را صادر کرده بود، و کمک کردن به او با این که حضرت لعنت کرده بودند کسی که او را کمک کند. (3)

4- عجز از خواندن خطبه در اول خلافت. (4)

5- تصمیم به ملحق شدن به دوست یهودی اش در جنگ اُحد (5)

6- برگرداندن حکم بن ابی عاص (که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) او را تبعید کرده بود) به مدینه. (6)

7- انکار و اعتراض اصحاب بر او (7)

8- رفتار ناپسند (مثل توهین، شتم، ضرب، تبعید و حبس) با گروهی از صحابه مانند ابوذر، عمار، ابن مسعود و... (8)

9- دستور قتل محمد بن ابی بکر (9)

10- به آتش کشیدن قرآن ها (10)

11- پندار این که در قرآن غلط وجود دارد. (11)

12- تزیین بیت المال با بخشش های بی جا بر نزدیکان (12)

13- ترک قصاص پسر عمر در قتل هر میزان (13)

14- مصادره خانه های اطراف مسجد، و حبس اعتراض کنندگان (14)

15- منع مسلمانان از چراگاه های عمومی (15)

16- اجتماع صحابه در کشتن او (16)

ص: 190

1- بحار الانوار ج 31 ص 238

2- بحار الانوار ج 31 ص 237-238

3- بحار الانوار ج 31 ص 311-312

- 4- بحار الانوار ج 22 ص 161
- 5- بحار الانوار ج 31 ص 244
- 6- بحار الانوار ج 31 ص 169
- 7- بحار الانوار ج 31 ص 162
- 8- بحار الانوار ج 31 ص 174 و 187 و 193
- 9- بحار الانوار ج 30 ص 374 / ج 31 ص 150
- 10- بحار الانوار ج 31 ص 250
- 11- بحار الانوار ج 31 ص 239
- 12- بحار الانوار ج 31 ص 218
- 13- بحار الانوار ج 31 ص 227-224
- 14- بحار الانوار ج 31 ص 244
- 15- بحار الانوار ج 31 ص 227
- 16- بحار الانوار ج 31 ص 475



- 1- افشای اسرار پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) (1)
- 2- نقشه ریزی برای مسموم کردن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) (2)
- 3- تهمت زدن به ماریه قبطیه (3)
- 4- حسادت بر حضرت خدیجه (سلام الله علیها) (4)
- 5- دشمنی با حضرت زهرا (سلام الله علیها) (5)
- 6- برپا کردن جنگ جمل با همکاری طلحه و زبیر (6)
- 7- تحریک مردم به مبارزه با آن حضرت حتی بعد از جنگ جمل! (7)
- 8- شادی در شهادت امیر مؤمنان علی (علیه السلام) (8)
- 9- امتناع از ذکر نام امیر مؤمنان علی (علیه السلام) به جهت دشمنی! (9)
- 10- اظهار کینه هنگام تشییع امام مجتبی (علیه السلام) (10)
- 11- نام گذاری غلامش به عبدالرحمن به جهت محبت ابن ملجم (11)
- 12- تحریک مردم به کشتن عثمان (لعنه الله) و قیام به خونخواهی او پس از بیعت مردم با امیر مؤمنان علی (علیه السلام) (12)
- 13- اصرار بر مخالفت با وجود یادآوری کلام پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هنگام رسیدن به حوآب

(آبگیری نزدیک بصره در راه مکه بود که سپاهیان جنگ جمل از کنار آن عبور می کردند.)

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) همسرش عایشه را به دوری از حوآب و واقعه آن (جنگ جمل) توصیه کرده بود. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گفته بود: «روزی را می بینم که سگ های حوآب به یکی از شما زنان واق واق می کنند، حمیرا (عایشه) مبادا تو باشی. در ماجرای جنگ جمل و خارج شدن گروه ناکثین از بصره برای جنگ با امام علی (علیه السلام)، عایشه در بین راه به هر جا می رسید، نام آن جا را می پرسید، تا این که به آب های حوآب رسیدند و سگ های آن جا واق

ص: 191

1- بحار الانوار ج 22 ص 230

2- بحار الانوار ج 22 ص 239-241

3- بحار الانوار ج 22 ص 153-155

4- صحيح بخارى ج 4 ص 230 / كنز العمال ج 16 ص 692-693

5- بحار الانوار ج 22 ص 236-238

6- بحار الانوار ج 32

7- بحار الانوار ج 32 ص 341

8- بحار الانوار ج 32 ص 340-341

9- بحار الانوار ج 42 ص 20 / ج 28 ص 150

10- بحار الانوار ج 32 ص 342

11- بحار الانوار ج 32 ص 341-342

12- بحار الانوار ج 32 ص 126-137

واق کردند. او وقتی نام آن جا را دانست، تصمیم گرفت از سپاه جدا شود و به مکه باز گردد؛ اما عبدالله بن زبیر عبدالله بن زبیر پنجاه نفر را جمع کرد و قسم خوردند که این جا حوآب نیست. بدین ترتیب عایشه را از تصمیمش منصرف کردند» (1)

14- دستور به حبس و کندن موهای سر و صورت و ابروی صحابی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، عثمان بن حنیف و تصمیم به کشتن او (2)

15- تصرف بی جا در خانه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به دفن ابوبکر و عمر (3)

16- طلاق دادن امیر مؤمنان (علیه السلام) او را از شرافت امّ المؤمنین (4)

### «نامه طولانی عمر به معاویه در مورد ظلم به حضرت زهرا» (سلام الله علیها)

این روایت در کتاب «فاطمة الزهراء بهجة قلب المصطفى» (5) به نقل از کتاب «دلایل الامامة» آمده است و عین عبارت بدین گونه است:

ابوالحسین ابومحمد هارون بن موسی بن احمد تلّغکبری، از پدرش از ابوعلی محمد بن همام از جعفر بن محمد بن مالک فزاری کوفی، از عبدالرحمن بن سنان صیرفی، از جعفر بن علی جواد، از حسن بن مسکان، از مفضل بن عمر جعفری، از جابر جعفری، از سعید بن مسیب روایت کرده:

«پس از آن که خبر شهادت امام حسین (علیه السلام) به مردم مدینه رسید، مردم از این که سر آن حضرت را بریده و برای یزید بن معاویه برده اند و هجده نفر از افراد خاندان و سی و پنج نفر از یاران او را کشته، گلوی کودکش علی را آماج تیر ساخته، او را پیش رویش کشته و زنان و فرزندانش را به اسارت برده اند، سخت ناراحت شده و در منزل امّ سلمه در حضور زنان و همسران رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و دیگر خانه های مهاجران و انصار به اقامه عزا و تشکیل مجالس سوگواری پرداختند.

عبدالله بن عمر خطاب شیون کنان، گریبان چاک، بر سر زنان، از خانه به در آمده می گفت: ای گروه بنی هاشم! ای قریش! ای مهاجرین و انصار! آیا شما زنده هستید و روزی می خورید و می بینید که درباره رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و خاندان و فرزندانش چنین ستمی را روا داشته اند، با وجود یزید قرار و آرامشی نیست. شبانگاه از مدینه خارج شده به هر شهری که می رسید، فریاد می زد و مردم آن جا را علیه یزید تحریک می کرد- گزارش کار او مرتب به یزید می رسید- و به هیچ جمعی نمی رسید مگر این که آن ها یزید را لعن و نفرین می کردند، به

ص: 192

1- بحار الانوار ج 32 ص 118 و 139 و 146

2- تذکرة الخواص ص 69 / الاستیعاب ج 1 ص 368

3- نهج الحق ص 369

4- بحار الانوار ج 28 ص 107 / ج 32 ص 267

5- ص 553 کتاب اصلی به نقل از ترجمه کتاب بنام «فاطمة الزهراء (سلام الله علیها) شادمانی دل پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)» ص 727. هم چنین این روایت در کتاب «عوامل العلوم و مستدرکاتها» ج 2 ص 559 / «بحار الانوار» ج 8 (چاپ قدیم) ص 229 /

«بحار الانوار» ج 30 (چاپ جدید) ص 294 آمده است.

سخنان عبدالله گوش فراداده، می گفتند: این عبدالله پسر عمر بن خطاب خلیفه رسول خداست که از اعمال یزید ناراحت شده کارهای او را نسبت به خاندان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) زشت دانسته و مردم را علیه یزید تحریک می کند. هرکس جواب مثبت به او ندهد، دیندار و مسلمان نیست. تا این که به شهر شام رسید. مردم از دیدار او و شنیدن سخنانش مضطرب شدند. سرانجام وی به همراه گروهی از مردم که پشت سرش به راه افتاده بودند بر در خانه ی یزید رسید. نگهبان یزید بر او وارد شد، وی را از ورود عبدالله آگاه کرد. عبدالله دست بر سر گذاشته و مردم در اطراف او جنب و جوش داشتند.

یزید گفت: این خروشی از فریادهای ابومحمد است و به زودی از این حالت بیرون می آید. یزید به خود او به تنهایی اجازه ی ورود داد و عبدالله شیون کنان وارد شد و می گفت: وارد نمی شوم، ای امیرالمؤمنین! تو با خاندان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) کاری انجام دادی که اگر تُرک و روم می توانستند کاری انجام دهند، این کارها را نمی کردند و آن چه را که تو روا داشتی، روا نمی دانستند. از این جای برخیز تا مسلمانان کسی را که از تو شایسته تر است برای خود برگزینند!

یزید به او خوش آمد گفت: او را در آغوش گرفت و گفت: ای ابومحمد، آرام گیر و جوش و خروش نداشته باش، عاقلانه بیندیش، با دیدگان خود بنگر و با گوش خود بشنو! درباره ی پدرت عمر بن خطاب چه می گویی؟ آیا خلیفه ی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را انسانی راهنما و هدایت یافته و یار و یاور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و پدر زن او می دانی که خواهرت حفصه را به عقد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در آورده است و آن کسی که گفت: «خداوند در پنهانی عبادت نمی شود؟»

عبدالله گفت: آری، وی همان گونه بود که تو او را توصیف کردی، درباره ی او چه می گویی؟

گفت: آیا تو حکومت شام را به پدر من دادی یا پدر من خلافت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را به پدر تو داد؟

گفت: پدر من حکومت شام را به پدر تو واگذار کرد.

گفت: آیا به واگذاری حکومت شام از سوی پدرت به پدر من راضی هستی یا نیستی؟

عبدالله گفت: آری، راضی هستم.

گفت: آیا پدرت را قبول داری؟

گفت: آری. در این هنگام دست بر دست عبدالله بن عمر زده او را گرفته و گفت: از جا برخیز ای ابومحمد! تا نامه پدرت را بخوانی! وی به همراه یزید حرکت کرد تا به یکی از خزانه های او وارد شد.

آن گاه یزید صندوقچه ای را طلبیده، در آن را باز کرد و از درون آن جعبه ای قفل شده و سر به مُهر را بیرون آورد و از درون آن نوشته ای نازک را که در پارچه ی ابریشمی سیاه بود بیرون کشید. نامه را به دست گرفته، آن را گشود و سپس گفت: ای ابومحمد! این خط پدر توست.

گفت: آری به خدا سوگند! و نامه را از دست او گرفت و بوسید.

یزید به او گفت: بخوان!



و عبدالله شروع به خواندن نامه کرد، در آن نامه چنین آمده بود:

«بسم الله الرحمن الرحيم، آن کسی که ما را با شمشیر وادار کرد که به او اعتراف نماییم، اقرار کردیم ولی به خاطر ناخشنودی از آن دعوت سینه ها از خشم و غضب خروشان و جان ها آشفته و مشوش، فکرها و دیدگان دچار شک و تردید بود. بدان جهت از او اطاعت کردیم که شمشیر زور قوم و قبیله ی یمنی خود را از بالای سرمان بردارد و آن کسانی از قریش که دست از دین اجدادی خود برداشته بودند، مزاحم ما نشوند. به بت «هبل» و به دیگر بتان و «لات» و «عزی» سوگند که عمر از آن روز که آن ها را پرستیده، دست از آن ها برنداشته، پروردگار کعبه را نپرسیده و گفتاری از محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را تصدیق ننموده است و جز از راه نیرنگ و فریب ادعای مسلمانی ننموده و می خواسته او را بفریبد، چون جادوی بزرگی برایمان آورده و در سحر و جادوگری بر سحر بنی اسرائیل با موسی و هارون و داوود و سلیمان و پسر مادرش عیسی (علیهم السلام) افزود و سحر و جادوی همه آنان را او یک تنه آورد و بر آنان این نکته را افزود که اگر او را باور داشته باشند، باید بر این مطلب که او سالار ساحران است، اقرار داشته باشند.

ای پسر ابوسفیان! تو آیین پدرت را بگیر و از ملامت خود پیروی کن! و به آن چه که پیشینیان تو گفته و این خانه را - که می گویند پروردگارشان به آنان دستور داده سوی آن آمده، پیرامونش بچرخند و طواف کنند و قبله ی خود قرار دهند- انکار کرده اند، وفادار باش! و به نماز و حجّ شان که رکن دین خود قرار داده، می پندارند که از آن خداست، اعتنائی نداشته باش! از جمله کسانی که محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را یاری کرده، همین شخص ایرانی الکن «روزبه» است. و می گوید به او (محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)) وحی شده است:

«إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ» (1)

«نخستین خانه ای که برای عبادت مردم قرار داده شده، همان خانه است که در شهر مکه است و با برکت می باشد و موجب هدایت و راهنمای جهانیان است.»

و می گویند خداوند گفته است:

«قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوْا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ» (2)

«ما روی گردانیدن تو را به سوی آسمان می بینیم و رویت را به سوی قبله ای قرار می دهیم که تواز آن خوشتر بیاید، پس روی خود را به سوی مسجدالحرام بگردان! و شما (ای مسلمانان) در هر جا که هستید، روی خود را به سوی مسجدالحرام بگردانید!»

آنان نماز خود را برای سنگ ها قرار داده اند، اگر نبود سحر او چه چیز باعث می شد که ما از پرستش بتان دست برداریم با این که آن ها هم از سنگ و چوب و مس و نقره و طلاست؟ نه، به لات و عزی قسم! که دلیلی برای دست برداشتن از اعتقادات دیرین خود نداریم، هرچند که سحر کنند و (ما را) به اشتباه

ص: 194

1- سوره مبارکه آل عمران آیه 96

2- سوره مبارکه بقره آیه 144

بیندازند. تو با چشم بینا بنگر، و با گوش شنوا بشنو، با قلب و عقلت وضع آن‌ها را ببندیش، و از لات و عزری سپاس گزار باش! و از این که آقای خردمندی هم چون عتیق بن عزری بر امت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) حکم فرما شده و در اموال و خون و آیین و جان و حلال و حرام ایشان و مالیاتی که به خاطر خدایشان جمع آوری می‌کنند تابه‌أعوان و انصار خود دهند حاکم است، خشنود باش! وی به سختی و درستی زندگی کرد، در ظاهر خضوع و خشوع می‌کرد و در پنهان سیر سختی و نافرمانی داشت و غیر از همراهی با مردم چاره‌ای نمی‌دید. من بر ستاره درخشان و نشان پر فروغ و پرچم پیروز و توانمند بنی هاشم که «حیدر» نامیده می‌شد و داماد محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) شده و با همان دختری که بانوی زنان جهانیان قرار داده و «فاطمه» اش نامیده‌اند ازدواج کرده بود، حمله بردم تا آن جا که بر در خانه‌ی علی و فاطمه و فرزندانش حسن و حسین و دخترانشان زینب و ام‌الکثوم (علیهم السلام) و کنیزی بنام فضا، به همراه خالد بن ولید و قنفذ غلام ابوبکر و دیگر یاران ویژه‌ی خود رفتم.

به سختی حلقه‌ی در را گرفته کوبیدم.

کنیز آن خانه پرسید: کیست؟

به او گفتم: به علی (علیه السلام) بگو، کارهای بیهوده را رها کن و خود را به طمع خلافت نینداز! اختیار امور به دست تو نیست. کار دست کسی است که مسلمانان او را برگزیده بر او اجماع کرده‌اند. بخدای لات و عزری سوگند! که اگر کار به ابوبکر واگذار می‌شد هیچ‌گاه به آن چه که می‌خواست نمی‌رسید و به جانشینی ابن ابی کبشه (حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)) دست نمی‌یافت. لکن من چهره‌ی خود را برایش گشوده، دیدگانم را باز کردم. ابتدا به قبیله‌ی نزار و قحطان گفتم خلافت جز در قریش نمی‌تواند باشد، تا وقتی که از خداوند اطاعت می‌کنند، از آنان اطاعت کنید! و این سخن را بدان جهت گفتم که دیدم پسر ابوطالب خواهان خلافت شده و به خون‌هایی که در جنگ‌ها و غزوات محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) از کفار و مشرکان ریخته و قرض‌های او را که هشتاد هزار درهم بود، ادا کرده و به وعده‌های او که جامه‌ی عمل پوشیده و قرآن را جمع آوری نموده و بر ظاهر و باطنش حکم می‌کند، استناد می‌نماید و هم چنین به گفتار مهاجرین و انصار که وقتی به آنان گفتم: امامت در قریش خواهد بود،

گفتند: همین انسان اصلح و بطین (1)

امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) برای او از تمامی امت بیعت گرفت و ما در چهار موضع با او به عنوان امیرالمؤمنین سلام کردیم.

ای گروه قریش! اگر شما فراموش کرده‌اید ما از یاد نبرده‌ایم، بیعت و امامت و خلافت و وصیت حقی معین و امری صحیح بوده، بیهوده و ادعا نیست...

ما آنان را تکذیب کرده و من چهل نفر را وادار کردم که شهادت دهند که محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) گفته امامت با انتخاب و اختیار مردم است.

در این هنگام انصار گفتند: ما از قریش سزاوارتریم، زیرا ما به آنان پناه داده، یاری کردیم، مردم به سوی ما هجرت کردند. اگر قرار است کسی که این مقام مربوط به اوست کنار گذاشته شود، ما از دیگران



---

1- اصلع کسی است که موهای جلوی سرش را ریخته و بطین به کسی می گویند که شکم او بزرگ و چاق است.

سزاورتریم. گروه دیگری پیشنهاد کردند: امیری از ما و امیری از شما باشد. به آنان گفتیم: چهل نفر گواهی دادند که امامان از قریش می باشند. عده ای پذیرفته و جمعی نپذیرفتند و با یکدیگر به نزاع پرداختند.

من - در حالی که همه می شنیدند - گفتم: فقط به کسی می رسد که از همه بزرگسال تر و نرم و ملایم تر باشد.

گفتند: چه کسی را می گویی؟

گفتم: ابوبکر را که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) او را در نماز بر دیگران مقدم داشت و در روز بدر در زیر سایبانی با او به مشورت نشست و رأی او را پسندید، یار غار او بود و دخترش عایشه را به همسری رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در آورده و او را ام المؤمنین نامید. بنی هاشم با عصبانیت و خشم جلو آمدند. زبیر از آنان پشتیبانی کرده در حالی که شمشیرش را از نیام در آورده بود، گفت: جز با علی (علیه السلام) نباید بیعت شود وگرنه این شمشیر من گردنی را راست نخواهد گذاشت.

گفتم: ای زبیر! انتساب به بنی هاشم تو را به فریاد در آورده است، مادرت صفیه دختر عبدالمطلب است.

گفت: این یک شرافت والا و یک امتیاز ویژه است، ای پسر حنتمه و ای پسر صهّاک، ساکت باش ای بی مادر! و سخنی گفت؛ چهل نفر از حاضران در سقیفه ی بنی ساعده از جا جسته بر او حمله ور شدند. به خدا سوگند نتوانستیم شمشیرش را از دستش بگیریم مگر وقتی که او را بر زمین افکندیم، با این که هیچ کس به یاری و کمک او نیامده بود.

من به سرعت خود را به ابوبکر رسانده با او دست داده، بیعت کردم و به دنبال من عثمان بن عفان و دیگر حاضران در سقیفه غیر از زبیر چنین کردند.

به او گفتیم: بیعت کن و گرنه تو را خواهیم کشت! بعد مردم را از او دور ساخته، گفتم: مهلتش دهید، او از روی خودخواهی و نخوت نسبت به بنی هاشم به خشم درآمده است. دست ابوبکر را در حالی که از ترس می لرزید، گرفته سراپا نگه داشتم و او را که عقلش مخلوط گشته بود و نمی دانست چه می کند، بر روی منبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نشاندم. به من گفت: ای ابوحفص! من از قیام و خروش علی (علیه السلام) می ترسم.

به او گفتم: علی (علیه السلام) کاری به تو ندارد و سرگرم کار دیگری است. ابوعبیده جراح در این کار به من کمک کرده دست او را بر روی منبر می کشید و من از پشت سرش او را مانند بُز نری که بخواهند بر بز ماده ی بجهانند، بر روی منبر گذاشتم. گیج و سرگردان بر روی منبر ایستاد.

به او گفتم: سخن را نیک کن و خطابه بخوان! زبانش بند آمده به وحشت افتاده و از سخن باز ایستاده بود. من دست خود را از شدت عصبانیت به دندان می گرفتم و به او گفتم: تو را چه شده؟ چرا گیجی؟ و او هیچ کاری نمی کرد و سخنی نمی گفت. می خواستم او را از منبر به زیر آورم و خود جای او را بگیرم. ترسیدم مردم از سخنانی که خودم درباره ی او گفته بودم، تکذیب کنند.

عده ای پرسیدند: پس آن فضایی که درباره او گفته بودی و برشمردی کجاست؟ تو از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره ی او چه شنیده بودی؟ گفتم: من از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره ی او فضایی شنیده بودم که دوست می داشتم و آرزو می کردم ای کاش مویی بر بدن او می بودم و من داستانی از او دارم.

به او گفتم: سخنی بگو و گرنه از منبر پایین آی!... خدا می داند که اگر از منبر فرود آمده بود من بالا می رفتم و سخنی می گفتم که به گفتار او منجر نشود.

وی با صدایی ضعیف و نارسا و ناتوان گفت: من ولیّ و سرپرست شما شده ام، اما بهترین نفرات شما نیستم با این که علی (علیه السلام) در بین شماست، بدانید که مرا شیطانی است که بر من مسلط شده و مرا وسوسه می کند و خیر مرا در نظر ندارد و هرگاه لغزیدم، شما مرا بر پای داشته، راست کنید! که من در پوست و موی شما وارد نشوم، برای خود و شما استغفار می کنم.

از منبر پایین آمد. در حالی که مردم به او خیره شده بودند، دستش را گرفته فشار داده او را نشانیدم. مردم برای بیعت با او جلو آمده من در کنارش نشستم تا هم او را و هم کسانی را که بخواهند از بیعتش سرباز زنند، بترسانم.

او گفت: علی (علیه السلام) چه کرد؟

گفتم: وی خلافت را از گردن خود برداشت و به خاطر این که مسلمانان کمتر اختلاف داشته باشند، به اختیار آنان گذاشت، و خود خانه نشین شده است. مردم با اکراه بیعت کردند.

وقتی بیعت او فراگیر شد، فهمیدم که علی (علیه السلام)، فاطمه و حسنین (علیهم السلام) را به در خانه ی مهاجران و انصار می برد و بیعت ما را با خود در چهار موضع یادآور شده آنان را تحریک می کند، مردم شبانه به او نوید یاری می دهند ولی صبحگاهان کسی به کمک او نمی رود. به کنیزش فضا گفتم: به علی (علیه السلام) بگو برای بیعت با ابوبکر بیرون آید، چون مسلمانان با او بیعت کرده اند!

پاسخ داد: علی (علیه السلام) مشغول است.

گفتم: بهانه نیاور و به بگو خارج شود وگرنه وارد شده به زور بیرونش می بریم!

فاطمه (سلام الله علیها) از اتاق بیرون آمده پشت در منزل ایستاده و گفت: ای گمراهان دروغگو! چه می گوئید؟ و چه می خواهید؟

گفتم: ای فاطمه (سلام الله علیها)!

گفت: عمر چه می خواهی؟

گفتم: چرا پسر عمویت تو را برای پاسخ گویی فرستاده و خود در پس پرده نشسته است؟

گفت: طغیان و سرکشی تو، ای بدبخت مرا از خانه به در آورده است، و حجّت را بر تو و بر همه گمراه کنندگان تمام کرده است.

گفتم: این یاهو ها و حرف های زنانه را کنار گذاشته به علی (علیه السلام) بگو بیرون آی! دوستی و احترامی در بین نیست.

گفت: ای عمر! آیا مرا از حزب شیطان می ترسانی، با این که حزب شیطان کوچک است؟ گفتم: اگر بیرون نیاید هیزم فراوانی آورده بر روی ساکنان این خانه آتش می افروزم و تمام کسانی را که در این خانه باشند، خواهم سوزانم؛ مگر این که علی (علیه السلام) را برای بیعت بیرون کشانده همراه ببریم و تازیانه ی قنفذ را گرفته بر او زدم و به خالد بن ولید گفتم: بروید و هیزم بیاورید و گفتم: آن را برمی افروزم.

(فاطمه (سلام الله علیها)) گفت: ای دشمن خدا و دشمن رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) او و دشمن امیرالمؤمنین (علیه السلام)!

فاطمه (سلام الله علیها) دست هایش را جلو در خانه گرفته نمی گذاشت در باز شود. او را به یک سوی افکندم، سر راه بر من گرفت، با تازیانه بر دست هایش زدم، از شدت درد ناله و فریادش بلند شد. تصمیم گرفتم قدری نرم شوم و از در خانه برگردم، در این هنگام به یاد دشمنی علی (علیه السلام) و حرص و ولع او در ریختن خون بزرگان عرب و نیرنگ محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و سحرش افتادم، لگدی بر در زدم، وی که محکم بر در چسبیده بود تا باز نشود، فریادی زد که پنداشتم مدینه زیر و رو شد و صدا زد: ای پدر! ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)! با حبیبی ی تو و دختری بدین گونه رفتار می شود. آه ای فضا مرا بگیر! به خدا سوگند! که فرزندی که در شکم داشتم کشته شد. صدای آه و ناله ی او را به خاطر درد زایمان در حالی که به دیوار تکیه داده بود شنیدم. در را باز کرده وارد خانه شدم، با چهره ای با من روبه رو شد که دیدگانم را فرو بست، از روی مقنعه به گونه ای بر صورتش نواختم که گوشواره از گوشش به در آمده و به زمین پخش شد.

علی (علیه السلام) از خانه بیرون آمد. همین که چشمم به او افتاد، با شتاب از خانه بیرون رفته به خالد و قنفذ و همراهانش گفتم: از گرفتاری عجیبی رها شدم، (و در روایت دیگری: جنایت بزرگی مرتکب شدم که بر خود ایمن نیستم، این علی (علیه السلام) است که از خانه بیرون آمده من و همه ی شما توان مقاومت در برابر او را نداریم)،

علی (علیه السلام) او را دریافت در حالی که فاطمه (سلام الله علیها) دست بر جلو سر گرفته می خواست چادر از سر بردارد و به پیشگاه خداوند از آن چه بر سرش آمده شکوه نموده از او کمک بگیرد. علی (علیه السلام) چادر بر سر او انداخته در حالی که به شدت عصبانی بود، به او گفت: ای دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)! خداوند پدرت را به عنوان رحمت برای جهانیان مبعوث کرد، به خدا سوگند اگر چادر از سر برداری و از پروردگارت بخواهی که این مردم را نابود سازد، دعایت به اجابت خواهد رسید به طوری که در روی زمین از اینان هیچ انسانی باقی نخواهد ماند، زیرا مقام تو و پدرت در پیشگاه خداوند بزرگتر است از نوح که خداوند به خاطر او تمام ساکنان روی زمین و کسانی را که در زیر آسمان به سر می برند به جز همان چند نفری که در کشتی بودند، نابود ساخت و نیز قوم هود را به خاطر این که او را تکذیب کرده بودند و قوم عاد را به وسیله ی باد تند و سهمگین از بین برد. تو و پدرت از هود برترید، ثمود را که دوازده هزار نفر بودند بخاطر آن ناقه و بچه اش عذاب کرد.

تو ای بانوی زنان! بر این خلق نگون بخت، رحمت باش و موجب عذاب و نابودی آنان مباش! درد زایمان سخت او را فراگرفته بود، به درون خانه رفت و کودکش را که علی (علیه السلام) او را محسن نامیده بود، سقط کرد. جمعیت فراوانی را در آن جا گرد آوردم، اما نه بدان جهت که از کثرت آنان در مقابل علی (علیه السلام) کاری ساخته باشد، بلکه برای دلگرمی خودم. او را در حالی که کاملاً در محاصره بود، به زور از خانه اش بیرون آورده برای گرفتن بیعت به جلو راندم، و به درستی می دانستم که اگر من و تمامی ساکنان روی زمین کوششی کردیم که بر او پیروز شویم، زورمان به او نمی رسید. اما مطالبی را در نظر داشت که من به خوبی می دانستم و هم اکنون نمی شود که بگویم. (1)

هنگامی که به سقیفه ی بنی ساعده رسیدم، ابوبکر و اطرافیانش از جا حرکت کرده علی (علیه السلام) را مسخره کردند.

علی (علیه السلام) گفت: ای عمر! می خواهی در آن چه که فعلاً به تأخیر انداخته ام، شتاب کنم و کاری که از آن خوشتر نمی آید، انجام دهم؟

گفتم: نه یا امیرالمؤمنین!

به خدا سوگند که خالد سخنان مرا شنید، به شتاب نزد ابوبکر رفته سه مرتبه به او گفت: مرا چه کار با عمر؟ و مردم این سخنان را می شنیدند.

هنگامی که علی (علیه السلام) به سقیفه رسید، ابوبکر کودکانه به او نگریست و وی را مسخره کرد.

به او گفتم: تو ای ابوالحسن بیعت کردی برگرد! ولی خود گواهم بر این که او بیعت ننموده و دستش را به سوی ابوبکر دراز نکرده و من می ترسیدم که در آن چه که می خواست انجام دهد و به تأخیر انداخته بود، عجله کند. از این رو، چندان اصرار نکردم که باید حتماً بیعت کند.

ابوبکر از ناراحتی و ترسی که از او داشت، اصلاً نمی خواست که علی (علیه السلام) را در آن جا ببیند. علی (علیه السلام) از سقیفه برگشت. پرسیدم: کجا رفت؟

گفتمند: به کنار قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) رفته در آن جا نشسته است. من و ابوبکر از جا حرکت کرده دوان دوان به مسجد رفتیم.

ابوبکر می گفت: وای بر تو! این چه کاری بود که با فاطمه (سلام الله علیها) انجام دادی؟ به خدا سوگند این کار زبانی آشکار است.

گفتم: بزرگ ترین کاری که نسبت به تو انجام داده، همین است که با ما بیعت نکرد و چندان مطمئن نیستم که مسلمانان اطرافش را نگیرند.

گفت: چه می کنی؟

ص: 199

---

1- مقصود همان وصیت و سفارش پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به حضرتش در خصوص عدم استفاده از شمشیر برای احقاق حق (جانشینی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)) بود.

گفتم: چنین وانمود می کنم که او در کنار قبر محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) با تو بیعت کرده است. خود را به او رسانیده در حالی که قبر را پیش روی خود قرار داده دست هایش را روی خاک قبر گذاشته بود و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و حذیفه بن یمان اطرافش را گرفته بودند، در کنارش نشستیم. به ابوبکر گفتم که او هم به مانند علی (علیه السلام) دستش را روی قبر نزدیک دست علی (علیه السلام) بگذارد. او دستش را گذاشت و من دست او را گرفته تا به دست علی (علیه السلام) بکشم و بگویم علی (علیه السلام) بیعت کرده است، ولی علی (علیه السلام) دستش را برداشت. با ابوبکر از جا حرکت کرده پشت به آنان نموده می گفتم: خداوند به علی (علیه السلام) پاداش خیر عنایت کند! وقتی به کنار قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) حاضر شدم، از بیعت با تو خودداری نکرد. ابوذر جندب بن جناده غفاری از بین مردم از جا جسته فریاد می زد و می گفت: به خدا سوگند ای دشمن خدا، علی (علیه السلام) هیچ گاه با یک برده ی آزاد شده بیعت نکرد.

ما به راه خود ادامه داده به هرکسی که می رسیدیم می گفتیم: علی (علیه السلام) با ما بیعت کرده است.

و ابوذر تکذیب حرف ما را می کرد. به خدا سوگند! که وی نه در دوران خلافت ابوبکر و نه در زمان حکومت من با ما بیعت نکرده و نه با کسی که پس از من خواهد بود.

دوازده نفر از اصحاب و یاران او نیز با ابوبکر و من بیعت نکردند.

ای معاویه! چه کسی کارهای مرا انجام داده و چه کسی گذشتگان را غیر از من از او گرفته است؟

اما تو و پدرت ابوسفیان و برادرت عتبه، کارهایی که در تکذیب محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و نیرنگ هایی که با او کردید، به درستی می دانم و کاملاً از حرکت هایی که در مکه انجام می دادید و در کوه حراء می خواستید او را بکشید آگاهم، جمعیت ها را علیه او راه انداختید. احزاب را تشکیل دادید، پدرت بر شتر سوار شد و آنان را رهبری کرد و محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره ی او گفته بود: خداوند سواره و زمامدار و راننده را لعنت کند، که پدرت سوار و برادرت زمامدار و توراننده بودی.

مادرت هند را از خاطر نبرده ام که چقدر به وحشی بخشید تا این که خود را از دیدگاه حمزه پنهان کرد و او را در سرزمینش «شیر خدا» می نامیدند، با نیزه زد و سپس دلش را شکافت و جگرش را بیرون کشیده نزد مادرت آورد و محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) با سحرش پنداشت که وقتی جگر حمزه به دهان هند برسد و بخوابد آن را بچود، سنگ سختی خواهد شد. او جگر را از دهان بیرون انداخت و محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و یارانش او را هند جگرخوار نامیدند

و نیز سخنان او را در اشعارش برای دشمنی با محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و سربازانش فراموش نکرده ام که چنین سرود:

نَحْنُ بَنَاتُ طَارِقٍ نَمَشِي عَلَى النَّمَارِقِ

ما دختران طاریم که بر روی فرش های گرانبها راه می رویم.

كَالدَّرِّ فِي المَخَانِقِ وَالْمِسْكِ فِي المَفَارِقِ

به مانند دُر در صدف و مشک در مشکدان می باشیم.

إِنْ يَقْبَلُوا نِعَانِقُ أَوْ يَدْبَرُوا نُفَارِقُ فِرَاقَ غَيْرِ وَامِقٍ

اگر مردانی روی زمین آوردند در آغوششان می گیریم و اگر پشت کنند. بدون ناراحتی از آن ها جدا می شویم.

ص: 200

زنان قبیله ی او در جامه های زرد پررنگ چهره ها را گشوده، دست و سرهایشان را برهنه و آشکار نموده مردم را بر جنگ و پیکار با محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) تحریک می کردند. شما به دلخواه خود مسلمان نشدید، بلکه در روز فتح مکه با اکراه و زور تسلیم شده، محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) شما را آزاد کرده و زید برادر من و عقیل برادر علی بن ابی طالب و عمویشان عباس را مثل آنان قرار داد. وی از پدرت چندان دل خوشی نداشت هنگامی که به او گفت: به خدا سوگند! ای پسر ابی کبشه مدینه را پر از مردان جنگی و پیاده و سوار خواهم کرد و بین تو و این دشمنان جدایی افکنده نمی گذارم زبانی به تو برسانند. محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) در حالی که به مردم فهمانید که باطن او را می داند به او گفت: ای ابوسفیان! خداوند مرا از شرّ تو ننگه دارد! و او (محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)) به مردم گفته بود: بر این منبر کسی غیر از من و علی (علیه السلام) و پیروانش از افراد خانواده اش نباید بالا برود. سحرش باطل و تلاشش بی نتیجه ماند و ابوبکر بر منبر بالا رفت و پس از او من بالا رفتم و ای بنی امیه! امیدوارم که شما چوبه های طناب این خیمه را برافراشته باشید! بدین جهت ولایت شام را به تو سپرده هرگونه تصرف مالکانه را در آن سرزمین به تو واگذار کرده، تو را به مردم شناساندم تا با گرفتار او درباره ی شما مخالفت کرده از این که او در شعر و نثر گفته بود: جبرائیل از سوی پروردگارم به من وحی کرده و گفته است:

«وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ» (1)

و پنداشته که مقصود از شجره ملعونه شماست، باکی ندارم. او دشمنی خود را با شما به هنگامی که به حکومت رسید، آشکار کرد همان طور که هاشم و پسرانش همیشه دشمنان عبدشمس بودند.

ای معاویه! من با این یادآوری ها و شرحی که از جریانات به تو کردم، خیرخواه ناصح و دل سوز تو می باشم و از کم حوصلگی، بی ظرفیتی، نداشتن شرح صدر و کمی بردباری ات ترس آن را دارم که در آن چه به تو سفارش کرده اختیار شریعت و امت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را به دست تو دادم، شتاب کرده و بخواهی از او انتقام بگیری و از این که مُرده ی او را نکوهش کرده و یا در آن چه که آورده، بخواهی آن ها را رد کنی و یا کوچک بشماری و در آن صورت تو به هلاکت خواهی رسید، و آن وقت هر آن چه که بر افراشته ام، فرود آمده آن چه که ساخته ام، ویران می شود.

به هنگامی که می خواهی به مسجد و منبر محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) وارد شوی، کاملاً بر حذر باش و احتیاط را از دست مده و در ظاهر تمام مطالبی را که محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) آورده، تصدیق کن! با رعیت خود درگیر مشو و اظهار دل سوزی و دفاع از آن ها را بنما، حلم و بردباری نشان داده و نسیم عطا و بخشش خود را نسبت به همگان بگستر! حدود را در بین آنان اقامه کرده به آنان چنین نشان نده که حقی از حقوق الهی را واگذار می کنی، واجبی را ناقص نگذار و سنت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را تغییر نده که نتیجه اش آن می شود که امت بر ما شورش می کنند و تباه می گردند، بلکه آن ها را از همان محل آرامش و امنیتشان بگیر و به دست خودشان آنان را بکش و با شمشیر

ص: 201



خودشان نابودشان ساز! با آنان مسامحه و سهل انگاری داشته باش و برخورد نکن، نرم خو باش و غرامت مگیر! در مجلس خود برایشان جای باز کن و به هنگام نشستن در کنارت احترامشان بگذار، آنان را بدست رئیس خودشان بکش، خوش رو و بشاش باش، خشم را فروده و از آنان بگذر! در این صورت دوستت خواهند داشت و از تو اطاعت خواهند کرد. از این که علی (علیه السلام) و فرزندانش حسن و حسین 'بر ما و توشورش کنند، خاطر جمع نیستیم، اگر به همراهی و کمک گروهی از امت توانستی با آنان پیکار کنی، انجام ده و به کارهای کوچک قانع مباش و تصمیم به کارهای بزرگ بگیر! وصیت و سفارشم را به تو کردم، حفظ کن، آن را پنهان نموده آشکار مساز، دستوراتم را اجرا کرده گوش به فرمانم باش! بر تو مباد که به فکر مخالفت با من باشی، راه و روش پیشینیان خود را در پیش گیر و انتقام خون آنان را بگیر و دنباله رو آن ها باش! من تمام رازهای نهانی و مطالب آشکار خود را به تو گفتم و مطلب را با این شعر به پایان می برم:

مَعَاوِيشَ اِنَّ الْقَوْمَ جَلَّتْ اُمُورُهُمْ بِدَعْوِهِ مَنْ عَمَّ الْبَرِيَّةَ بِالْوَتْرِ

ای معاویه! مردم کارهایشان بزرگ شده و پیشرفت کرده به دعوت آن کس که به تنهایی تمام جهان را گرفت.

صَبَّوْتُ اِلَى دِيْنٍ لَّهُمْ فَاْرَابِي فَاْبَعْدُ بَدِيْنٍ قَدْ قَصَمْتُ بِهٖ ظَهْرِي

کودکانه و از روی ناهمپی به دینشان مایل شدم و مرا به شک و تردید انداخت، دور باد آن دینی که پشت خود را به آن شکستم! (تا آخر ابیات).



نام اصلی آن بزرگوار «فیروز» و کنیه اش «ابولؤلؤة» (به علت داشتن دختری به نام لؤلؤة که بعدها به علت سهولت و آسانی تلفظ به ابولؤلؤ مشهور گردیده) و لقبش شجاع الدین (به سبب شجاعت منحصر به فرد وی در آن اقدام بزرگ) بوده است. (1)

اصلیت وی ایرانی و زادگاهش شهر نهاوند بوده است. (2)

قبل از تشرف به دین مبین اسلام، (هم چون سایر ایرانیان) آئین وی نصرانی و یا مجوسی بوده است. (3)

(که ناگفته پیداست که داشتن دین مسیحیت و یا زرتشتی (قبل از اسلام) که از ادیان الهی هستند، برای کسی منقصت و عیب محسوب نمی گردد که اهل تسنن سعی نموده اند با بزرگ جلوه دادن این نکته آن را به عنوان دین همیشگی آن بزرگوار اثبات نمایند و حال آن که بزرگان و شیوخ و خلفای خودشان قبل از اسلام آوردن ظاهری، به آئین کفر و بت پرستی مشهور بوده اند).

ابتدا در جنگ میان ایران و روم به اسارت رومیان در می آید و بعدها در جنگ بین مسلمانان و رومیان به اسارت مسلمانان در می آید و او به عنوان اسیر جنگی در سهم «مغیره بن شعبه» که از دشمنان امیرالمؤمنین (علیه السلام) بوده است درآمد، و از آن به بعد مرحله ی دیگری از زندگی وی در مدینه النبی (صلی الله علیه و آله و سلم) رقم می خورد. (4)

### «نحوه ی آشنایی حضرت ابولؤلؤ با امیرالمؤمنین (علیه السلام)»

یکی از محبتین و دوست داران نزدیک امیرالمؤمنین (علیه السلام) جناب هرمان بوده است که وی پسر یزدگرد سوم، پادشاه وقت ایران و برادر علیا مخدره حضرت شهربانو، همسر سیدالشهداء حسین بن علی (علیه السلام) بوده است؛ که او نیز ایرانی و در جنگ بین مسلمانان و ایران به اسارت در می آید و هنگامی که او را نزد خلیفه ی دوم اهل تسنن، عمر بن خطاب می برند، وی اسلام را بر جناب هرمان عرضه می کند؛ اما هرمان از پذیرفتن آن امتناع می ورزد، از این رو عمر خطاب دستور می دهد تا او را بکشند که جناب هرمان می گوید: شایسته نیست اسیر را در حال تشنگی بکشید. از این رو برای او ظرف آبی می آورند، وی می پرسد: آیا تا زمانی که آب را نیشامیده ام در امانم؟ عمر پاسخ مثبت می دهد و هرمان نیز با زیرکی خاصی ظرف آب را به روی زمین می ریزد و از خوردن آن امتناع می ورزد تا به این طریق اجرای فرمان قتل را به خاطر امانی که از خلیفه گرفته بود، به تأخیر اندازد. عمر که از منظور جناب هرمان مطلع گردید، مجدداً دستور به قتل هرمان حتی در

ص: 204

1- مستدرک سفینه البحار ج 9 ص 213

2- مستدرک سفینه البحار ج 9 ص 213

3- مستدرک سفینه البحار ج 9 ص 213

4- مستدرک سفینه البحار ج 9 ص 213

حال تشنگی می دهد که در این بین وجود مقدّس امیرالمؤمنین (علیه السلام) که در مجلس حاضر بوده اند، در اعتراض به حکم عمر می فرماید: «کسی را که امان داده اید نباید بکشید».

عمر از حضرت امیر (علیه السلام) سؤال کرد: به نظر شما با چنین شخصی چگونه رفتار کنیم؟ حضرت فرمودند: حکم اسلام این است که فدیّه و مبلغ یک غلام را به نفع بیت المال مسلمین بگیرید و او را به عنوان غلام به شخصی از مسلمانان واگذار نمایید.

عمر گفت: چه کسی به شخصی هم چون او رغبت می نماید؟

حضرت فرمودند: من این مبلغ را می پردازم و او را قبول می کنم.

و این جا بود که جناب هرمان با مشاهده ی این بزرگواری از حضرت (علیه السلام)، به دین مقدّس اسلام تشرف یافت و نیز از همان روز بغض و کینه ی خلیفه ی اهل تسنن را به دل گرفت. حضرت نیز به علّت تشرف جناب هرمان به اسلام وی را آزاد نمود. (و از آن به بعد جناب هرمان خود را از ملازمان حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) نمود.) و بیشتر اوقات خود را در مسجد و عبادت در آن به سر می برد. (1)

با عنایت به مطالب فوق و با توجه به قرائن و اشتراکاتی چون اصلیت ایرانی حضرت ابولؤلؤ و جناب هرمان و نیز آزاد گردیدن جناب هرمان توسط امیرالمؤمنین (علیه السلام) و کینه ای که وی از عمر بن خطّاب به دل گرفته بود و از سوی دیگر، ظلم و ستمی که از سوی مغیره بن شعبه که حضرت ابولؤلؤ در بند و گرو او بود و از سهم اسرای جنگی او به شمار می رفت و مغیره بن شعبه که از نزدیکان عمر خطّاب و بنا به تصریح تاریخ، دشمنی زائدالوصفی از زمان حیات رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت به بنی هاشم به خصوص نسبت به امیرالمؤمنین (علیه السلام) داشت و عدم رسیدگی عمر به شکایت های پی در پی حضرت ابولؤلؤ از مغیره بن شعبه در خصوص ظلم ها و ستم های بی شماری که از سوی او بر حضرت ابولؤلؤ روا داشته می شد و نیز خراج و مالیات سنگینی که مغیره بن شعبه بر عهده ی حضرت ابولؤلؤ وضع کرده بود؛ این ها همه می تواند زمینه های آشنایی و نزدیکی بین این دو یار خاص امیرالمؤمنین (علیه السلام) را فراهم گردانیده باشد و آنان را در هدفی مشترک (ریشه کن ساختن اساس ظلم و تباهی) همراه سازد.

و این نزدیکی بین حضرت ابولؤلؤ و جناب هرمان به حدّی بوده است که به نقل تمامی تواریخ معتبر اهل تسنن، بعد از ضربه خوردن عمر به دست جناب ابولؤلؤ، فرزند عمر به نام عبیدالله به محض شنیدن خبر، این اقدام (قتل عمر) را به قطع و یقین به جناب هرمان نسبت داد. فلذا فوراً به عنوان قصاص جناب هرمان را به شهادت رسانید و این در حالی بود که وقتی عمر در بستر مرگ این خبر را شنید، خود نیز این کار فرزندش را تقبیح نمود و حتی حکم قصاص فرزند خود را صادر کرد ولی عثمان خلیفه ی بعد از او هرگز این حکم را اجرا نکرد، اما حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) همواره خون خواه خون به ناحق ریخته ی جناب هرمان بود. (2)

ص: 205

1- الخرائج والجرائح ج 1 ص 212

2- الخرائج والجرائح ج 1 ص 213

و اما درباره ی شخصیت پلید و منفور مغیره بن شعبه که حضرت ابولؤلؤ در زیر چنگال و سیطره ی او ناچار به تحمل دوران بود؛ اولاً: لازم است بدانیم که او یکی از افرادی بود که به همراه عمر و قنفذ در ماجرای آتش زدن درب خانه ی حضرت زهرا (سلام الله علیها) و شکستن درب خانه و به شهادت رساندن فرزندش محسن بن علی (علیه السلام) نقش مهمی را ایفا کرد.

ثانیاً: او بنا به تصریح مورخین اهل سنت، یکی از چهار نفر مغز سیاست گذار فتنه و دسیسه ی جهان عرب آن روز بود که این چهار نفر عبارت بودند از: «ابوسفیان»، «معاویه»، «عمر و عاص» و «مغیره بن شعبه».

ثالثاً: امام مجتبی (علیه السلام) در خطابی طولانی نسبت به معاویه و دار و دسته اش که در جلسه ای تهمت ناروا به وجود نازنین و مقدّس امیرالمؤمنین (علیه السلام) وارد کرده بودند، تک تک آنان را از سوءپیشینه و پرونده ی سراسر سیاه شان در مگه بر هیچ مسلمانی پوشیده نیست، باخبر ساخت تا آن جا که نوبت به «مغیره» می رسد و خطاب به او می فرماید:

«... و اما تو ای مغیره بن شعبه! تو دشمن خدا و رهاکننده ی کتاب خدا و تکذیب کننده ی پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می باشی و تو زناکار بوده و سنگ سار نمودنت را (عمر) به تأخیر انداخت و حق را با باطیل در آمیخت و سخن را با گفتارهای نادرست قبول نکرد و این ها علاوه بر عذاب دردناک و پستی در دنیا است که خداوند برایت مهیا ساخته و عذاب آخرت خوارکننده تر و دردناک تر می باشد و تو کسی هستی که حضرت فاطمه (سلام الله علیها) دختر پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را مورد ضرب و شتم قرار دادی.

(الهی بشکن دست مغیره \*\*\* که در کوچه چنین بی مادرم کرد)

تا این که بر اثر ضرب و شتم های تو خون ریزی نمود و فرزندش را سقط نمود و این به خاطر آن بود که تو خواستی پیامبر را خوار گردانی و با دستورش (مبنی بر محبت و مودت در حق فاطمه (سلام الله علیها) و اولادش «لا أسألكم عليه أجراً إلاّ المودّة فی القربی» (1))

مخالفت نمایی و احترامش را زائل سازی. در حالی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده بودند: ای فاطمه! تو برترین زنان اهل بهشت هستی.

«فاطمة سيدة نساء اهل الجنة أجمعین»

ای مغیره! خداوند تو را در آتش خواهند افکند و وبال گفتارت را دامنگیرت خواهد ساخت.» (2)

رابعاً: به توصیف ابن ابی الحدید سنی مذهب درباره ی مغیره توجه نمایید:

«مغیره بن شعبه کسی است که از زمان حیات رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) بغض و کینه و دشمنی خاصی با علی بن ابیطالب (علیه السلام) داشت. و بغض او با همه ی بنی هاشم مخصوصاً علی بن ابیطالب (علیه السلام) امری معلوم و بر



همگان آشکار است. زمانی که با معاویه بیعت صورت گرفت، مغیره از طرف معاویه خطبایی را مأمور کرد تا در خطابه های خود، علی بن ابیطالب (علیه السلام) را لعن گویند.»<sup>(1)</sup>

(این جاست که اهمیت نزدیکی شخصی چون جناب ابولؤلؤ که غلام و دربند چنین شخصیت منفور و فاسقی چون مغیره بوده است با جناب هرمان که آزاد شده و محبّ خاص امیرالمؤمنین (علیه السلام) بوده بیشتر مشخص می گردد و این آشنایی و ارتباط زمینه ای در جناب ابولؤلؤ پدید می آورد که وی نیز از یاران خاص حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) می گردد) که به نقل صاحب مستدرک سفینه البحار (فیروز (ابولؤلؤ) از اکابر مسلمین و مجاهدین بلکه از اتباع خاص حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بوده است.»<sup>(2)</sup>

و نیز از همین جا (علاقه و نزدیکی حضرت ابولؤلؤ به امیرالمؤمنین (علیه السلام)) علت ظلم و ستم ها و وضع خراج و مالیات سنگین از سوی مغیره بن شعبه بر حضرت ابولؤلؤ واضح می گردد که چیزی مطابق سه تا چهار درهم در روز بوده است و او که توانایی پرداخت این مبلغ را نداشت، چندین بار به عنوان اعتراض و تظلم به خلیفه دوم اهل تسنن (عمر بن خطاب) مراجعه کرد، اما نه تنها جواب مثبت نشنید بلکه در آخرین بار وقتی عمر با اعتراض و شکایت حضرت ابولؤلؤ مواجه شد، در جواب گفت: این در حق تو که به حرفه ی حدادی (آهنگری)، نجاری و... آشنایی داری چیز زیادی نیست.

آن گاه وی از ابولؤلؤ سؤال کرد: شنیده ام تو از ایرانیان هنر آسیاب سازی آموخته ای که می تواند با نیروی باد

به گردش درآید، آیا می توانی برای ما نیز چنین آسیابی بسازی؟

اینجا بود که این کلام و سخن ابولؤلؤ، عمر بن خطاب را به یاد تعبیر خوابی انداخت که مدت ها قبل دیده بود: «انّ دیکاً احمر نقره ثلاث نقرات» که پرنده ای قرمز با سه ضربه منقار به او ضربه می زند؛ که معبرین خواب این گونه تعبیر کرده بودند که: تو را به زودی مردی از عجم با سه ضربه خواهد کشت.

از این رو عمر به محض شنیدن این جمله از جناب ابولؤلؤ، درباره ی او چنین گفت:

«انّ العبد قد اوعد ولو كنت اقتل احدا بالتهمة لقتلته»؛

«این غلام مرا تهدید به قتل کرد و اگر من بتوانم کسی را ولو با تهمتی ناروا به قتل برسانم آن کس او خواهد بود.»<sup>(3)</sup>

از آن روز به بعد بود که جناب ابولؤلؤ که ظلم فاحش و آشکار بر خود را که نمونه ای کوچک و ناچیز از آن ظلم روا رفته بر جامعه ی اسلام و مسلمین و نیز بر شخصیت ممتاز در آن عصر و همه ی اعصار بعد از رسول گرامی اسلام یعنی امیرالمؤمنین (علیه السلام) را مشاهده می نمود که آن گونه حضرت را خانه نشین و بغض در گلو و خار در چشم ساخته و همواره راه صبر را پیشه نموده؛

«صَبْرَتْ وَفِي الْعَيْنِ قَدَى، وَفِي الْحَلْقِ شَجَاً»،

ص: 207

2- مستدرک سفینه البحار ج 9 ص 212

3- مستدرک سفینه البحار ج 9 ص 213



فلذا عزم خود را جزم نمود تا انتقام خشم فرو خورده ی آن حضرت و انتقام همسرش حضرت صدیقه طاهره (سلام الله علیها) را بستاند.

### «اطلاع امیرالمؤمنین (علیه السلام) از اقدام حضرت ابولؤلؤ و تأیید آن»

از جمله ی زیر به خوبی می توان برداشت نمود که جناب ابولؤلؤ تصمیم خود را به اطلاع امیرالمؤمنین (علیه السلام) رسانده بود و تقریر و تأیید حضرت را نسبت به عمل خود بدست آورده بود و یا به نحوی دیگر آن حضرت (علیه السلام) در جریان امر قرار داشت چرا که طبق این نقل:

«سیقتلک ابولؤلؤ توفیقاً، یدخل به واللہ الجنان علی الرغم منک»؛

که ابولؤلؤ، تو را به زودی به توفیقی که خداوند نصیب او می سازد، به قتل می رساند و به خدا قسم علی رغم میل باطنی تو وارد بهشت می گردد.» (1)

و یا طبق نقل دیگری:

«إن امیرالمؤمنین (علیه السلام) قال للثانی: یا مغرور! إنی أراک فی الدنیا قتیلاً بجراحة عبد، تحکم علیه جوراً فیتلک توفیقاً»؛

امیرالمؤمنین (علیه السلام) خطاب به دومی فرمود:

«ای مغرور! همانا تو را می بینم که در دنیا به واسطه ضربت و جراحتی که از عبدی که تو از روی ظلم و جور بر او حکم می رانی، کشته می شوی و این توفیقی است که نصیب او می گردد.» (2)

استفاده می گردد که حضرت (علیه السلام) به نحوی از این اقدام با خبر بوده اند و آن را برای حضرت ابولؤلؤ توفیقی از سوی خداوند شمرده و باعث متنعم گردیدن به بهشت خداوند می داند.

### «ریشه کن شدن بنیاد ظلم و فساد»

سرانجام قهرمان تاریخ ما حرفه ی آهنگری خود را به خدمت گرفت و خنجرى دو سر، که قبضه ی آن در وسط قرار داشت، تهیه نمود. تا این که بنابر قول صحیح و مشهور در نزد شیعه در سحرگاه روز دوشنبه نهم ربیع الاول سال 23 ه ق، در حالی که عمر بن خطاب تازیانه به دست در حال امر کردن نمازگزاران بود که صفوف خود را منظم نمایند

«إستَوُوا إِسْتَوُوا صُفُوفَکُمْ»، خود را به وی رسانده و با سه ضربه ی کاری شکم خلیفه را تا خاصره (سه بند) او شکافت و در حالی که عده ای از نزدیکان و اطرافیان عمر بن خطاب قصد دستگیری و حمله به او را داشتند، با زخمی کردن سیزده نفر دیگر از آنان از محل حادثه گریخت. (3)

و عمر بعد از آن که سه روز در بستر افتاده بود، در سن پنجاه و پنج سالگی از دنیا رفت.

- 1- ارشادالقلوب دیلمی ج 2 ص 285
- 2- مستدرک سفینة البحار ج 9 ص 213 و نیز به نقل از کتاب مشارق.
- 3- بحار الانوار ج 29 ص 530

تاریخ ضربت خوردن و قتل عمر که در فوق مطرح گردید، برخلاف آن چیزی است که در بین اهل تسنن مشهور است که تاریخ هلاکت عمر را بیست و شش و یا بیست و هفت ذی الحجه می دانند و مؤید قول مشهور در نزد شیعه (نهم ربیع الاول) روایتی است که سیدبن طاووس در کتاب «زوائد الفوائد» و حسن بن سلیمان در کتاب «المختصر» آورده است که در فصل پنجم صفحه 164 گذشت؛ مرحوم شیخ عباس قمی، صاحب مفاتیح الجنان نیز با استناد به حدیث مزبور در اعمال روز نهم ربیع الاول این چنین می نویسد:

«روز نهم: روز عید بزرگ و روز عید البقر (روز شکافتن) است و از برای آن شرح بزرگی است که در جای خود ذکر شده و روایتی نقل شده که هر که در این روز چیزی انفاق کند، گناهانش آمرزیده می شود و گفته اند که مستحب است در این روز اطعام برادران مؤمن و خشنود گردانیدن ایشان و توسعه دادن در نفقه و پوشیدن جامه های نو و شکر و عبادت حق تعالی کردن و این روز، روز برطرف شدن غم ها است و روز بسیار شریفی است و چون روز هشتم ماه ربیع الاول، روز وفات امام حسن عسکری (علیه السلام) می باشد، این روز (نهم ربیع الاول) روز اول امامت حضرت صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و سبب مزید شرافتش خواهد بود.»

فلذا حدیث مزبور و یا اسرار دیگری که در این بین نهفته بوده و ما از آن مطلع نیستیم، باعث گردیده است که از قدیم الایام مؤمنین و محبتین حضرت زهرا (سلام الله علیها) مراسم جشن عید الزهرا را در نهم ربیع الاول برگزار نمایند.

### «سرانجام حضرت ابولؤلؤ بعد از اقدام به قتل عمر بن خطاب»

بعد از گریختن جناب ابولؤلؤ از مکان وقوع واقعه در مسیر راه، خود را به امیرالمؤمنین (علیه السلام) رسانیده و به محض مواجهه با حضرت که بر درب منزل نشسته بود (که از این مطلب می توان استنباط نمود که علت انتظار امیرالمؤمنین (علیه السلام) در آستانه ی منزل این بوده است که حضرت ظاهراً منتظر بازگشت ابولؤلؤ بوده اند و این بدان معنی است که حضرت در جریان امر قرار داشته اند و منتظر شنیدن خبر موفقیت آمیز او بوده اند)، خبر اقدام خود را به حضرت می رساند و عرض می کند:

«یا مولای! شققت بطنه؛ مولای من! شکم آن شخص را پاره کردم.»

و حضرت با شنیدن این خبر (گویا به یاد مصائب وارده بر همسر مطهرشان، حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) توسط عمر افتادند و هم چنین به یاد نفرین حضرت زهرا (سلام الله علیها) به هنگام سیلی خوردن از عمر که خطاب به او فرمودند: «خدا شکمت را پاره کند»، افتادند) ضمن بکاء و گریه ی شدیدی، فرمودند:

«یا لیت بنت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) کانت حیة فسمعته»؛

«ای کاش دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) امروز زنده می بودند و این خبر را می شنیدند.»<sup>(1)</sup>

و حضرت بعد از آن به قدرت و اعجاز خود ضمن نامه ای برای قاضی کاشان مبنی بر پناه دادن و تکریم وی و تزویج دختر خود به او، آن جناب را بر مرکب مخصوص خود (بنام دُلْدُل) نشاندهند و او را به سرزمین شیعه نشین کاشان فرستادند و سپس امیرالمؤمنین (علیه السلام) که از تعقیب مأموران حکومت با خبر بودند، از آن مکان قبلی که نشسته بودند برخاسته و جای دیگر نشستند و چون مأموران که در تعقیب جناب ابولؤلؤ بودند با حضرت مواجه شدند و از حضرت جویای ابولؤلؤ شدند که آیا او را ندیده اید؟ و حضرت با فرمودن جمله ای به حقیقت، آنان را گمراه نمودند و فرمودند: مادامی که در این مکان بوده ام او را ندیده ام.» (1)

(که منظور شریف شان، تا آن زمان که جای جدیدی را برای نشستن اختیار فرموده اند، بوده است.)

### «ایجاد اختلاف در تاریخ شکسته شدن بزرگ ترین بت عالم بشریت»

در ابتدای امر شاید بعضی گمان کنند که تحقیق پیرامون تعیین تاریخ دقیق قتل عمر، بحثی صرفاً تاریخی است و از اهمیت چندانی برخوردار نمی باشد، در حالی که واقع امر این است که ریشه ی اختلاف در این مبحث به اختلاف عقایدی مابین اهل سنت و شیعیان بر می گردد که کاشف از اموری است که شاید در ابتدا آن چنان مهم به نظر نمی رسید و از اهمیت چندانی نیز برخوردار نبود، اما از آن جایی که یکی از شیوه های رایج در مهم ترین مصادر اهل تسنن، جعل و وارد کردن روایات کذب و دروغ در متون اسلامی بوده تا بدین وسیله بتوانند در عقاید مشهور و معروف در نزد شیعه خدشه وارد ساخته و موجبات تشنّت و افتراق را فراهم سازند. خاصّه این که ایجاد شک و تردید در امر مهمّی چون تبرّی و بیزاری نسبت به بزرگ ترین دشمن اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) باشد. شک و تردید در اصلی که مقوم مذهب تشیع و وجه تمیز و افتراق مذهب ما از سایر مذاهب منتسب به اسلام می باشد.

عمر بن خطاب در دیدگاه اهل تسنن، مقدّس ترین شخصیت در تاریخ اسلام و حتی در تاریخ بشریت (و یا به تعبیر بهتر بزرگ ترین بتی است که مورد پرستش آنان قرار گرفته و می گیرد) به شمار می رود. در کتاب های صحاح سنّه ی اهل تسنن، اقوال و اعمال او را، حتی بر قول خداوند عزّوجل و سنّت نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز مقدم می دارند و هرکجا تعارضی بین قول عمر و قول خداوند و رسول او پیش آید، قول و فعل عمر بر قول خداوند و رسولش مقدّم است!

از این باب به عنوان نمونه کفایت می کند ترجیح دادن قول عمر بر قول خداوند و فعل رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) که گفت: «متعتان کانتا محللتان فی زمن رسول الله و أنا أحرهما و اعاقب علیهما؛ متعة النساء و متعة الحج»؛ «دو متعه و عمل مستحب در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بود که من آن دو را حرام می نمایم و عمل کننده به آن را عقاب می نمایم: 1- نکاح موقت 2- حج تمتع» (2)

ص: 210

1- کامل بهائی از عمادالدین طبری ج 2 ص 111

2- مسند احمد بن حنبل ج 1 ص 52

این سخن وی در حرمت نکاح موقت در معارضه با نص صریح خداوند در قرآن کریم است که

فرمود: «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً»<sup>(1)</sup> در حالی که خود عمر اعتراف می نمود مسلمانان به این دو امر در زمان حیات رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و حتی در حیات ابوبکر و مدتی از خلافت غاصبانه ی خود او) به آن عمل می نمودند و نیز حرمت حج تمتع در معارضه ی با نص صریح خداوند در آیه 196 سوره ی مبارکه ی بقره است که فرمود:

«فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ»

و نظائر فراوانی از این قبیل که در حوصله ی بحث ما نمی گنجد.

اما آن چه بسی جای تأسف و نیز عبرت دارد این که هم چنان پس از گذشت 1400 سال، اتباع و پیروان عمر، قول خدا و رسولش (صلی الله علیه و آله و سلم) را رها کرده اند و تبعیت از قول و فعل او را ترجیح داده اند. از این روست که باید بدون شک و تردید به این گفته ایمان آورد که: «عمر بن خطاب؛ بزرگ ترین بتی است که در عالم بشریت پرستیده شده و می شود»؛ چرا که در زمان جاهلیت هیچ بتی به این مدت، از زمان و این تعداد پرستش کننده، مورد پرستش واقع نگردید.

و این جاست که باید به حقیقت این آیه ی شریفه از قرآن کریم پی برد که:

«يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ ... \*أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَمَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا»<sup>(2)</sup>

«آنان که به جبت و طاغوت ایمان می آورند ... آن ها کسانی هستند که مورد لعنت خداوند و کسی که مورد لعنت خداوند قرار گیرد، هیچ یآوری برایش نیست.»

(اللهم العن الجبت و الطاغوت).

اما از آن جا که باطل هرگز دوام ندارد و هم چون حباب روی آب، رفتنی است؛

«إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا»<sup>(3)</sup>

با تمام مکرها و دسیسه هایی که از سوی اهل تسنن در مهم ترین اسناد تاریخی خود مبنی بر دگرگون جلوه دادن تاریخ قطعی قتل عمر بن خطاب وارد شده، اما برای اهل تحقیق واضح گردیده که آن چه از قدیم در بین شیعیان مرسوم و معمول بوده است که همواره تاریخ نهم ربیع الاول را عیدالزهراء (سلام الله علیها) و تاریخ قتل عمر می دانسته اند، عین حقیقت است و برای تأیید آن ادله ی قطعی و براهین جلیه قائم گردیده است و آن چه مورد اتفاق اهل سنت قرار گرفته که این واقعه در اواخر ماه ذی الحجه سال 23 ه. ق روی داده است، دروغی بیش نبوده که از این قبیل اکاذیب تاریخی که ارتباطی به عقاید شیعیان نیز ندارد، در متون آنان به وفور به چشم می خورد تا چه رسد به این امر مهم که به اهمیت آن در اعتقاد به تبری شیعیان اشاره نمودیم؛ «وَمَكْرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ»<sup>(4)</sup>.

2- سورة مبارکه نساء آیات 51 و 52

3- سورة مبارکه اسراء آیه 81

4- سورة مبارکه آل عمران آیه 54

(طالبان تفصیل در این موضوع می توانند به کتاب هایی که در این زمینه نگاشته شده رجوع کنند).

### «شأن و مقام حضرت ابولؤلؤ در لسان روایات معصومین (علیهم السلام)»

اوصاف و تعابیر دلالت کننده بر مقام آن بزرگوار و عظمت اقدام منحصر به فرد وی در نزد اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) متعدد است که ما در این جا به ذکر اوصافی که در روایت «احمدبن اسحاق قمی» که در صفحات قبل به آن اشاره شد، آمده است بسنده می کنیم که تفصیل این روایت و سایر روایات در این زمینه را می توان در کتب مفصل جویا گردید.

او کسی است که خداوند به دست او دشمن خود و رسولش را هلاک نمود.

او کسی است که به دست او خداوند نفرین حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) را در حق عمر مستجاب فرمود.

او کسی است که خداوند بواسطه او قول خود در قرآن را محقق نمود: «قَتَلَكَ بِيُوتِهِمْ خَاوِيَةً بِمَا ظَلَمُوا»<sup>(1)</sup>.

او کسی است که شوکت مبغض رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را در هم شکست.

او کسی است که خداوند به واسطه ی او فرعون اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) و ظالم در حق آنان و غاصب حقوق و از بین برنده ی حرمت آنان را هلاک ساخت.

او کسی است که رئیس منافقین و بُت «جبت» را از بین برد.

او کسی است که خداوند به واسطه ی اقدام او چشم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را روشن ساخت.

او کسی است که خداوند به واسطه ی او غم و غصه اهل بیت (علیهم السلام) را مبدل به خشنودی ساخت.

او کسی است که خداوند به واسطه ی او انتقام خون اهل بیت (علیهم السلام) را باز ستاند.

او کسی است که خداوند به واسطه ی او لباس سیاه را از اهل بیت (علیهم السلام) و پیروان شان بیرون کرد.

او کسی است که غم های اهل بیت (علیهم السلام) را برطرف ساخت.

او کسی است که خشنودی و سرور را به شیعیان اهل بیت (علیهم السلام) باز گردانید.

او کسی است که عید را برای اهل بیت (علیهم السلام) ایجاد کرد.

او کسی است که خشنودی را برای اهل بیت (علیهم السلام) پدید آورد.

او کسی است که دشمن اهل بیت (علیهم السلام) را مغلوب ساخت.

او کسی است که ضلالت و گمراهی را از بین برد.

او کسی است که مؤمنین را راحت ساخت.

او کسی است که سرّ و راز منافقین را افشاء ساخت.

او کسی است که مظلوم را نصرت بخشید.

او کسی است که بدعت‌ها را برای مسلمانان کشف نمود. (2)

ص: 212

---

1- سوره مبارکه نمل آیه 52

2- زوائد الفوائد سیّدین طاووس - المختصر، حسن بن سلیمان.



که اوصاف فوق و دیگر اوصافی که برای او از روایات و احادیث استفاده می گردد، نشان گر علو ایمان و بلندی مقام و مرتبه ی او در بهشت خواهد بود. که ناگفته پیداست که رسیدن به چنین توفیقی که در بالا ذکر گردید، بدون توفیقی از سوی خداوند (عز و جل) میسر نمی گردد؛ «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» (1)

### «قدمت تاریخی بقعه و بارگاه ملکوتی حضرت ابولؤلؤ»

به اتفاق نظر کارشناسان میراث فرهنگی، بقعه و بنایی که هم اکنون بر فراز قبر آن بزرگوار خودنمایی می کند، به جا مانده از معماری سبک ایلخانی مغول یعنی بین 800 - 700 سال قبل می باشد و نیز در بازدید دقیقی که اخیراً یکی دیگر از کارشناسان میراث فرهنگی شهرستان کاشان به عمل آورد و تعجب و حیرت بیشتری را بر انگیخت، نکته ای مهم بود که وی این گونه ابراز داشتند:

«با توجه به اسناد و مدارک معتبر از کاوش ها و تحقیقات تاریخی پیرامون ابنیه و اماکن دارای قدمت در این شهرستان، در سال 1192 ه.ق یعنی حدود 233 سال قبل، زلزله مهیب و ویران کننده ای به وقوع می پیوندد که طبق مدرک فوق، شهر به کلی ویران شده و از هر 800 نفر 600 نفر آن کشته و 200 نفر متواری گشته اند و این در حالی ست که در اوایل همان قرن نیز زلزله ای دیگر شبیه این زلزله که حدود 330 سال قبل بوده، به وقوع پیوسته است، اما با توجه به این که تقریباً کلیه ی ابنیه و اماکن تاریخی کاشان که بر اثر آن دو زلزله تخریب و یا در معرض تخریب قرار گرفته و پس از آن بارها مورد بازسازی و مرمت اساسی قرار گرفته، اما عجیب این است که این بنای منحصر به فرد بدون هیچ گونه تزلزل و بازسازی اساسی هم چنان از جمله استوارترین و محکم ترین سازه های معماری سبک قدیم بوده و می باشد.»

و این علی رغم کم لطفی ها و بعضاً دشمنی هایی بوده است که در زمان های گذشته و به خصوص در زمان سلاطین جور و ظلم در بی اعتنائی به این مکان و یا حتی اقدامات زمینه ساز در جهت تخریب این مکان به عمل آمده است.

شایان توجه بیشتر این که در دیداری که اخیراً با مسئول میراث فرهنگی شهرستان کاشان و معاونت فنی میراث فرهنگی کشور، جناب مهندس امینان صورت پذیرفت، ایشان اظهار داشتند که دلایلی قوی در دست است که تأیید می کند پایه گذاری اصلی بنای بقعه ی ابولؤلؤ به قرن دوم و یا سوم قمری یعنی حدوداً 1100 - 1200 سال قبل صورت پذیرفته است.

که مطلب فوق، شاهد دیگری ست بر قدمت و اصالت غیر قابل انکاری بر نزدیکی و اتصال این مکان و صاحب این قبر شریف به زمان ائمه معصومین (علیهم السلام) و تکریم و احترامی که از قدیم الایام در بین مؤمنین و متشرّعه نسبت به این مکان و بقعه و بارگاه موجود بوده است.

ص: 213

## «وصیت امامزاده عزالدین مبنی بر دفن شدن در جوار آن بارگاه ملکوتی»

از نکات حائز اهمیت که تأمل و توجه هر زائری را بر می انگیزد این که یکی از اولاد و نوادگان امام زین العابدین (علیه السلام) متوفای سال 964 هـ.ق که در عصر خود عالم و فقیهی بزرگ محسوب می گردیده، بهوصیت خود، مدفن و مزار خود را پایین پای قبر مطهر حضرت ابولؤلؤ و در آستانه ی ورودی زیارت وی قرار داده است، که هم اکنون نیز محل زیارت زوار مرقد حضرت ابولؤلؤ می باشد. که این گویای مقام رفیع و عظمت شأن حضرت ابولؤلؤ در نزد آن بزرگوار بوده است که او را به چنین وصیتی ترغیب نموده است.

## «زیارت مرحوم آیت الله العظمی سید شهاب الدین نجفی مرعشی و جمعی دیگر از علمای حوزه علمیه قم»

در ماه صفر سال 381 ه.ق حضرت آیت الله العظمی سید شهاب الدین نجفی مرعشی به اتفاق جمعی از فضلا و مدرسین حوزه علمیه قم به شهر کاشان تشریف فرما شدند تا از قبور امامزادگانی که در این شهر و حومه آن مدفون هستند، زیارت نمایند. که از جمله برنامه ی ایشان زیارت بقعه باباشجاع الدین ابولؤلؤ بود که در زمان خود مورد توجه عام و خاص گردید. (1)

## «دیدار علماء و بزرگان در خصوص بقعه و بارگاه ملکوتی حضرت ابولؤلؤ»

1- در دیداری که سیدمجتبی ابولؤلؤئی به عنوان یکی از اعضای هیئت امناء با یکی از مراجع عظام تقلید جهان تشیع در سال 1383 داشته است چنین نقل می کند (که از جهت برخی صلاح دیدها، نام وی و سایر بزرگان دیگر در دفتر آستان مقدس حضرت ابولؤلؤ ثبت می باشد، از ذکر نام آنان در این مجموعه خودداری می نمایم)، معظم له ضمن تأیید و تأکید در بزرگداشت و تکریم جایگاه آن بقعه و بارگاه و صاحب آن مرقد شریف، بر این نکته اصرار ورزیدند که: «دلایل محکم و متقنی در دست است که ثابت می کند سیره ی سلف و گذشتگان از قدیم الایام تا زمان متصل به عصر ائمه معصومین (علیهم السلام) در بزرگداشت و احترام از این شخصیت بزرگوار به خصوص در بقعه و مدفن وی در کاشان بوده است.»

و نیز در سؤالی که سیدمجتبی ابولؤلؤئی از معظم له در خصوص جواز به کارگیری تعبیر «حضرت» در کنار اسم آن بزرگوار (حضرت ابولؤلؤ) داشته است، وی فرمودند:

«بعد از مقام حضرات ائمه ی معصومین (علیهم السلام) چه کسانی شایسته تر از هم چون او می باشند.»

2- و نیز در توفیقی که در دیدار با یکی دیگر از مراجع عظام تقلید جهان تشیع نصیب سیدمجتبی ابولؤلؤئی گردید نقل می کند که:

معظم له ضمن ابراز خرسندی از اهتمام به بزرگداشت و تکریم آن بقعه و بارگاه، جمله ای فرمودند که حقیر را به شدت تحت تأثیر قرار دادند؛ وی خطاب به اینجانب فرمودند:

ص: 214

1- تذکره امامزاده آقا علی عباس و باباشجاع الدین، تالیف آیت الله سید عزیز امامت ص 15

«در اولین نوبت زیارتی که مشرف می شوید و نگاهتان به قبر حضرت ابولؤلؤ افتاد، از جانب بنده سلام بده و این گونه بگو: سلامی از عبد ناقابل خدا به عبد صالح خدا.»

و فرزند بزرگوار معظم له که در نوبت های متعدد جهت تشرف در آن مکان حضور می یافتند، تکیه کلامی داشتند به این تصریح که: «بالله العظیم، ما برای گرفتن حاجات اضطراری خود به آن مکان مشرف می شویم.»

3- سیدمجتبی ابولؤلؤئی نقل می کند:

در دیدار دیگری که خدمت یکی از حضرات اساتید درس خارج فقه و اصول قم (این حقیر که توفیق شرکت در حلقه ی درس خارج ایشان را داشتم و از نزدیک بر ولایت مداری و مرزبانی معظم له از کیان و حریم اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) و ارشادات و حمایت های بی دریغ ایشان نسبت به امورات این آستانه مقدسه آگاه می باشم) رسیدیم، ایشان نکات قابل توجهی را خاطر نشان نمودند، وی فرمودند: «یکی از مهم ترین نشانه ها و دلایل اعتقاد قلبی و عملی مردم شیعه ی اصیل کاشان، وجود چنین مکان و بنای ارزشمندی است که پدران و بزرگان و علمای ما از دیرباز این مکان و بنا را محافظت و حراست نموده و اکنون این امانت را به دست ما سپرده اند که ما نیز باید به نحو احسن در حفظ و نگهداری این امانت به خوبی انجام وظیفه نماییم.»

و نیز وی عنوان فرمودند:

«تمامی توجه و عنایتی که به مشاهده ی مشرفه و زیارت های متبرکه از مرآقد حضرات معصومین (علیهم السلام) و امامزادگان بزرگوار در همه ی خطه ها و اقصی نقاط بلاد اسلامی مبذول می گردد در یک کلمه تجلی تولی و دوستی نسبت به آن بزرگواران است اما از سوی دیگر خصوصیتی که این مکان را منحصر به فرد می سازد این است که تنها مکانی را که می توان در عالم تشیع به عنوان مرکز تجسم و بروز تبری و دشمنی نسبت به دشمنان اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) یافت، این مکان می باشد.»

و نیز ایشان ضمن بیان خاطره ای از جدّ بزرگوارشان که از علمای سلف شهرستان کاشان بوده اند، فرمودند:

«بر اساس نقل های متعدد از پیشینیان، جدّ بزرگوار ما (که از علمای شهر کاشان بوده اند) هر از چندگاه به اتفاق مردم با پای پیاده به زیارت این مکان عظیم مشرف می شده اند که این گویای توجه عمیق بزرگان و گذشتگان ما به زیارت از این بقعه و بارگاه می باشد.»

### «برخی از کرامات و عنایات ثبت شده در دفتر آستان مقدس حضرت ابولؤلؤ»

سیدمجتبی ابولؤلؤئی نقل می کند:

1- نقل یکی از خدّام آن بارگاه که اسم و مشخصات او در دفتر آستانه ثبت می باشد و هم چنین مطالب ذیل را از طریق فرزند ارشد شخصیت ذکر شده در متن، استماع نموده ام:

«روزی چهار نفر از نزدیکان مرحوم آیت الله حاج شیخ حسن اثنی عشری که سابقاً توجه خاصی به این زیارت و تشریف به این مکان داشتند، نزد من آمدند و گفتند: خاطره ای را از آن مرحوم برایت نقل می کنیم تا شما نیز برای زائرین بیان نمایی. جریان از این قرار است که حدود دوازده سال قبل که این زیارت وضعیت عمرانی فعلی را نداشت و در مدخل ورودی زیارت درب چوبی قدیمی وجود داشت (که اکنون نیز در انبار زیارت نگهداری می شود)، در آن هنگام ما به اتفاق مرحوم آیت الله اثنی عشری از تهران برای زیارت به کاشان آمدیم. زمستان بسیار سردی بود، به حدی که تمام آب داخل حوضچه ی وسط حیاط زیارت یخ زده بود. آن مرحوم جهت وضو گرفتن از آب حوضچه، با عصای شان یخ ها را شکستند و در حال وضو ساختن بودند که ما متوجه شدیم درب چوبی زیارت بسته است. هرچه کردیم بلکه بتوانیم درب را به شکلی باز نماییم تا بعد از طی مسافت و راه زیاد از تهران به زیارت مشرف شویم نتوانستیم. آمدیم خدمت آقا و با ناامیدی گفتیم: حضرت آقا! متأسفانه درب بسته است و نمی توانیم به زیارت مشرف شویم. ایشان بعد از وضو گرفتن آمدند و در مقابل درب چوبی ایستادند و لعن مخصوصی را گفتند و رو به درب کرده و با صدای بلند خطاب کردند: «ای درب به اذن مولای ما امیرالمؤمنین (علیه السلام) باز شو!»

ایشان گفتند: به محض صدور این خطاب، ناگهان هر دو لنگه ی درب به طور هم زمان به شدت باز شد؛ به شکلی که هر دو لنگه ی درب به دیوار کوبیده شد و ما به اتفاق آن مرحوم به زیارت مشرف شدیم.»

2- نقل از یکی از فضیله های علمیه ی کاشان (که اسم او در دفتر آستانه ثبت می باشد):

«آقای حاج حسن فرشچی (توگلی) از شاگردان خاص مرحوم حاج شیخ رجبعلی خیاط حاجتی داشتند و از محضر امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) درخواست حاجت کردند که امام در جواب ایشان که از اولیای خداوند بوده اند، در عالم مکاشفه می فرمایند: «حاجت شما را به جناب ابولؤلؤ در کاشان حواله داده ایم.»

وی می گوید: ما به اتفاق عده ای از دوستان به کاشان سفر کردیم و به بارگاه مطهر و باصفای حضرت ابولؤلؤ مشرف شدیم و ختم لعن چهار ضرب را به پایان رسانیدیم و به اذن خداوند سبحان و عنایت آن بزرگوار حاجت خود را نیز گرفتیم. و از آن جا بود که متوجه گردیدیم که آستان حضرت ابولؤلؤ یکی از ابواب توسل به ائمه معصومین (علیهم السلام) می باشد و چه بسا کسانی که می خواهند به حاجات خود برسند، باید از طریق این بزرگوار به محضر آن بزرگواران توسل یابند.»

3- یکی از هنرمندانی که در زمینه ی ساخت ضریح بقاع متبرکه و مشاهد مشرفه فعالیت داشته و از اهالی شهر اصفهان و مسئول گروه فنی مرمت و تعمیرات ضریح مطهر و قبر منور حضرت امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) می باشد، که هر شش ماه یک بار مضجع و مرقد مطهر ثامن الحجج (علیه السلام) جهت انجام بعضی از تعمیرات در فُرق و خلوت ایشان و گروه فنی تحت نظر ایشان قرار می گیرد و از جمله اموری که باید توسط ایشان اقدام گردد، تعویض نمودن نگین های انگشتری شرف الشمس است که بر قبر مطهر حضرت متصل می باشد، که وی مدتی است توجه شدیدی به امورات آستان حضرت ابولؤلؤ پیدا کرده و با توجه به مسافت

بعید و مشغله‌ی کاری که برای وی وجود دارد اما در فواصل زمانی کوتاه و نزدیک، به شهرستان کاشان سفر نموده و به زیارت این آستان مشرف می‌شود و در جهت ساخت ضریح آن بزرگوار سعی بلیغی را آغاز نموده است. وی در توصیف علت این اهتمام و کوشش پیگیر این گونه عنوان می‌نماید:

«اینجانب که سابقاً توجهی به این مکان نداشتم و قدر و جایگاه این مرقد مطهر برایم آشکار نبود، شبی در عالم خواب و رؤیای صادقه، مکانی بس تیره و ظلمانی را دیدم که در آن واقع شده بودم و هیچ‌گونه نور و روشنایی جهت عبور و حرکت برایم وجود نداشت و از این امر سخت متحیر و خائف گردیده بودم تا این که ناگهان متوجه شدم یکی از نگین‌های انگشتری شرف الشمس که قبلاً به قبر مطهر حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) متصل کرده بود، بر روی قبری قرار گرفته و باعث متصاعد گردیدن نور شدید و بسیار زیبایی بود که به سوی آسمان در حال صعود بود و تمام محیط اطراف خود را تا شعاع فراوانی روشن نموده است. در همان عالم خواب توجه نمودم و ملهم گردیدم که این قبر مطهر متعلق به حضرت ابولؤلؤ، خشنودکننده‌ی قلب مقدس آقا علی بن موسی الرضا (علیه السلام) است. بعد از آن رؤیای صادقه بود که توجه جدیدی نسبت به این بارگاه پیدا نمودم و متنبه گردیدم که این مکان در آینده مرکز توجه و عنایات خاص قرار خواهد گرفت. از این رو تمام کوشش خود را در جهت خدمت به این آستان مقدس به کار گرفتم و با خداوند خویش عهد نمودم تا پایان عمر خود در این مسیر از هیچ خدمتی فروگذار ننمایم.»

4- مطالب ذیل از خدام بارگاه حضرت ابولؤلؤ که یکی از اعضای هیئت امناء آن آستانه بوده، نقل شده است: «ایام باصفای ماه مبارک رمضان سال 83 ه.ش بود که برای اولین بار در طول ماه مبارک، درب حرم مطهر شبانه روز به روی زائرین باز بود و این حقیر نیز توفیق خدمت تمام وقت در آن مکان، به عنوان اقامه‌ی نماز جماعت و سخنرانی و تبلیغ احکام دین را نائل بودم.

مدت زمانی حدود یک ماه بود که پشت بام‌های آن بقعه و بارگاه جهت مرمت و عایق‌کاری، آواربرداری شده بود و از هرگونه پوشش و عایق، عریان و رخنه‌ها و شیارهای متعددی به درون حرم باز شده بود (عکس‌ها و تصویر مراحل بازسازی و مرمت پشت بام که گویای این امر است، در دفتر آستانه موجود می‌باشد و هرگاه کارشناسان میراث فرهنگی، جهت سرکشی از روند کار به این مکان سرکشی می‌نمودند، نسبت به عواقب بارندگی معمولی هشدار می‌دادند و خواستار تسریع در روند کار می‌شدند. ما نیز بارها با توسل و دعا از خداوند خواسته بودیم که در این موقعیت به واسطه‌ی بارندگی مشکلی ایجاد نگردد.

در هفته‌ی سوم ماه مبارک رمضان که مصادف با شب جمعه‌ای بود، ناگهان رگبار شدید باران در مدت طولانی باریدن گرفت؛ به شکلی که فاضلاب‌های کف صحن و حیاط حرم مطهر، جواب‌گوی عبور و انتقال سیل باران به درون خود نبود. به محض آغاز بارندگی، اینجانب که در نقطه‌ی دیگری از شهر بودم، فوراً خود را به بارگاه ابولؤلؤ رساندم تا با کمک سایر دوستان حداقل از خیس شدن و از بین رفتن قرآن‌ها و مفاتیح‌ها و فرش‌ها و سایر وسایل داخل حرم جلوگیری نمایم و به جمع‌آوری سریع آن‌ها پردازیم. وقتی

به محل رسیدم، بعضی از اهالی محل نیز که از وضعیت پشت بام ها مطلع بودند خود را به زیارت رسانده بودند و به تعبیر خودشان می گفتند: احتمال می دادیم با این بارندگی شدید، سقف بقعه پایین آمده باشد، آمدیم تا به کمک آسیب دیدگان برسیم. اما آن چه که تاکنون و برای همیشه تعجب و حیرت بنده و سایرین را برانگیخت این که نه تنها تا آن وقت بلکه تا پایان بارندگی شدید آن شب، حتی از قطره ای نشت و نم و سرایت باران به داخل بنا اثری نبود و هنگامی که فردای آن روز کارشناسان میراث فرهنگی و یا سازمان اوقاف و امور خیریه برای بررسی آثار تخریبی به محل آمدند، به شگفتی آفرین بودن این امر تأکید مضاعف نمودند. آری! گویی اراده ی الهی بر این تحقق یافته است که این قطعه از زمین خداوند، با وجود همه ی کم مهری ها و یا حتی بی مهری ها در زمان های گذشته، برای همیشه هم چون خواری در چشمان کور دشمنان اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) پا بر جا بماند و تا قیام حضرت صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، استوار و مستحکم باقی بماند.»

5- یکی دیگر از ارادتمندان به بارگاه حضرت ابولؤلؤ از اهالی شهر مقدّس مشهد است (که تاکنون متجاوز از ده سال است که کمر بسته در خدمت این بارگاه، از هیچ گونه خدمتی فروگذار نمی باشد). وی (ساکن شهر مقدّس مشهد و از محبین صدیق حضرت صدیقه ی طاهره (سلام الله علیها) بوده و جلسات عیدالزهرای وی در شب نهم ربیع الاول در سطح شهر مقدّس مشهد زبانزد عموم می باشد) بسیاری از اوقات به اتفاق خانواده جهت زیارت و خدمت به آن آستانه ی مقدّس به شهر کاشان سفر می کنند و در اتاق ها و غرفه های آن بارگاه ملکوتی بیتوته و اقامت می گزینند و جهت گرفتن حاجت های خاص خود به آن آستان مقدّس متوسل می گردند.

سیدمجتبی ابولؤلؤئی می گوید: این توجه عمیق و مصرّانه ی وی جالب توجه و تأمل فراوان بود، از وی خواستار شدم تا آن چه را که باعث و انگیزه ی این گونه تلاش و فعالیت بی دریغ وی در این زمینه گردیده را برایم بیان نماید. که وی با وجود امتناعی که در این خصوص داشت و سر بسته با اشاراتی از کنار قضیه می گذشت اما با اصرار حقیر به نکات زیر اشاره نموده و از تفصیل بیشتر امتناع ورزید.

«من از قدیم الایام بنا به سنت مرسوم آباء و اجدادی در خصوص اقامه ی امر مجالس عزا و مصائب اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) به خصوص حضرت صدیقه طاهره (سلام الله علیها) در منزل خود که یک طبقه ی آن را به عنوان حسینیه و دارالعیزای اهل بیت (علیهم السلام) قرار داده بودم، سعی بلیغ و تلاش وافر داشتم و نیز در خصوص تبری عملی و ابراز و ظهور این بخش از فروع دین فعالیت دیرینه داشتم. تا این که در یکی از مسافرت هایی که به همراه خانواده و فرزند خردسالم به شهر کاشان داشتیم، بعد از زیارت و مواجه گردیدن با غربت و مظلومیت بقعه و بارگاه این شخصیت بزرگوار و عدم رسیدگی کافی به عمران و آبادی آن، با جمله ای از فرزند خردسالم، سید محمدعلی مواجه گردیدم که من را به شدت لرزاند و به خود آورد و با وظیفه ی خود آشناتر ساخت. فرزندم وقتی به مشهد مقدّس بازگشتیم به من رو کرد و گفت: باباجان!

ما در خصوص احیاء و اقامه ی مجالس عزای اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) از این همه خرج و بذل مال فروگذار نیستید اما رسیدگی به آن مکان زیارتی که به کاشان رفتیم که به شکل مخروبه و محقر تبدیل گردیده، اولی و سزاوارتر نیست؟

وی در ادامه می گوید: از آن روز به بعد بود که با وجود بعد مسافت و دوری راه، تمام توان و کوشش خود را در هرگونه خدمتی حتی افتخار جاروکشی آن بقعه و بارگاه به کار گرفتم و از آن روز به بعد درهای گشوده از فیض الهی که شامل حال خود و خانواده ی من می گردید را بالعیان مشاهده می نمودم. من هر بار که به کاشان سفر می کنم با وجود توان مالی برای اقامت در هتل های مرفه کاشان، اقامت در اتاق ها و غرفه های مجاور آن بزرگوار را برای شب های سرد زمستان و روزهای گرم تابستان، ترجیح می دهم و به این امر افتخار می نمایم و از خداوند نیز خواسته ام که این خدمت را تا آخر عمر از خود و در آینده از فرزندانم سلب ننماید.

وی هم چنین می گوید: در یکی از سفرهایی که به قصد زیارت جناب ابولؤلؤ از مشهد مقدس عازم کاشان بودم، در مسیر راه به درد شدیدی در ناحیه ی پهلو و کمر مبتلا گردیدم به شکلی که دیگر از ادامه ی سفر ناتوان بودم و قدرت هرگونه حرکتی را به سختی داشتم. به هر شکلی بود خود را به کاشان رساندم و به جای مراجعه به دکتر و بیمارستان که شدیداً مورد نیاز بود، مستقیماً به زیارت حضرت ابولؤلؤ مشرف گردیدم. به هنگام تشریف به محض ورود، خطاب به آن بزرگوار عرض کردم: ای آقا! در حقانیت و بزرگواری شما هیچ شک و شبهه ای ندارم اما اگر این حقیر را قابل خدمت به خود می دانید، برای بیشتر شدن یقین خود و سایرین، شفای مرا خود عنایت فرمایید. که به شکل معجزه آسایی در همان لحظه احساس کردم که دیگر هیچ گونه درد و مشکلی در خود احساس نمی کنم و انگار اصلاً چنین دردی وجود نداشته است.»





فصل چهاردهم: عنایات اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) به برائت کنندگان ابابکر و عمر

اشاره

ص: 221

## «به برکت عیدالزهر(سلام الله علیها) آیه الله شیخ حسنعلی نخودکی اصفهانی صاحب کرامت شد»

مرحوم آیه الله حاج سیدحجت هاشمی (1) نقل فرمود:

جدّ بزرگوار ما مرحوم نخودکی اصفهانی در جوانی پس از طّی مراحل دروس حوزوی از اصفهان عازم نجف اشرف شدند و پس از تحصیل و تهذیب و رسیدن به درجه ی اجتهاد، در ایّام عیدالزهر(سلام الله علیها) که در نجف مراسم و جشن های متعدّدی برگزار می شد در یکی از شب ها در مجلس فرحة الزهر(سلام الله علیها) شرکت می کند که در این مجلس علمای بزرگ نجف و اقشار مختلف حضور داشتند من جمله استاندار نجف که سنی ناصبی بوده حضور پیدا می کند. در اواخر جلسه استاندار نجف جسارتی به حضرت زهر(سلام الله علیها) می کند و کسی جرأت نمی کند پاسخ او را بدهد، حاج شیخ حسنعلی در آن مجلس تصمیم می گیرد تا صبح (طلوع فجر) نشده او را به درک واصل کند، بلافاصله حاج شیخ از مجلس خارج می شود و وارد و وسائل قتل استاندار نجف را فراهم می کند و در یکی از کوچه های منتهی به آن مجلس، کمین می کند تا این که لحظاتی پس از نیمه شب استاندار به آن کوچه می رسد حاج شیخ حسنعلی نخودکی به او حمله می کند و با شجاعت تمام با چند ضربه ی وارد او را به درک واصل و به عمر / ملحق می نماید و با طمأنینه و آرامش خاطر به منزل خود باز می گردد. بلافاصله خبر در نجف پخش می شود که استاندار نجف را کشته اند. ساعاتی بعد مأمورین حکومتی که متوجه شده بودند این قتل کار کیست! به منزل حاج شیخ هجوم آوردند و او را دستگیر نموده و به بغداد (همراه مأمورین ویژه) می فرستند. حاج شیخ در باطن و ظاهر هیچ احساس ترس و وحشت نداشته و مطمئن بوده که عمل به این وظیفه ی شرعی الهی که موجب خشنودی حضرت زهر(سلام الله علیها) است نموده است.

زیرا سنی ناصبی واجب القتل است. حاج شیخ را در بغداد به زندان و سلول انفرادی می فرستند. یک هفته از این ماجرا می گذرد و قریب به اتفاق همه منتظر اعدام حاج شیخ حسنعلی از طرف حکومت بعثی عراق بودند. پس از یک هفته رئیس زندان بغداد که سرهنگی بوده، حاج شیخ را به دفتر خود احضار می نماید و درب دفتر را از پشت قفل می کند. حاج شیخ احساس می کند جلسه ی بازجویی است و کار تمام است.

ابتداء سرهنگ از حاج شیخ اصل ماجرا را از اوّل سؤال می کند و حاج شیخ هم کاملاً توضیح می دهد. سرهنگ می پرسد: آیا شما کشتی استاندار را؟

حاج شیخ می گوید: بلی من کشتم! همین سؤال را دوبار دیگر هم می پرسد و حاج شیخ جواب مثبت می دهد. به حسب ظاهر سه مرتبه اقرار از حاج شیخ می گیرد (مراحل دادگاهی طّی می شود).

پس از این مراحل ناگهان جناب سرهنگ می گوید: ای حاج شیخ هیچ نگران مباش چرا که من شیعه هستم و کسی هم خبر ندارد. من دیشب در عالم رؤیا محضر صدیقه کبری (سلام الله علیها) شرفیاب شدم بی بی دو

ص: 222

1- از اساتید بزرگ و مشهور مشهد مقدس و نوه ی دختری مرحوم آیه الله حاج شیخ حسنعلی نخودکی اصفهانی که بسیاری از علمای فعلی ایران و شخصیت ها و رجال علمی از شاگردان این بزرگوار هستند و ادبیات را نزد معظّم له تلمذ نموده اند.

عالم فرمودند سرهنگ، حاج شیخ ما را باید از زندان نجات دهی! من هم به حضرت زهرا(سلام الله علیها) قول مساعد دادم لذا فردا که مراسم صبح گاه (طبق برنامه هر روز) از 7 صبح تا 7:30 در حیاط زندان داریم آخر این راهرو درب کوچکی است که به بیرون زندان باز می شود و کلید این درب را فقط من دارم ساعت 7 و پنج دقیقه من دربار باز می گذارم شما خارج می شوی و پشت سرت را هم نگاه نمی کنی که اگر خدای ناکرده دستگیر شوی، هم تو را اعدام می کنند و هم مرا! تا این جای ماجرا با من است ولی از این جا به بعد با خودت (قطعاً) حضرت زهرا(سلام الله علیها) از این جا به بعد هم مدیریت و هدایت می فرمایند) حاج شیخ گوید: من با جناب سرهنگ دست به بغل شدم و مدتی گریه می کردیم (اشک شوق) سپس با سرهنگ خداحافظی نمودم و مرا به اطاق (سلول) خود برگرداندند تا صبح بیدار بودم و مشغول مناجات و تشکر از عنایات حضرت زهرا(سلام الله علیها)... تا این که موعد مقرر رسید و رأس ساعت 7 و پنج دقیقه از سلول (کاملاً سرهنگ با گذاشته بود) خارج شدم و به طرف درب خروجی راه و حرکت کردم و از درب خارج شدم گویا به قلبم الهام شد که باید از بغداد خارج شوم ناگهان خود را در بیابان های بغداد یافتم متحیر و سرگردان بودم که چه کنم و کجا بروم؟! که ناگهان اسب سواری در مقابل من ظاهر شد ابتداء آن بزرگوار به من سلام کردند چنان جمالش زیبا و نورانی بود که همه چیز را فراموش کردم و لحظاتی محو جمال زیبایش شدم! سپس به من فرمودند: من از طرف مادرم حضرت زهرا(سلام الله علیها) به نزد شما آمدم تا پیغام مادر را به شما برسانم! (یا فارس الحجاز ادرکنی، یا اباصالح المهدی ادرکنی) حضرت فرمودند: اولاً مادرم تشکر نمودند که یکی از دشمنان ما را به درک واصل نمودید؛

ثانیاً فرمودند: به شما بگویم حاجتی و مطلبی از ما درخواست کنید؟

عرضه داشتم: مولای من آقا جان من کاری خاص و غیرعادی انجام نداده ام که مستحق مطب و حاجت باشم بلکه به وظیفه ی الهی خود عمل نموده ام!

حضرت فرمودند: مادرم چنین دستور داده اند؛

حاج شیخ می گوید: مطب به این جا که رسید (فرمان بی بی دو عالم چنین است) من لحظاتی فکر کردم و پس از آن عرضه داشتم مولای من، تأثیر نفس می خواهم! حضرت ولی عصر ارواحناه فداه فرمودند:

تقاضای مادرم این است که فعلاً صلاح نیست شما در عراق بمانید بلکه باید به مشهدالرضا (علیه السلام) روید و مجاور گردید! عرضه داشتم آقای من چگونه بروم

فرمودند: با طی الارض!

از محضر امام عصر ارواحناه فداه خداحافظی نمودم و با یک چشم برهم زدن خودم را کنار مضجع شریف و نورانی حضرت سلطان، ابالحسن الرضا (علیه السلام) یافتم و ساکن شدم و از آن لحظه به بعد کرامات الهیه بر من شروع شد (اراده می کردم مرده، زنده شود می شد، کور مادرزاد شفا یابد، فلج راه بیفتد می شد و...)

حتی فرموده بود: انجیر و مویز و دعا بهانه بود برای این که کسی غلّو نکند و از دایره ی ایمان خارج نشود بلکه همان اراده ی نفسانی من کافی بود برای اثر و نتیجه! تا این که در زمان رضاشاه و کشف حجاب بانوان

حاج شیخ از مشهد مقدس هجرت نموده و در روستای نخودک مشهد (چند کیلومتری مشهد) ساکن و تا آخر عمر همان جا زندگی و پس از وفاتش او را در صحن اسماعیل طلائی مقابل ایوان طلای حضرت سلطان ابالحسن الرضا (علیه السلام) دفن می کنند که مزار او هم دارای کرامت است.

### «عنایت حضرت زهرا (سلام الله علیها) در مورد شیخ کاظم اُزری»

شیخ کاظم اُزری از شعرای اهل بیت (علیهم السلام) و نوابغ فحول بوده و در محله ی او شخصی ناصبی، مغازه و دکان داشت. شیخ کاظم همه روزه صبح که از مقابل مغازه او عبور می کرد بعد از سلام چند جمله لعن می گفت و از مقابل مغازه او عبور می کرد و مغازه دار ناصبی هم که از شدت عصبانیت سرخ و برافروخته می شد اما چون چاره ای جز سکوت نداشت مدت زمانی در فکر نقشه ای بود.

از این رو به ناچار نزد قاضی شهر رفت و از شیخ کاظم شکایت کرد.

قاضی گفت: تو باید دو نفر را که مورد اعتماد من هستند را به عنوان شاهد عادل به درب مغازه خود ببری تا جریان را از نزدیک مشاهده کرده و به من گزارش کنند. قرار بر همین شد و آن دو نفر در گوشه ای خود را مخفی کردند.

در همان شب شیخ کاظم اُزری در عالم رؤیا، حضرت صدیقه طاهره (سلام الله علیها) را دید که به او فرمودند:

شیخ کاظم کلام هر روز خود را نسبت به مرد ناصبی تغییر بده. و چون از خواب بیدار شد دانست که امروز وظیفه اش با مغازه دار ناصبی چیز دیگری است. لذا آن روز بعد از مواجهه با ناصبی سلام و احوالپرسی گرمی کرد و با آرامی گفت: برادرم چه قدر امروز و فردا می کنی و بدهکاری خود را نمی پردازی؟ می روم از تو نزد قاضی شکایت می کنم.

مرد ناصبی از این گونه سخنان متفاوت او مبهوت گردید و گفت: شیخ کاظم! چرا مثل هر روز صحبت نمی کنی؟

شیخ کاظم هم در پاسخ گفت: مگر من روزهای دیگر جز آن چه که امروز گفتم با تو گفته بودم و بعد از این شیخ کاظم مکان را ترک کرد و دنبال کار خود رفت.

آن دو نفر معتمد قاضی شهر از مخفی گاه بیرون آمدند و نزد قاضی رفتند و آن چه دیده بودند شرح دادند. قاضی هم دستور داد مرد ناصبی را احضار کنند و بعد از توبیخ و سب و دشنام بسیار، دنبال شیخ کاظم فرستاد و پس از تجلیل و احترام فراوان او را نزد خود نشانند و گفت: شما چرا قضیه اختلاف خود را زودتر به من خبر ندادید.

شیخ کاظم گفت: جناب قاضی! از کجا به قضیه ما پی بردی در حالی که من این قضیه را برای کسی نگفته بودم؟

قاضی هم ماجرا را برای شیخ کاظم تعریف کرد.

شیخ کاظم رو به مرد ناصبی کرد و گفت: آیا این جزای احسان و نیکی به تو است که نزد قاضی به من تهمت بزنی؟ قاضی هم مرد ناصبی را جریمه کرد و نیز ملزم به پرداخت مبلغ مورد ادّعی شیخ کاظم نمود.

فردای آن روز که شیخ کاظم از مقابل مغازه مرد ناصبی عبور می کرد دوباره مانند هر روز لعن و نفرین در حقّ دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) را از سر گرفت اما این بار مرد مغازه دار هم با شیخ کاظم هم زبان شد. علاوه بر آن چه که شیخ کاظم گفت او هم مطالبی بر آن افزود و نثار دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) کرد و با التماس و خواهش از شیخ کاظم خواست که جریان را برای او بگوید که چگونه شد که فقط یک روز رویه ی خود را تغییر داد؟ و شیخ کاظم هم از خوابی که دیده بود او را با خبر ساخت و به این وسیله نور ایمان در دل صاحب دکان تابیدن گرفت و مستبصر شد و شیخ کاظم هم مبلغ جریمه و ادّعی نزد قاضی را، به او بازگردانید.

### «عنایت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در مورد ابوراجح حنّامی»

در حلّه حاکمی بود که او را «مرجان صغیر» می گفتند و او از ناصبیان بود! پس به او گفتند که «ابوراجح» پیوسته صحابه را سبّ می کند. پس آن خبیث امر کرد که او را حاضر گردانند. چون حاضر شد، امر کرد که او را بزنند و چندان او را زدند که به هلاکت رسید و جمیع بدن او را زدند، حتّی صورت او را آن قدر زدند که از شدّت آن، دندان های او ریخت و زبان او را بیرون آوردند و به زنجیر آهنی آن را بستند. بینی او را سوراخ کردند. ریسمانی از موی را داخل سوراخ بینی او کردند. سر آن ریسمان موین را به ریسمان دیگر بستند و سر آن ریسمان را به دست جماعتی از عوّانان خود داد. و ایشان را امر کرد که او را با آن جراحت و آن هیئت در کوچه های حلّه بگردانند و بزنند. پس، آن اشقیاء او را بردند و چندان زدند تا آن که بر زمین افتاد و به هلاکت رسید. پس، آن حالت او را به حاکم لعین خبر دادند و آن خبیث امر به قتل او نمود.

حاضران گفتند: «او مردی پیر است و آن قدر جراحت به او رسیده که او را خواهد کشت و احتیاج به کشتن ندارد، خود را داخل خون او مکن.» و چندان مبالغه در شفاعت او نمودند تا آن که امر کرد که او را رها نمودند.

رو و زبان او از هم رفته، ورم کرده بود و اهل او، او را بردند به خانه و شک نداشتند که او در همان شب خواهد مرد. پس چون صبح شد، مردم به نزد او رفتند، دیدند که او ایستاده است و مشغول نماز است و صحیح شده است و دندان های ریخته او برگشته است و جراحت های او مندمل (1) گشته است و اثری از جراحت های او نمانده و شکست های روی او زائل شده بود.

پس، مردم از حال او تعجب کردند و از امر او سؤال نمودند.

گفت که: «من به حالی رسیدم که مرگ را به عینه دیدم و زبانی نمانده بود که از خدا سؤال کنم.

ص: 225

پس به دل خود از حق تعالی سؤال و استغاثه و طلب دادرسی نمودم از مولای خود، حضرت صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و چون شب تاریک شد، دیدم که خانه، تمام پر از نور شد.

ناگاه حضرت صاحب الامر و الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را دیدم که دست شریف خود را بر روی من کشیده است و فرمود: «بیرون رو و از برای عیال خود کار کن! به تحقیق که حق تعالی تو را عافیت عطا کرده است.»

پس صبح کردم در این حالت که می بینی.

و شیخ شمس الدین محمدبن قارون مذکور راوی حدیث گفت:

«قسم می خورم به خدای تبارک و تعالی که این ابوراجح، مرد ضعیف اندام و زرد رنگ و بد صورت و کوسه وضع و من دائم به آن حمام می رفتم که او را بر آن حالت و شکل می دیدم که وصف کردم. پس در صبح روز دیگر من بودم با آن ها که بر او داخل شدند؛ پس دیدم او را که مرد صاحب قوت و درست قامت شده است و ریش او بلند و روی او سرخ شده است و مانند جوانی گردیده است که در سن بیست سالگی باشد و به همین هیبت و جوانی بود و تغییر نیافت تا آن که از دنیا رفت.»

چون خبر او شایع شد، حاکم او را طلب نمود. حاضر شد و دیروز او را بر آن حال دیده بود و امروز او را بر این حال که ذکر شد و اثر جراحات را در او ندید و دندان های ریخته او را دید که برگشته! پس حاکم لعین را از این حال رعبی عظیم حاصل شده و او بیشتر از این وقتی که در مجلس خود می نشست، پشت خود را به جانب مقام حضرت (علیه السلام) که در حله بود می کرد و پشت پلید خود را به جانب قبله و مقام آن جناب می نمود و بعد از این قضیه روی خود را به مقام آن جناب می کرد و به اهل حله نیکی و مدارا می نمود و بعد از آن، چند وقتی درنگ نکرد که مرد و آن معجزه باهره به آن خبیث، فایده نبخشید.

### «نجات یافتن علامه امینی»

علامه امینی از چهره های درخشان علم و عمل و از ستارگان فروزان بیان و قلم و از مرزبانان حریم ولایت و امامت اهل بیت (علیهم السلام) است. هم نام خودش بلند آوازه است و هم اثر ارزشمند و شاهکارش (الغدیر).

او داستان شنیدنی از نجات خویش از خطر مرگ دارد که به نقل از یکی از فضلاء قم برای علاقه مندان ترسیم می گردد. و به نقل یکی از افراد مورد اعتماد می گفت:

فردی از مرحوم علامه امینی پرسید: آیا شما به افتخار تشرف به محضر امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نائل آمده اید؟

ایشان پاسخ دادند: آن گونه که آن بزرگوار را بشناسم نه، اما داستانی دارم که شنیدنی است.

آن گاه فرمود: فردی از اهالی بغداد که سستی متعصب و افراطی بود با من دوستی و آشنایی داشت و من هم برای هدایت او و زدودن غبار و زنگارهای تعصب از ذهن او گاه و بی گاه از کتاب های خودشان مطالبی را در مورد ولایت امیرمؤمنان (علیه السلام) برای او نقل می کردم و او می شنید.

من شب نهم ربیع الاول که «عیدالزهران» گفته می شود همیشه در منزلم به خاطر عشق به اهل بیت (علیهم السلام) و بیزاری از ظالمان و

غاصبان حقوق آنان، مجلس داشتم که گروهی از اهل علم و ایمان شرکت می کردند و فرد مورد اشاره نیز به خاطر آشنایی با من به آن مجلس راه یافت، اما از اول تا آخر به صورت عبوس و

ص: 226

ناراحت در گوشه ای نشست و به سخنان دوستان گوش داد. مدتی از این مجلس گذشته بود که روزی نزد من آمد و مرا به خانه خویش به میهمانی دعوت کرد و من نیز باز هم به امید هدایت او پذیرفتم و در یک روز تعطیلی مقرر شد به بغداد و به خانه او بروم. روز موعود فرا رسید و من وارد بغداد شدم سر کوچه ای که می باید طبق آدرس می رفتم، سید گرانقدری جلوی من آمد و ضمن سلام و تعارفات معمولی گفت: منزل فلانی را می خواهید؟

گفتم: آری! و فکر کردم او را به عنوان راهنما فرستاده است.

گفت: من شما را راهنمایی می کنم، بفرمائید! به همراه او به منزل رفتیم، در زدیم، میزبان درب منزل را که در کنار دجله بود، گشود و بسیار به گرمی استقبال کرد و ما را به طبقه ی فوقانی هدایت کرد. در طبقه ی فوقانی اطاقی بود که درش بسته و کلید روی درب بود. از درون اطاق صدای گروهی به گوش می رسید و معلوم بود که پر از میهمان است. ما را به اطاق دیگری راهنمایی کرد و سریع یک چائی آورد و ضمن گفتگویی کوتاه از دهانش پرید که: شیخ عبدالحسین!

امشب می خواهم حساب نهم ربیع و مطالب الغدیر شما را تسویه کنم و پاداش شما را بدهم. تا این جمله را گفت سید که من تاکنون فکر می کردم از دوستان اوست و او هم فکر می کرده که همراه و دوست من است برخاست و گفت: (تهدید می کنی؟ چه گفتی؟) و گلوی او را آنقدر فشرد که خفه شد. و آن گاه به من گفت: شالت را بده.

و شال را گرفت و دست و پای او را محکم بست و پنجره ای را که به سوی شط دجله بود باز کرد و او را آهسته به دجله افکند و به من گفت: زود حرکت کن که این جا جای تو نیست.

هنگامی که حرکت کردیم آن در اطاق را که گروه زیادی داخل آن بودند و کلید روی درب بود پیچاند و قفل شد و هر دو به سرعت از پله ها پائین آمدیم و از خانه خارج شدیم. به کوچه که رسیدیم من دیدم که کسی مرا با نام و نشان صدا زد گفت: شما شیخ عبدالحسین هستید؟

گفتم: آری!

و دیدم سید ناپدید شد. آن مرد گفت: (تعال! ارکب!) یعنی: بیا! زود سوار شو.

دیدم قایق کوچکی آماده است، سوار شدم و به همراه او از دجله گذشتم. از او پرسیدم: شما از کجا مرا می شناسی و چگونه به سراغ من آمدی؟

گفت: من روزها در دجله کار می کنم و شغلم انتقال مسافر به وسیله ی این قایق کوچک است. امشب در منزل بودم، غذا خورده و در خواب بودم و پاسی از شب گذشته بود که حضرت کاظم (علیه السلام) را در عالم رؤیا دیدم.

او به من فرمود: برخیز! به این آدرس برو و یکی از دوستان ما را که نامش (عبدالحسین) و اینک در مخاطره است از شط عبور ده و از بغداد به کاظمین برسان. و من به دستور آن حضرت آمدم.



«حکایتی عجیب در توسل به فاطمه زهرا» (سلام الله علیها)

در جلد هفتم گنجینه دانشمندان از مرحوم حجة الاسلام آخوند ملاعباس سیویه یزدی نقل شده است که گفت:

«من پسر عمویی بنام حاج شیخ علی داشتم که از علما و روحانیون یزد بود. یک سال آن مرحوم با چند نفر از دوستان یزدی برای تشرّف به حج به کربلا مشرف شده و به منزل ما وارد شدند و پس از چند روز به مکه عزیمت نمودند. من بعد از انجام مراسم حج، انتظار مراجعت پسر عمویم را داشتم ولی مدت ها گذشت و خبری نشد. خیال کردم که از مکه برگشته و به یزد رفته است تا این که روزی در حرم مطهر حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) به دوستان و رفقای او برخورد کردم مگر چه شده، اگر فوت کرده است بگویید.

گفتند: واقع قضیه این است که روزی حاج شیخ علی به عزم طواف مستحبی و زیارت خانه خدا، از منزل بیرون رفت و دیگر نیامد. ما هرچه انتظار بردیم و درباره او تجسس کردیم، از او خبری به دست نیاوردیم. مایوس شده حرکت نمودیم و اینک اثاثیه او را با خود به یزد می بریم که به خانواده اش تحویل دهیم، احتمال می دهیم که اهل سنت او را هلاک کرده باشند. من از شنیدن این خبر بسیار متأثر شدم. بعد از چند سال روزی دیدم در منزل را می زنند. در را باز کردم، دیدم پسر عموست. بسیار تعجب کردم و پس از معانقه و ربوسی گفتم: فلانی کجا بودی و از کجا می آیی؟

گفت: اکنون از یزد می آیم.

گفتم: چنان چه نقل کردند تو در مکه مفقود شده بودی، چطور از یزد می آیی؟

گفت: پسر عمو، دستور بده قلیان را حاضر کنند تا رفع خستگی کنم، شرح حال خود را برای شما بازگو خواهم کرد.

بعد از صرف قلیان و استراحت، گفت: آری! روزی پس از انجام مراسم حج از منزل بیرون آمدم و به مسجدالحرام مشرف شدم. طواف کرده و نماز طواف خواندم و به منزل بازگشتم. در راه، مردی با ریش تراشیده و سبیل های بلند دیدم که با لباس افندی ها ایستاده بود. تا مرا دید قدری به صورت من نگاه کرد و بعد جلو آمد و گفت: تو شیخ علی یزدی نیستی؟

گفتم: بلی!

گفت: سلام علیکم، اهلاً و مرحباً، و دست به گردن من انداخت و مرا بوسید و دعوت کرد که به منزلش بروم. با آن که وی را نمی شناختم با اصرار مرا به منزلش برد و هرچه به او گفتم شما کیستید، من شما را به جا نمی آورم،

گفت: خواهی شناخت، مرا فراموش کرده ای، من از دوستان و رفقای شما هستم.

خلاصه ظهر شد خواستم بیایم نگذاشت؛ گفت: مکه همه جای آن حرم است. همین جا نماز بخوان و برایم ناهار آورد و من هرچه گفتم رفقایم نگران و ناراحت می شوند، گفت: چه نگرانی؟ این جا حریم امن

خداست. خلاصه شب شد و نگذاشت من بیایم. بعد از نماز عشاء دیدم افراد مختلفی به آن منزل می آیند تا جماعتی شدند و آن شخص شروع کرد به بدگفتن و مذمت کردن شیعه ها.

گفت: این شیعه ها با شیخین میانه خوبی ندارند، مخصوصاً با خلیفه دوم، و این ها شبی را در ماه ربیع الاول بنام «عیدالزهر» دارند که مراسمی را در آن شب انجام می دهند و از وی برائت و تبری می جویند و این هم یکی از آن ها است و اشاره به من نمود و چندان مذمت از شیعه کرد و آنها را علیه من تحریک نمود که همه آن ها بر من خشمناک شده و بر قتل من متفق گردیدند. من هر چه مطالب او را انکار کردم، وی بر اصرار خود افزود و در آخر گفت: شیخ علی، مدرسه مصلی یزد یادت رفته؟ تا این جمله را گفت به خاطر آمد که در زمان طلبگی در مدرسه مصلی همسایه ای بنام شیخ جابر کردستانی داشتم که سنی بود و از ما تقیه می کرد و در شب مذکور که طلبه ها جلسه جشن داشتند او به حجره خود می رفت و در را به روی خود می بست، ولی بعضی از طلبه ها می رفتند و در حجره او را باز می کردند و او را می آوردند و در مقابل او شوخی می کردند و بعضی از حرف ها را می زدند و او چون تنها بود سکوت و تحمل می کرد.

پس گفتم: تو شیخ جابر نیستی؟

گفت: چرا شیخ جابرم!

گفتم: تو که می دانی، من با آن ها موافق نبودم.

گفت: بلی، اما چون شیعه و رافضی هستی، ما امشب از تو انتقام خواهیم گرفت. هر چه التماس کردم و گفتم خدا می فرماید: «وَمَنْ دَخَلَهُ كَانْ آمِنًا»

«و هر که در آن درآید در امان است...»

گفت: جرم شما بزرگ است و تو مأمون نیستی.

گفتم: خدا می فرماید:

«وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ...»

«و اگر یکی از مشرکان از تو پناه خواست پناهش ده»،

گفت: شما از مشرکین بدتر هستید! و خلاصه، دیدم مشغول مذاکره درباره کیفیت قتل و کشتن من هستید، به شیخ جابر گفتم: حالا که چنین است پس بگذار من دو رکعت نماز بخوانم.

گفت: بخوان.

گفتم: در این جا، با توطئه چینی شما برای قتل من، حضور قلب ندارم.

گفت: هر کجا می خواهی بخوان که راه فراری نیست!

آمدم در حیاط کوچک منزل، و دو رکعت نماز استغاثه به حضرت زهرا صدیقه کبری (سلام الله علیها) خواندم و بعد از نماز و تسبیح به سجده رفتم و چهار صدوده مرتبه «یا مَوْلَاتِی یا فاطِمَةُ اُغْیِثِی» گفتم و التماس کردم که راضی نباشید من در این بلد غربت به دست دشمنان شما به وضع فجیع کشته شوم و اهل و عیالم در یزد چشم انتظارم بمانند.

ص: 229

در این حال روزنه امیدی به قلبم باز شد، به فکر رسید بالای بام منزل رفته خود را به کوچه بیندازم و به دست آن ها کشته نشوم و شاید مولایم امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) با دست یداللهی خود مرا بگیرد که مصدوم نشوم.

پس فوراً از پله ها بالا-رفتم که نقشه خود را عملی کنم. به لب بام آمدم بامهای مکه اطرافش قریب یک متر حریم و دیواری دارد که مانع سقوط اطفال و افراد است. دیدم این بام اطرافش دیوار ندارد. شب مهتابی بود. نگاهی به اطراف انداختم، دیدم گویا شهر مکه نیست، زیرا مکه شهری کوهستانی بوده و اطرافش محصور به کوههای قییس و حراء و نور است ولی این جا فقط در جنوبش رشته کوهی نمایان است که شبیه به کوه طرزجان یزد است لب بام منزل آمدم که بینم نواصب چه می کنند؟ با کمال تعجب دیدم اینجا منزل خودم در یزد می باشد! گفتم: عجب! خواب می بینم، من مکه بودم، و این جا یزد و خانه من است! پس آهسته بچه ها و عیالم را که در اطاق بودند صدا زدم.

آن ها ترسیدند و به هم گفتند: صدای بابا می آید.

عیالم به آن ها می گفت: بابایان مکه است چند ماه دیگر می آید. پس آرام آن ها را صدا زدم و گفتم:

نترسید من خودم هستم بیاید در بام را باز کنید؛ بچه ها دویدند و در را باز کردند همه مات و مبهوت بودند.

گفتم: خدا را شکر نمایم که مرا به برکت توسل به حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) از کشته شدن نجات داد و به یک طرفه العین مرا از مکه به یزد آورد سپس مشروح جریان را برای آن ها نقل کردم. (1)

### «حکایت معمر بن شمس در مورد امام زمان» (عجل الله تعالی فرجه الشریف)

علامه محمد باقر مجلسی نقل نموده که شیخ شمس الدین مذکور، ذکر کرده است که مردی از اصحاب سلاطین که اسمش معمر بن شمس بود و او را مذکور می گفتند. پیوسته قریه برس را که در نزدیکی حله بود، اجاره می کرد و آن قریه وقف علویین بود و از برای او نایی بود که غله آن قریه را جمع می کرد و او را ابن الخطیب می گفتند و از برای آن ضامن غلامی بود که متولی نفقات او بود که او را عثمان می گفتند و ابن خطیب از اهل ایمان و صلاح بود و عثمان ضد او بود و ایشان پیوسته با یکدیگر در امر دین، مجادله می کردند.

پس روزی اتفاق افتاد که هر دو ایشان در نزد مقام ابراهیم خلیل (علیه السلام) که در برس در نزدیکی تلّ نمرود بود، حاضر شدند در وقتی که جماعتی از رعیت و عوام حاضر بودند.

پس ابن خطیب به عثمان گفت: ای عثمان! الآن حق را واضح و آشکار می نمایم. من بر کف دست خود می نویسم نام آن ها را که دوست دارم که ایشان علی و حسن و حسین (علیهم السلام) اند و تو بر دست خود بنویس نام

ص: 230

آن‌ها را که دوست داری که آن‌ها ابوبکر و عمر و عثمان است. آن‌گاه دست نوشته من و تو را با هم می‌بندیم و بر آتش می‌گذاریم و دست هر یک که سوخته است، آن‌کس بر باطل است و هرکس دست او سالم مانده است، او بر حق است. عثمان این امر را انکار کرد و به این راضی نشد.

رعیت و عوام که در آن‌جا حاضر بودند، بر عثمان طعن نمودند: اگر مذهب تو حق است، چرا به این امر راضی نمی‌شوی؟ مادر عثمان مشرف بود بر ایشان و بر سخنان رعیت و عوام مطلع گردید که ایشان بر پسر او طعن نمودند و او در حمایت پسر خود بر ایشان لعن کرد و ایشان را تهدید نمود و ترسانید و در اظهار کردن دشمنی نسبت به ایشان مبالغه نمود. پس در حال، چشم‌های او کور گردید و هیچ چیز را نمی‌دید. چون کوری را در خود دید رفقای خود را آواز کرد. چون به آن‌غرفه بالا رفتند، دیدند که چشم‌های او صحیح است و لکن هیچ چیز را نمی‌دید. پس دست او را گرفتند و از غرفه فرود آمدند و به حلّه بردند.

این خبر شایع گردید میان خویشان و همسران او.

پس اطباء از حلّه و بغداد آوردند برای معالجه چشم او و ایشان قادر نبودند. پس زنان مؤمنانی که او را می‌شناختند و رفقای او بودند به نزد او آمدند.

به او گفتند: آن‌کسی که تو را کور کرد، آن حضرت صاحب الامر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است پس اگر شیعه شوی و دوستی آن حضرت اختیار کنی و از دشمنان او بیزاری جویی، ما ضامن می‌شویم که حق تعالی به برکت آن حضرت، عافیت عطا کند و گرنه خلاصی از این بلا، برای تو ممکن نیست.

و آن زن به این امر راضی شده، پس چون شب جمعه شد او را برداشتند به آن‌قبه که مقام حضرت صاحب الامر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است در حلّه، بردند و او را داخل قبه کردند و آن زنان مؤمنات بر در آن‌قبه خوابیدند و چون یک چهارم شب گذشت، آن زن بیرون آمد به سوی ایشان با چشم‌های بینا و او یک‌یک ایشان را می‌شناخت و رنگ جامه‌های هر یک ایشان را به ایشان خبر داد و ایشان همگی شاد گشتند و خداوند را حمد کردند بر حسن عافیت و از او پرسیدند کیفیت احوال را.

گفت: چون شما مرا داخل قبه کردید و خود از قبه بیرون آمدید، دیدم که دستی بر دست من رسید و گفت: «بیرون برو که خدای تعالی تو را عافیت داده است.»

پس کوری از من رفت و قبه را دیدم که پر از نور گردیده بود و مردی را در میان قبه دیدم.

گفتم: تو کیستی؟

گفت: منم محمدبن حسن (علیه السلام). پس از نظر من غایب گردید.

پس آن زنان برخاستند و به خانه‌های خود برگشتند و عثمان پسر او شیعه شده و ایمان او و مادرش نیکو شد و آن قصه شهرت کرد و آن قبیله یقین کردند به وجود امام (علیه السلام) و ظهور این معجزه در سال هفت صد و چهل و چهار بوده است. (1)



## «عنایت امام جعفر صادق (علیه السلام) نسبت به زن گوینده «لَعْنُ اللَّهِ ظَالِمِيكَ يَا فَاطِمَةُ»»

میثم بن عبدالله ناقد از بشار مکاری نقل می کند که او گفت: خدمت امام صادق (علیه السلام) در کوفه شرفیاب شدم در حالی که طبقی از خرما در مقابل ایشان بود و حضرتش میل می فرمود.

«حضرت فرمودند: ای بشار! نزدیک شو و میل کن.

عرض کردم: گوارای وجودتان خداوند مرا فدای شما گرداند، غیرت مرا گرفته چون در بین راه صحنه ای دیدم که مرا سخت تحت تأثیر قرارداد. حضرت فرمودند: ماجرا چه بود؟

عرض کردم: در بین راه مأموری از حکومت را دیدم که بر سر زنی می زد و او را به سوی زندان می برد و آن زن نیز در آن حال فریاد می زد:

«المستغاث بالله ورسوله»

«از خدا و رسولش کمک می خواهم» و کسی به کمکش نمی رفت.

حضرت فرمودند: علت چه بود؟

بشار گفت: شنیدم از مردم که می گفتند: آن زن پایش لرزید و به زمین افتاد و گفت:

«لعن الله ظالمیک یا فاطمة»

یعنی: «یا فاطمه (سلام الله علیها)! خداوند ظالمین در حق تو را لعنت کند.»

بشار گوید: حضرت دست از طعام کشید و در حالی که پیوسته گریه می کرد.

فرمود: بشار بلند شو تا با هم به مسجد سهله برویم و برای نجات این زن دعا کنیم.

راوی گوید: یکی از شیعیان را به دربار حاکم فرستادند و دستور دادند از آن جا دور نشود تا این که اگر حادثه ای تازه ای برای زن رخ داد برای حضرت خبر بیاورد.

بشار گوید: به مسجد سهله رفتیم و هر کدام از ما دو رکعت نماز خواندیم سپس حضرت دست به دعا برداشتند و برای آزادی زن دعا کردند. تا این که حضرت به سجده افتادند و جز صدای نفس چیز دیگری از ایشان شنیده نمی شد. سپس حضرت سرشان را بلند نمودند و فرمودند: برخیز که زن آزاد شد.

بشار گوید: با هم خارج شدیم که در راه آن مرد که حضرت برای خبر دادن گمارده بود به ما رسید و خبر آزادی زن را داد.

حضرت فرمودند: آزادی او به چه صورت بود؟

گفت: نمی دانم اما من آن جا ایستاده بودم که ناگهان نگاهی خارج شد و آن زن را صدا زد و به او گفت: چه حرفی زدی؟

آن زن گفت: لغزیدم و بر زمین افتادم و گفتم: «یا فاطمه (سلام الله علیها)! خدا ظالمین تو را لعنت کند» این را گفتم که رفتاری این چنین با من کردند.

ص: 232



نگهبان دویست درهم به پیرزن داد و گفت این را بگیر و امیر را حلال کن. اما پیرزن از گرفتن مبلغ خودداری کرد و به خانه اش بازگشت.

بشار گوید: حضرت از کیسه ای که در آن 7 دینار بود به ما داد و فرمودند: این کیسه را به منزل او ببرید و سلام مرا به او برسانید.

راوی گوید: با هم به منزل او رفتیم و سلام حضرت را رساندیم.

آن زن گفت: شما را به خدا آیا جعفر بن محمد (علیه السلام) به من سلام رسانده؟

گفتیم: آری خداوند تو را رحمت کند. آن زن فریادی کشید و بیهوش شد. می گوید: صبر کردیم تا به هوش آمد و گفت: دوباره بگو به من. سپس به او گفتیم و این کار تا سه مرتبه تکرار شد. سپس هدیه امام صادق (علیه السلام) را به او دادیم و به او بشارت دادیم. او هم از ما گرفت و گفت: از امام صادق (علیه السلام) بخواهید کنیزش را از طرف خدا ببخشند و من کسی را بزرگتر از ایشان و پدران و اجدادشان (علیهم السلام) نمی شناسم که به وسیله آن ها به خدا متوسل شوم.

راوی گوید: نزد امام صادق (علیه السلام) برگشتیم و وقایعی که رخ داده بود را به حضرت بازگو کردیم. حضرت هم گریستند و در حق او دعا کردند. (1)

### «حکایتی از زمان مرحوم آیت الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی»

مرحوم آیت الله سید اسماعیل هاشمی (نماینده سابق مجلس خیرگان رهبری از اصفهان) نقل کرده بودند که در دوران مرجعیت مرحوم آیت الله آسید ابوالحسن اصفهانی در شهر نجف اشرف همزمان با روز نهم ربیع الاول در منزل این بزرگوار بودیم که جمعی از فضلا و روحانیون حوزه علمیه نجف به مناسبت این روز فرخنده جشنی برپا کرده و مشغول مزاح و مطایبه گویی و خنده بودند که یکی از مقلدین ایشان که از تجار بازاری ایران بود برای پرداخت خمس و وجوهات شرعی به نجف آمده بود و آن شب در منزل آن بزرگوار حضور یافت و از مشاهده این مجلس مملو از فضلا و علما خیلی ناراحت شد و مجلس را ترک کرد. اما صبح روز بعد دیدیم که همین شخص در حالی که چهار چرخه ای را پر از میوه و شیرینی و خوراکی های دیگر کرده است به همراه خود به منزل مرحوم آسید ابوالحسن آورده و با خوشحالی زائد الوصفی که موجبات تعجب و حیرت همه ی حاضران را برانگیخته بود وارد شد و خدمت آن بزرگوار سلام و عرض ادب کرد و وقتی آن بزرگوار از علت ناراحتی شب گذشته و رفتار امروز وی سوال کردند گفت: من دیشب وقتی این شوخی و بذله گویی ها را از این مجلس مشاهده کردم به شدت ناراحت شدم و با خود گفتم: «حیف از این وجوه و سهم امام و سادات که برای مصرف این افراد پردازم.» و مجلس را با ناراحتی ترک کردم. اما وقتی به منزل رفتم و خواب دیدم که قیامت برپا شده و حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) در کناری ایستاده و

ص: 233

من از شدت ترس آتش جهنم و هول قیامت به وی پناهنده شدم، اما با تعجب دیدم حضرت به سوی آتش جهنم حرکت کردند و من هم پشت سر آن حضرت با ترس و لرز پیش می رفتم تا این که ناگهان از میان شعله های دوزخ هیکل بسیار زشت و خبیث و آتش گرفته ای که متوجه شدم او ملعون ازل و ابد -فلانی- می باشد سر از آتش بیرون آورد و با فریاد خدمت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) عرض کرد: «یا رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)! من از امت تو شکایت و گلایه دارم چون این قدر مرا لعن و نفرین می کنند، بفرمایید دیگر بس کنند و این قدر مرا لعن و نفرین نمایند و من فقط در بین امت تو از این شخص که پشت سر توست راضی و خشنودم که مرا لعن و نفرین نمی کند.» با این جمله از خواب پریدم و به ارزش کار شما و اشتباه خود پی برده و امروز جهت شرکت در مجلس جشن و شادی شما به این جا بازگشته ام. (1)

### «قصه انار و وزیر ناصبی در بحرین»

آمده است که جماعتی از ثقات ذکر کردند که مدتی ولایت بحرین تحت حکم فرنگ بود و فرنگیان مردی از مسلمانان را والی بحرین کردند که شاید به سبب حکومت مسلم آن ولایت معمورتر شود و اصلح باشد به حال آن بلاد و آن حاکم از ناصبیان بود و وزیري داشت که در نصب و عداوت از آن حاکم شدیدتر بود و پیوسته اظهار عداوت و دشمنی نسبت به اهل بحرین می نمود به سبب دوستی که اهل آن ولایت نسبت به اهل بیت رسالت (علیهم السلام) داشتند پس آن وزیر لعین پیوسته حيله ها و مکرها می کرد برای کشتن و ضرر رسانیدن اهل آن بلاد پس در یکی از روزها وزیر خبیث داخل شد بر حاکم و اناری در دست داشت و به حاکم داد، حاکم چون نظر کرد بر آن انار دید بر آن نوشته:

«لا اله الا الله محمد رسول الله و ابوبکر و عمر و عثمان و علي (علیه السلام) خلفاء رسول الله»

و چون حاکم نظر کرد دید که آن نوشته از اصل انار است و صناعت خلق نمی باشد پس از آن امر متعجب شد و به وزیر گفت: این علامتی است ظاهر و دلیلی است قوی بر ابطال مذهب رافضیه، چه چیز است رأی تو در باب اهل بحرین،

وزیر گفت: این ها جماعتی اند متعصب، انکار دلیل و براهین می نمایند و سزاوار است از برای تو که ایشان را حاضر نمائی و این انار را به ایشان بنمائی پس هرگاه قبول کنند و از مذهب خود برگردند از برای تو است ثواب جزیل و اگر از برگشتن، ابا نمایند و در گمراهی خود باقی بمانند ایشان را مخیر نما میان یکی از سه چیز، یا جزیه بدهند با ذلت، یا جوابی از این دلیل بیاورند، و حال آن که مفری ندارند، یا آن که مردان ایشان را بکشی و زنان و اولاد ایشان را اسیر نمائی و اموال ایشان را به غنیمت برداری.

حاکم رأی آن خبیث را تحسین نمود و پی علما و افاضل و اخیار ایشان فرستاد و ایشان را حاضر کرد و آن انار را به ایشان نمود و به ایشان خبر داد که اگر جواب شافی در این باب نیاورید مردان شما را می کشم و زنان و فرزندان شما را اسیر می کنم و مال شما را به غارت بر می دارم یا این که باید جزیه بدهید با ذلت

ص: 234

مانند کفار، و چون ایشان این امور را شنیدند متحیر گردیدند و قادر بر جواب نبودند و روهای ایشان متغیر گردید و بدن ایشان بلرزید، پس بزرگان ایشان گفتند: ای امیر! سه روز ما را مهلت ده شاید جوابی بیاوریم که تواز آن راضی باشی و اگر نیاوریم بکن ما آن چه که می خواهی.

پس تا سه روز ایشان را مهلت داد و ایشان با خوف و تحیر از نزد او بیرون رفتند و در مجلسی جمع شدند و رأی های خود را جولان دادند تا آن که ایشان بر آن متفق شدند که از صلحای بحرین و زهاد ایشان ده کس را اختیار نمایند پس چنین کردند، آن گاه از میان ده کس سه کس را اختیار کردند پس یکی از آن سه نفر را گفتند که تو امشب بیرون رو به سوی صحرا و خدا را عبادت کن و استغاثه نما به امام زمان حضرت صاحب الامر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) که او امام زمان ما است و حجّت خداوند عالم است بر ما شاید که به تو خبر دهد راه چاره بیرون رفتن از این بلیه عظیمه را.

پس آن مرد بیرون رفت و در تمام شب خدا را از روی خضوع عبادت نمود و گریه و تضرع کرد و خدا را خواند و استغاثه به حضرت صاحب الامر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نمود تا صبح و چیزی ندید و به نزد ایشان آمد و ایشان را خبر داد و در شب دوم یکی دیگر را فرستادند و او مثل رفیق اول دعا و تضرع نمود چیزی ندید پس قلق و جزع ایشان زیاده شد.

پس سومی را حاضر کردند و او مرد پرهیزکار بود و اسم او محمد بن عیسی بود و او در شب سوم با سر و پای برهنه به صحرا رفت و آن شبی بود بسیار تاریک و بدعا و گریه مشغول شد و متوسل به حق تعالی گردید که آن بلیه را از مؤمنان بردارد و به حضرت صاحب الامر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) استغاثه نمود و چون آخر شب شد شنید که:

مردی به او خطا می نماید: ای محمد بن عیسی چرا تو را با این حال می بینم و چرا بیرون آمدی به سوی این بیابان؟

او گفت: ای مرد مرا واگذار که من از برای امر عظیمی بیرون آمده ام و آن را ذکر نمی کنم مگر از برای امام خود و شکوه نمی کنم آن را مگر به سوی کسی که قادر باشد.

بر کشف آن گفت: ای محمد بن عیسی منم صاحب الامر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ذکر کن حاجت خود را.

محمد بن عیسی گفت: اگر توئی صاحب الامر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) قصه مرا می دانی و احتیاج به گفتن من نداری.

فرمود: بلی! راست می گوئی بیرون آمده ای از برای بلیه ای که در خصوص آن انار بر شما وارد شده است و آن توعید و تخویفی که حاکم بر شما کرده است.

محمد بن عیسی گفت: چون این کلام معجز نظام را شنیدم متوجه آن جانب شدم که آن صدا می آمد و عرض کردم: بلی! ای مولای من تو می دانی که چه چیز به ما رسیده است و توئی امام ما و ملاذ و پناه ما و قادری بر کشف آن بلا از ما،

پس آن جناب فرمود: ای محمد بن عیسی به درستی که وزیر (لعنه الله) در خانه او درختی است از انار وقتی که آن درخت بار گرفت او از گل به شکل اناری ساخت و دو نصف کرد و در میان نصف هر یک از آن ها

بعضی از آن کتابت را نوشت و انار هنوز کوچک بود بر روی درخت، انار را در میان آن قالب گِل گذاشت و آن را بست چون در میان آن قالب بزرگ شد اثر نوشته در آن ماند و چنین شد، پس صبح چون به نزد حاکم روید به او بگو که من جواب این بیته را با خود آوردم و لکن ظاهر نمی کنم مگر در خانه وزیر، پس وقتی که داخل خانه وزیر شوید به جانب راست خود در هنگام دخول غرفه ای خواهی دید پس به حاکم بگو که جواب نمی گویم مگر در آن غرفه، زود است که وزیر ممانعت می کند از دخول در آن غرفه و تو مبالغه نکن به آن که به آن غرفه بالا روی و نگذار که وزیر تنها داخل غرفه گردد زودتر از تو و تو اول داخل غرفه شو پس در آن غرفه طاقچه ای خواهی دید که کیسه سفیدی در آن هست و آن کیسه را بگیر که در آن قالب گلی است که آن ملعون آن حيله را در آن کرده است، پس در حضور حاکم آن انار را در آن قالب بگذار تا آن که حيله او معلوم گردد.

و ای محمّد بن عیسی علامت دیگر آنست که به حاکم بگو معجزه دیگر ما آنست که آن انار را چون بشکنند به غیر از دود و خاکستر چیز دیگر در آن نخواهد یافت، و بگو اگر راستی این سخن را می خواهید بدانید، به وزیر امر کنید که در حضور مردم آن انار را بشکنند و چون بشکنند آن خاکستر و دود بر صورت و ریش وزیر خواهد رسید و چون محمّد بن عیسی این سخنان معجز نشان را از آن امام عالیشان و حجت خداوند عالمیان شنید بسیار شاد گردید و در مقابل آن جناب زمین را بوسید و با شادی و سرور به سوی اهل خود برگشت و چون صبح شد به نزد حاکم رفتند و محمّد بن عیسی کرد آن چه را که امام (علیه السلام) به او امر فرموده بود و ظاهر گردید. آن معجزاتی که آن جناب به آن ها خبر داده بود.

پس حاکم متوجه محمّد بن عیسی گردید و گفت: این امور را کی به تو خبر داده بود؟

گفت: امام زمان و حجت خدای بر ما،

والی گفت: کیست امام شما؟ پس او از ائمه (علیهم السلام) هر یک را بعد از دیگری خبر داد تا آن که به حضرت صاحب الامر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) رسید،

حاکم گفت: دست دراز کن که من بیعت کنم بر این مذهب و من گواهی می دهم که نیست خدائی مگر خداوند یگانه و گواهی می دهم که محمّد (صلی الله علیه و آله و سلم) بنده و رسول او است و گواهی می دهم که خلیفه بلا فصل بعد از آن حضرت، حضرت امیر المؤمنین علی (علیه السلام) است، پس به هر یک از امامان بعد از دیگری تا آخر ایشان (علیهم السلام) اقرار نمود و ایمان او نیکو شد و امر به قتل وزیر نمود و از اهل بحرین عذر خواهی کرد و این قصه نزد اهل بحرین معروف است و قبر محمّد بن عیسی نزد ایشان معروف است و مردم او را زیارت می کنند. (1)

ص: 236

پانزده سالی بود که در قم ساکن بودم ایام محرم و صفر بیشتر شب‌ها در مسجد جامع قم (که اکنون در آخر شهر در جنب میدان کهنه است) منبر می‌رفتم در مقابل مسجد جامع مدرسه ای بنام مدرسه خان قرار داشت که شاید قدیمی‌ترین مدرسه قم باشد این مدرسه به مرور ایام به صورت مخروبه ای درآمده بود حضرت آیت الله بروجردی آن را بازسازی کرد و به صورت فعلی درآورد. یکی از دوستانم به عنوان مشهدی ابوالقاسم که شخص متدین و با اطلاعی بود به این مسجد می‌آمد او می‌گفت (طلبه ای بنام عبدالرحیم سال‌ها ساکن این مسجد بود می‌گفت: از اهل عراق و بغداد است او برای دیدار وطن -بغداد- از مدرسه رفت سال‌ها از او خبر نداشتیم تا این که یکی از طلاب مدرسه به قصد زیارت امام حسین (علیه السلام) به عراق مشرف شد وقتی بازگشت به نزدش رفتیم و از قضایای سفر سؤال کردیم گفت: قضیه ای مهم تر از این سراغ ندارم که به برکت علی (علیه السلام) و توسل به آن حضرت جانم حفظ شد و به قم برگشتم.

پرسیدم: مگر در سفر اتفاق مهمی روی داد؟

گفت: آری! روزی که به قصد زیارت نواب اربعه امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به بغداد رفتم با شیخ عبدالکریم برخورد کردم او مرا در برگرفت و اظهار محبت زیادی کرد چون ما در مدرسه خان با هم، هم مباحثه بودیم و روزها و شب‌هایی را با هم گذرانده بودیم لذا من هم از دیدن او خوشحال بودم چون محل قبر نواب اربعه را در بغداد نمی‌شناختم همراه او به زیارت مشرف شدم. نهار را هم در یکی از آن مشاهد مشرفه صرف کردیم، نزدیکی‌های عصر که از زیارت فارغ شدیم با او خداحافظی کردم تا به کاظمین برگردم او گفت: هرگز این تقاضا را قبول نمی‌کنم و امشب حتماً باید به بغداد و منزل ما بیایی.

من هم قبول کردم و شب را به منزل او رفتم. خانه ای بسیار مجلل و مرتب داشت متوجه شدم که میمونی در گوشه خانه اش نگهداری می‌کند لبخندی زد و گفتم هم مباحثه خوبی انتخاب کرده ای!

گفت: آری بهتر از شما است و قدری صورتش را درهم کشید آثار خشم در چهره اش پیدا بود وقتی هم که شام آورد با تندی با من سخن می‌گفت: من از این تعجب می‌کردم که چرا او برخلاف سابق اینگونه سخن می‌گوید! به شوخی گفتم: میزبان باید خوش صورت باشد هرچند مهمان خون‌گریه کند، ناگاه غرق در غضب شد و گفت: خیر میزبان باید دریای آتشی را که ده سال می‌سوخت و صبر می‌کرد امشب با خون مهمانش خاموش کند.

بسیار وحشت زده شدم چون طلبه غربی در گوشه شهر بغداد بودم و نصف شب هم راه فراری نداشتم. شیخ عبدالرحیم پرده از روی اسرار دلش برداشت و گفت: در شب و روز نهم ربیع الاول آن چه صحنه ای بود که در مدرسه به وجود می‌آوردید؟ (عید تاج گذاری حضرت صاحب العصر و الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) که شیعیان جشن‌های بسیار مفصلی می‌گیرند) من که چیزی برای گفتن نداشتم تنها به خنده ای بسنده کردم.

گفت: امشب در عوض آن بی‌احترامی‌ها تو را به سخت‌ترین صورت می‌گشتم تا قلبم شفا یابد. تازه برایم معلوم شد که شیخ شیعه نبوده و می‌خواهد امشب مرا بکشد هر چه عذر می‌آورد مفید واقع

نمی شد تا این که در پایان کار گفت نه تنها تو را می کشم بلکه بعد از کشتن تو بدنت را هم به آتش می زنم تا قلبم شفا یابد.

من که از وحشت و ترس حال سخن گفتن نداشتم فقط چند مرتبه در دل گفتم (یا علی (علیه السلام)! به دادم برس) ناگاه چیزی به ذهنم رسید و گفتم: من فقط یک تقاضا از تو دارم آن را بپذیر و بعد هر چه می خواهی انجام بده. با همان خشم سابق چشمان سرخ شده اش را به من دوخت و گفت بگو! گفتم بیا نام چهار خلیفه پیغمبر را بر روی کاغذ بنویسیم و جلوی این میمون بگذاریم و حقانیت چهار خلیفه را از او بخواهیم!

گفت باشد و بی درنگ کاغذ و مدادی آورد و به طرف من پرتاب کرد و گفت بنویس. من در حالی که دستم می لرزید و اشک از چشمانم جاری بود با خود گفتم: یا حلال مشکلات یا علی (علیه السلام) به دادم برس. کاغذها را جلوی میمون گذاشتیم بوزینه هر سه قطعه کاغذ را یک به یک برداشت نگاهی به آن ها کرده و هر سه را کنار گذاشت کاغذ چهارم را که برداشت و باز کرد بوسید: و بر سر و روی خود کشید و در گوشه دیگر نهاد.

شیخ عبدالرحیم آن کاغذ را برداشت و دید که نام علی (علیه السلام) در آن نوشته شده است چند بار الله اکبر گفت. آن گاه دست مرا گرفت و مرا به طرف درب حیاط کشید و گفت حق به جانب شماست اما من هرگز از محبت (شیخین) دست بر نمی دارم. او مرا در میان کوچه پرتاب کرد و درب خانه را به شدت برهم زد و بست. چند قدمی که آمدم پلیس بغداد رسید و پرسید: نصف شب کجا بودی؟

گفتم: منزل شیخ عبدالرحیم. چند مرتبه با خود گفت شیخ کبیر. بعد پرسید کجا می روی؟

گفتم: به زیارت قبر ابوحنیفه مشرف می شوم.

ساعتش را نگاه کرد و گفت نزدیک صبح است برو تا برسی اذان می گویند.

من چون از دست همه رها شدم ماشین گرفتم و خودم را به حرم موسی بن جعفر و امام جواد (علیهم السلام) رساندم و نماز صبح را با جماعت در حرم شریف به جا آوردم. (1)

### «چرا حضرت زهرا (سلام الله علیها) از من روی برگردانید»

طبق سنت دیرینه در بین علمای دین و شیعیان راستین؛ سالی مجلس جشن و سرور روز نهم ربیع الاول «عیدالزهرا» در شهر نجف اشرف در منزل آیت الله العظمی حاج آقا سید حسین قمی -مرجع تقلید بزرگ شیعیان- برگزار شد.

در این مجلس؛ فقهای طراز اول و آیات عظام و علمای اعلام و فضلا و طبقات مختلف با ایمان حضور داشتند و به جشن و سرور مشغول بودند که عده ای از اهل ولا برای طنز و مزاح بیشتر مترسکی را به شکل عمرین الخطاب درست کردند و بر الاغی سوار و وارد مجلس نمودند، در این هنگام مرحوم آیت الله العظمی

ص: 238

قمی از دیدن این صحنه ناراحت شدند و این عمل را مناسب با چنین مجلسی ندیده و از روی ناراحتی مجلس را ترک نمودند. در همان شب حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا(سلام الله علیها) را در خواب می بینند که در مجلسی حاضرند و چون مرحوم آیت الله قمی وارد می شوند حضرت زهرا(سلام الله علیها) از او روی برمی گردانند.

وی با نگرانی و تعجب زائدالوصفی از این عمل حضرت زهرا (سلام الله علیها) افسرده خاطر شده و سؤال می نماید:

مگر بنده سیّد و از نسل و ذراری شما و محرم با شما نیستم؟ پس چرا از من روی برمی گردانید؟

حضرت زهرا(سلام الله علیها) در پاسخ می فرماید: چرا هستی. ولی به چه علت مجلس شادی و سرور ما را ترک کردی؟ مجلس به یمن شادی دل ما برگزار شده بود. مرحوم آیت الله العظمی قمی با شنیدن این جمله از خواب بیدار گشته و علت ناراحتی حضرت صدیقه طاهره(سلام الله علیها) را متوجه گشته و فردای آن روز دستور دادند تا در شهر نجف اشرف اعلام کنند که «ما مجلس دیشب را اعاده می کنیم» و نیز دستور دادند همان الاغ را دوباره وارد مجلس شادی و سرور کنند.

### «با علی (علیه السلام) بستیم پیمان در غدیر»

سلمان (رحمه الله) می فرماید: زنی که امّ فروه نام داشت، مردم را بر ضد ابوبکر می شوراند و بیعت با حضرت امیر (علیه السلام) را یاد آور می شد.

خبر به ابوبکر رسید، او را فرا خواند و گفت: توبه کن، اما امّ فروه نپذیرفت،

ابوبکر گفت: ای دشمن خدا! می خواهی اتحاد مسلمین را برهم بزنی، در مورد امامت من چه می گویی؟

امّ فروه گفت: تو امام نیستی.

ابوبکر گفت: پس من کیستم؟

امّ فروه پاسخ داد: تو امیر قوم خویشی، آن ها تو را امارت دادند و چون ناخوش دارند تو را عزل خواهند کرد!

امام کسی است که خدا و رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) او را نصب نموده اند، پنهان و آشکار را می داند و از هر آن چه در مشرق و مغرب روی دهد آگاه است، دیگر علامتش آن است که سایه ندارد. امامت کسی که بت پرستیده و یا بعد از کفر به اسلام گرویده ممکن نیست، تو کدامین هستی؟

ابوبکر گفت: من از امامانی هستم که خداوند برای بندگانش برگزیده است!

امّ فروه گفت: برخداوند افترا بستنی، اگر چنین است نام آسمان های هفتگانه را بگو.

ابوبکر حیران ماند و بعد گفت: اسامی آن ها را خدایی که آفریده است می داند.

امّ فروه گفت: اگر برای زنان شایسته بود که به مردان بیاموزند تو را می آموختم.

ابوبکر گفت: ای دشمن خدا! یا می گویی یا تو را خواهم کشت.

او گفت: آیا مرا به مرگ تهدید می کنی؟ به خدا قسم بیم آن را ندارم که به دست چون تویی کشته شوم، ولی نام آن ها را خواهم گفت- و یک یک را نام برد-.

ص: 239



ابوبکر گفت: درباره علی (علیه السلام) چه می گویی؟

او گفت: درباره امام امامان، وصی اوصیاء، کسی که زمین و آسمان به نور او روشن است، و توحید تنها با معرفت او کمال می یابد چه بگویم؟ ولیکن تو از کسانی هستی که بیعتت را زیر پا گذاری و دینت را به دنیا فروختی.

ابوبکر صدا زد: او را بکشید که مرتد است، و او را به قتل رساندند.

زمانی که این وقایع رخ داد امیرالمؤمنین (علیه السلام) در مدینه حضور نداشتند و در زمینی که در وادی القری داشتند به سر می بردند، وقتی آمدند خیر را به ایشان رساندند. ایشان سر قبر امّ فروه آمدند و صدا زدند: ای کسی که جان ها را پس از مرگ زنده می گردانی، و ای آن که استخوان های پوسیده را بعد از فوت گرد هم می آوری، امّ فروه را برای ما زنده گردان و او را عبرت کسانی که عصیان تو می کنند قرار ده.

در این هنگام هاتقی ندا داد: یا امیرالمؤمنین! برو (که خدا اجابت فرمود).

آن گاه امّ فروه در حالی که جامه ای سبز در بر داشت از قبر خارج شد و گفت: مولای من ابوبکر خواست نور شما را خاموش کند، ولی خداوند نورتان را افزود.

این خبر به ابوبکر و عمر رسید و تعجب آن ها را به دنبال داشت، من به آن ها گفتم اگر امیرالمؤمنین (علیه السلام) خدا را قسم دهد که اولین و آخرین را زنده کند، خواهد کرد.

حضرت او را نزد شوهرش بازگرداند او هم شش ماه پس از شهادت ایشان زندگی کرد و دو پسر به دنیا آورد. (1)

ص: 240



## «محشور شدن با برائت»

از امام صادق (علیه السلام) روایت شده که در روز مباحله چنین دعا می فرمود:

«بارالها! بر محمد و آل محمد درود فرست، و مرا محشور فرما بر ایمان به تو و تصدیق پیامبرت (صلی الله علیه و آله و سلم) و ولایت علی بن ابی طالب (علیه السلام) و پیروی امامان از آل محمد (علیهم السلام) و برائت و بیزاری از دشمنانشان، که من به این (اعتقاد) راضی هستم ای پروردگار من!» (1)

نظیر این مطلب در دعاهاى ایام ماه مبارک رمضان و دعای عصر عرفه نیز آمده است. (2)

## «درخواست تکمیل برائت»

در دعای دیگر از تعقیبات نماز صبح روز جمعه آمده است:

«خدایا! ... کامل گردان معرفتی که به ما عنایت کردی از شناخت حقّ اهل بیت (علیهم السلام) و ولایت دوستان و برائت از دشمنان آن ها، و محبت کسی که آن ها دوست بدانند و کینه کسی که مبعوض دارند، و انجام آن چه پسندند، و ترک آن چه مکروه دارند.» (3)

## «دعا برای تقویت برائت»

در زیارتی که از ناحیه ی مقدّسه وارد شده است می خوانیم:

«بارالها! ... دلم را از نور یقین و سینه ام را از نور ایمان و دوستی ام را از نور موالات محمد و آل محمد و یقین مرا از قوت برائت دشمنان محمد و آل محمد سرشار فرما تا هنگامی که به ملاقات تو آیم به عهد و میثاق تو وفا کرده، و مشمول رحمت تو گردم.» (4)

## «حیات و ممات با برائت»

در دعای روز عید غدیر که از امام صادق (علیه السلام) روایت شده، پس از اشاره به کامل شدن دین به ولایت اهل بیت (علیهم السلام) و برائت از دشمنانشان به درگاه خداوند عرضه می داریم:

بارالها! ... ما را زنده بدار بر وفای به عهد و میثاقی که از ما گرفته ای بر ولایت دوستانت و برائت از دشمنانت ... و بر آن بمیران ... بارالها! ... ما را زنده بدار بر وفای به عهد و میثاقی که از ما گرفته ای بر ولایت دوستانت و برائت از دشمنانت ... و بر آن بمیران ... (خدایا) زندگی ما را بهترین زندگی، مردن ما را بهترین مردن، و بازگشت ما را بهترین بازگشت قرار ده، بر موالات دوستانت و برائت از دشمنانت، تا هنگام جان

ص: 242

1- مصباح المتعجد ص 762 / مصباح شیخ کفعمی ص 694 / البلد الامین ص 264

2- اقبال ص 101-102 / بحار الانوار 95 ص 114

3- بحار الانوار ج 86 ص 341-333 و ج 99 ص 324-313

4- بحار الانوار ج 91 ص 40-39 و ج 99 ص 95

دادن از ما راضی باشی و به رحمت خویش ما را از اهل خلود در بهشت قرار دهی... پروردگارا!... ما را با امامان هدایت از آل محمد (علیهم السلام) محشور فرما... ما آن ها را به عنوان امام، پیشوا و بزرگ خویش پذیرفته ایم و جز آنان کسی را شایسته این مقام نمی دانیم و غیر از آن ها پناهی نداریم...» (1)

### «برائت در خطبه غدیر»

فرمایشات پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در خطبه سراسر پیام ولایت و برائت است. در قسمت هایی از آن چنین آمده است:

«کسی که مخالفت با علی (علیه السلام) کند ملعون است، و هرکس از او پیروی کند مورد رحمت خداست.

ای مردم! او از جانب خدا امام است، و خدا توبه کسی که منکر ولایت او شود نپذیرفته، هیچ گاه او را نخواهد آمرزید. این اراده حتمی خداوند است با مخالفین او، و عذابی سخت و همیشگی خواهند داشت.

پس بر حذر باشید از این که مخالفت کنید و به آتشی دچار شوید که (قرآن درباره آن فرموده):

«وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْجِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ» (2)

«کسی که در این مطلب شک کند کافر است، و هرکس در قسمتی از این گفتار شک داشته باشد به تحقیق در تمام آن شک کرده و جایش در آتش است...»

### «دعای صمنی قریش»

دعای صمنی قریش دعایی بسیار مهم و با ارزش است که امیرالمؤمنین (علیه السلام) در شب و روز و سحرها بر آن مواظبت داشته، در قنوت نماز آن را قرائت می نمودند:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

«اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّآلِ مُحَمَّدٍ وَّالْعَن صَدَنَمٰی قُرَیْشٍ وَّجَبَّتِیْهَا وَّطَاغُوتِیْهَا وَاِفْکِیْهَا وَاِبْتِیْهِمَا الَّذِیْنَ خَالَفَا اَمْرَکَ وَاَنْکَرَا وَحِیْکَ وَّجَحَدَا اِنْعَامَکَ وَّعَصَّیَا رَسُوْلَکَ وَّقَلَّبَا دِیْنَکَ وَّحَرَّفَا کِتَابَکَ وَاَحْبَا اَعْدَاءَکَ وَّجَحَدَا اِلَآءَکَ وَّعَطَّلَا اَحْکَامَکَ وَاَبْطَلَا فَرَائِضَکَ وَاَلْحَدَا فِیْ اَیَاتِکَ وَّعَادِیَا اَوْلِیَاءَکَ وَّوَالِیَا اَعْدَاءَکَ وَّحَرَّبَا بِلَادَکَ وَاَفْسَدَا عِبَادَکَ... اللّٰهُمَّ الْعَنْهُمَا وَاَتْبَاعَهُمَا وَاَوْلِیَاءَهُمَا وَاَشِیَاعَهُمَا وَّمُحِبِّیْهِمَا فَقَدْ اَخْرَبَا بَیْتَ النَّبُوَّةِ وَّرَدَمَا بَابَهُ وَّنَقَضَا سَهْفَهُ وَاَلْحَقَا سَهْمَاءَ بِرَضِیْهِ وَّعَالِیَهُ بِسَافِلِهِ وَّظَاهِرَهُ بِبَاطِنِهِ وَاَسْتَأْصَدَا اَهْلَهُ وَاَبَادَا اَنْصَارَهُ وَّقَتَلَا اَطْفَالَهٗ وَاَخْلَیَا مَنَبِرَهُ مِنْ وَصِیَّتِهِ وَّوَارِثِ عِلْمِهِ وَّجَحَدَا اِمَامَتَهُ وَاَشْرَکَا بِرَبِّیْهِمَا فَعَظَّمْ ذَنْبَهُمَا وَاَخْلِدْهُمَا فِی سَقَرٍ وَّمَا اَدْرَاکَ مَا سَقَرٌ لَا تُبْقٰی وَلَا تَدْر...»

اللّٰهُمَّ الْعَنْهُم بِعَدَدِ کُلِّ مُنْکَرٍ اَتَوْهُ وَّحَقِّ اَخْفَوُهُ وَّمَنْبَرٍ عَلَوُهُ وَّمُؤْمِنٍ اَرْجَوْهُ وَّمُنَافِقٍ وَّلَوَّهٗ وَّوَلِیٍّ اَذْوَوُهُ وَّطَرِیْدٍ اَوَّهٗ وَّصَادِقٍ طَرَدُوهُ وَّكَافِرٍ نَصَرُوهُ وَّ اِمَامٍ قَهَرُوهُ وَّفَرَضٍ غَیْبُوهُ وَاَثْرٍ اَنْکَرُوهُ وَّشَرٍّ اَثَرُوهُ وَّ دَمٍ

- 1- مزار شيخ مفيد ص 95-93 / تهذيب 3 ص 147-145 / مصباح المتعجب ص 752-749 / اقبال الاعمال ص 480-478 / البلد الامين  
ص 261-260 / بحار الانوار ج 95 ص 307-305
- 2- سورة مباركه بقره آيه 24

أَرَأَيْتُمْ وَ خَيْرٍ بَدَلُوهُ وَ كَفَرُوا نَصَبُوا بُؤَهُ وَ إِرْبٍ عَصَمُوا بُؤَهُ وَ فَيءٍ اِقْتَطَعُوهُ وَ سُحْتٍ اَكَلُوهُ وَ خُمُسٍ اسْتَحَلُّوهُ وَ باطِلٍ اَسْتَسُوهُ وَ جَوْرٍ بَسَطُوهُ وَ نِفَاقٍ اَسْرُوهُ وَ غَدْرٍ اَضْمَرُوهُ وَ ظَلَمٍ نَشَرُوهُ وَ وَعْدٍ اَخْلَفُوهُ وَ اَمَانٍ خَانُوهُ وَ عَهْدٍ نَقَضُوهُ وَ حَلَالٍ حَرَمُوهُ وَ حَرَامٍ اَحَلُّوهُ وَ بَطْنٍ فَتَقُوهُ وَ جَنِينٍ اَسْقَطُوهُ وَ صِلَعٍ دَفَقُوهُ وَ صَكِّ مَرَّقُوهُ وَ شَمَلٍ بَدَدُوهُ وَ عَزِيْزٍ اَذَلُّوهُ وَ ذَلِيْلٍ اَعَزُّوهُ وَ حَقِّ مَنَعُوهُ وَ كَذِبٍ دَلَّسُوهُ وَ حَكْمٍ قَلَبُوهُ...

اللَّهُمَّ الْعَنَّهُمْ بِكُلِّ آيَةٍ حَرَّفُوهَا وَ فَرِيضَةٍ تَرَكَوهَا وَ سُنَّةٍ غَيَّرُوهَا وَ رُسُومٍ مَنَعُوهَا وَ اَحْكَامٍ عَطَلُوهَا وَ بَيْعَةٍ نَكَسُوهَا وَ دَعْوَى اَبْطَلُوهَا وَ بَيِّنَةٍ اُنْكَرُوهَا وَ حِيَلَةٍ اَحْدَثُوهَا وَ خِيَانَةٍ اُورِدُوهَا وَ عَقَبَةٍ اِرْتَبُوهَا وَ دِيَابٍ دَحْرَجُوهَا وَ اَزْيَافٍ لَزُمُوهَا وَ شَهَادَاتٍ كَتَمُوهَا وَ وَصِيَّةٍ ضَيَّعُوهَا .. اللَّهُمَّ الْعَنَّهُمَا فِي مَكْنُونِ السِّرِّ وَ ظَاهِرِ الْعَلَانِيَةِ لَعْنًا كَثِيرًا اَبَدًا دَائِمًا دَائِبًا سَرْمَدًا لَا اِنْقِطَاعَ لِاَمَدِهِ وَ لَا نَفَادَ لِعَدَدِهِ لَعْنًا يَغْدُو اَوَّلُهُ وَ لَا يَرُوحُ آخِرُهُ لَهُمْ وَ لِاَعْوَانِهِمْ وَ اَنْصَارِهِمْ وَ مُجْتَبِيِهِمْ وَ مَوَالِيِهِمْ وَ الْمُسْلِمِيْنَ لَهُمْ وَ الْمَائِلِيْنَ اِلَيْهِمْ وَ النَّاهِضِيْنَ بِاِحْتِجَاجِهِمْ وَ الْمُقْتَدِيْنَ بِكَلَامِهِمْ وَ الْمُصَدِّقِيْنَ بِاَحْكَامِهِمْ...

پس چهار مرتبه بگو:

اللَّهُمَّ عَذِّبْهُمْ عَذَابًا يَسْتَعِيْثُ مِنْهُ اَهْلُ النَّارِ اَمِيْنَ رَبَّ الْعَالَمِيْنَ ...» (1)

«خدا درود بفرست بر حضرت محمد و آل محمد، خدايا لعنت کن دو بت قریش (ابوبکر و عمر) را و دو مشرک آن را، و دو سرکرده ضلالت را، و آن دو دروغ پرداز را، و دو دختر آنان را (عایشه و حفصه)، کسانی که فرمانت را زیر پا نهادند، و وحی تو را نپذیرفتند، و نافرمانی پیامبرت را کردند، و دینت را واژگون نمودند، و قرآنت را تحریف کردند، و دوستی کردند با دشمنانت، و نعمت تو را انکار کردند، احکام تو را بی ثمر گذاردند و تباه کردند احکام واجب تو را، و از در دشمنی با آیات برآمدند، و دشمنی کردند با دوستانت و دوستی کردند با دشمنانت، و شهرهای تو را ویران ساختند، و بندگان را به فساد کشانند، خدايا! لعنت کن آن دو و پیروانشان و یارانشان و گرویدگان به آن دو و دوستانشان را، زیرا آن دو ویران ساختند خانه نبوت (وحی) را، و در آن را کاملاً بستند، و شکستند سقف آن را، و آن را زیر و رو کردند، و بالا- و پایین آن را یکی کردند، و ظاهر و باطنش را ویران کردند، و اهل آن را از بیخ برانداختند و یاوران آن را هلاک کردند، و کودکانشان را کشتند، و منبر نبوت را از وصی نبی (علیه السلام) و وارث پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، تهی کردند، و انکار کردند امامت وصی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را، و مشرک به خدا شدند، پس خدايا گناه آن دو را بزرگ شمار و برای همیشه در جهنم سقر جایشان بده، جهنمی که بندگان نمی توانند شدت عذابش را درک کنند، جهنمی که نه چیزی را باقی می گذارد و نه رها می سازد.

خدايا! آن دو و پیروانشان را به عدد هر کار ناروایی که انجام دادند لعنت کن، و به عدد هر حقی که مخفی داشتند، و هر منبری که به ظلم بر آن بالا رفتند، و هر مؤمنی که تبعیدش کردند، و هر منافقی که به کار گماردند، و هر دوست خدا که آزدند، و هر تبعید شده ای که پناهش دادند، و هر راستگویی که راندند، و هر کافری که یاری کردند، و هر امام بر حقی که مقهورش کردند و هر واجبی که آن را تغییر دادند،

ص: 244

و هر دلیلی که انکارش کردند، و هر امر زشتی که اختیار کردند، و خون هایی که به ناحق ریختند و هر خیری که آن را عوض کردند، و هر کفری که به پا داشتند، هر ارثی که به زور گرفتند، و هر غنیمتی که به ناحق ملک خود ساختند و هر مال حرامی که خوردند، و هر خمسی که برای غیر اهلس حلال شمردند، و هر باطلی که اساس آن را نهادند، و هر ستمی که گسترش دادند، و هر نفاقی که پنهان داشتند، و هر نیرنگی که انجامش را به دل گرفتند، و هر ستمی که آن را پراکندند و وعده هایی که بدان وفا نکردند، و پیمان هایی که شکستند، و حلال هایی که تحریم نمودند، و حرام هایی که حلال کردند، و پهلوهایی که شکافتند، و جنینی که سبب سقط آن شدند، استخوانی که شکستند، و هر سندی که آن را دریدند، و هر اجتماعی که پراکندند، و هر عزیزی که خوارش کردند و هر خواری که عزت بخشیدند، و هر حقی که از صاحبانش باز داشتند، خدایا! لعنت کن آنان را به عدد هر آیه ای که آن را تغییر داده و تحریف کرده اند، و هر واجبی که آن را ترک کردند و هر روش پسندیده ای که تغییرش دادند، و هر حکمی که آن را وارونه کردند، و جلوی انجام آن را گرفتند. و هر بیعتی که شکستند و هر ادعای حقی که نپذیرفتند و هر شاهد عادل که انکار کردند و هر نیرنگی را که انجام دادند، و هر خیانتی که وارد دین کردند، و هر گردنه ای که بالای آن رفتند (برای کشتن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)) و هر سنگ گردی که آن را غلطاندند و هر تقلبی که مقید به او بودند، و هر امانتی که به آن خیانت کردند، و هر امری که شاهد آن بودند، و هر وصیتی که آن را تصبیع نمودند. خدایا! لعنت کن آن دو (عمر و ابوبکر) را در پنهان و ظاهر و آشکارا لعنتی زیاد، پیوسته، مدام، بی ابتدا و بی انتها، لعنتی که زمانش پایانی ندارد و عددش را انتهای نیست، لعنتی که آغازش را صبحی باشد ولی انجامش را شبی نباشد، لعنت تو باد بر آنان و یارانشان و مددکارانشان و دوستانشان و پیروان آن ها و آنان که به آن ها ایمان آوردند و کسانی که خود را در اختیار آنان گذاشته اند و به آنان مایلند، و کسانی که ادعاهای بی اساس آنان را علم کردند. و پیروی کردند از سخنان آنان، و قضاوت ها و احکام باطل آنان را تصدیق نمودند.

پس چهار مرتبه بگوید: خداوندا عذاب فرما آنان را، عذابی که استغاثه و فریاد اهل آتش از آن عذاب بلندست. امین رب العالمین.»

### «دعای شب ها»

از امام باقر (علیه السلام) یا امام صادق (علیه السلام) روایت شده که:

«هرکس این دعا را شب هنگام بخواند، اگر آن شب بمیرد اهل بهشت است.»

این دعا چنین است:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ وَأَشْهَدُ مَلَائِكَتَكَ الْمُقَرَّبِينَ وَ حَمَلَةَ عَرْشِكَ الْمُصْطَفِينَ أَنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَ رَسُولُكَ وَأَنَّ الْحُجَّةَ بِنِ الْحَسَنِ إِمَامِي وَ وَلِيِّي وَ أَنَّ أَبَا رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ عَلِيًّا وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ عَلِيًّا وَ مُحَمَّدًا وَ جَعْفَرًا وَ مُوسَى وَ عَلِيًّا وَ



مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَالحَسَنَ وَالحُجْبَةَ بنَ الحَسَنِ أُمَّتِي وَأَوْلِيَّيَ عَلَيَّ ذَلِكَ أَحْيَا وَعَلَيْهِ أُمُوتٌ وَعَلَيْهِ أُبْعَثُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَأَبْرَأُ مِنْ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ وَ  
عُثْمَانَ [وَمُعَاوِيَةَ] (1)

«خدایا! همانا تو را و فرشتگان مقربت را و حاملان برگزیده عرشت را شاهد و گواه می گیرم به درستی که تو خدایی و جز تو معبودی نیست، تو بخشنده و مهربانی و همانا محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بنده و فرستاده توست و همانا حجة بن الحسن امام و ولی من است و به درستی که جدش رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است و علی (علیه السلام) و حسن (علیه السلام) و حسین (علیه السلام) و علی (علیه السلام) و محمد (علیه السلام) و جعفر (علیه السلام) و موسی (علیه السلام) و علی (علیه السلام) و محمد (علیه السلام) و علی (علیه السلام) و حسن (علیه السلام) و حجة بن الحسن (عجل الله تعالی فرجه الشریف) امامان و سرپرستان من هستند، و بر این اعتقاد زندگی می کنم و می میرم و بر این اعتقاد روز قیامت برانگیخته می شوم و بیزاری می جویم از ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه.»

### «دعای بعد از نماز»

امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

«یکی از حقوق ما بر دوستان و شیعیانمان این است که هر یک از آنان قبل از آن که این دعا را بخواند، محل نماز خود را ترک نکند، سپس هر چه می خواهد دعا کند.» (2)

آن دعا این است:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّكَ الْعَظِيمِ الْعَظِيمِ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ الطَّاهِرِينَ وَأَنْ تُصَلِّيَ عَلَيْهِمْ صَلَوةً تَامَّةً دَائِمَةً وَأَنْ تَدْخُلَ عَلَيَّ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ وَ مُجِيبِيهِمْ وَأَوْلِيَّيَهُمْ حَيْثُ كَانُوا وَأَيْنَ كَانُوا فِي سَهْلٍ أَوْ جَبَلٍ أَوْ بَرٍّ أَوْ بَحْرٍ مِنْ بَرَكَاتِ دُعَائِي مَا تَقَرَّرَ بِهِ عُيُونُهُمْ، إِحْفَظْ يَا مَوْلَايَ الْغَائِبِينَ مِنْهُمْ وَارْدُدْهُمْ إِلَى أَهَالِيهِمْ سَالِمِينَ وَنَفْسَ عَنِ الْمَهْمُومِينَ وَفَرِّجْ عَنِ الْمَكْرُوبِينَ وَاكْشِ الْعَارِينَ وَاشْبِعِ الْجَائِعِينَ وَأَرِ الْظَامِئِينَ وَاقْضِ دَيْنَ الْغَارِمِينَ وَرَوِّجِ الْعَازِبِينَ وَاشْفِ مَرَضَى الْمُسْلِمِينَ وَأَدْخِلْ عَلَيَّ الْأَمْوَاتِ مَا تَقَرَّرَ بِهِ عُيُونُهُمْ وَأَنْصُرِ الْمَظْلُومِينَ مِنْ أَوْلِيَاءِ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَأَطْفِ نَائِرَةَ الْمُخَالِفِينَ اللَّهُمَّ وَضَاعِفِ لِعَنْتِكَ وَبَأْسِكَ وَنَكَالِكَ وَعَذَابِكَ عَلَيَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَمَّتِكَ وَخَوَّنَا رَسُولَكَ وَانْتَهَمَا نَبِيَّكَ وَبَايَنَاهُ حَلَاعِقِدُهُ فِي وَصِيَّتِهِ وَنَبَذَا عَهْدَهُ فِي خَلِيفَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ وَإِدْعَا مَقَامَهُ وَغَيْرَ أَحْكَامَهُ وَبَدَلَا سُنَّتَهُ وَقَلْبَا دِينَهُ وَصَغَّرَا قَدْرَ حُجْبِكَ وَبَدَا بِظُلْمِهِمْ وَطَرَقَا طَرِيقَ الْغَدْرِ عَلَيْهِمْ وَالْخِلَافِ عَنْ أَمْرِهِمْ وَالْقَتْلِ لَهُمْ وَارْهَاجِ الْحُرُوبِ عَلَيْهِمْ وَامْنَعِ خَلِيفَتِكَ مِنْ سَدِّ الثُّلَمِ وَتَقْوِيمِ الْعُوجِ وَتَنْقِيفِ الْأَوْدِ وَامْضَاءِ الْأَحْكَامِ وَإِظْهَارِ دِينِ الْإِسْلَامِ وَإِقَامَةِ حُدُودِ الْقُرْآنِ اللَّهُمَّ الْعَنْهُمَا وَابْتِنِيَهُمَا وَكُلَّ مَنْ مَالَ مَيْلَهُمْ وَحَذَا حَذْوَهُمْ وَسَدِّ لَكَ طَرِيقَتَهُمْ وَتَصَدَّدَ بِبِدْعَتِهِمْ لَعْنًا لَا يَخْطُرُ عَلَيَّ بِأَلٍ وَيَسْتَعِيدُ مِنْهُ أَهْلُ النَّارِ إِلَعْنِ اللَّهُمَّ مَنْ دَانَ بِقَوْلِهِمْ وَاتَّبَعَ أَمْرَهُمْ وَدَعَا إِلَى وَلَايَتِهِمْ وَشَكَّ فِي كُفْرِهِمْ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ»

ص: 246

1- اصول کافی ج 4 ص 291

2- مهج الدعوات، سید بن طاووس ص 334

«پروردگارا! به حقّ عظیم و بزرگیت تو را سوگند می‌دهم و از تو درخواست می‌کنم درود فرستی بر محمّد و آل طاهرین محمّد و درود فرستی بر آنان درود کامل و دائم و از برکت دعای من وارد کنی بر محمّد و اهلبیت او و دوستان آنان و موالیشان هر کجا که هستند چه در بیابان، چه در کوهستان، در خشکی یا در دریا. ای مولای من! غائبین آنان را نگهدار و تندرست به سوی خانواده شان بازگردان و غمگینان آن‌ها را رهائی بخش و غمگینان را گشایش ده و برهنگان را بپوشان و گرسنگان را از غذا سیرگردان و تشنگان را از آب، قرض مقروضین اداء گردان و مجردان را تزویج کن، بیماران مسلمین را شفاء عنایت فرما و بر اموات وارد کن چیزی که چشمانشان بدان روشن گردد و مظلومین از دوستان آل محمّد (علیهم السلام) را یاری نما و آتش فتنه‌ی مخالفین را خاموش کن.

خداوند! لعنت و سختی و عقوبت و عذابت را دو چندان کن، بر آن دو نفر (عمر و ابی بکر) که نعمت تو را ناسپاسی و آن را پنهان نمودند و رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) تو را نسبت ناروا دادند و پیغمبر تو را افتراء بستند و با او مخالفت نمودند، پیمان او را در حقّ وصیّ و جانشین او و عهدش را درباره‌ی خلیفه بعد از او شکستند و ادّعی مقام او را کردند (ولایت را به خود منسوب ساختند)، احکام پیغمبرت را دگرگون و سنّت وی را عوض و دینش را تحریف نمودند و منزلت و مرتبه حجّت‌های تو را خرد و کوچک شمردند و ظلمشان را نسبت به آنان آغاز نمودند، راه مکر و حيله علیه آنان و راه مخالفت از امرشان و قتل بر آنان و جنگ‌ها علیه آنان را گشودند، راه بازداشتن جانشین تو از مسدود کردن خلل (شکافهای وارده در اسلام) و راست کردن کجی‌ها و انحرافات و هموار نمودن خمیدگی‌ها و برقراری احکام و آشکار ساختن دین اسلام و برپا داشتن حدود قرآن باز کردند.

پروردگارا! آن دو نفر را و آن دو دختر (حفصه و عایشه) را و هر آن کس که رغبت کرد مثل رغبت آنان (هم عقیده آنان شد) و گام نهاد هم چون آنان و راه آنان را پیمود و عهده دار بدعت آنان شد لعنت کن، لعنتی که به هیچ خاطری خطور نمی‌کند و اهل دوزخ از آن لعن پناه جویند.

لعنت کن بارالها کسی که به گفتار آنان نزدیک شد و دستورشان را پیروی نمود و به سوی فرمانروائی آن‌ها فراخواند و لعنت کن هر آن که در کفر آنان شک کرد از اولین و آخرین.

### «نفرین صبحگاهی»

در ذیل آیه شریفه:

«مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا» (1)

از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که:

«هرکس هر روز صبح ابوبکر و عمر را لعن کند خدای تعالی برای او هفتاد هزار حسنه نوشته و ده گناه محو نموده و مقامش را ده درجه بالا برد.» (2)

ص: 247

1- سوره مبارکه انعام آیه 160

2- تفسیر عیاشی ج 1 ص 378/ بحار الانوار ج 30 ص 222

امام باقر (علیه السلام) فرمودند:

« إِذَا انصَرَفْتُ عَنْ صَلَاةٍ مَكْتُوبَةٍ فَلَا تَنْصَرِفْ إِلَّا بِانصِرَافِ لَعْنِ بَنِي أُمَيَّةَ. » (1) «از نماز واجب که فارغ شدی، تا بر بنی امیّه لعنت نکنی بلند مشو.»

### «شروع و پایان هر نماز»

راوی گوید:

«شروع و پایان هر نماز به لعنت بر ابوبکر و عمر بود شی در خواب دیدم پرنده ای - که ظرفی به همراه دارد و جوهری شبیه خلوق (2) در آن است - کنار روضه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد، دو نفر را از دل خاک بیرون آوردند و او از آن خلوق به گونه های آن دو مالید، سپس به قبر برگردانده شدند.

از اطرافیان خویش پرسیدم: قضیه چیست؟

دلم راضی نمی شد که آن دورا لعن کنم تا این که نزد امام صادق (علیه السلام) رفتم، همین که چشم حضرت به من افتاد خنده اش گرفت، فرمود: آن پرنده را در خواب دیدی؟

عرض کردم: آری ای آقای من.

فرمود: بخوان:

«إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ...» (3)

«به درستی که نجوایی صرفاً از (ناحیه) شیطان است تا کسانی را که ایمان آورده اند دلتنگ و پریشان گرداند (ولی) جز به فرمان خدا هیچ آسیبی به آن ها نمی رساند...»

هرگاه در عالم رؤیا چیز ناگواری دیدی این آیه را بخوان. به خدا سوگند آن فرشته برای احترام آن ها این کار را انجام نمی دهد، این فرشته که به شرق و غرب زمین موکل است تا هرگاه خونی به ناحق ریخته شود، از خون او می گیرد و به گردن آن دو می اندازد، زیرا آن دو باعث تمام ستم هایی هستند که از زمان آن ها به بعد واقع شده است.» (4)

### «سجده ی شکر»

امام رضا (علیه السلام) فرمودند:

هر کس این دعا را در سجده ی شکر بخواند مانند کسی است که در جنگ بدر به یاری پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رفته و به سوی کفر و مشرکان تیراندازی کرده باشد. دعا به صورت کامل چنین است:

- 1- تهذيب الاحكام تأليف شيخ طوسي ج 2 ص 116/ بحار الانوار ج 58 ص 83
- 2- خلوق: ماده خوشبو است كه از زعفران ساخته شده است. لسان العرب ج 10 ص 91
- 3- سوره مباركه مجادله آيه 10
- 4- مناقب ج 4 ص 237/ بحار الانوار ج 4 ص 236-237

«اللَّهُمَّ الْعَنِ اللَّذَيْنِ بَدَّلَا دِينَكَ، وَغَيَّرَا نِعَمَتَكَ، وَاتَّهَمَا رَسُولَكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، وَخَالَفَا مِلَّتَكَ، وَصَدَّآ عَن سَبِيلِكَ، وَكَفَرَا  
 آلَانِكَ، وَرَدَّآ عَلَيْكَ كَلَامَكَ، وَاسْتَهْزَآ بِرَسُولِكَ، وَقَتَلَا ابْنَ نَبِيِّكَ، وَحَرَّفَا كِتَابَكَ، وَجَحَدَا آيَاتِكَ، وَسَخَّرَا بَايَاتِكَ، وَاسْتَكْبَرَا عَن عِبَادَتِكَ،  
 وَقَتَلَا أَوْلِيَانِكَ، وَجَلَسَا فِي مَجْلِسٍ لَمْ يَكُنْ لَهُمَا بِحَقٍّ، وَحَمَلَا النَّاسَ عَلَى أَكْتَفِ آلِ مُحَمَّدٍ (عليهم السلام). اللَّهُمَّ الْعَنْهُمَا يَتْلُو بَعْضُهُمْ  
 بَعْضًا، وَاحْشُرْهُمَا وَاتَّبِعْهُمَا إِلَى جَهَنَّمَ زُرْقًا. اللَّهُمَّ إِنَّا نَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِاللَّعْنَةِ لَهُمَا، وَالْبِرَاةِ مِنْهُمَا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.

اللَّهُمَّ الْعَنِ قَتْلَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَقَتْلَةَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، وَابْنَ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ. اللَّهُمَّ زِدْهُمَا عَذَابًا فَوْقَ  
 عَذَابٍ، وَهَوَانًا فَوْقَ هَوَانٍ، وَذُلًّا فَوْقَ ذُلٍّ، وَخِزْيًا فَوْقَ خِزْيٍ. اللَّهُمَّ دَعَّهِمَا فِي النَّارِ وَأَزْكَسَّهُمَا فِي أَلِيمِ عِقَابِكَ رَكْسًا.

اللَّهُمَّ أَحْشُرْهُمَا وَاتَّبِعْهُمَا إِلَى جَهَنَّمَ زُرْمًا. اللَّهُمَّ فَرِّقْ جَمْعَهُمْ، وَشَدِّتْ أَمْرَهُمْ، وَخَالَفْ بَيْنَ كَلِمَتِهِمْ، وَبَدِّدْ جَمَاعَتَهُمْ، وَالْعَنِ أُنْمَتَهُمْ، وَ  
 اقْتُلْ قَادَتَهُمْ وَسَادَتَهُمْ وَكِبْرَانَتَهُمْ، وَالْعَنِ رُؤَسَائِهِمْ، وَاكْسِرْ رَايَتَهُمْ، وَالْقِ الْبَأْسَ بَيْنَهُمْ، وَلَا تَبْقِ مِنْهُمْ دِيَارًا،

اللَّهُمَّ الْعَنِ أَبَا جَهْلٍ وَالْوَلِيدَ لَعْنًا يَتْلُو بَعْضُهُ بَعْضًا وَيَتَّبِعُ بَعْضُهُ بَعْضًا. اللَّهُمَّ الْعَنْهُمَا لَعْنًا يَلْعَنُهُمَا بِهِ كُلُّ مَلِكٍ مُقَرَّبٍ وَكُلُّ نَبِيٍّ مُرْسَلٍ وَكُلُّ  
 مُؤْمِنٍ امْتَحَنَتْ قَلْبُهُ لَلْإِيمَانِ. اللَّهُمَّ الْعَنْهُمَا لَعْنًا يَتَعَوَّذُ مِنْهُ أَهْلُ النَّارِ. اللَّهُمَّ الْعَنْهُمَا لَعْنًا لَمْ يَخْطُرْ لِأَحَدٍ بِإِلَالِ. اللَّهُمَّ الْعَنْهُمَا فِي مُسْتَسِيرٍ  
 سِرِّجٍ، وَظَاهِرٍ عَلَانِيَتِكَ، وَعَذِّبْهُمَا عَذَابًا فِي التَّقْدِيرِ، وَشَارِكْ مَعَهُمَا ابْنَتَيْهِمَا وَأَشْيَاعَهُمَا وَمُحِبِّيهِمَا وَمَنْ شَايَعَهُمَا، إِنَّكَ سَمِيعٌ  
 الدَّعَاءُ» (1)

«خداوندا، لعنت کن آن دونفر (عمر و ابی بکر) را که دین تورا دگرگون نمودند و نعمت تورا تغییر دادند.

و رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) تورا متهم ساختند، و با آیین تو مخالفت کردند، و از راه تو بازداشتند، و بخشش های تورا ناسپاسی  
 نمودند، و سخن تورا رد کردند، و رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) تورا مسخره کردند، و فرزند پیامبر تورا کشتند، و کتاب تورا  
 تحریف (معنوی) کردند، و آیات تورا انکار نمودند و به تمسخر گرفتند، از بندگی تو سرپیچی کردند، و دوستان تورا به قتل رساندند، و در  
 جایی نشستند که حق آن ها نبود، و مردم را بر ظلم و ستم آل محمد (علیهم السلام) وادار کردند.

خداوندا! هر دورا لعنت کن لعنتی پیاپی، و آن دو و پیروانشان را کبود چشم و نابینا به سوی دوزخ بران. خداوندا! ما در دنیا و آخرت با لعن  
 آن ها و بیزاری از آن ها به سوی تو تقرب می جویم.

خداوندا! قاتلان امیرالمؤمنین (علیه السلام) و قاتلان حسین بن علی (علیه السلام) و پسر فاطمه (سلام الله علیها) دختر رسول خدا (صلی  
 الله علیه و آله و سلم) را لعنت فرست. خداوندا! بیفزا بالاترین عذاب را بر عذاب آن دو و بالاترین رسوایی را بر رسوایی آن ها و بالاترین  
 ذلت را بر ذلت آن ها و بالاترین خواری را بر خواری آن ها، خداوندا! آن دورا به سوی آتش بران و در عقاب دردناک خود سرنگون ساز.

ص: 249

خداوندا! آن دو و پیروانشان را گروهی به دوزخ فرست. خداوندا، جمعیشان را پریشان کن و کارشان را پراکنده ساز، و میان آنان اختلاف افکن، و جماعتشان را از هم جدا ساز، و پیشوایشان را لعنت فرست، و جلوداران و سروران و بزرگانشان را بکش، و سرانشان را لعنت کن، و پرچمشان را بشکن، و میانشان جنگ و نزاع افکن، و احدی از آنان را باقی مگذار. خداوندا! بر ابوجهل (لعنه الله) و ولید (لعنه الله) پی در پی لعنت فرست. خداوندا، لعنت کن آن دو را لعنتی که هر فرشتگان مقرب و پیامبران مرسل و هر مؤمنی که قلبش را به ایمان آزموده ای آنان را همان گونه لعنت کنند.

خداوندا، آن دو را لعنتی فرست که دوزخیان از آن پناه جویند. خداوندا، آن دو را لعنتی فرست که به خاطر احدی خطور نکرده باشد. خداوندا، آن دو را در نهان ترین نهان خود و ظاهر آشکارت لعنت فرست، و در تقدیر خود به عذاب سختشان گرفتار کن، و با آن دو نفر (عمر و ابی بکر)، دو دختر (حفصه و عایشه) و پیروان و دوستان و دنباله روهای آنان را در لعنت شریک آنان ساز، همانا که تو می شنوی صدای آن کس را که تو را بخواند.»

### « لعن و برائت در زیارت »

در زیارت نامه حضرت زهرا (سلام الله علیها) آمده است:

«لَا تَكُ بِصَدِّعَةٍ مِنْهُ وَرُوحُهُ الَّذِي بَيْنَ جَنَّتَيْهِ، أَشَدَّ هِدَاةً لِلَّهِ وَرُسُلَهُ وَ مَلَأَتْكَ، أَنِّي رَاضٍ عَمَّنْ رَضِيَ عَنْهُ، سَاخِطٌ عَلَيَّ مَنْ سَخِطَ عَلَيَّ، مُتَبَرِّئٌ مِمَّنْ تَبَرَّئْتَ مِنْهُ، مُوَالٍ لِمَنْ وَالَيْتَ، مُعَادٍ لِمَنْ عَادَيْتَ، مُبْغِضٌ لِمَنْ أَبْغَضْتَ، مُحِبٌّ لِمَنْ أَحَبَبْتَ، وَ كَفِي بِاللَّهِ سَهِيْدًا وَ حَسِيْبًا وَ جَازِيًا وَ مُثِيْبًا.» (1)

چرا که تو پاره تن او و روح بین دو پهلوی او هستی، خدا و رسولان خدا و فرشتگان را گواه می گیرم که من خشنودم از کسی که تو از او خشنودی، و خشمگینم بر کسیکه تو بر او خشمگینی، و بیزارم از هر که تو از او بیزاری، و دوست دارم هر که را تو دوست داری و دشمنم هر که را تو با او دشمنی، و متنفرم از هر که تو از او نفرت داری و محبت دارم به هر که تو به او محبت داری و خدا برای شهادت و حسابرسی، کیفر دهی و پاداش دهی کافی است.

در زیارت مطلقه مولا امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمده است:

«اللَّهُمَّ الْعَنْ قَتْلَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، اللَّهُمَّ الْعَنْ قَتْلَةَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ، اللَّهُمَّ الْعَنْ قَتْلَةَ الْأَيْمَةِ، وَعَذِّبْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا لَا تُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ، عَذَابًا كَثِيرًا لَا انْقِطَاعَ لَهُ، وَلَا أَجَلَ وَلَا أَمَدَ بِمَا شَاقُّوا وَلَا أَمْرًا، وَ أَعِدْ لَهُمْ عَذَابًا لَمْ تُحِلَّهُ بِأَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ، اللَّهُمَّ وَأَدْخِلْ عَلَيَّ قَتْلَةَ أَنْصَارِ رَسُولِكَ، وَعَلَيَّ قَتْلَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَعَلَيَّ قَتْلَةَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ، وَعَلَيَّ قَتْلَةَ أَنْصَارِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ، وَقَتْلَةَ مَنْ قُتِلَ فِي وِلَايَةِ آلِ مُحَمَّدٍ أَجْمَعِينَ، عَذَابًا أَلِيمًا مُضَاعَفًا فِي أَسْفَلِ دَرَكٍ مِنَ الْجَحِيمِ، لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ، وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ مَلْعُونُونَ نَاكِسُوا رُؤُسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ، قَدْ عَايَنُوا النَّدَامَةَ وَالْخِزْيَ الطَّوِيلَ لِقَتْلِهِمْ عِتْرَةَ أَنْبِيَائِكَ

ص: 250

وَرُسُلِكَ، وَاتَّبَعَهُمْ مِنْ عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ، اللَّهُمَّ الْعَنَّهُمْ فِي مُسْتَسِرِّ السَّرِّ وَظَاهِرِ الْعَلَانِيَةِ فِي أَرْضِكَ وَسَمَائِكَ، اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِي قَدَمَ صِدْقٍ فِي أَوْلِيَانِكَ، وَحَبِّبْ إِلَيَّ مَشَاهِدَهُمْ وَمُسْتَقَرَّهُمْ، حَتَّى تُلْحِقَنِي بِهِمْ، وَتَجْعَلَنِي لَهُمْ تَبَعًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.» «خدایا قاتلان امیر مؤمنان (علیه السلام) را لعنت کن. خدایا قاتلان حسن و حسین و امامان (علیهم السلام) را لعنت کن. و آنان را عذاب نما، عذابی دردناک، که بدان گونه احدی از جهانیان را عذاب نکنی، عذابی بسیار، که قطع شدن و مدت و اندازه برای آن نباشد، به خاطر دشمنی هایی که با والیان حکومت کردند، و برای آنان عذابی آماده کن، که آن را به احدی از بندگان فرود نیاورده باشی، خدایا وارد کن بر قاتلان یاوران رسولت (صلی الله علیه و آله و سلم)، و بر قاتلان امیر مؤمنان و بر قاتلان حسن و حسین (علیهما السلام)، و بر قاتلان یاوران حسن و حسین (علیهما السلام)، و بر قاتلان کسانی که در راه ولایت خاندان محمد (علیهم السلام) کشته شده، عذابی دردناک، دو چندان، در پست ترین طبقه دوزخ، که عذاب از آن ها سبک نشود، در حالی که در آن جا ناامید و لعنت شده و در پیشگاه پروردگارشان سرافکنده باشند، و ببینند پشیمانی و رسوایی طولانی را به خاطر قتل عترت انبیاء و رسولانت و پیروان آنان از بندگان شایسته ات. خدایا آنان را در پنهانی پنهان، و آشکار آشکار، در زمین و آسمان لعنت کن. خدایا درباره اولیایت برای من قدم صدق قرار ده، و زیارتگاه ها و قرارگاهشان را محبوب من گردان، تا به آنان ملحقم کنی، و پیرو آنانم گردانی در دنیا و آخرت، ای مهربانترین مهربانان.

«... اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَأَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ، وَأَخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ وَالْعَنْ مَنْ نَصَبَ لَهُ مِنَ الْأَوْلِيَيْنِ وَالْآخِرِينَ،»

«خدایا! دوست بدار هرکه دوستش دارد، و دشمن بدار هرکه دشمنش دارد، و یاری کن هر که یاری اش نماید، و خوار کن هرکه او را واگذارد، و لعنت کن هرکه به دشمنی اش برخاست، از پیشینیان و پسینیان، در زیارت امام حسین (علیه السلام) در حرم امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمده است:

«وَأَشْهَدُ أَنَّ الَّذِينَ خَالَفُوكَ وَحَارَبُوكَ، وَأَنَّ الَّذِينَ خَذَلُوكَ، وَالَّذِينَ قَتَلُوكَ، مَلْعُونُونَ عَلَيَّ لِسَانِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ، وَقَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَى، لَعَنَ اللَّهُ الظَّالِمِينَ لَكُمْ مِنَ الْأَوْلِيَيْنِ وَالْآخِرِينَ، وَضَاعَفَ عَلَيْهِمُ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ،»

و شهادت می دهم کسانی که با تو مخالفت ورزیدند، و با تو جنگیدند، و آنانکه از یاری ات دریغ نمودند، و آنانکه تو را کشتند، بر زبان پیامبر امی ملعون هستند، و زیانکار شد کسی که افترا بست، خدا ستمکاران بر شما را از گذشتگان و آیندگان لعنت کند، و عذاب دردناک را بر آنان دو چندان سازد.

در زیارت پنجم آقا امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمده است:

«... فَأَشْهَدُ أَنَّكَ لَقِيتَ اللَّهَ وَأَنْتَ شَهِيدٌ، عَذَّبَ اللَّهُ قَاتِلَكَ بِأَنْوَاعِ الْعَذَابِ، وَجَدَّدَ عَلَيْهِ الْعَذَابَ جُنُتِكَ عَارِفًا بِحَقِّكَ، مُسْتَبْصِرًا بِشَانِكَ مُعَادِيًا لِإِعْدَائِكَ وَمَنْ ظَلَمَكَ،»

شهادت می‌دهم که تو خدا را ملاقات کردی. در حالی که شهید بودی، عذاب کند خدا کشنده ات را به انواع عذاب، و بر او عذاب را تازه کند، به سویت آمدم، شناسای به حقت، و بینی به شانت، دشمن با دشمنان و آن که به تو ستم کرد.»

در زیارت وداع حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمده است: «... وَأَشْهَدُ أَنَّ مَنْ قَتَلَهُمْ وَحَارَبَهُمْ مُشْرِكُونَ، وَمَنْ رَدَّ عَلَيْهِمْ فِي أَسْفَلِ دَرَكٍ مِنَ الْجَحِيمِ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مَنْ حَارَبَهُمْ لَنَا أَعْدَاءٌ وَنَحْنُ مِنْهُمْ بُرَاءُؤُ، وَأَنَّهُمْ حِزْبُ الشَّيْطَانِ، وَعَلِيٌّ مَنْ قَتَلَهُمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ، وَمَنْ شَرِكَ فِيهِمْ وَمَنْ سَرَّهُ قَتْلَهُمْ»

«و گواهی می‌دهم: هر که آنان را کشت و با آنان جنگید مشرک است، و هر که سخنانشان را مردود دانست جایگاهش در پست‌ترین مرتبه از دوزخ است، و شهادت می‌دهم کسانی که با آنان جنگیدند دشمنان ما می‌باشند، و ما از آنان بیزاریم، و آنان حزب شیطانند، و لعنت خدا و فرشتگان خدا و همه مردم بر کسانی که آنان را کشتند، و آنان که در ریختن خون ایشان شریک شدند، و از کشته شدنشان شاد گشتند.»

در زیارت مولا امیرالمؤمنین (علیه السلام) در روز غدیر آمده است:

«... فَلَعَنَ اللَّهُ جَا حِدَ وَلَا يَتِكَ بَعْدَ الْأَقْرَارِ، وَنَاكِثَ عَهْدِكَ بَعْدَ الْمِيثَاقِ،»

«پس خدا لعنت کند منکر ولایت را بعد از اقرار، و شکننده پیمان را پس از پیمان بستن، «... فَلَعَنَ اللَّهُ مُسَدِّحِي الْحُرْمَةِ مِنْكَ، وَذَائِدِي الْحَقِّ عَنكَ، وَأَشْهَدُ أَنَّهُمْ الْأَخْسَرُونَ، الَّذِينَ تَلْفَحُ وُجُوهُهُمْ النَّارَ وَهُمْ فِيهَا كَالْحُونَ،»

«لعنت خدا بر حلال شمارندگان حرمت، و دفع کنندگان حقت، و شهادت می‌دهم که آنان از زیانکارترین مردمی هستند که آتش چهره آنان را می‌سوزاند، و در میان دوزخ زشت و عبوس هستند،

«... صَدَقْتَ وَاللَّهِ وَقُلْتَ الْحَقَّ، فَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ سَاوَاكَ بِمَنْ نَاوَاكَ، وَاللَّهُ جَلَّ اسْمُهُ يَقُولُ، هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ، فَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ عَدَلَ بِكَ مِنْ فَرَضِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَلَا يَتِكَ،»

«ای امیرمؤمنان به خدا سوگند راست گفتمی، و حق گفتمی. پس خدا لعنت کند کسی را که تو را با آن که با تو دشمنی کرد، برابر قرار داد، در حالی که خدا می‌فرماید: آیا کسانی که می‌دانند، با کسانی که نمی‌دانند برابرند؟ پس خدا لعنت کند کسی را که مساوی تو قرار داد، آن کس را که خدا ولایت را بر او واجب کرد،

«... فَالْعَنُ مَنْ عَارَضَهُ وَاسْتَكْبَرَ، وَكَذَّبَ بِهِ وَكَفَرَ، وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ،»

«پس لعنت کن کسی را که با آن معارضه کرد، و به آن کبر ورزید، و آن را تکذیب کرد، و کافر شد، و زود است بدانند کسانی که ستم کردند، به چه بازگشتگاهی برگردند.»

«... اللَّهُمَّ الْعَنْ قِتْلَةَ أَنْبِيَائِكَ، وَأَوْصِيَاءِ أَنْبِيَائِكَ بِجَمِيعِ لَعْنَاتِكَ، وَأَصْدِ لِيهِمْ حَرَّ نَارِكَ، وَالْعَنْ مَنْ غَضَبَ وَلِيَّكَ حَقَّهُ، وَأَنْكَرَ عَهْدَهُ، وَجَحَدَهُ بَعْدَ الْيَقِينِ وَالْأَقْرَارِ بِالْوَلَايَةِ لَهُ يَوْمَ اكْمَلْتَ لَهُ الدِّينَ، اللَّهُمَّ الْعَنْ قِتْلَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ ظَلَمَهُ، وَأَشَدَّ يَاعَهُمْ وَأَنْصَارَهُمْ، اللَّهُمَّ الْعَنْ ظَالِمِي الْحُسَيْنِ وَقَاتِلِيهِ، وَالْمُتَابِعِينَ عَدُوَّهُ»



وَنَاصِرِيهِ، وَالرَّاضِينَ بِقَتْلِهِ وَخَاذِلِيهِ لَعْنًا وَبِيلاً، اللَّهُمَّ الْعَنْ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ آلَ مُحَمَّدٍ وَمَانِعِيهِمْ حُقُوقَهُمْ، اللَّهُمَّ خُصَّ أَوَّلَ ظَالِمٍ وَغَاصِبٍ لِإِلِّ مُحَمَّدٍ بِاللَّعْنِ، وَكُلَّ مُسْتَنَّ بِمَا سَنَّ إِلَيَّ يَوْمَ الْقِيَمَةِ»

«خدایا کشندگان پیامبرانت، و جانشینان انبیایت را به تمام لعنت هایت لعنت کن، و آنان را ملازم حرارت آتشت گردان، و لعنت کن کسی را که حقّ ولیّ ات را غصب کرد، و پیمانش را انکار نمود، و او را پس از یقین و اقرار به ولایتش روزی که دین را برای او کامل کردی منکر شد، خدایا لعنت کن قاتلان امیر مؤمنان (علیه السلام) و کسانی که به او ستم کردند، و پیروان و یاران آنان را. خدایا ستم کنندگان بر حسین (علیه السلام) را لعنت کن، و هم چنین قاتلان، و پیروی کنندگان از دشمنش و یاوران دشمنش، و راضیان به قتلش، و دریغ کنندگان از یاری اش لعنتی شدید و سخت، خدایا لعنت کن اول ستمکاری که به خاندان محمد (علیهم السلام) ستم کرد، و آنان را از حقوقشان بازداشت، خدایا اول ستمکار و غاصب حقّ خاندان محمد (علیهم السلام) را به لعنت اختصاص ده، و هر پیروی کننده از آن چه او شیوه ساخت تا روز قیامت.

«... وَ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ بَلَغَهُ ذَلِكَ فَرَضِي بِهِ، أَشْهَدُ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ وَأَنْبِيَائَهُ وَرُسُلَهُ، أَنِّي وَلِيٌّ لِمَنْ وَالَاكَ وَعَدُوٌّ لِمَنْ عَادَاكَ،»

«و خدا لعنت کند کسی را که این اخبار به او رسید و به آن خشنود شد. خدا و فرشتگان و پیامبران و رسولانش را شاهد می گیرم، که من دوستم با کسی که تو را دوست دارد، و دشمنم با آن که تو را دشمن دارد.

در زیارت آقا امیرالمؤمنین (علیه السلام) در روز مولود آمده است:

«فَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ دَفَعَكَ عَنْ حَقِّكَ وَ أزالَكَ عَنْ مَقَامِكَ وَ لَعَنَ اللَّهُ بَلَغَهُ ذَلِكَ فَرَضِي بِهِ،»

«خدا لعنت کند کسی را که از حقّت منع کرد و از مقامت کنار گذاشت،

در زیارت مولا امیرالمؤمنین (علیه السلام) در عید مبعث آمده است:

«لَعَنَ اللَّهُ مَنْ قَتَلَكَ، وَ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ خَالَفَكَ، وَ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ أَفْتَرِي عَلَيْكَ، وَ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ ظَلَمَكَ وَ عَصَاكَ بِكَ حَقِّكَ، وَ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ بَلَغَهُ ذَلِكَ فَرَضِي بِهِ، إِنَّا إِلَيَّ اللَّهُ مِنْهُمْ بُرَاءٌ، لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً خَالَفَتْكَ، وَ جَحَدَتْ وَ لَا يَتَّبِعُكَ، وَ تَظَاهَرَتْ عَلَيْكَ وَ قَتَلَتْكَ وَ حَادَتْ عَنْكَ وَ خَذَلَتْكَ،»

«خدا لعنت کند کسی که تو را کشت، و آن که با تو مخالفت ورزید، و آن که به تو دروغ بست، و آن که بر تو ستم روا داشت، و حقّت را غصب کرد، و خدا لعنت کند کسی را که این خبر به او رسید و به آن خشنود شد، ما با توجه به خدا از ایشان بیزاریم، خدا لعنت کند ملتّی را که با تو مخالفت ورزیدند، و ولایتت را انکار نمودند، و علیه تو به هم کمک رساندند و تو را کشتند، و از تو منحرف شده، و از یاری ات دریغ کردند،

در زیارت مطلقه امام حسین (علیه السلام) آمده است:

«... لُعِنَتْ أُمَّةٌ قَتَلَتْكُمْ، وَ أُمَّةٌ خَالَفَتْكُمْ وَ أُمَّةٌ جَحَدَتْ وَ لَا يَتَّبِعُكُمْ، وَ أُمَّةٌ ظَاهَرَتْ عَلَيْكُمْ، وَ أُمَّةٌ شَهِدَتْ وَ لَمْ تُسَسِّدْ هُدًى، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ النَّارَ مَأْوِيَهُمْ، وَ بَسَّ وَرْدُ الْوَارِدِينَ، وَ بَسَّ الْوَرْدُ الْمَوْرُودُ،»

«ملعون باد امتی که شما را کشت، و امتی که با شما مخالفت نمود، و امتی که ولایت شما را انکار کرد، و امتی که علیه شما یکدیگر را پشتیبانی نمود، و امتی که حاضر بود و شهادت خواهی ننمود، خدا را سپاس که قرار داد آتش را جایگاهشان، و بد جایی است برای واردشوندگان، و بسیار بد ورودگاه و منزلگاهی است.»

«...لَعْنَةُ اللَّهِ مَنْ قَتَلَكَ، وَلَعْنَةُ اللَّهِ مَنْ شَرِكَ فِي دَمِكَ، وَلَعْنَةُ اللَّهِ مَنْ بَلَغَهُ ذَلِكَ فَرَضِي بِهِ، أَنَا إِلِي اللَّهِ مَنْ ذَلِكَ بَرِيءٌ»

«خدا لعنت کند کسی که تو را کشت، خدا لعنت کند کسی را که در خونت شریک شد، و خدا لعنت کند کسی را که این واقعه به او رسید، و با آن خشنود شد، من به سوی خدا از این واقعه هولناک بیزارم.»

در زیارت پنجم آقا امام حسین (علیه السلام) آمده است: «وَأَشْهَدُ هَذَا أَنَّ الَّذِينَ سَفَكُوا دَمَكَ، وَاسْتَحَلُّوا حُرْمَتَكَ مَلْعُونُونَ مُعَذَّبُونَ عَلِي لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى بْنِ مَرْيَمَ، ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ»

«و شهادت می دهم آنان که خونت را ریختند، و حرمت را حلال شمردند، در لعنت و شکنجه بر زبان داود و عیسی (علیه السلام) پسر مریم اند، به خاطر گناهی که مرتکب شدند، و اهل ستم و تجاوز بودند.»

در زیارت ششم آقا امام حسین (علیه السلام) آمده است:

«وَأَشْهَدُ هَذَا أَنَا وَمَنْ قَتَلَكَ مَعَكَ سُدَّ هِدَاةً، أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّكُمْ تُرْزَقُونَ، وَأَشْهَدُ أَنَّ قَاتِلَكَ فِي النَّارِ، أَدِينُ اللَّهُ بِالْبِرَّةِ مِمَّنْ قَتَلَكَ، وَمِمَّنْ قَاتَلَكَ وَشَايَعَ عَلَيْكَ، وَمِمَّنْ جَمَعَ عَلَيْكَ،»

«و شهادت می دهم که تو و کسانی که کشته شدند، با همه شهیدند، نزد پروردگارتان زنده اید و روزی داده می شوید، و شهادت می دهم که قاتل تو در آتش دوزخ است، خدا را پیروی می کنم، با بیزاری از کسی که با تو جنگید، و علیه تو از دشمن پیروی کرد، و از کسی که علیه تو گرد آمد، «...فَلَعْنَةُ اللَّهِ أُمَّةً أَسْرَجَتْ وَالْجَمْتُ وَتَهَيَّاتُ لِقِتَالِكَ،»

«خدا لعنت کند امتی را که برای کشتنت اسب ها را زین کرده، و دهنه زدند و آماده شدند.»

در زیارت هفتم آقا امام حسین (علیه السلام) زیارت وارث آمده است:

«... فَلَعْنَةُ اللَّهِ أُمَّةً قَتَلَتْكَ، وَلَعْنَةُ اللَّهِ أُمَّةً ظَلَمَتْكَ، وَلَعْنَةُ اللَّهِ أُمَّةً سَمِعَتْ بِذَلِكَ فَرَضِيَتْ بِهِ،»

«خدا لعنت کند امتی را که تو را کشت، و خدا لعنت کند امتی را که به تو ستم کردند، و لعنت کند امتی را که این واقعه را شنیدند، و به آن خشنود شدند،

در زیارت نامه حضرت عباس (علیه السلام) آمده است:

«لَعْنَةُ اللَّهِ مَنْ قَتَلَكَ، وَلَعْنَةُ اللَّهِ مَنْ جَهَلَ حَقَّكَ وَاسْتَحَفَّ بِحُرْمَتِكَ، وَلَعْنَةُ اللَّهِ مَنْ حَالَ بَيْنَكَ وَبَيْنَ مَاءِ الْفُرَاتِ،»

«خدا لعنت کند کسی که تو را کشت، و لعنت کند کسی را که جاهل بود به حقت، و حرمتت را سبک شمرد، و خدا لعنت کند کسی را که بین تو و آب فرات پرده شد.»



«... فَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً قَتَلَتْكَ، وَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً ظَلَمَتْكَ، وَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً اسْتَحَلَّتْ مِنْكَ الْمَحَارِمَ، وَأَنْتَهَكْتَ حُرْمَةَ الْأَسْلَامِ،»

«خدا لعنت کند امّتی را که تو را کشت، و لعنت کند امّتی را که به تو ستم روا داشت، و لعنت کند امّتی را که حرمت های تو را حلال شمرد، و پرده احترام اسلام را درید،

در زیارت مخصوصه امام حسین (علیه السلام) آمده است:

«فَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً أَسَسَتْ أَسَاسَ الظُّلْمِ وَالْجَوْرِ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ، وَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً دَفَعَتْكُمْ عَنْ مَقَامِكُمْ، وَأَزَالَتْكُمْ عَنْ مَرَاتِبِكُمْ الَّتِي رَبَّبَكُمُ اللَّهُ فِيهَا،»

«خدا لعنت کند امّتی را که اساس ستم و بی عدالتی را بر شما اهل بیت (علیهم السلام) بنیان نهاد، خدا لعنت کند امّتی را که شما را از مقامتان دور کرد، و از مرتبه هایتان که خدا برای شما چیده بود برکنار نمود، هم چنین در زیارت امام حسین (علیه السلام) در روز نیمه رجب آمده است: «أَلَا لَعْنُ اللَّهِ قَاتِلِكَ، وَلَعْنُ اللَّهِ ظَالِمِيكَ، وَلَعْنُ اللَّهِ سَالِيكَ وَمُبْغِضِيكَ، مِنْ الْأَوْلِيَيْنِ وَالْآخِرِينَ،»

«خدا لعنت کند قاتل و ستمگر و غارتگر و دشمنت را از گذشتگان و آیندگان،

«... لَعْنُ اللَّهِ قَاتِلِكَ، وَلَعْنُ اللَّهِ ظَالِمِيكَ،»

«خدا لعنت کند کشنده تو را، و ستم کننده بر تو را،

در زیارت امام حسین (علیه السلام) در شب های قدر آمده است:

«أَشْهَدُ أَنَّ الَّذِينَ خَالَفُوكَ وَحَارَبُوكَ، وَالَّذِينَ خَذَلُوكَ، وَالَّذِينَ قَتَلُوكَ مَلْعُونُونَ عَلَيَّ لِسَانِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ،»

«گواهی می دهم آنان که با تو مخالفت کردند و جنگیدند، و از یاری ات دریغ ورزیدند و تو را کشتند، بر زبان پیامبر درس ناخوانده ملعونند.

«... لَعْنُ اللَّهِ الظَّالِمِينَ لَكُمْ مِنَ الْأَوْلِيَيْنِ وَالْآخِرِينَ، وَالْحَقْفَهُمْ بِدَرْكِ الْجَحِيمِ.»

«خدا ستم کنندگان به شما را، از گذشتگان و آیندگان لعنت کند، و به هلاکت گاه دوزخ ملحق نماید.

در زیارت امام حسین (علیه السلام) در روز عید فطر و قربان آمده است:

«وَحَمَلَةَ الْأَوْزَارِ الْمُسَّةِ تَوَجِبِينَ النَّارَ، فَجَاهَدَهُمْ فِيكَ صَابِرًا مُحْتَسِبًا مُقْبِلًا غَيْرَ مُدْبِرٍ، لَا تَأْخُذُهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَائِمٌ، حَتَّى سُنْفِكَ فِي طَاعَتِكَ دَمُهُ، وَاسْتَبِيحَ حَرِيمَهُ، أَلَلَّهُمُ الْعَنْهُمْ لَعْنًا وَبِيلاً، وَعَذَّبَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا.»

«و آنان که بارکشان گناه، و سزاوار آتش دوزخ بودند اطاعت کردند، پس با آن ها برای تو شکیبایی و به حساب تو جهاد کرد، بدون این که از دشمن رو برگرداند، برای تو سرزنش ملامتگران را به چیزی نگرفت، تا جایی که خونس در طاعت تو ریخته شد، و هتک حریمش حلال شمرد. خدایا آنان را لعنت کن لعنتی ناگوار و سخت و عذابشان کن عذابی دردناک.

در زیارت امام حسین (علیه السلام) در روز عرفه آمده است:

«فَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً قَتَلَتْكَ، وَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً ظَلَمَتْكَ»

ص: 255

خدا لعنت کند امّتی را که تو را کشت و به تو ستم روا داشت

«...وَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً اسْتَحَلَّتْ مِنْكَ الْمَحَارِمَ، وَأَنْتَهَكْتَ فِي قِتْلِكَ حُرْمَةَ الْأَسْلَامِ،»

«و حلال شمرد از تو حرمت ها را، و در کشتنت پرده حرمت اسلام را درید،

«...فَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً أَسْرَجَتْ وَالْجَمَّتْ وَتَهَيَّأَتْ لِقِتَالِكَ،»

«خدا لعنت کند قومی که اسب ها را زین کردند، و دهانه زدند، و آماده پیکار با تو شدند،

«فَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً قَتَلَتْكَ، وَأَبْرَأَ إِلَيَّ اللَّهُ وَالْيَكُ مِنْهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.»

«خدا لعنت کند امّتی را که تو را کشتند، به سویی خدا به جانب تو، از ایشان در دنیا و آخرت بیزاری می جویم.

در زیارت عاشورا معروفه امام حسین (علیه السلام) آمده است: «فَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً اسَّسَتْ أَسَاسَ الظُّلْمِ وَالْجَوْرِ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ، وَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً دَفَعَتْكُمْ عَنْ مَقَامِكُمْ، وَأَزَالَتْكُمْ عَنْ مَرَاتِبِكُمْ الَّتِي رَبَّبَكُمُ اللَّهُ فِيهَا، وَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً قَتَلَتْكُمْ، وَلَعَنَ اللَّهُ الْمُمَهِّدِينَ لَهُمْ بِالتَّمَكِينِ مِنْ قِتَالِكُمْ، بَرِئْتُ إِلَيَّ اللَّهُ وَالْيَكُ مِنْهُمْ وَمِنْ أَشْيَاعِهِمْ وَتَبَاعِهِمْ وَأَوْلِيَائِهِمْ،»

«خدا لعنت کند امّتی را که بنای ستم و بیداد را بر شما اهل بیت (علیهم السلام) بنیان نهادند، و خدا لعنت کند قومی را که شما را از مقامتان دور کرد، و از مرتبه هایتان برکنار نمود، مرتبه هایی که خدا شما را در آن ها جای داد و خدا لعنت کند امّتی را که شما را کشتند، و خدا لعنت کند آنان را که امکان و توان جنگ با شما را برای ایشان تدارک دیدند

«...وَلَعَنَ اللَّهُ آلَ زِيَادٍ وَآلَ مَرْوَانَ، وَلَعَنَ اللَّهُ بَنِي أُمَيَّةَ قَاطِبَةً، وَلَعَنَ اللَّهُ ابْنَ مَرْجَانَةَ، وَلَعَنَ اللَّهُ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ، وَلَعَنَ اللَّهُ شِمْرًا، وَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً أَسْرَجَتْ وَالْجَمَّتْ وَتَتَقَبَّبَتْ لِقِتَالِكَ»

«و خدا لعنت کند خاندان زیاد و خاندان مروان را و خدا همه بنی امیّه را لعنت کند، و لعنت کند پسر مرجانه و عمر بن سعد و شمر را، و لعنت کند امّتی را که مرکبها را زین کردند و لگام زدند و جنگ با تو را دنبال کردند،

«...وَبِالْبِرَاةِ مِمَّنْ قَاتَلَكَ وَنَصَبَ لَكَ الْحَرْبَ، وَبِالْبِرَاةِ مِمَّنْ اسَّسَ أَسَاسَ الظُّلْمِ وَالْجَوْرِ عَلَيْكُمْ، وَأَبْرَأَ إِلَيَّ اللَّهُ وَالْيَكُ مِنْهُمْ [مِمَّنْ اسَّسَ أَسَاسَ ذَلِكَ، وَبَنِي عَلَيْهِ بُنْيَانَهُ، وَجَرِي فِي ظُلْمِهِ، وَجَوْرِهِ عَلَيْكُمْ وَعَلَى أَشْيَاعِكُمْ، بَرِئْتُ إِلَيَّ اللَّهُ وَالْيَكُ مِنْهُمْ،»

«و به بیزاری از کسی که با تو مقاتله کرد و جنگ با تو را برپا کرد و به بیزاری جستن از کسی که شالوده ستم و ظلم بر شما را ریخت و بیزاری می جویم بسوی خدا و رسولش (صلی الله علیه و آله و سلم) از کسی که شالوده این کار را پایه گذاری کرد و بنا نهاد بر آن بنیانش را، و روان شد در ستم و بیدادش بر شما، و شیعیان شما، از ایشان به سویی خدا و شما بیزارم

«...اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا يَوْمٌ تَبَرَّكَتْ بِهِ بَنُو أُمَيَّةَ، وَابْنُ آكِلَةِ الْأَكْبَادِ، اللَّعِينُ ابْنُ اللَّعِينِ عَلِي لِسَانِكَ وَلِسَانِ نَبِيِّكَ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ،»

«خدایا این روز روزی است که به آن تبرک جستند بنی امیه، و فرزند جگرخوار، آن لعنت شده فرزند لعنت شده بر زبان تو و زبان پیامبرت (درود خدا بر او و خاندانش)

«... اَللّٰهُمَّ الْعَنْ اَبَا سُفْيَانَ وَمُعَوِيَةَ وَ يَزِيْدَ بَنَ مُعَاوِيَةَ، عَلَيْهِمْ مِنْكَ اللَّعْنَةُ اَبَدَ الْاَبْدِيْنَ، وَهَذَا يَوْمٌ فَرِحْتُ بِهِ اَلُّ زِيَادَ وَ اَلُّ مَرْوَانَ بِقَتْلِهِمُ الْحُسَيْنِ، صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ، اَللّٰهُمَّ فَضَاعِفْ عَلَيْهِمُ اللَّعْنَ مِنْكَ وَالْعَذَابَ [الْاَلِيْمَ]، اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَتَقَرَّبُ اِلَيْكَ فِيْ هَذَا الْيَوْمِ، وَفِيْ مَوْقِفِيْ هَذَا، وَاَيَّامَ حَيَاتِيْ بِالْبِرَّاءَةِ مِنْهُمْ، وَاللَّعْنَةِ عَلَيْهِمْ، وَبِالْمُؤَالَاتِ لِنَبِيِّكَ وَ اَلِّ نَبِيِّكَ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ السَّلَامُ.»

«خدایا لعنت کن اباسفیان، و معاویه و یزید فرزند معاویه را، که از جانب تو بر آنان لعنت باد به جاودانگی جاودان ها، و امروز روزی است که خوشحال شدند به این روز خاندان زیاد و خاندان مروان، بخاطر کشتن حضرت امام حسین (علیه السلام) (درود خدا بر او) خدایا پس لعنت و شکنجه ات را بر آنان دو چندان کن، خدایا منبه تو تقرّب می جویم در این روز و در این جایگاه و همه روزهای زندگی ام، به بیزاری از اینان و لعنت بر ایشان، و به دوستی پیامبر و خاندان پیامبرت (درود بر او و ایشان).

«اَللّٰهُمَّ الْعَنْ اَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ اَلِّ مُحَمَّدٍ، وَ اَخْرَجَ تَابِعَ لَهٗ عَلِيٌّ ذٰلِكَ، اَللّٰهُمَّ الْعَنْ الْعِصَابَةَ الَّتِيْ جَاهَدَتِ الْحُسَيْنِ، وَشَايَعَتْ وَبَايَعَتْ وَتَابَعَتْ عَلِيٌّ قَتْلِهِ، اَللّٰهُمَّ اَلْعُنْهُمْ جَمِيعًا.»

«خدا لعنت کن نخستین ستمکاری را که به حقّ محمد و خاندان محمد ستم کرد، و آخرین کسی را که در این ستم از او پیروی نمود. خدایا لعنت کن جمعیتی را که با حسین (علیه السلام) پیکار کردند، و همراهی نمودند و پیمان بستند، و پیروی کردند بر کشتن آن حضرت، خدایا همه آنان را لعنت کن،

«اَللّٰهُمَّ خُصَّ اَنْتَ اَوَّلَ ظَالِمٍ بِاللَّعْنِ مِنِّيْ، وَ اِبْدَأْ بِهِ اَوَّلًا ثُمَّ الثَّانِيَّ وَالثَّلَاثَ وَالرَّابِعَ، اَللّٰهُمَّ الْعَنْ يَزِيْدَ خَامِسًا، وَ اَلْعَنْ عُبَيْدَ اللّٰهِ بَنَ زِيَادَ وَ اَبْنَ مَرْجَانَةَ، وَ عُمَرَ بَنَ سَعْدٍ وَ شِمْرًا، وَ اَلِّ اَبِيْ سُفْيَانَ وَ اَلِّ زِيَادَ وَ اَلِّ مَرْوَانَ، اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.»

«خدایا اختصاص ده اولین ستمکار را از جانب من به لعنت، و آغاز کن به آن لعنت اولین را، سپس دومین و سومین و چهارمین را، خدایا یزید پنجم آنان را لعنت کن، و لعنت کن عبیدالله بن زیاد و پسر مرجانه و عمر بن سعد و شمر و خاندان ابوسفیان خاندان زیاد و خاندان مروان را تا روز قیامت.

در زیارت عاشورا غیر معروفه امام حسین (علیه السلام) آمده است:

«لَعْنِ اللّٰهِ اُمَّةً خَدَلْتَكَ، وَ تَرَكْتَ نُصْرَتَكَ وَ مَعُوْنَتَكَ، وَ لَعْنِ اللّٰهِ اُمَّةً اَسَّسَتْ اَسَاسَ الظُّلْمِ لَكُمْ، وَ مَهَّدَتْ الْجَوْرَ عَلَيْنَا.»

«خدا لعنت کند امتی را که از یاری ات دریغ کردند و نصرت و کمک به تو را رها نمودند، و خدا لعنت کند امتی را که بنیان ستم بر شما را بنا نهادند و زمینه بی عدالتی بر شما را آماده کردند،

«اَللّٰهُمَّ وَهَذَا يَوْمٌ تُجَدِّدُ فِيْهِ النُّقْمَةَ، وَ تُنَزِّلُ فِيْهِ اللَّعْنََةَ عَلَيَّ الْعَيْنِ يَزِيْدَ وَ عَلَيَّ اَلِّ يَزِيْدَ، وَ عَلَيَّ اَلِّ زِيَادَ وَ عُمَرَ بَنَ سَعْدٍ وَ الشُّمْرَ، اَللّٰهُمَّ اَلْعُنْهُمْ وَ اَلْعَنْ مَنْ رَضِيَ بِقَوْلِهِمْ وَ فِعْلِهِمْ، مِنْ اَوَّلِ وَ اَخِرِ لَعْنًا كَثِيْرًا، وَ اَصْلِهِمْ حَرَّ نَارِكَ، وَ اَسْكَنْهُمْ جَهَنَّمَ وَ سَأَلْتُ مَصِيْرًا، وَ اَوْجِبْ عَلَيْهِمْ وَ عَلَيَّ كُلَّ مَنْ شَايَعَهُمْ وَبَايَعَهُمْ وَتَابَعَهُمْ»





وَسَاعَدَهُمْ وَرَضِيَ بِنِعْمَتِهِمْ، وَفَتَحَ لَهُمْ وَعَلَيْهِمْ، وَعَلِي كُلِّ مَنْ رَضِيَ بِذَلِكَ لَعْنَاتِكَ الَّتِي لَعَنْتَ بِهَا كُلَّ ظَالِمٍ وَكُلَّ غَاصِبٍ، وَكُلَّ جَاحِدٍ وَكُلَّ كَافِرٍ، وَكُلَّ مُشْرِكٍ وَكُلَّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ، وَكُلَّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ، اَللّٰهُمَّ اَلْعَنِ يَزِيْدَ وَآلَ يَزِيْدَ وَبَنِي مَرْوَانَ جَمِيْعًا، اَللّٰهُمَّ وَصِّ عَفْ غَضَبِكَ وَسَخَطِكَ وَعَذَابِكَ وَنِقْمَتِكَ، عَلٰى اَوَّلِ ظَالِمٍ ظَلَمَ اَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّكَ، اَللّٰهُمَّ وَالْعَنِ جَمِيْعَ الظَّالِمِيْنَ لَهُمْ، وَاَنْتَقِمَ مِنْهُمْ اِنَّكَ ذُوْ نِقْمَةٍ مِنَ الْمُجْرِمِيْنَ، اَللّٰهُمَّ وَالْعَنِ اَوَّلِ ظَالِمٍ ظَلَمَ آلَ بَيْتِ مُحَمَّدٍ، وَالْعَنِ اَزْوَاحَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَقُبُوْرَهُمْ، وَالْعَنِ اللّٰهُمَّ الْعِصَابَةَ الَّتِي نَازَلَتْ الْحَسَنَيْنِ بِنْتِ نَبِيِّكَ، وَحَارَبْتَهُ وَقَتَلْتَ اَصْحَابَهُ وَأَنْصَارَهُ، وَأَعْوَانَهُ وَأَوْلِيَّائَهُ وَشِيْعَتَهُ وَمُحِبِّيْهِ وَأَهْلَ بَيْتِهِ وَدُرِّيَّتَهُ، وَالْعَنِ اللّٰهُمَّ الَّذِيْنَ نَهَبُوا مَالَهُ وَسَلَبُوا حَرِيْمَهُ، وَلَمْ يَسْمَعُوا كَلَامَهُ وَلَا مَقَالَهُ، اَللّٰهُمَّ وَالْعَنِ كُلَّ مَنْ بَلَغَهُ ذَلِكَ فَرَضِيْ بِهٖ مِنَ الْاَوَّلِيْنَ وَالْاٰخِرِيْنَ، وَالْخَلَائِقِ اَجْمَعِيْنَ اِلٰى يَوْمِ الدِّيْنِ،»

«خدایا امروز روزی است که انتقام در آن تازه می شود، و لعنت فرود می آید در آن بر لعنت شدگان یزید و خاندان یزید، و بر خاندان زیاد، و عمر بن سعد و شمر، خدایا آنان را لعنت کن، و لعنت کن کسی که به گفتار و کردارشان راضی شد، از آغاز تا پایان لعنتی بسیار، و آنان را در آتش سوزانت وارد کن، و در دوزخ جایشان ده، دوزخی که بد جایگاهی است، و دوزخ را واجب گردان بر آنان و هر که با آنان همکاری کرد، و با آنان هم پیمان شد، و به آنان مساعدت نمود، و به کردارشان راضی شد، و باز کن بر روی ایشان و بر آنان، و بر هر که به این حادثه راضی شد لعنتهایت را که به آن لعنت کردی هر ستمکار، و هر غاصب و هر منکر و هر کافر و هر مشرک و هر شیطان رانده شده و هر گردنکش لجبازی را، خدایا یزید و خاندانش و فرزندان مروان همه را لعنت کن. دو چندان کن غضب و خشم و عذاب و انتقامت را بر اول ستمگری که به اهل بیت پیامبرت (علیهم السلام) ستم کرد، خدایا تمام ستم کنندگان بر آن ها را لعنت کن، و از آنان انتقام بگیر، زیرا تو صاحب انتقام از تبهکاران هستی، خدایا و لعنت کن اولین ستمکاری را که به خاندان محمد (علیهم السلام) ستم کرد، و لعنت کن ارواح و شهرها و گورهایشان را، و خدایا لعنت کن جمعیتی را که به کارزار با حسین (علیه السلام) فرزند دختر پیامبرت (صلی الله علیه و آله و سلم) فرود آمدند، و با او جنگیدند، و کشتند یاران و یاوران و کمک کاران و دوستان و شیعیان و دوستداران اهل بیت (علیهم السلام) و فرزندان را، و خدایا لعنت کن کسانی را که مالش را غارت کردند، و حریمش را ربودند، و سخن و گفتارش را نشنیدند، و خدایا لعنت کن هر که این حادثه به او رسید و به آن راضی شد از گذشتگان و آیندگان و همه خلائق تا روز قیامت

در زیارت اربعین امام حسین (علیه السلام) آمده است:

«وَأَسْتَبِيحُ حَرِيْمَهُ، اَللّٰهُمَّ فَالْعَنُهُمْ لَعْنًا وَّيَبِلًا، وَعَذَّبْهُمْ عَذَابًا اَلِيْمًا،»

«و حریمش مباح گشت خدایا آنان را لعنت کن لعنتی سنگین، و عذابشان کن عذابی دردناک،

در زیارت جامعه ائمه (علیهم السلام) آمده است:

«وَبَرِّئْتُ اِلٰى اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ اَعْدَانِكُمْ وَمِنْ الْجَبْتِ وَالطَّاغُوتِ،»

«به سوی خدا از دشمنانتان بیزار می جویم و نیز بیزاری نمودم از جبت و طاغوت

«...وَلَعَنَ اللّٰهُ ظَالِمِيْكُمْ وَغَاصِبِيْكُمْ،»

«خدا ستم کنندگان بر شما و غاصبان حق شما را لعنت کند.»

در دعای غیبی امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) آمده است:

«وَأَقْطَعُ عَنْهُ مَا دَتَّهُمْ، وَأَزْعِبُ لَهُ قُلُوبَهُمْ، وَزَلْزِلُ أَقْدَامَهُمْ، وَخُذُهُمْ جَهْرَةً وَبِغْتَةً، وَشَدِّدُ عَلَيْهِمْ عَذَابَكَ، وَأَخْزِيهِمْ فِي عِبَادِكَ وَالْعَنُتُمْ فِي بِلَادِكَ، وَأَسَدِّ كِنُهُمْ أَسَدَّ فَلَ نَارِكَ، وَأَحْطِ بِهَيْمِ أَسَدِّ عَذَابِكَ، وَأَصِّ لِيهِمْ نَارًا، وَأَحْسُ قُبُورَ مَوْتَاهُمْ نَارًا، وَأَصِّ لِيهِمْ حَرَّ نَارِكَ فَإِنَّهُمْ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ، وَأَضَلُّوا عِبَادَكَ وَأَخْرَبُوا بِلَادَكَ»

«وریشه ی آن ها را از او قطع کن، و رعب او را در دل های آنان در انداز، و قدم هایشان را بلغزان، و آن ها را آشکارا و ناگهان بگیر، و عذابت را بر آنان سخت کن، و در میان بندگانت رسوایشان ساز، و در کشورهایت به لعنت گرفتارشان گردان، و در قعر آتش جایشان ده، و شدیدترین عذابت را بر آنان فرو انداز، و با آتش دوزخ ملازمشان نما، و گورهای مردگانشان را از آتش پر کن، و در سوز آشت واردشان ساز، که اینان نماز را تباه کردند، و از شهوات پیروی نمودند، و بندگان را به گمراهی کشیدند، و کشورهایت را ویران کردند.»

### «لعن نامه خواجه نصیرالدین طوسی»

لعنیه جناب خواجه نصیر طوسی (رحمه الله) مشتمل بر 15 فصل و هر فصلی مخصوص است به یکی از مُعازِیدین و ظالمین در حق آل پاک حضرت محمد مصطفی (علیهم السلام).

لعنیه حاضر از روی نسخه طوماری که در صفر سال 1327 هجری قمری بنخط یحیی بن محمد حسن الحسینی الخونساری کتابت شده، استنساخ و پس از مقابله با پنج نسخه خطی و یک نسخه چاپی و تصحیح لازم به قرار زیر می باشد:

بِسْمِ تَعَالَى شَأْنُهُ؛

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ؛ وَ مِنْ غَضَبِ الْجَبَّارِ؛ وَ مِنْ شَرِّ الْكُفَّارِ؛ الْعِزَّةُ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ؛

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

1) اللَّهُمَّ الْعَنِ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله وسلم) وَ غَضَبِ حَقِّهِمْ؛ وَ هُوَ الرَّزْدِيقُ الْأَكْبَرُ، الْأَحْمَقُ الْأَبْتَرُ، الْكَافِرُ الْمَرْدُودُ، ثَانِي اثْنَيْنِ لِنَمْرُودَ، الْفَاسِقُ الْفَاجِرُ، الْمُشْرِكُ الْمَطْرُودُ، عَدُوُّ اللَّهِ وَعَدُوُّ الرَّسُولِ (صلى الله عليه وآله وسلم)، الَّذِي أَنْكَرَ حَقَّ الْبَتُولِ (عليها السلام)، غَاصِبُ أَرْضِ فَدَكِ، الْمَدْفُونُ بِقَعْرِ الدَّرَكِ، رَأْسُ أَهْلِ الضَّلَالَةِ وَ الشَّقَاوَةِ، خَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ، الْمُلْتَقَبُ بِكَلْبِ وادِي التَّهَامَةِ، الْمُؤَبَّدُ فِي عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، قَاطِعُ حَقِّ الْخِلَافَةِ، «أَبُو بَكْرٍ ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ، لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ»

2) اللَّهُمَّ الْعَنِ الشَّقِيَّ الْأَعْظَمَ وَ الْمُلْحِدَ الْمُشْرِكَ الْمُنْجَذَمَ، رَيْسَ أَهْلِ الظُّلْمِ، عَدُوُّ اللَّهِ وَ عَدُوُّ الْوَلِيِّ، الْمَلْعُونُ بِالنَّصِّ الْجَلِيِّ، غَاصِبُ حَقِّ أَبِي تَرَابٍ (عليه السلام)، بَاعَثَ إِيْجَادِ النَّارِ وَ الْعَذَابِ، مُخْرَبَ الْمَسْجِدِ وَ الْمِحْرَابِ، فِرْعَوْنَ أُمَّةٍ شَافِعِ يَوْمِ الْحِسَابِ، الْمَحْرُومَ مِنَ الْحَسَنَاتِ وَ الثَّوَابِ، مَرْدُودَ الْأَعْمَالِ وَ الْأَدَابِ،

الظَّالِمِ عِنْدَ أُولَى الْأَلْبَابِ، الْكَافِرِ بِجَمِيعِ الْكِتَابِ، الْمُعَذَّبِ بِجَمِيعِ الْعِقَابِ، الْمُخَاطَبِ بِكُلِّ سَقَرٍ، الْكَذَّابِ بِالْفَجْرِ، الْمُرْتَدَّ الْمُرتَابِ، الْمُخَلَّدَ فِي غَضَبِ الْمَلِكِ الْوَهَّابِ، «عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، عَلَيْهِ اللَّعْنَةُ وَالْعَذَابُ»

(3) اللَّهُمَّ الْعَنِ الْأَشَدَّ لِلْأَعْرَجِ، الْأَحْمَقَ الْأَعْوَجِ، الْخَلِيفَةَ بِغَيْرِ الْحَقِّ، الْفَاسِقَ الْفَاجِرَ، الْمُنَافِقَ الْكَافِرَ، أَكْبَرَ وُلْدِ الشَّيْطَانِ، سَارِقَ كَلَامِ اللَّهِ الْمَلِكِ الْمَنَّانِ، دَجَالَ أَخِرِ الزَّمَانِ، شَارِبَ الرَّقُومِ، لَا يَسُ الْقَطْرَانِ، إِمَامَ أَهْلِ النَّيْرَانِ، ثَالِثَ قَارُونَ وَ هَامَانَ، مُبْطِلَ الْآيَاتِ وَ أَحْكَامِ الْقُرْآنِ، الْمُتَّقَبَ بِكُلِّ الْأَوْتَانِ، الْوَاصِلَ إِلَى عِقَابِ الرَّحْمَنِ، الشَّيْطَانَ بْنَ الشَّيْطَانِ، «عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ، عَلَيْهِ اللَّعْنَةُ وَالنَّيْرَانُ.»

(4) اللَّهُمَّ الْعَنِ الشَّرِيرَةَ الْمَلْعُونَةَ الطَّاعِيَةَ الْبَاغِيَةَ الْمُحَارِبَةَ حَرْبَ الْجَمَلِ، الْمُخَلَّدَةَ فِي عَذَابِ الْمَلِكِ الْأَعْظَمِ الْأَجَلِّ، الْمُعَذَّبَةَ فِي قَعْرِ الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ، بِنْتَ شَرِّ الْأَشْرَارِ وَ خَلِيفَةَ الْكُفَّارِ وَ الْفُجَّارِ، الذَّلِيلَةَ فِي يَوْمِ الْآيَةِ، بِنْتَ أَبِي بَكْرٍ اللَّعِينِ، «عَائِشَةُ، لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهَا»

(5) اللَّهُمَّ الْعَنِ مُحَارِبَ خَلِيفَةِ الرَّحْمَنِ وَ مَجُوسِيَّ أُمَّةِ رَسُولِ السُّبْحَانِ، شَدَّادَ أَهْلِ بَيْتِ النَّبِيِّ الْأَمِينِ، عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام)، الْمُكْتَنَى بِخَالِ الْكَافِرِينَ، أَمِيرَ الْفَاسِقِينَ وَ الْفَاجِرِينَ وَ سَبَبَ تَضْيِيعِ مَذْهَبِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ، الْمَلْعُونَ بِالذَّلَائِلِ وَ الْبِرَاهِينِ، رَئِيسَ الْأَشْقِيَاءِ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ، لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ مِنَ الْآنَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ، مُؤَسِّسَ الظُّلْمِ وَ الْبِدْعَةِ وَ الطَّغْيَانِ، «مُعَاوِيَةُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ، عَلَيْهِ غَضَبُ الرَّحْمَنِ.»

(6) اللَّهُمَّ الْعَنِ الزَّنْدِيقَ بْنَ الضَّحَّاكِ، الْكَافِرَ الْمُنَافِقَ السَّفَّاکَ، الظَّالِمَ الْعَاصِيَّ الطَّاعِيَّ الْبَاغِيَّ الْمُعَادِيَّ الْمُفْسِدَ الْمُلْحِدَ الْمُجْرِمَ، وَ لَدَّ الزَّنَا، قَاتِلَ سَيِّدِ الشَّهِدَاءِ (عليه السلام)، أَشَقَى الْأَشْقِيَاءِ، الَّذِي عَجَزَ عَنْ لَعْنِهِ جَمِيعُ الْأَشْيَاءِ، الْمُسْوَدَّ وَجْهَهُ فِي الْآخِرَةِ وَ الْأُولَى، الْمُقَيَّدَ بِسَخَطِ خَالِقِ الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ، النَّجَسَ الْكَلْبَ الظَّالِمَ، الْمَحْبُوسَ فِي قَعْرِ الْهَآوِيَةِ، «يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ، لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ.»

(7) اللَّهُمَّ الْعَنِ الْكَافِرَ الْفَاسِقَ، الْفَاجِرَ الْمُنَافِقَ، الْمُشْرِكَ الْمَلْعُونَ، الزَّنْدِيقَ الْمَطْعُونَ، الظَّالِمَ الْجَبَّارَ الْمَكَّارَ، الشَّرِيرَ الْمَرْدُودَ الْمَطْرُودَ، كَاتِبَ عُثْمَانَ الْعَدَّارِ، عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ الْكَرَّارِ (عليه السلام)، الشَّقِيَّ الْمَشْهُورَ بَيْنَ الْأُمَمِ، الْخَائِنَ الْخَاسِرَ فِي الْوُجُودِ وَ الْعَدَمِ، خَنْزِيرَ الْوَادِ الْعَرَبِ وَ الْعَجَمِ، الدَّائِمَ فِي عَذَابِ جَهَنَّمَ، «مُرْوَانَ بْنَ الْحَكَمِ، لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ»

(8) اللَّهُمَّ الْعَنِ مُصَدِّقَ أَحَادِيثِ أَهْلِ الْخِلَافِ، مُخْتَرَعَ الْبِدْعَةِ فِي الْحَجِّ وَ الطَّوَافِ، الْكَافِرَ الطَّامِعَ اللَّعِينَ النَّسْنَسَ، الْجَعَالَ لِلْمَنْكُورِ وَ الْخَنَاسِ، الَّذِي كَانَ يُوسُوسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ، عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّ أَمِيرِ الْبَرَّةِ (عليه السلام)، شَيْخَ الْكُفْرَةِ وَ الْفَجْرَةِ، «أَبَا هُرَيْرَةَ، لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ.»

(9) اللَّهُمَّ الْعَنِ أَمِيرَ الْكُوفَةِ وَ بَغْدَادَ، ثَانِيَّ اثْنَيْنِ لِنَمْرُودَ وَ شَدَّادِ، بَاعِثَ أَهْلِ الْفَسَادِ، الْمَلْعُونَ فِي الْمَبْدَاءِ وَ الْمَعَادِ، الْكَافِرَ بِالْآبَاءِ وَ الْأَجْدَادِ، الْمُبْرَّءَ مِنْ كُلِّ صَدَاحٍ وَ سَدَادٍ، الْمُضْطَرَّ فِي يَوْمِ يُنَادَى الْمُنَادِ، الْمَشْهُورَ فِي جَمِيعِ الْبِلَادِ بِالشَّرِّ وَ الْعِنَادِ، الدِّيُوثَ الْقَوَادِ، لَعْنَةُ اللَّهِ وَ حَشْرَهُ مَعَ الشَّيَاطِينِ فِي الْمَعَادِ، «عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ، لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ»

10) اللَّهُمَّ الْعَن مَن أَقْرَبَ بَطْلَمِهِ أَحَادُ الْمُمَكِّنَاتِ، وَاعْتَرَفَ بِبَغْيِهِ أَفْرَادَ الْمَوْجُودَاتِ، الْمَذْمُومَ فِي الْأَرْضِينَ وَالسَّمَوَاتِ، الْخَائِفَ فِي الْعَرَصَاتِ، الْمَحْرُومَ مِنَ الثَّوَابِ وَالدَّرَجَاتِ، مَغْضُوبَ رَبِّ الْعَالَمِينَ، قَاتِلَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام)، عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّ الرَّسُولِ وَ أَهْلِ الْبَيْتِ الْجَلِيلِ، الشُّؤْمَ الْمَلْعُونَ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ، الْمَيْسُومَ بِتَأْوِيلِ الْكِتَابِ وَ التَّنْزِيلِ، الْيَهُودِيَّ الْفَاجِرَ الْبَخِيلَ، وَ لَدَّ الرَّنَا الَّذِي خَلَّدَهُ اللَّهُ فِي عَذَابٍ غِلَظٍ وَ شِدَادٍ، الَّذِي كَانَ فِي غِيَّهِ الْمُتَمَادِي، «عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنِ مُلْجَمِ الْمُرَادِيِّ، لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ.»

11) اللَّهُمَّ الْعَن مَن دَخَلَ فِي سَدَقِيْفَةِ بَنِي سَاعِدَةَ، الْمُقَرَّبَ بِخِلَافَةِ أَبِي بَكْرٍ بْنِ أَبِي قُحَافَةَ، الَّذِي أَنْكَرَ بَيْعَةَ يَوْمِ الْغَدِيرِ، الْكَافِرَ الْمَلْعُونَ الشَّرِيرَ، عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّ رَسُولِ الْمَلِكِ الْمَعْبُودِ (صلى الله عليه وآله وسلم)، الَّذِي فَضَّلَ عَلَيْهِ كَلْبُ النَّصَارَى وَ الْيَهُودِ، الْمَرْدُودَ الْغَاوِيَّ الضَّالَّ الْهَالِكَ، «عَوْنُ بْنُ مَالِكٍ، لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ.»

12) اللَّهُمَّ الْعَن شَدِيدَ الْعَدَاوَةِ مِنَ الْمُهَاجِرِ وَ الْأَنْصَارِ، الذَّلِيلَ الْخَبِيثَ الَّذِي أَعَانَ الْكُفَّارَ وَ الْفُجَّارَ، رَئِيسَ الْمُنَافِقِينَ وَ الْأَشْرَارِ، الَّذِي لَمْ يُؤْمِنَ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ الْمُخْتَارِ، دَلِيلَ الْمُنَافِقِينَ إِلَى النَّارِ، عَيْنَ الْمَعَايِبِ وَ الْفَضَائِحِ، جَامِعَ الْمَشَالِبِ وَ الْقَبَائِحِ، مُقْتَدِي أَهْلِ الْبُهْتَانِ وَ الْخَوْفِ، «عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ، لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ.» 13) اللَّهُمَّ الْعَن الْكَافِرِينَ الْفَاسِدِينَ الْمَلْعُونِينَ الْمَشْهُورِينَ الْبَاغِيَّيْنَ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرَيْنِ، رَئِيسَ أَهْلِ الظُّلْمِ فِي الْمَشْرِقِيِّنَ وَ الْمَغْرِبِيِّنَ، مُخْرَبِي الْحَرَمَيْنِ الشَّرِيفَيْنِ، بَاعَثِي حَرْبَ الْجَمَلِ وَ الصِّفِّينَ مَعَ إِمَامِ الْكُوْنَيْنِ (عليه السلام)، الْكَافِرِينَ الرَّنْدِيْقِيْنَ قَاطِعِي سُبُلِ الْخَيْرِ، أَعْنِي «طَلْحَةَ وَ الزُّبَيْرَ، لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا.»

14) اللَّهُمَّ الْعَن الظَّالِمِينَ الطَّاغِيَّيْنَ الْبَاغِيَّيْنَ الْكَافِرِينَ الْخَبِيثِينَ النَّجَسِينَ النَّجَسِينَ السَّاحِرِينَ الْكَاذِبِينَ الْمَجْنُونِينَ الْمَحْرُومِينَ مِنَ ثَوَابِ يَوْمِ الْوَعْدِ وَ الْوَعِيدِ، عَذَّبَهُمَا اللَّهُ فِي الْعَذَابِ الْأَلِيمِ الشَّدِيدِ، أَعْنِي «سَعْدًا (سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ) وَ سَعِيدًا (سَعِيدُ بْنُ الْعَاصِ، أَخَا عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ)، لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا.»

15) اللَّهُمَّ الْعَنَّهُمْ جَمِيعًا وَ لَا سِيْمَا بَنِي أُمَيَّةَ قَاطِبَةً وَ خُلَفَاءَ بَنِي الْعَبَّاسِ وَ مَن تَابَعَهُمْ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ، آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ.

اللَّهُمَّ الْعَنَّهُمْ جَمِيعًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

اللَّهُمَّ الْعَن أَرْبَعَةً وَ أَرْبَعًا:

«أَبَا بَكْرٍ وَ عُمَرَ وَ عُثْمَانَ وَ مُعَاوِيَةَ وَ عَائِشَةَ وَ حَفْصَةَ وَ هِنْدًا وَ أُمَّ الْحَكَمِ (أُخْتُ مُعَاوِيَةَ)» «اللَّهُمَّ عَذِّبْهُمْ عَذَابًا يَسْتَعْيِثُ مِنْهُ أَهْلُ النَّارِ، آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ.» (1)

ص: 261

لعن دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) از اسباب قوی برای قرب پروردگار و اجابت دعا و قضاء حوائج است، در اینجا دو ختم مجرب ذکر می کنیم:

1- هفتاد یا هفتصد مرتبه:

« اَللّٰهُمَّ الْعَن عُمَرَ، ثُمَّ اَبَا بَكْرٍ وَ عُمَرَ، ثُمَّ عَثْمَانَ وَ عُمَرَ، عُمَرَ عُمَرَ عُمَرَ عُمَرَ » گفته.

سپس عرض نماید: «یا مَوْلَاتِی یا فاطِمَةُ اَغْثِیْنِی»

2- گودالی کنده و هفتاد و یک عدد سنگریزه برداشته و به هریک از آن سنگریزه ها این لعن را بخواند:

« لَعْنُ اللّٰهِ عُمَرَ، ثُمَّ اَبَا بَكْرٍ وَ عُمَرَ، ثُمَّ عَثْمَانَ وَ عُمَرَ، لَعْنُ اللّٰهِ عُمَرَ » و داخل گودال اندازد سپس گودال را پر کند.

3- ختم منقول از مرحوم شیخ بهایی:

1197 سنگریزه برداشته و جدول زیر را 12 عدد کشیده و داخل آن را به ترتیب از عدد کوچکتر تا بزرگتر پر کرده مثلاً عدد 291 را داخل خانه اش بنویسد و بعد 292 تا آخر. بعد 11 بسته 100 تایی و 1 بسته 97 تایی سنگریزه آماده کند، به هر سنگ یک لعن بگوید: «اَللّٰهُمَّ الْعَن عُمَرَ، ثُمَّ اَبَا بَكْرٍ وَ عُمَرَ، ثُمَّ عَثْمَانَ وَ عُمَرَ، عُمَرَ عُمَرَ عُمَرَ عُمَرَ»

بعد از تمام شدن لعن سنگ های هر بسته، همراه با یک جدول در آتش اندازد، و بسته 97 تایی را در آخر قرار دهد. باید توجه کند که از حین شروع ختم تا پایان آن با کسی تکلم ننماید. (1)

291

1

305

14

302

11

299

8

303

12

298

7

292

2

304

13

297

6

300

9

307

16

293

3

306

15

294

4

296

سزاوار است قبل از شروع ختم صدقه ای دهد.

ص: 262

---

1- نسخه خطی کتاب شاخه طوبی - مرحوم محدث نوری، منقول از شیخ بهایی ص 55

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه موفق به تولید نرم‌افزارهای تلفن همراه، کتاب‌خانه‌های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می‌شود. برای خدمت‌رسانی بیشتر شما هم می‌توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می‌دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک می‌گوییم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : ( موسسه تحقیقات رایانه‌ای قائمیه )

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبادی - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109





مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

